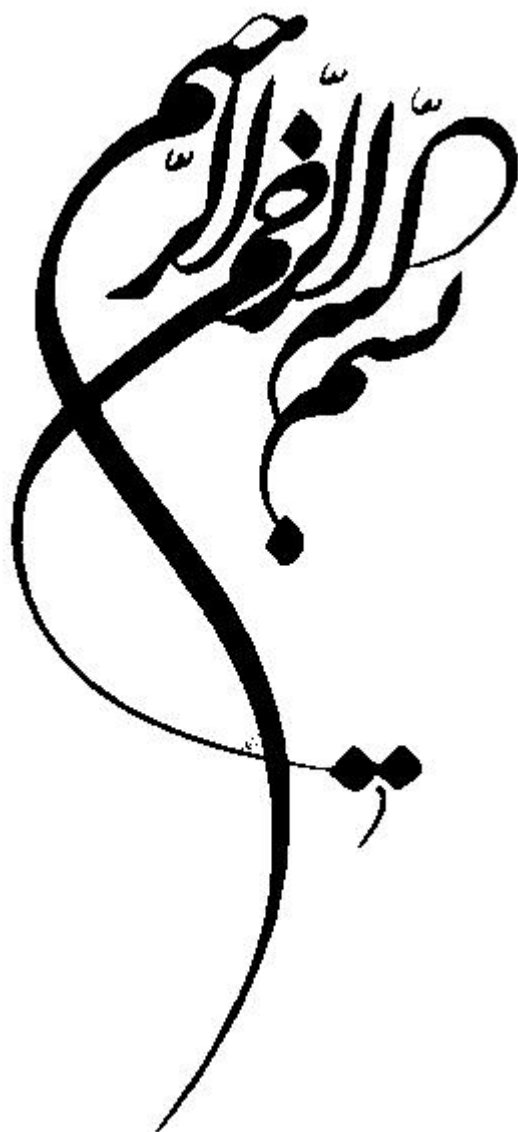




تفسیر حکیم، جلد 7

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 1

تفسیر حکیم جلد 7

استاد حسین انصاریان

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 2

تفسیر آیه 255

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ.

خدای یکتا که جز او هیچ معبودی نیست، زنده پاینده و قائم به ذات [که مدبر و برپا دارنده و نگه دارنده همه موجودات] است هیچ گاه خواب سبک و سنگین او را فرا نمی گیرد، آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است فقط در سیطره مالکیت و فرمانروائی اوست، کیست آن که جز به اذن او در پیشگاهش به شفاعت برخیزد؟ آنچه را پیش روی ایشان است که نزدشان حاضر و مشهود می باشد، و آنچه را پشت سر آنان است که نسبت به آنان دور و پنهان و جهت غیبی دارد می داند، و آنان به چیزی از دانش او احاطه ندارند مگر آنچه را او بخواهد، تحت دانش و حکومتش آسمانها و زمین را فرا گرفته و نگاهداری آنها بر او گران و شاق نیست، و فقط او بلند مرتبه و بزرگ است.

شرح و توضیح

در این آیه شریفه به مسئله توحید و نفی شرک، و دو صفت از صفات ثبوتیه حق: حی و قیوم، و سلب دو عارضه خواب سبک و سنگین از ذات مقدس پروردگار، و مالکیت و فرمانروائی او بر همه آسمانها و زمین، و اثبات شفاعت، و بی‌نهایت بودن علم و دانش و قدرت حضرت محبوب و مسئله کرسی و دو وصف اثباتی علی و عظیم توجه ویژه داده شده است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 3

در این آیه مبارکه که مفاهیم و معانی بلند و ملکوتی‌اش هم‌چون دریائی بی‌ساحل موج می‌زند، شانزده بار با اسم و ضمیر از حضرت رب العزه یاد شده، و چنین آیه‌ای در همه آیات قرآن نمونه و مانند و مثل و نظیر ندارد.

در این که آیه الکرسی يك آیه است و پایانش هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ می‌باشد، یا سه آیه است و نهایتش جمله هم فیها خالدون است میان اهل حدیث و مفسران و فقهاء بحث و گفتگو است، و نمی‌توان در این مسئله قاطعانه نظر داد.

عظمت آیه الکرسی

در رابطه با عظمت و مرتبه بلند آیه الکرسی و ویژه‌گی این حقیقت از پیامبر بزرگ اسلام و اهل بیت گرامش روایاتی نقل شده است:

از رسول خدا روایت شده:

«ان اعظم آیه فی القرآن آیه الکرسی:» «1»

به یقین بزرگ‌ترین آیه در قرآن، آیه الکرسی است.

از امیرمؤمنان (ع) روایت شده است که آن حضرت فرمود:

«سمعت رسول الله (عليهما السلام) يقول يا علي سید البشر آدم، و سید العرب محمد و لافخر، و سید الفرس سلمان، و سید الروم صهیب، و سید الحبشه بلال، و سید جبال الطور، و سید الشجر السدر، و سید الشهور الاشهر الحرم، و سید الايام يوم الجمعة، و سید الکلام القرآن، و سید القرآن البقره، و سید البقره آیه الکرسی...» «2»

(2) - مجمع البیان چاپ علمی بیروت، ج 2، ص 157.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 4

از رسول خدا شنیدم فرمود: یا علی سید و آقای بشر آدم، و عرب محمد که در این زمینه فخری نیست، و فارسیان سلمان، و رومیان صهیب، و حبشی‌ها بلال، و کوهها طور، و درختان سدر، و ماهها چهار ماه حرام، و روزها جمعه و سید کلام قرآن و سید قرآن بقره و سید بقره آیه الکرسی است.

و از امیرمؤمنان (ع) روایت شده است:

«لو تعلمون ما فيها لما تركتموها على حال، ان رسول الله (عليهما السلام) قال: اعطيت آية الكرسي من كنز تحت العرش لم يؤتها نبى قبلى:» «1»

اگر از آثار ملکوتی، و حقایق معنوی این آیه آگاه بودید، و مفاهیم بلند آسمانی آن را می‌دانستید، در هیچ موقعیتی آن را از دست نمی‌دادید، پیامبر اسلام فرمود: آیه الکرسی از گنجینه و خزانه‌ای زیر عرش به من عطا شده که پیش از من به هیچ پیامبری چنین سرمایه‌ای عطا نشده است.

از حضرت باقر (ع) روایت شده است:

«من قرء آية الكرسي مرة صرف الله عنه الف مكروه من مكاره الدنيا، و الف مكروه من مكاره الآخرة، ایسر مكروه الدنيا الفقر، و ایسر مكروه الآخرة عذاب القبر:» «2»

کسی که يك بار آیه الکرسی را قرائت کند، خداوند هزار امر ناپسند و ناخوشایند از امور ناپسند دنیا و هزار حادثه ناخوشایند از حوادث آخرت را از او برطرف می‌کند، آسان‌ترین مکروه دنیا فقر و آسان‌ترین حادثه ناخوشایند آخرت عذاب قبر است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

(1) - روح المعانی ج 3، ص 10.

(2) - مجمع البیان ج 2، ص 157.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 5

«ان لكل شیء ذرۃ و ذرة القرآن آية الكرسي:» «1»

بر هر چیز قله برتری وجود دارد، و قله برتر قرآن آیه الكرسي است.

توحید و نفی شرک

توحید که اعلا ترین مسئله، و اشرف همه حقایق است، و جلوه اعتقادی و عملی اش در خیمه حیات انسان دارای آثار بی شمار ظاهر و باطنی است، و شرک که احسن مسائل و پست ترین امور در همه عالم است، و آثار نحس تخریبی اش که نابودی بنیان انسانیت، و سبب خزی دنیا و آخرت، و خشکاننده همه استعداد های آدمی است تا جائی که میسر بود در توضیح آیه شریفه 163 سوره مبارکه بقره بحث شد، اگر در این بخش مسائلی در هر دو زمینه ذکر می شود تفصیل بیشتری از آن مطالب است.

الله: اشاره به ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه است، و در غیر حضرت حق استعمال نمی شود.

لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، نشان دهنده معبود به حق، معبودی که حیاتش ازلی و ابدی و قائم به ذات است، و قیام همه موجودات در همه امور به اوست.

حروف و حرکاتش تمدید و تکرار الله است، و در حقیقت فشرده حقیقت و لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ تفصیل آن مفهوم عرشی است، و باز حرکت بینشان به «هو» برمی گردد، و مجموع حروفش از فضاء داخل به مخارج لب و دندان ها نمی رسد، همان حقیقت بی نام و نشان است که با اضافه ال مشدد نشان داده می شود: الله، و با حذف الف و لام «له» که شناخت با نسبت است و با حذف همه «هُوَ» به صورت اشاره مطلق درمی آید پس اللَّهُ، لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ اشاراتی به مراتب احدی

(1) - مجمع‌البیان ج 2، ص 157.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 6

مطلق و نسبی و واحدی می‌باشد، و دیگر نام و نسبتی که او را در این مراتب بنمایاند نمی‌توان یافت.

رسول بزرگوار اسلام از جانب حضرت حق مأموریت داشت به وسیله قرآن مجید، توحید در اعتقاد و عبادت و روح یکتاپرستی را در حیات انسان تجلی دهد، و با عبادت‌ها و بندگی‌های باطل به هر شکلی که باشد مبارزه کند، و بارهای سنگین بت‌پرستی و حیوان پرستی و انسان پرستی و هوا پرستی را از دوش جان و قلب مردم بردارد، و زنجیرهای اسارت، و بند تحمیلات شیطانی را درهم شکند.

و يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ. «1»

آن رادمرد جهان هستی، و چهره بی‌نظیر تاریخ بشری، و خوشید برج انسانیت، مأموریت داشت از طرفی بت‌ها را با دست توحیدی‌اش بشکند، و بتکده‌ها را ویران سازد، دست مستکبرین و متکبرین و مدعیان الوهیت را از دامن انسان‌های اسیر کوتاه نماید، و مردم را از پرستش چوب و سنگ، آفتاب و ماه، بت و درخت، انسان و حیوان، و خلاصه هر چیزی که مایه و پایه و نشانه شرك است آزاد نماید، و از طرف دیگر افکار و عقول جامعه را بیدار نماید و در مردم تحرك فکری به وجود آورد تا در پرتو عقل فعال و با نیروی اندیشه و خرد، به انحرافات عقاید خویش آگاه شوند و به نادرستی شرك در اعتقاد و عبادت بینا گردند و خود را از تیرگی‌های عقاید باطل و اسارت بندگی و بردگی غیر خدا آزاد سازند.

آیه‌الکرسی برای بیداری عقول و به منظور نجات انسان از عقاید انحرافی به ویژه شرك نازل شده است.

(1) - اعراف 157.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 7

آیه الكرسي حاوی مضامینی است که نیروی خرد را به کار می‌اندازد، اله حقیقی را معرفی می‌کند و مردم را از ظلمتکده شرك و بت پرستی رهائی می‌بخشد.

آیه الكرسي آزادی و اختیار بشر را در مقام پرستش و عبودیت به راه درست و صحیح هدایت می‌نماید.

آیه الكرسي خداوند دانا و توانا را با صفاتی که شایسته معبود به حق است به مردم می‌شناساند و آنان را به بندگی ذاتی که مستجمع جمیع صفات کمال است می‌خواند.

آیه الكرسي در ضمن بیان صفات کمال حق مردم را به نقایص خدایان قلابی و معبودهای ساختگی متوجه می‌کند و به آنان می‌فهماند که انسان عاقل با همه بزرگی و عظمتی که در آفرینش خود دارد، شایسته نیست از آزادی خویش سوء استفاده کند و با دست خود، حلقه بندگی جماد یا نبات، حیوان یا انسانی را به گردن نهد و آن موجود فقیر و ناچیز و تهی دست را به عنوان معبود بپرستد.

رهبر با کرامت اسلام دعوت سعادت بخش و نجات دهنده‌ی خود را با اعلام کلمه توحید آغاز کرد و به مردم فرمود:

«قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا»

از همه معبودهای ساختگی و بت‌های بی‌جان و جاندار دل بردارید، و پرستش و بندگی را به الله اختصاص دهید، و «لا اله الا الله» را که شعار یکتاپرستی است به زبان بگوئید و به قلب معتقد شود، و در عمل از معبود حق پیروی نمائید و یقین داشته باشید که در سایه آن به سعادت ابدی و خوشبختی سرمدی نایل خواهید شد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 8

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»* در اسلام کلمه توحید و پایه‌گذار اساس یکتاپرستی در ضمیر مردم است، هدف اصلی این کلمه طیبیه، آزادی بشر از انواع بندگی‌های ناروا و نفی تمام معبودهای ساختگی و اثبات الهیت حقیقی برای خداوند خالق و حضرت رب‌العزت است.

بشر در طول قرن‌های متمادی بر اثر جهالت و نادانی و نارسائی فکر، چنین پنداشته بود که پاره‌ای از موجودات ارضی یا سماوی دارای يك قدرت فوق عادی و يك قسم نیروی شدید غیبی هستند، اگر آدمی آن موجودات را بپرستد و خود را

برده و بنده آنها قرار دهد، می‌تواند آن نیروهای ناشناخته را در راه قضای حوائج و حل مشکلات خویش بکار گیرد و به معنویاتش برسد!

این عقیده نادرست نسبت به قدرتی که به خیال انسان برای آن موجودات تصور می‌شد سبب تحجر فکری و خمودی عقل مردم گردید و آنان را از تعالی و تکاملی که زائیده فکر آزاد و عقل روشن است محروم ساخت.

بشر با قبول این تصور غیر واقعی از مطالعه و تفکر و به کار انداختن نیروی خرد باز ایستاد و در نتیجه بزرگ‌ترین ضربه را به ارزش انسانی خود وارد ساخت و خویش را در پست‌ترین وادی ظلمانی توهّم و پندار زندانی نمود.

کسی که به شرك می‌گراید، و به ذلت بندگی انسان یا حیوان، نبات یا جماد تن می‌دهد با این عمل خویشتن را از آسمان رفیع انسانیت فرو می‌افکند، چنان پست و بدبخت می‌شود که لاشخورهای اجتماع به وی طمع می‌ورزند و می‌کوشند تا آن فرومایه پست را شکار کنند و او را طعمه خویش سازند، اگر به فرض در چنگال لاشخورها نیفتد، از ارزش‌ها تهی خواهد شد، و تندباد حوادث آن بی‌خرد عقل‌گش را مانند پر کاهی به دوردست‌ترین نقطه انحطاط می‌افکند و ارزش و قیمت انسانی‌اش را به نابودی قطعی می‌سپارد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 9

وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ: «1»

و هر کس به خدا شرك ورزد گویا چنان است که از آسمان سقوط کرده و پرندگان شکاری او را می‌ربایند، یا تندباد او را به جایی دوردست می‌اندازد.

در آئین مقدس اسلام، عالی‌ترین هدف و گران‌قدرترین مقصد، نیل به آزادی و نجات از انواع بندگی‌های پنهان و آشکار است، يك فرد مسلمان موظف است همواره مواظب خود باشد تا قدمش در راه یکتاپرستی نلغزد و طوق عبودیت و بندگی غیر خدا را هرگز به گردن نیفکند و آزادی پر ارزش خویش را حتی برای يك لحظه از دست ندهد.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است که آن دریای علم و بینش فرمود:

«من اصبح مهموماً لسوی فکاک رقبته فقد هون علیه الجلیل و رغب من ربه فی الريح الحقیر:» «2»

کسی که صبح کند و جز آزادی خود اندوه و غصه‌ای در دل داشته باشد، بداند که عالی‌ترین هدف انسانی را کوچک و خوار و سبک و ساده انگاشته و به جای توجه به خداوند، رغبت و میلش را به سود بسیار اندکی معطوف نموده است.

البته ایجاد شرایط تحقق توحید، و بیان معارف و قوانین و احکامی که از نور مطلق و معبود بر حق طلوع می‌کند به عهده پیامبران و امامان است که فرستادگان حضرت حق و انتخاب شدگان آن وجود مقدس‌اند.

برنامه و مسئولیت این برگزیدگان و رهبران معصوم ابلاغ تعالیم خداوند است که بخشی از آن قرآن مجید است که از طریق وحی بر قلب عرشی رسول اکرم

(1) - حج 31.

(2) - تحف العقول 302.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 10

نازل شده، و قسمت دیگر سنت و حدیث است که بر زبان پیامبر و ائمه طاهرين جاری گشته و مجموع آیات و روایات اسلام کامل و دین جامع را تشکیل داده است، در حدیث سلسله الذهب که حضرت رضا از پدر بزرگوار و اجدادش تا رسول خدا و رسول خدا از جبرئیل روایت می‌کند که خداوند فرمود:

«لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی»

سپس با حرکت مرکب فریاد زد

بشروطها و انا من شروطها

ناظر به همین حقیقت بسیار مهم است که توحید و شئون آن و تعالیم عالییه اسلام را باید از رهبر معصوم دریافت کرد.

زیرا جز معصوم کسی به حقایق و ظرائف و اشارات و لطائف توحید و کیفیت تحقیقش در قلب و عمل بر اساس آن واقف و آگاه نیست.

غیر معصوم علم جامع و دانش کامل و بصیرت لازم به توحید و احکام و مقررات الهی ندارد، لذا میان آنچه از توحید و احکام دانشمندان و فقهای مکتب‌های غیر شیعه گفته‌اند با آنچه شیعه از عمق قرآن و بیانات پیامبر و روایات اهل بیت نقل کرده است تفاوت اصولی وجود دارد.

گوئی حضرت رضا در پایان سلسله الذهب می‌خواهند به اصحاب حدیث و جامعه اسلامی بفهمانند که این همه ارزش و اهمیت برای کلمه طیبه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»^{*} تنها از این جهت نیست که آدمی به مدلول آن معتقد و به یکتاپرستی و واحد بودن خدا مؤمن باشد، بلکه این حقیقت زمانی قلعه مصونیت خداست که گوینده علاوه بر اعتقاد توحیدی، به همه شرایط آن پای‌بند و به تمام مقرراتش وابسته باشد و یکی از آن شرایط شناخت امام و رهبر معصوم و واجب‌الاطاعه دانستن اوست، و بعبارت دیگر از اهم شرایط توحید اخذ این حقیقت و احکام مربوط به این حقیقت از رهبر معصوم است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 11

از نظر رهبران معصوم بندگی‌های ناروا و ضد آزادی، منحصر به پرستش الهه محسوس و خدایان مشهود ارضی و سماوی نیست، چه بسیارند افرادی که بت را در هیچ يك از مظاهرش نمی‌پرستند و در ظاهر گرفتار شرك نیستند، ولی در باطن بنده و مطیع بی‌قید و شرط هوا و ریاکاری و دیگر تمنیات نفسانی خود هستند، بت‌های درون وجود مردم، با حيله و ترفند آزادی معنوی و واقعی را از آنان سلب کرده و حلقه بردگی را به گردنشان انداخته در حالی که خود از این اسارت و سلب آزادی غافل و بدتر از آن خویش را آزاد می‌پندارند.

چنین انسان‌هایی در تحقق شهوات و تمنیات بی‌قید و شرط آزادند، ولی از نظر انسانی و معنوی آزاد نیستند، رهبران معصوم روش نادرست اینان را جز بردگی و بندگی شهوات و اطاعت بی‌قید و شرط از هوای نفسانی نمی‌دانند، اینان آزاد نیستند، اسیر و برده‌ی شهوات‌اند، امیرمؤمنان می‌فرماید:

«عبد الشهوة اذل من عبد الرق:»¹

برده شهوت خوارتر از برده زر خرید است.

و نیز می‌فرماید:

«عبد الشهوة اسير لا ينفك اسره»²

برده شهوت اسیری است که از اسارتش نجات نمی‌یابد.

در هر صورت فرهنگ پاک اسلام بر پایه آزادی انسان‌ها استوار شده است، خداوند آدمی را آزاد آفریده و باید در سایه توحید همواره آزاد باشد و آزاد زندگی کند، باید مراقبت نماید که آزادی خدادادی‌اش از دستبرد دزدان آزادی

(1) - غرر الحکم ص 498 و 499.

(2) - غرر الحکم ص 498 و 499.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 12

محفوظ نگاه دارد و نگذارد هوای نفس و دیگر معبودهای درونی یا بت‌های بی‌جان و جاندار بیرونی آزادی‌اش را سلب کنند و او را برده خود سازند.

امیرمؤمنان در ضمن نامه‌ای به فرزندش حضرت مجتبی نوشته:

«و اکرم نفسك عن کل دنیة و ان ساقطک الی الرغائب فانک لن تعترض بما تبدل من نفسك عوضاً و لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً:» «1»

وجودت را با گرامی داشتن و حفظ کرامتش از هر پستی نگاه دار، هر چند آن پستی تو را به خواسته‌ها و تمنیات فراوان برساند، زیرا در برابر مقداری که از کرامت وجودت هزینه می‌کنی عوضی و جای‌گزینی که برابر آن باشد به دست نمی‌آوری، و برده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است.

کلمه توحید در قرآن مجید مکرر آمده و همه جا منظور از تحققش آزادی انسان از قید همه معبودهای ساختگی و منحصر نمودن پرستش نسبت به حضرت حق است. «2» وجود مقدس حضرت حق در ذات و صفات یگانه و بی‌همتاست، و بر انسان‌ها است که با شناخت او و صفاتش و مقایسه موجودات و عوارضی که عارض آنان می‌شود او را یگانگی بستایند و به عنوان معبود حق مؤمن به او گردند، و مطیع و تسلیم او شوند، و از پذیرفتن هر چیزی به غیر او به عنوان معبود جداً امتناع ورزند، در این زمینه به خطبه بسیار مهم 64 نهج‌البلاغه توجه کنید.

(1) - نهج البلاغه نامه 31 ترجمه این فقیر ص 619.

(2) - پیام آسمانی توحید 15.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 13

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ تَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالًا فَيَكُونُ أَوَّلًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ آخِرًا وَ يَكُونُ ظَاهِرًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ بَاطِنًا، كُلُّ مُسَمًّى بِالْوَحْدَةِ غَيْرُهُ قَلِيلٌ وَ كُلُّ عَزِيزٍ غَيْرُهُ ذَلِيلٌ وَ كُلُّ قَوِيٍّ غَيْرُهُ ضَعِيفٌ، وَ كُلُّ مَالِكٍ غَيْرُهُ مَمْلُوكٌ، وَ كُلُّ عَالِمٍ غَيْرُهُ مُتَعَلِّمٌ، وَ كُلُّ قَادِرٍ غَيْرُهُ يَقْدِرُ وَ يَعْجِزُ.»

سپاس ویژه خدائی است، که صفتی از او بر صفت دیگرش پیشی نبسته، تا اول باشد پیش از آن که آخر باشد، و آشکار باشد قبل از این که پنهان باشد. هر آنچه غیر او به وحدت نامیده شود ناچیز است، و هر عزیزی جز او خوار، و هر قدرتمندی غیر او زبون، و هر مالکی جز حضرتش مملوک و هر عالم و آگاهی غیر او نیازمند به فراگیری، و هر توانائی جز او گاه توانا و گاه ضعیف است.

«و کل سمیع غیره یصم عن لطیف الاصوات و یصمه کبیرها، و یذهب عنه ما بعد منها، و کل بصیره غیره یعمی عن خفی الالوان و لطیف الاجسام، و کل ظاهر غیره غیر باطن و کل باطن غیره غیر ظاهر.»

و هر شنونده‌ای غیر او از شنیدن صداهای آهسته ناشنوا، و از شنیدن آوازهای بلند کر، و از شنیدن صداهای دور محروم است، و هر بیننده‌ای غیر او از دیدن رنگ‌های پنهان و اجسام لطیف کور، و هر آشکاری جز او غیر پنهان و هر پنهانی جز او غیر آشکار می‌باشد.

امام (ع) در خطبه 84 به برخی از صفات حق به این مضمون اشاره می‌کند:

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 14

«وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ الْأَوَّلُ لَا شَيْءَ قَبْلَهُ وَ الْآخِرُ لَا غَايَةَ لَهُ لَا تَعُودُ الْأَوْهَامُ لَهُ عَلَى صِفَةٍ وَ لَا تُعَقَّدُ الْقُلُوبُ مِنْهُ عَلَى كَيْفِيَّةٍ وَ لَا تَنَالُهُ التَّجَرُّؤُةُ وَ التَّبَعِيزُ وَ لَا تُحِيطُ بِهِ الْأَبْصَارُ وَ الْقُلُوبُ.»

و شهادت می‌دهم که معبودی جز الله نیست، یگانه‌ای است بی‌شریک، ابتدائی است که چیزی پیش از او نبوده، و آخری است که او را انتهائی نیست، اندیشه‌ها به هیچ یک از صفاتش نرسند، دلها را نسزد که او را به کیفیتی تعیین و تحدید کنند، تجزیه و تبعیض در حرم با عظمتش راه ندارد، و دیده‌ها و دلها به او احاطه پیدا نکنند.

«قد علم السرائر، و خبر الضمائر، له الاحاطة بكل شیء و الغلبة لكل شیء:» «1»

قطعاً به همه نمانها آگاه است، و از اندیشه‌ها با خبر است، احاطه به هر چیزی ویژه اوست، و غلبه بر هر چیزی مخصوص اوست.

امام در خطبه 152 امواج دانش و علمش به خروش می‌آید، و با شناختی که از صفات حق دارد، به شناساندن حضرت رب‌العزه برمی‌آید، و توحید حق را در ذات و صفات با سخنانی شگفت بیان می‌دارد و راه را بر هر گونه شرک می‌بندد، و به روی همه معبودان علم شده به دست اوهام ناچیز بشر خط بطلان می‌کشد، و پرونده عقاید مشرکان را می‌سوزاند، و خیالی بودن فرهنگشان را چون روز روشن اثبات می‌نماید.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الدَّالِّ عَلَى وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ، وَ يُحَدِّثُ خَلْقِهِ عَلَى اعْزَالِيَّتِهِ، وَ بِاشْتِبَاهِهِمْ عَلَى اِنَّ لَا شَبَهَ لَهُ، لَا تَسْتَلِمُهُ الْمَشَاعِرُ، وَ لَا تَحْجُبُهُ

(1) - نهج البلاغه خطبه 85.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 15

السَّوَاتِرُ، لِافْتِرَاقِ الصَّنَائِعِ وَالْمَصْنُوعِ، وَالْحَادِّ وَالْمَخْدُودِ، وَالرَّبِّ وَالْمَرْئُوبِ:»

خدای را می‌ستایم که به سبب وجود مخلوقاتش بر وجود خود دلیل و راهنماست، و به حادث بودن موجوداتش بر ازلی بودنش هدایت‌گر است، و به شباهت داشتن آفریده‌ها با یکدیگر نشان دهنده این حقیقت است که او را شبیهی نیست، ابزار درک و حواس موجودات او را درک نمی‌کنند، و حجاب‌ها هر چه باشد او را نمی‌پوشانند، چرا که بین آفریننده و آفریده شده و تعیین کننده حدود و محدود شده و پروردگار و پروریده تفاوت اصولی و همه جانبه است.

«الْأَخَدَ لَا يَتَأَوَّلُ عَدَدٌ، وَالْخَالِقَ لَا يَمْنَعُ حَرَكَةٌ وَ نَصَبٌ، وَالسَّمِيعَ لَا بَاءَدَاةٌ، وَالْبَصِيرَ لَا يَتَفَرِّقُ آلَةٌ، وَالشَّاهِدَ لَا يُمَاسَّةٌ، وَالْبَائِنَ لَا يَتَرَاخَى مَسَافَةٌ، وَالظَّاهِرَ لَا بُرُوءِيَّةٌ، وَالْبَاطِنَ لَا بِلَاطَافَةٍ، بَانَ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالْقَهْرِ لَهَا وَالْقُدْرَةُ عَلَيْهَا، وَ بَانَتِ الْأَشْيَاءُ مِنْهُ بِالْخُضُوعِ لَهُ وَالرُّجُوعِ إِلَيْهِ.»

یکتاست نه بر اساس عدد، خالق است نه با حرکت و مشقت، شنواست نه با ابزار شنیدن، بیناست نه با برهم زدن دیده، حاضر است نه با تماس بودن، جداست نه با دوری مسافت، آشکار است نه این که به چشم بیاید، پنهان است نه بخاطر لطافت و ظرافت، به غلبه و قدرت بر اشیاء جدای از آنهاست، و اشیاء به فروتنی نسبت به حضرتش و بازگشت به او جدای از اویند.

«مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ حَدَّهُ، وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ، وَ مَنْ عَدَّهُ فَقَدْ اَبْطَلَهُ اَعْزَلَهُ، وَ مَنْ قَالَ: كَيْفَ؟ فَقَدْ اسْتَوْصَفَهُ، وَ مَنْ قَالَ اَعَيْنَ؟ فَقَدْ حَيَّرَهُ، عَالَمٌ اِذْ لَا مَعْلُومٌ، وَ رَبٌّ اِذْ لَا مَرْبُوبٌ، وَ قَادِرٌ اِذْ لَا مَقْدُورٌ.»

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 16

آن وصفش کند محدودش نموده، و آن که محدودش نماید به شمارش آورده، و آن که او را به شمار آورد ازلی بودنش را منکر شده، آن که بگوید چون است؟ وصفش را طلبیده، و هر که بگوید کجاست؟ برایش مکان قرار داده، دانا بوده زمانی که معلومی وجود نداشته، پروردگار بوده هنگامی که پروریده‌ای نبوده، توانا بوده آن گاه که مقدوری موجودیت نداشته است.

این که حضرت رضا (ع) در پایان روایت توحیدی سلسله الذهب فرمود

بشروطها و انا من شروطها،

برای این بوده که مردم حقیقت توحید را از امام معصوم و رهبر الهی دریافت کنند، تا در این مسئله دچار انحراف نگردند، و خالق را به مخلوق و مخلوق را به خالق تشبیه نمایند، و معبودی جز حضرت او نگیرند، و نهایتاً هم چون بنی اسرائیل به گوساله پرستی و بندگی بت بی جان و جاندار دچار نشوند، و به اسارت فرعونان تاریخ در نیایند.

آری بر اساس آیات قرآن مجید و روایات، و خطبه‌های امامان معصوم به ویژه خطبه‌های توحیدی امیرمؤمنان میان خالق و مخلوق در ذات و صفات مابینت کامل و صد در صد وجود دارد، و حضرت حق در ذات و صفات بی نهایت، و مخلوق هر چه باشد و هر که باشد در ذات و صفات محدود، و آمدنی و رفتنی و در نهایت عجز و ناتوانی است هیچ مخلوقی ابداً شایستگی معبود قرار گرفتن ندارد، و لایق پرستش و بندگی نمی باشد.

آزادی واقعی جز با نفی همه معبودهای ساختگی، و ایمان به معبود حقیقی که حضرت الله است میسر نیست، و به دست آوردن سعادت و خوشبختی همیشگی جز با دست برداشتن از اطاعت بت‌ها، و مطیع حق شدن راهی ندارد.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 17

بر این اساس توحید اصل نخستین و زیربنای همه اصول و فروع، و پایه‌ی اساسی آئین اسلام است.

اگر برای اسلام اصول دیگری چون نبوت و معاد و امامت و دیگر حقایق قائلیم به این معنا نخواهد بود، که توحید در ردیف اینها و برابر با اینهاست، بلکه قاطعانه باید پذیرفت و جز این هم نیست، که توحید اصل این حقایق و شالوده و قاعده اینهاست، چه اگر نباشد نبوت و غیره هم نخواهد بود، بر این پایه است که باید برای توحید حساب دیگری غیر از آنچه هست باز نمود.

اگر اسلام آمده است که اصولی‌ترین نقش را برای سر و سامان دادن به دنیا و آخرت انسان ایفا کند و جامعه‌ای خدائی و پیراسته از هر ظلم و زور بنیان نهد، هر يك از اجزاء و عناصر و اصول و فروع تشکیل دهنده آن، از جمله توحید، به تناسب اهمیتی که از نظر این دین دارند و به مقیاس تکیه‌ای که رویشان به عمل آمده باید در تحقق بخشیدن به آن هدف سهم باشند، چه منطقی نیست که در کشتی و یا هواپیمائی موتور را مثلاً ارجی بیشتر نهند و از همه دیگر اجزاء و عناصر آن اهمیتی فوق‌العاده‌تر دهند و با این همه در نقش مورد نظر از آن یعنی حرکت دادن سرنشینان سهمی نداشته باشد و یا داشته باشد برابر و یا کمتر.

اگر نقش يك رادیو آن است که موج را از هوا بگیرد و به صوت تبدیل کند و به شنونده تحویل دهد، طبیعی خواهد بود که هر يك از اجزاء و عناصر و پیچ و مهره‌های آن به مقدار اهمیتی که در دستگاه و مکانیسم آن دارند در تحقق بخشیدن به نقش مورد نظر بی‌کم و کاست سهم باشند.

حساب دیگری که گفته شد باید برای توحید باز کرد، از همین قاعده منطقی ناشی می‌شود، توحید درانسجام ارگانیک مفاهیم تشکیل دهنده بافت کلی دین نقشی تعیین کننده داشته و از همه دیگر اجزاء و عناصر و تمامی دیگر اصول و

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 18

فروع تشکیل‌دهنده کشتی اسلام دارای اهمیتی بیشتر بوده و اسكلت و استخوان‌بندی این دین را تشکیل می‌دهد، این نظریه محور کلیه عقاید و معارف و قوانین این دین بوده و زیربنای طرحی است که این آئین برای بهروزی دنیا و آخرت انسان ارائه می‌دهد.

بستگی تمام اینها به این نظریه چنان است که بستگی منظومه شمسی به خورشید، که هر گاه خللی به خورشید راه یابد یا فرو افتد بی‌درنگ سیاره‌های منظومه دچار خلل گردند یا فرو افتند.

و لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ: «1»

همانا به تو و پیشینیان تو وحی شد که اگر در بنای زندگی و حرکات و افعال برای خدا شریک قرار دادی هر آنچه همه اعمال تباه و قطعاً از خسارت‌کنندگان خواهی بود. نبود توحید، و پذیرش فرهنگ ضد خدا، و زیر بار فرعونیان هر زمان رفتن مساوی با تباهی همه اعمال است آن چنان که فناء خورشید یعنی نابودی همه اقمار.

توحید باید از انسان‌ها جامعه‌ای برین و برتر و مورد نظر اسلام به تناسب جایگاهی که در این دارد عیناً و عملاً نه تنها اعتقاداً سهیم باشد و به میزان ارزشی که به آن داده می‌شود نقشی عینی و عملی ایفا نماید، بر این پایه و اساس قطعاً توحید نخواهد توانست صرفاً به عنوان یک تفکر مجرد فلسفی در میان مسلمانان و مؤمنان مطرح باشد، تا فقط در عالم ذهن معتبر بوده و بی‌توجه به آثار انسان ساز عینی و عملی، فردی و اجتماعی و دنیائی و آخرتی، و باطنی و ظاهری آن، این چنین مورد اهتمام و نقش آسمان افکار باشد.

(1) - زمر 65.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 19

این درست وارونه خط مشی است که اسلام خود درباره طرح این عقیده دارد، که نه تنها توحید را به عنوان عاملی عینی و واقعی، انسان ساز و جهان پرداز، بلکه به عنوان زیر بنای انقلاب اجتماعی اسلام و موتور محرك انسان و جامعه، دگرگون کننده چهره تاریخ مطرح می‌سازد، و بر جنبه‌های عینی و عملی آن که شامل روحيات و خصال آدمی و چگونگی اعمال و رفتار او و از همه بالاتر شکل و شمایل اجتماع بشری می‌شود تکیه می‌کند.

این پیامبر بزرگ اسلام منادی توحید است که می بینیم شعار اسلام را که همه جهش ها و توفندگی ها در آن نهفته است، کلمه توحید قرار می دهد و نقش و راندمان آن را نیز که فتح و پیروزی است توأم با آن اعلام می کند:

«قولوا لا اله الا الله تفلحوا»

با همه وجود ندای توحید سر دهید، و این سرمایه عظیم را در همه جوانب حیات بپذیرید که قطعاً به پیروزی و ظفر می رسید پیروزی و ظفیری که از لوازم آن رستگاری است.

شما با اندك تعقلی در مفهوم شعار توحید می باید که ظفر و پیروزی ویژه صحنه های پیکار و کار در برابر دشمنان ظاهری و باطنی است و با صرف يك عقیده نازای ذهنی و يك تفکر مجرد فلسفی بدون نقشی عینی و عملی به بار نمی آید.

از این بالاتر و خدشه ناپذیرتر، فراز تکان دهنده دیگر آن حضرت است که پذیرش توحید را عامل فتح شرق و غرب، و مطیع و منقاد ساختن ملل سرتاسر گیتی و حکومت یافتن بر کران تا کران پهنه زمین و رسیدن به تمام بهروزی ها و

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 20

نجات از همه سیه روزی ها و نهایتاً سبب ورود در بهشت آخرت و نجات دائمی از عذاب دوزخ و آتش و شکنجه جهنم است. «1» بر این اساس توحید از نگاه خود بنیان گذار اسلام به شکلی مطرح است که عمل در متن آن است و کوشش مفید و مثبت و آباد کننده دنیا و آخرت از لوازم آن، و پیکار با هوای نفس و فرعونیان و نمرویدان میوه شیرین آن و این نگاهی است که همه انبیاء ارائه داده اند و ابراهیم قهرمان توحید نقش سازنده خود را بر اساس آن ایفا کرده است:

«اول من قاتل ابراهیم حین اسرت الروم لوط فنفر ابراهیم حتی استنقذه من ابدیهم و اول من اتخذ الرايات ابراهیم علیها لا اله الا الله:» «2»

نخستین کسی که در روزگارش به پیکار پرداخت ابراهیم بود، آنگاه که ارتش کفر پیشه روم لوط را به اسارت گرفت، ابراهیم برای پیکار در راه خدا به خاطر نجات يك انسان موحد کوچ کرد تا وی را از چنگ انسان نماهای ستمگر نجات داد، و اولین کسی که پرچم بکار گرفت ابراهیم بود که بر آن نقش لا اله الا الله زده بود.

نقش عینی و عملی و طاغوت زدائی توحید و آثار بسیار مثبتش در حیات انسان بود، که هر پیامبری که مبعوث می شد و توحید را اعلام می کرد همواره اشراف و ملاً و سردمداران و طواغیت، و آنان که منافع مادی نامشروع خود را در غافل

بودن انسان‌ها و تخدیر عقلشان می‌دانستند حساس می‌شدند و در برابرشان جبهه می‌گرفتند و از هر طریقی که به نظرشان می‌رسید برای خاموش کردن چراغ

(1) - ارشاد مفید ص 21.

(2) - وسائل ج 11، ص 110.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 21

نبوت و نابود کردن مؤمنان به میدان می‌آمدند، یقیناً اگر توحید فقط يك تفکر فلسفی یا صرفاً يك مسئله اعتقادی بود، و کاری به کار حیات و عمل و اخلاق انسان نداشت و برای طاغیان مزاحمتی فراهم نمی‌ساخت در برابرش هیچ جبهه مخالفی باز نمی‌شد، و هیچ طاغوتی برای خاموش کردن آن اقدام نمی‌کرد.

آری پس از مرتبه توحید اعتقادی که سرچشمه‌اش فطرت و توضیح دهنده‌اش بعثت و ولایت است، توحید عینی و عملی است که حاکمیتش در جوانب زندگی و حیات نفی‌کننده هر طاغوت درونی و برونی به صورت جدی و بدون برویگرد است.

همین است راز این که موسی که می‌آید فرعون و با ندا و هیئت حاکمه فرعون در برابر او صف می‌بندند، و عیسی که می‌آید امپراطور روم شرقی و فریسیان روحانی نمای یهود، و هم طبقه او حساس می‌شوند، و ابراهیم که اعلام توحید می‌نماید نمرود و نمرودیان در برابرش جبهه تشکیل می‌دهند، و به سوزاندنش رأی می‌دهند، و هنگامی که پیامبر اسلام برای نجات جهانیان از فرهنگ‌های باطل و طاغوتی قد علم می‌کند زمامداران خودکامه قریش و باندهای استثمارگر، و زالو صفت بوسفیانی و هراکلیوسی و خسرو پرویزی در برابر او قرار می‌گیرند.

طرح توحید به این صورت طرحی است که خود حضرت حق اعلام کرده:

«لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی...»

توحید يك دژ نفوذ ناپذیر، دژی خدائی، غیر قابل شکست است که عزت و شکوه و تعالی انسان را پاس می‌دارد و از شکست و ذلت و اسارت حفظش می‌کند، دژی برج و بارودار که موحدان و خداپرستان را آشیانه‌ای بلند و دور از دسترس خطرات، و مشرکان و طواغیت را طوفان عذاب.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 22

در غیر این صورت و با طرحی انسان که خداوند و پیامبرش ارائه کرده‌اند توحیدمان صوری و کوششمان ظاهری و بدون نتیجه لازم و خدای ناکرده آب در غربال و بنا بر یخ است!

لازمه توحید یا موحد بودن رعایت حقوق خداوند در همه شئون زندگی است، حقوقی که قرآن و روایات پیامبر و اهل بیت بر اجرای آن تأکید و پافشاری سخت دارند حق اطاعت در تمامی جوانب زندگی فردی، اجتماعی، مادی، سیاسی، نظامی، اقتصادی.

حق عبادت: فقط فرمان او و فرستادگانش را پذیرفتن

حق ولایت: زمامداری و سر رشته‌داری او را گردن نهادن.

حق حاکمیت: تعیین شکل حکومت و معرفی شرایط حاکمان و وضع قوانین.

حق ربوبیت: اداره جامعه و تدبیر امور آنان و معرفی خلفایش در این زمینه.

حق الوهیت: تنها قبول معبودیت او، و نفی هر معبودی در اعتقاد و عمل گرچه هزینه این قبول در باختن جان باشد.

حق سپاس و تعظیم: اختصاص دادن همه سپاس‌ها و ستایش‌ها و تمجیدها به او.

حق اخلاص: همه فعالیت‌ها و کوشش‌ها و استعدادها و امکانات را خالصانه برای او قرار دادن.

اختصاص و انحصار این حقوق‌ها در جهت نفی آنها از دیگران معنی خواهد داد و تحقق خواهد یافت.

البته شرح این حقوق و بیان زوایای آنها و انحصاری بودنش نسبت به حضرت حق شرح بسیار مفصلی را می‌طلبد، که باید در کتابی مستقل نگاشته شود، در این زمینه به توضیح دو حق، حق الوهیت و حق اخلاص می‌پردازم، و

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 23

از خدا می‌خواهم تفصیل سایر حقوق را بر اساس قرآن در روایات و در چهار چوب فرهنگ ناب محمدی در کتابی جداگانه به من توفیق دهد.

حق الوهیت

در سطور گذشته بر اساس توضیح الله لا اله الا هو دانستید که با توجه به ذات و صفات حق، فقط او معبود واقعی است و بس، و معبودی جز او ازلاً و ابداً وجود خارجی ندارد، ولی دست دنیا پرستان، و عاشقان منافع نامشروع، و زورمداران و ستمگران و طواغیت روزگار به ساختن معبودهای فراوان دراز شد، و آن معبودان را راه و کانال رسیدنشان به زور و زر و تزویر و قدرت گرفتن و حکومت یافتن قرار دادند، و کوشیدند که برای تحمیل این معبودها عقل انسان‌ها را تخدیر و از حرکت بازدارند، و آنان را با چرخ اباحه‌گری بچرخانند، و نهایتاً شرک را در برابر توحید قرار دهند.

بعثت پیامبران برای این بود که اولاً به مردم بفهمانند که معبودهای تحمیلی بر آنان معبود نیستند، و دارای هیچ حقی نمی‌باشند، و در زندگی نقشی ندارند، بلکه همه اینها سد راه انسانیت، و قاتل ارزش‌ها، و خاموش‌کنندگان چراغ پر فروغ عقل و نهایتاً ابزار و وسائلی در دست زورمندان و طواغیت، و مادی‌گرا برای دوشیدن شیر جان انسان‌ها و به غارت بردن منافع و ثروت‌های ایشان و تخریب دنیا و آخرت اینان است.

قدرت‌گونه‌ها و خدانماهای تاریخ همواره برنامه‌ها و سرانگشتان نامرئی‌شان درون حجمه‌گوسپند سیرتان انسان صورت در کار دیگر، ساختن افکار و عقاید و جا به جا ساختن بافت‌های مغزی و قالب‌ریزی و شکل دادن به آنها آنگونه که خود می‌خواسته‌اند بوده است تا اگر شد خدائی و خداوندگاری و یا لا اقل مظهر و ظل و سایه خدا بودن خود آنان را باور دارند چنان که فرعون و نمرود و

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 24

.... اینان بشر را به اسارت کشیدند، و اگر نشد خدائی پیکره‌ها و سنگ و بت و چوب‌ها و حیوانها را که باز حاصل آن گرچه غیر مستقیم، خدائی کردن و مطاع و معبود و رب بودن خودشان باشد، که سجده بردن و ادای احترام نمودن بر پیکره‌ها باز نمای موضوع است.

این روند، خواهی نخواهی عقیده به خدایان متعدد و متنوع را که تعدد و تنوع تاریخی خدایان رم و یونان و مصر و حجاز و ایران و هند و چین مثال بارز آن است موجب می شده است، چه هر قطب و قدرت و تشکیلاتی منطقه خاصی، گوشه خاصی، مملکت خاصی و لزوماً شرایط و موقعیت خاصی داشته است که بر مبنا و معیار آنها، موجودات متمایز و خاصی را زمینه می دیده است به عنوان سرم خدا به ذهن و عقیده مردم تزریق کند.

معبود یا معبودانی که در رم زمینه بوده، به مردم باورانده شوند، نوعاً همان هائی نمی بوده اند که در یونان زمینه بوده به مردم باورانده شوند، و آنچه در اینجا زمینه بوده نوعاً همان هائی نمی بوده اند که در مصر زمینه بوده و همین سان تا ایران و توران و بابل و آشور و کلد و حجاز و چین و و تمامی نواحی و مناطق دیگری که هر کدام برایشان خدا، یا خدایان سلسله مراتبی تراشیده می شد، چونان خدای خدایان که در رأس قرار داشت و کابینه یا هیئت خدایان، که پس از خدای خدایان قرار داشتند، و خدایان مناطق و استان ها که در سلسله بعد قرار داشتند و خدایان شهرستان ها و روستاها که نماینده اینها بودند و باز خدایان خاندان ها و افراد که از اینها فروتر و!!

فاجعه بزرگ و اسف بار تاریخ و عامل تجزیه قدرت و استعداد جهش انسان همین عقیده به خدایان متعدد و یا میدان دادن به خدایگان های مختلف بوده است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 25

عقیده به خدایان متعدد و یا موضع گیری عملی که در نتیجه با آن عقیده سخیف و بی پایه و بی دلیل یکسان است از چندین جهت تحلیل برنده قوا و استعداد های انسانی و گند کننده موتور تاریخ است:

الف - از این جهت که فرد یا جمع یا انسانیت معتقد و یا تن داده و تسلیم به خدایان متعدد، هستی را آفریده يك قدرت، تابع يك اراده، دارای يك جهت، يك مقصد، و يك غایت نمی بیند، و خود را مقهور يك قدرت، تابع يك اراده، رهرو يك راه، گیرای يك جهت، پویای يك مقصد، و جویای يك غایت نمیداند و تجمع امکانات و تمرکز قوا و تشکل نیروها را در يك جبهه و برای يك هدف نمی تواند.

ب - از این جهت که هستی در نظر وی دارای سنن و قوانین هماهنگ و يك جهت نیست تا بی تجزیه قوا تصادم و اصطكاك با یکایک آنها را بتواند جلو گیرد و با يك جهت ساختن تمامی نیروها با آنها هماهنگ و هم دوش و هم جهت گردد، و با همکاری متقابل با آنها تکامل خویش و آبادی جهان و حرکت تاریخ را شتاب بخشد.

ج- از این جهت که خدایات متعدد و اراده‌های مختلف و خواسته‌های متعارض و متضادی را بر وجود خود و جامعه و جهان خود حاکم و متصرف می‌پندارد که ناگزیر باید به چرخ همه آنها چرخید، و به ساز همه آنها رقصید، که طبعاً اعمالی متناقض و رفتاری متضاد و کارهائی معارض و مزاحم با یکدیگر را ضرور می‌سازند، که اثر هم دیگر را خنثی می‌سازند و راندمان یکدیگر را هیچ

د- از این جهت که عقاید متضاد به خدایان گوناگون، در روان و باطن خود او نیز آشوب و طوفان پیا می‌کند و اصطکاک و تصادم به وجود می‌آورد و دچار تشنج و بحران فکری‌اش می‌سازد، و احساسات درونی وی را به کشمکش با

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 26

خود می‌کشاند و انگیزه‌ها و خواسته‌ها و نیازهای شخصی وی را به دوگانگی و تضاد و تزاخم دچار می‌سازد، و قدرت عمل و اراده‌ی حرکت و تصمیم انتخاب را در درون وی فلج می‌سازد.

ه- از این جهت که این عقیده موجودات و آفریده‌ها و حتی انسان‌ها (ی منسوب به خدایان دیگر) را بیگانه و جدا از وی در احساس او وانمود می‌سازد و حس انسان دوستی و فداکاری و روح جمعی و مردم‌گرایی و شوق تعاون و همکاری و اراده‌ی هموائی و وحدت و تشکل با آنان را در درون وی پثمرده و خاموش و کور می‌سازد، و او را در برابر اقدامات لازم مردد و بی‌تصمیم و نگران و امی‌گذار و چونان لشی پثمرده و بی‌حال و یا عضوی بریده از اندام از جریلان تکامل و حیز استفاده خارج می‌کند.

امیرمؤمنان می‌فرماید:

«وَشَدَّ بِالْإِخْلَاصِ وَ التَّوْحِيدِ حُقُوقَ الْمُسْلِمِينَ فِي مَعَاقِدِهَا» «1»

آری اگر توحید اعتقادی و عینی در میان نباشد هیچ حقی به صورت لازم ادا نمی‌شود و هیچ انسانی در هیچ جهتی دل برای انسان دیگر نمی‌سوزاند.

و- از این جهت که آدمیان را بر حسب انتساب به خدایان گوناگون و برتر و فروتر، در موضوعات و طبقات مختلف و برتر و فروتر به او می‌نمایاند، و او را به طبیعی بودن وجود و تداوم طبقات بالا و پائین و محروم و برخوردار و متقاعد می‌سازد، و خواجه‌گی خواجهگان را موهبتی طبیعی و خدائی، و بردگی بردگان را چنان‌که ارسطوی فلیسوف نیز می‌فرمود!! ضرورتی فطری و مشیتی آسمانی برایش وانمود می‌کند و در نتیجه او را از توفیدن علیه چنین نظامی و برخاستن

(1) - نهج البلاغه خطبه

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 27

برای نظمی دیگر از باطن و درون افسار می‌زند و به وضع موجود و مستقر، تن داده و تسلیم می‌کند.

ز- از این جهت که دست مدعیان خدائی و شیاطین انسی را که هر کدام به سوئی خواهند کشانید در وجود خویش و در سرنوشت جامعه و جهان بازمی‌گذارد، چندان که پیکره‌ی بشریت واحد و آفریده‌ی خدای واحد را به نام‌های مسخره و خرافه‌های تراشیدنی ملیت و قومیت و نژاد و وطن و خاک و مرز و بوم و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی و عدم دخالت در امور دیگران و قطعه قطعه کنند و چونان گرگانی که به گله‌ای زده باشند بدرند و ببرند و بخورند و توان و قدرتشان را متلاشی سازند، و قوا و استعدادهایشان را به تحلیل برند و از او که می‌خواسته سر به آسمان ساید، مجسمه‌ی تسلیمی در برابر هر خسی به قالب ریزند!!

و اینک چند مثل در رابطه با توحید و شرك بر اساس این آیه شریفه:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ: «1»

خدا برای فهماندن توحید و شرك مثلی زده است: مردی را که اربابان مختلف و ناسازگار و بد اخلاق در مالکیت او شریک‌اند، و مردی که فقط بنده یک مالک است، آیا این دو برده از جهت فرمان گرفتند و فرمان بردن با هم مساوی هستند. [موجدان که بنده خدای یگانه‌اند دارای زندگی پاک، منظم، عادلانه و آخرتی آبادند و مشرکان که فرمان برای اربابان متعدد و گوناگون‌اند دارای زندگی پریشان پر اضطراب، بی‌تکیه‌گاه و آخرتی خراب‌اند] همه ستایش‌ها ویژه خداست، آری اکثر ایشان به آثار و منافع خدا معرفت ندارند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 28

به کارگاهی که کارمندان و کارگرانی بسیار دارد می‌نگریم، اگر تمامی اینان از يك فرمان و يك نظام تبعیت کنند، جریان کار رو به راه بوده، تمامی نیروها از تمام شعب و قسمت‌ها و از همه موتورهای و پروانه‌ها و پیچ و مهره‌ها و چرخانندگان آنها در يك جهت و برای يك هدف و يك غایت به جریان خواهند بود و بی‌تصادم و اصطكاك بازده و راندمان خود را به بار خواهند آورد، ولی چنانچه هر کدام از فرمانی تبعیت کنند و به ساز کسی برقصند، و به چرخ کسی بچرخند بدیهی است که جز متلاشی گشتن کارخانه و ویرانی کارگاه بازده دیگری نخواهد داشت.

سیل آنگاه به خروش می‌آید که جویبارها هر کدام به سوئی واحد کشیده نشوند.

بنا آنگاه پیش می‌رود که اگر کسی اجرای می‌گذارد دیگری پایه‌ای را ویران نسازد.

ساعت آنگاه وقت را نشان می‌دهد که اگر پیچی بدین سوی بچرخد مهره‌ای بدان سوی بچرخد.

سپاه و لشکر آنگاه سیل آسا به یکسو به موج می‌آید و دشمن را از جا می‌کند که وحدت فرماندهی را فاقد نباشد و از هر سوئی فرمان نیاید.

کشتزار آنگاه بر می‌دهد که اگر یکی می‌کارد دیگری برنکند، و اگر یکی آبیاری می‌کند دیگری وارونه‌اش نسازد.

انسان‌ها نیز آنگاه می‌توانند چرخ عظیم تکامل خویش و آبادی جهان و سعادت آخرت و حرکت تاریخ را آن سان که بایسته و درخور آنان است به راه انداخته و به آن شتاب بخشند که از وحدت فرماندهی برخوردار بوده، زیر پرچم و فرمان يك قانون، يك نظام و يك حکومت واحد خدائی که مجریانش از هر

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 29

ظلم و هوسی بری بوده، جز به فرمان خدا و مصلحت انسان گامی برندارند قرار گیرند و با توحید قوا و وحدت جهت و غایت هدف چونان سیل در صفی واحد و متشکل به موج آیند و هر خار و خسی را از سر راه تکامل خود بردارند.

اگر جامعه انسانی به این سو که تحقق عینی توحید است شرکت سهامی خدایان، با فرماندهی‌های متضاد و هوس‌آلود خود آنان را کالای معاملات و سفره‌کامرانی خود قرار خواهند، خصال و ویژگی‌های انسانی آنان را قربانی هوس‌های خود خواهند ساخت، آنان را از درون خالی و پوک خواهند کرد، قوا و استعدادهای آنان را به تحلیل خواهند برد.

پیکره وحدت آنان را تجزیه خواهند نمود، اجزاء و شرشر آنان را کرکس‌وار زیر دندان خواهند گرفت ارزش‌ها و اصالت‌های انسانی آنان را مسخ خواهند کرد، فطرت و انسانیت آنان را مورد هجوم قرار داده دگرگون خواهند نمود و خاکستر آدمیت آنان را به باد خواهند داد، اکنون به بخشی از آیات از قرآن مجید در این زمینه که بیش از 140 آیه است توجه دقیق نمائید:

وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ: «1»

آن که برای خدا شریک گیرد [به شرکت سهامی خدایان تن دهد و تسلیم شود] چنان است که از آسمان سقوط کرده باشد، پس کرکسان اجزاء از هم گسسته لاشه بیجان او را همی در ربایند یا باد ذرات وی را به وادی کران ناپیدا بپراکند.

قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ: «2»

(1) - حج 31.

(2) - توبه 36.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 30

بی‌استثناء با شریک گیران و تن دهندگان به معبودهای باطل بجنگید، چونان که با شما بدون استثناء می‌جنگند و بدانید که خدا هم‌جبهه پرهیزکاران و خدامداران است.

این آیه نه تنها بر ضد آن شرکت‌ها که بر ضد تحمل کنندگان آنها نیز فرمان قتال می‌دهد و برای تقویت اهل تقوا - که این قتال نشانه آنان است - و ردّ منفی بافان توجیه‌گر روشن‌گری می‌کند که: و بدانید خدا این پایگاه قدرت بی‌نهایت

هم‌جبهه خدامداران است و جبهه‌ای که خدا در صف آن باشد شکست نمی‌خورد، و ذلت نمی‌پذیرد و طبعاً منفی‌بانی نمی‌کند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ: «1»

خدا نمی‌بخشد که برای او شریک تحمل کنند، و غیر آن را برای هر که بخواهد می‌بخشد.

أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ: «2»

خدا و رسول او از شریک‌گیران بیزار و بریده‌اند.

إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ ... «3»

تحمل‌کنندگان شریک، که مشرک در طاعت، ربوبیت، و عبادت‌اند بی‌چند و چون نجس‌اند پس نباید به مسجدالحرام نزدیک شوند.

وَ وَبِلِ لِلْمُشْرِكِينَ: «4»

(1) - نساء 48.

(2) - توبه 3.

(3) - توبه 28.

(4) - فصلت 6.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 31

چاهی که دارای عذاب ویژه است بر مشرکان باد.

لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ: «1»

تا خدا مردان و زنان منافق و مردان و زنان شریک گیرنده را دچار عذاب کند.

إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ: «2»

آن که برای خدا شریک بگیرد، و تن به فرهنگ فرعون و نمودی دهد خدا بهشت را بر او حرام نموده، جایگاهش آتش است و ستم کاران را هیچ مددکاری نیست.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ:

آن گروه از اهل کتاب که حق را پوشانند و مانع هدایت مردمشان شدند و آن دسته از مردم که تن به شریکان ساختگی و معبودان باطل در برابر معبود حق دادند در آتش دوزخ جاودانه‌اند و بدترین مخلوقات و جنبندها هم آنانند.

يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ: «3»

هان ای فرزندم برای خدا شریک قرار مده که قرار دادن شریک برای خدا بیدادی بس بزرگ است.

وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا: «4»

(1) - احزاب 73.

(2) - مائده 72.

(3) - لقمان 13.

(4) - نساء 116.

آن که برای خدا شریك قرار دهد به شدت به گمراهی دوری دچار گشته است.

لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: «1»

اگر انسان‌ها در طاعت و عبادت و ربوبیت در برابر خدا تحمل شریك کنند آنچه از عمل انجام می‌دهند تباه و نابود می‌شود.

از حضرت حق عاجزانه و ملتسمانه بخواهیم که با عنایت و لطفش و با کرم وجودش ما را از شرک خفی که هواپرستی و ریا و از شرک جلی که طاغوت پرستی است حفظ نماید.

حق اخلاص

اخلاص در برابر حضرت حق یعنی این که همه مردم در تمامی امور زندگی از خرد و کلان و فردی و اجتماعی و مادی و معنوی و فکری و فرهنگی و مذهبی و اخلاقی و نظامی و صنعتی و سیاسی و اقتصادی و تربیتی و خانوادگی درست و خالصاً به چرخ او بچرخند و از نظام و قانون او اطاعت و تبعیت کنند، و این اطاعت و تبعیت را در سرتاسر قلمرو زندگی خود شمول دهند و هیچ منطقه و زاویه‌ای از زندگی را از آن خارج و در قلمرو دخالت غیر او قرار ندهند، و برای او در اطاعت و تبعیت و حاکمیت و عبودیت و ربوبیت و الوهیت و دیگر حقوق ویژه و انحصاری او رقیب و شریك قرار ندهند و به بیانی کوتاه فقط فرمان و اراده او را حاکم و تعیین کننده راه و رسم زندگی فردی و اجتماعی خویش قرار دهند و هر گونه تحکم و تصرف در وجود و زندگی و جامعه و جهان خود را حق خالص او دانند، و همه زندگی و شئون خود را تسلیم در

(1) - انعام 88.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 33

برابر حکم و اراده او دارند، و هر دست دست‌انداز نده ای! به این نواحی را چه از ناحیه هوای نفس باشد، و چه از ناحیه طاغوت و شیطان، مشمول حکم دست سارق سازند.

اخلاص به خلاف آن که بعضی سطحی نگران خام‌اندیش و برخی عالم‌نمایان محدود به قلب و نیتش وانمود می‌کنند نه صرف نیت که سرتاسر میدان اندیشه و عمل را فرا می‌گیرد.

منظور از اخلاص عمل در نگاه قرآنی این است که عملت، کارت، هر کارت و هر عملت، تمامی اعمال و تمامی کارهایت حتی غذا خوردنت، نفس کشیدن و زنده بودن خالص برای خدا یعنی برای راه خدا باشد:

راهی که پیام‌آور او با رستاخیز اجتماعی خود آن را به جهان و جهانیان نشان داد، و قرآن او همی نشان می‌دهد، و اگر در این راه نیست غذا نخور، نفس مکش، زنده نمان، بمیر آری بمیر که در چنین صورتی

بطن الارض خیر لکم من ظهرها.

منظور این است که آن گونه زیست کن که زیستت خالص برای خدا و در راه خدا باشد وگرنه مزی آن گونه کار کن که کارت از تمامی جهات خالص برای خدا و در راه خدا باشد وگرنه مکن.

آنچه را بدار که درست برای خدا و در راه خدا باشد و الا مدار. آن راه را برو که یکسر برای خدا و در راه خدا باشد وگرنه مرو.

آنچه را بگو، بشنو، بخوان، بنویس، بگیر، بده، بخواه، بساز که يك ریز برای خدا و در راه خدا باشد وگرنه مگو، مشنو
.....

اگر جوانی، اگر پیری، اگر زنی، اگر مردی، اگر عالی هستی، اگر دانی می‌باشی، اگر اهل سیاستی، اگر نظامی هستی، اگر روحانی، اگر کاسب، اگر

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 34

اداری، اگر فرهنگی، اگر اهل صنعت، اگر دانشجو، اگر استاد، اگر سخنور، اگر فقیه، اگر عالم و و اگر هر چه هستی کارت را آنجا، آنگاه و آن گونه انجام بده که خالص برای خدا باشد، و در راه خدا و نظام خدائی قرار گیرد وگرنه انجام مده، گردش مگرد، تعقیبش مکن، یا تبدیلیش کن به آنچه برای خدا و در راه خدا باشد یا تعطیلش کن یا بمیر:

تن به این که ولو گوشه‌ای از آن برای غیر خدا باشد مده که این شرك است، برای غیر خدا و به چرخ غیر خدا هیچ
مچرخ، چه پول باشد، چه هوای نفس، چه زن چه فرزند، چه عشق و شهوت و لذت، چه مقام و قدرت و ثروت و چه
بت و شیطان و طاغوت باشد.

اگر می‌نشینی، اگر برمی‌خیزی، اگر می‌نویسی، اگر می‌خوانی، اگر می‌زنی، اگر می‌خوری، اگر تولید می‌کنی، اگر مصرف
می‌کنی، اگر فرزند می‌پرورانی، اگر فرزند به مرگ می‌دهی، اگر صله رحم می‌نمائی، اگر قطع رحم می‌کنی، اگر آباد
می‌کنی، اگر خراب می‌کنی، اگر زنده می‌مائی، اگر می‌میری، اگر و اگر هر چه انجام می‌دهی حساب کن،
حساب‌گر باش بین در راه خدا قرار می‌گیری، به تحقق هدف‌های خدائی کمک می‌کند، طاغوت زدائی دارد انجام ده
وگرنه ترك كن و يا به قول رسول خدا

بطن الارض خير لكم من ظهرها

و اينك اصل روايت:

«اذا كانت امرائكم خياركم و اغنيائكم سمحائكم و اموركم شوري بينكم فظهر الارض خير لكم من بطنها، و اذا كانت
امرائكم اشراركم و اغنيائكم بخلائكم و اموركم الى نساءكم فبطن الارض خير لكم من ظهرها:» «1»

(1) - نهج الفصاحة ص 44 کلمه 232.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 35

هر گاه حاکمان شما نیکان شما باشند، و توانگرانان بخشنندگان شما، و زمامداری و کارهایتان به مشورت و شورای همه شما
پس روی زمین برای شما بهتر از شکم زمین است، و چون امرای شما اشرار و بدکاران شما باشند، و توانگران شما بخیلان شما
و سر رشته کارهایتان در دست زنان شما پس شکم زمین از پشت آن برایتان بهتر باشد.

یعنی باید همه چیز را در راه خدا قرار دهید تا یا شق اول: زندگی روی زمین تحقق یابد یا جان به خدا و تن به زمین
بسپارید که در هر صورت به **إِخْدَى الْحُسْنَيْنِ «1»** نایل آئید که غیر این شرك است.

از علی آموز اخلاص عمل یعنی این یعنی شکل و صورت زندگی فردی و اجتماعی علی معنای تبلور یافته عینی و عملی اخلاص عمل لله است، که يك لحظه از لحظات عمر پریار و توفنده خود را به غیر خدا و برای غیر خدا نداد و سر تا سر آن را در راه ایجاد نظامی خالصا خدایی و جامعه‌ای خالصا الهی به کار گرفت، که علاوه بر عمل فرد، نظام جامعه را نیز باید خالصا خدائی کرد و خالصاً بر پایه قانون او نهاد و خالصا در قابل مقررات او ریخت و خالصا شکل و قیافه مورد نظر او را به آن داد و این است معنای:

«و کمال توحیده الاخلاص له» «2»

آیات قرآنی اخلاص در هر سه شاخه نیت، عمل و نظام اجتماعی را می‌خواهند و برای تخلف از هر سه فرجامی ناگوار اعلام می‌کنند.

آیات قرآنی مربوط به دین حق، اخلاص را تا بدان پایه ضرور دانسته و مهم می‌شمارند که داشتن آن را معنای توحید و عامل همه نیک فرجامی‌ها و تعالی و

(1) - توبه 52

(2) - نهج البلاغه خطبه اول.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 36

سعادت‌ها اعلام می‌کنند، و نداشتن آن را شرك و كفر و بازیچه هوس بودن و آلت دست شیطان و طاغوت گشتن و سبب تمامی تیره‌بختی‌ها و ذلت‌ها و کیفرها.

آیات:

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ: «1»

بهوش باشید مقررات و نظام خالص، حق و ویژه خداست.

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ يَجِدَهُمْ نَصِيرًا، إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا: «2»

همانا منافقین این دو چهره‌گان پلید در ژرف‌ترین قعر دوزخ‌اند و هیچ مددکاری برای آن نمی‌یابی مگر آنان که به جبهه حق بازگشتند و خود و دیگر افراد را اصلاح کردند، و خدا را حافظ و مدافع خود گرفتند، و مقررات و نظام زندگی و اجتماعی خود را از دخالت غیر خدا پاک ساختند، پس اینان با مؤمنان‌اند و قطعاً خدا به مؤمنان پاداش عظیمی خواهد داد.

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ: «3»

ما قرآن را به حق بر تو نازل کردم، پس خدا را بندگی کن آنگونه که خالص گر نظام زندگی از دخالت غیر او باشی.

(1) - زمر 3.

(2) - نساء 146 - 145.

(3) - زمر 2.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 37

هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ: «1»

اوست زنده، جز او معبودی نیست، او را بندگی کنید آنگونه که نظام زندگی و مقررات را از دخالت غیر او پاک نمائید.

قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَ هُوَ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ وَ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ: «2»

بگو آیا درباره‌ی خدا با ما احتیاج بدون منطق می‌کنید در حالی که او مالک و مربی ما و شماست، دست‌آورد ما برای ما و دست‌آورد شما برای شماست و ما خالص‌کننده همه امور برای او هستیم.

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ: «3»

شیطان «که نامی عام برای جباران و طاغوت‌های تاریخ است» اینگونه برنامه خود را اعلام کرد: به عزت سوگند همه بندگان را با تور نامرئی فرهنگ و نظام و برنامه‌های خود گمراه می‌کنم و به جاهلیت می‌کشانم مگر آن گروه از بندگان که همه امور زندگی و حیاتشان را برای تو خالص نموده و دست غیر را از چرخاندن خویش قطع کرده‌اند.

این گونه آیات هیچ تردیدی می‌گذارند؟؟ که آنان که در کار خالص نمودن حقوق خدا از دخالت غیر او نیستند ملعبه دست شیاطین و جباران و هوای نفس‌اند.

(1) - غافر 65.

(2) - بقره 139.

(3) - ص 83.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 38

إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ، وَ مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ، أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ، فَوَاكِهُ وَ هُمْ مُكْرَمُونَ، فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ، عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ، يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ، بَيضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ، لَا فِيهَا عَوْلٌ وَ لَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ، وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ، كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ.....

إِنَّ هَذَا هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ، لِمَثَلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ، أَ ذَلِكَ خَيْرٌ نَزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الرَّقْمِ، إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ، إِنَّمَا شَجَرَةُ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ، طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ فَإِنَّهُمْ لَا كَلُونَ مِنْهَا فَمَا لَوْ مِنْهَا الْبُطُونَ، ثُمَّ إِنَّ هُمْ عَلَيْهَا لَشُوبًا مِنْ حَمِيمٍ ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ إِلَى الْجَحِيمِ إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ فَهُمْ عَلَى آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ «1»

به یقین شما عذاب دردناک دوزخ را خواهید چشید و کیفرتان جز اعمال ناروای خودتان نخواهد بود مگر آنان که زندگی خود را در همه امور از دخالت غیر او پالایش کردند که آنان دارای رزق مشخصی در بهشت‌اند، میوه‌هایی نشاطانگیز در حالی که مورد اجلال و اکرامند، در بهشت‌هایی پر نعمت و روح‌افزا بر تخت‌هایی روی در روی یکدیگر، که جامی از نوشیدنی‌های گوارا و درخشنده و لذت‌بخش گرداگردشان می‌گردانند، که در آن نه مایه فساد عقل و دل‌زدگی است و نه از آن مست و بیهوش می‌شوند و

(1) - صفات 74 - 37.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 39

زیبا چشمان فروهشته چشم بزم آرای آنان اند که گوئی تخم مرغ هائی به پنبه پیچیده می باشند

محققاً این کامیابی بزرگی است که باید برای چنین مرتبه و مقام و پاداشی عمل کنندگان بکوشند، آیا این بهشت جاودان پر نعمت برای پذیرائی بهتر است یا درخت زهر بار زقوم که ما آن را مایه شکنجه و عذاب ستم کاران قرار داده ایم این درختی است که در قعر دوزخ می روید، شکوفه هایش مانند سرهای شیاطین بسیار بد نما و زشت است نهایتاً این منکران لجوج از آن می خورند و شکم ها را از آن پر می کنند.

آنگاه به ناچار روی آن طعام، مخلوطی از آب بسیار داغ و متفغن به عنوان نوشیدنی برای آنان خواهد بود، و سرانجام بازگشت گاهشان دوزخ است، آنان گمراهی پدران شان را دریافته اند و با این همه میمون وار به شتاب از پی آنان می رفتند!!

نیک فرجامی و تیره بختی دو گروه موحد و مشرک را گویاتر از این هرگز نتوان به تصویر کشید، کدام بیان است که سرنوشت متضاد دو گروه معارض را بتواند به قالب تعبیر واقعی ریزد و چه تابلویی نمایان تر از این می تواند به معانی تجسم بخشد و حتی جان دمد؟

آیا تصور این دو گونه سرنوشت نباید انسان اندیشمند دوران دیش را از غرق شدن در انگیزه های پست مادی و زمینی و اسیر شدن در کمند جلوه های فریبنده زندگی رهائی بخشد، و به راه مستقیم و استوار توحید و طاغوت زدائی رهنمون شود تا قله تعالی انسانی را فتح نماید و به سعادت دنیا و آخرت برسد و نمونه اعلائی برای دیگران شود؟!

در رابطه با اخلاص به این معنا و مفهومی که در سطور گذشته آمد روایات بسیار مهمی نقل شده که به برخی از آنها اشاره می کنم:

رسول خدا از جبرئیل و جبرئیل از حضرت حق نقل می کند:

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 40

«الاحلاص سر من اسراری، استودعته قلب من احببت من عبادی:» «1»

احلاص سری از اسرار من است که آن را در دل بندگانی که دوستشان دارم می سپارم.

از امیرمؤمنان (ع) روایت شده:

«كلما اخلصت عملاً بلغت من الآخرة امداً:» «2»

هر عملی را که برای خدا خالص انجام دهی، و احدی را در آن دخالت ندهی در آخرت به نتیجه و هدف مثبتی دست یابی.

و نیز از آن حضرت نقل شده:

«الاحلاص عبادة المقربين:» «3»

احلاص عبادت و بندگی بندگان مقرب خداست.

از امام صادق (ع) روایت شده:

«لا بد للعبد من خالص النية في كل حركة و سكون، اذ لو لم يكن بهذا المعنى يكون غافلاً و الغافلون قد وصفهم الله بقوله:

ان هم كالانعام بل هم اضل سبيلاً» «4»

بر بنده است که در تمام حرکات و سکناش نیت خالص داشته باشد، زیرا اگر چنین نباشد غافل است و خداوند غافلان را چنین وصف کرده است:

آنان همچون چهارپایان و بلکه گمراه ترند.

(1) - منية المريد 133.

(2) - غررالحکم 7196.

(3) - غررالحکم 667.

(4) - مصباح الشریعة 39.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 41

از امام موحدان امیرمؤمنان (ع) روایت شده:

«طوبی لمن اخلص لله عمله و علمه، و حبه و بغضه، و اخذه و تركه، و كلامه و صمته، و فعله و قوله:»

خوشا آن که عمل و علمش، دوستی و دشمنی اش، انجام دادن و رها کردنش، سخن و سکوتش، کردار و گفتارش فقط برای خدا باشد.

در هر صورت از آیات و روایاتی که در این زمینه آمده به صراحت به دست می آید که اخلاص منحصر در نیت تنها نیست، بلکه باید همه امور زندگی انسان در چرخه اخلاص قرار گیرد و دست هر دخالت گری جز حضرت حق از تصرف در امور زندگی آدمی و شکل دادن به آن قطع گردد، و همه حرکات برونی و درونی انسان مو به مو با فرهنگ حضرت رب العزه هماهنگ باشد، و روزنه تصرف در هر برنامه ای در حیات انسان به روی هر بت جاندار و طاغوت و شیطان و جبار و زورگوئی بسته شود: **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ.**

حیات

حی صفت مشبّهه است که از نظر معنا دلالت بر ثبوت، دوام، همیشگی و سرمدیت و ابدیت می کند. حی نسبت به حضرت حق واقعی حقیقی است و امری کامل و واجب، و میرای از هر نقص و عیب و جدای از شائبه عوارض و به عبارت دیگر هستی و وجود مطلق است که اول و آخری برای او نیست، حیات او ازلی و ابدی است، و حیات دیگر موجودات عارضی و در معرض فنا و امری تبعی و افاضه وجود مقدس پروردگار به آنهاست.

حصر حیّ در آیه شریفه حصر حقیقی است نه حصر اضافی، و حیاتی است که مرگ و فنا و زوال ابداً در آن راه ندارد، و واقعی است که حیات همه

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 42

موجودات بر آن تکیه دارد، و تحقق آن بدون اتصال به او و اشاره حضرتش، و قرار گرفتنش در گردونه امر کُن محال است.

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ: «1»

و بر زنده‌ای که مرگ به او راه ندارد تکیه کن و اعتماد و توکل داشته باش.

مفهوم حیات در ابتدای امر، و در حال تصور و نگاه اولیه معلوم و بدیهی است و آن حقیقی است که ادراکات و احساسات بر آن مبتنی است، و ملازم با علم و قدرت است و با منتفی شدن و از دست رفتنش چراغ همه احساسات و ادراکات و آثارش خاموش می‌شود و چنین حیاتی دارای مراتبی از نظر شدت و ضعف است.

حیات انسان، حیات حیوان، حیات نبات، حیات فرشتگان و مجردات.

این حیات حیاتی است که اولاً قائم به خودش و استقلالی نیست، و ثانیاً در معرض فنا و مرگ و از دست رفتن است، ولی حیات حق که اصل، ذاتی و قائم به خود است، و عین هستی و وجود است اولاً ازلی و ابدی و دائمی و سرمدی است، ثانیاً مبدء و منشأ و سرچشمه حیات همه موجودات جهان هستی و عرصه پهنای عالم آفرینش است، و حقیقت آن چه نسبت به حق و چه نسبت به دیگر موجودات برای احدی قابل درک نیست، آنچه از حیات قابل درک است آثار آن از قبیل احساسات، حرکات، آگاهی، علم، قدرت، رحمت، محبت و دیگر امور است، بنابراین راهی به بحث از حقیقت آن وجود ندارد، تنها راهی که برای بحث در آن باز است راه به سوی آثار و عوارض آن است.

قرآن مجید بدون بیان حقیقت حیات، از حیات به عنوان اینکه افاضه حق به موجودات است، و در معرض مرگ و فناست، و حیات دنیائی حیاتی اندک،

دارای کاستی، و در معرض فناء و مرگ، و حیات آخرتی که آن هم افاضه پروردگار است حیاتی کامل و بدون مرگ و فنا و حیات حقیقی است در آیاتی یاد کرده است.

وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ: «1»

زندگان با مردگان یکسان و مساوی نیستند.

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا: «2»

بدانید که خدا زمین را بعد از مردنش زنده می کند.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتِ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: «3»

و از نشانه های قدرت و ربوبیت اوست که تو زمین را خشک و بی گیاه می بینی، پس هنگامی که باران بر آن نازل می کنیم به شدت به جنبش در آید و بر آید بی تردید کسی که زمین مرده را زنده کرد مردگان را زنده می کند زیرا او بر هر کاری تواناست.

رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ: «4»

خداوندا ما را دو بار میراندی و دو بار زنده نمودی.

منظور از دو حیات در آیه شریفه حیات برزخی و حیات آخرتی است.

(1) - فاطر 22.

(2) - حدید 17.

(3) - فصلت 39.

(4) - غافر 11.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 44

زندگی و حیات دنیائی چنان که خود ما حس می‌کنیم و با آن سر و کار داریم نه این که دارای کمال و جامعیت نیست بلکه در معرض انواع حوادث و بلایا و نهایتاً مرگ و فناست، ولی حیات آخرت حیاتی دارای کمال و جامعیت است و مرگ و فنا در آن راه ندارد و نقصی در عیش دارندگان آن به وجود نمی‌آید.

وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا هُوَ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ هِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ: «1»

و این حیات دنیا جز سرگرمی و بازی نیست، [حیاتی کامل و بدون نقص و همیشگی نیست] و بی‌تردید سرای آخرت همان حیات حقیقی و ابدی است، اگر اینان به این حقیقت آگاهی داشتند، حیات دنیا را به قیمت از دست دادن حیات آخرت انتخاب نمی‌کردند.

لَا يَدْخُلُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةُ الْأُولَى وَ وَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ: «2»

در آخرت مرگ را نمی‌چشند، مرگ آنان همان مرگی بود که در دنیا چشیدند، و خدا آنان را از عذاب دوزخ مصون می‌دارد.

در هر صورت حیات حقیقی چنان که از آیات و روایات و لغات و از قواعد محکم فلسفه و حکمت و دلایل و براهین استفاده می‌شود حیاتی است که چنگال مرگ در آن فرو نمی‌رود، و فنا به آن راهی ندارد، و زوال بر او محال است و این نیست مگر این که حیات عین ذات صاحب آن باشد و از دیگری به او افزوده نشده باشد و چنین حیات حقیقی حیات خداست، بنابراین حیات حضرت او حیات حقیقی و کامل و مبرای از نقص و عیب و عین ذات و بدون اول و آخر و

(1) - عنكبوت 64.

(2) - دخان 56.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 45

ازلی و ابدی است و دیگر صفات حضرتش نیز مانند صفت حیّ عین ذات اوست، و اینگونه حیات منحصر به ذات حضرت ربّ است و بس.

حیاتش مبدء حیات هر حیات دار است و همه حیات داران در بقاء حیاتشان از او مدد می گیرند، و برای تحقق آثار حیاتشان به یاری او نیازمندند.

افاضه حیات به هر موجودی ویژه حضرت حق است و احدی تا ابد قدرت حیات بخشی نخواهد داشت.

«آنچه از منابع اسلامی استفاده می شود این است که ساختن موجود زنده حتی حشرات کوچک از قبیل پشه و مگس غیر ممکن است.

باید توجه داشت که موجودات زنده علاوه بر مولکول حیات، دارای سرمایه های غریزی و طبیعی بهت آوری هستند که همه با محاسبه و اندازه گیری صحیح از طرف خداوند به آنها اعطا شده و در پرتو آن سرمایه ها می توانند زندگی کنند و به حیات خود ادامه دهند.

مثلاً پشه علاوه بر اصل حیات، حب ذات دارد و به زندگی خود علاقه مند است و تا جایی که قادر است در حفظ حیات خود می کوشد، هوش دارد و در محیط خطر نمی رود و اگر فرضاً به خطر افتاد مجاهده می کند تا خود را از آن محیط نجات دهد، اراده و تصمیم دارد بر وفق تشخیص خود پرواز می کند و راهی را در پیش می گیرد و گاهی به اراده خود مسیر خویش را عوض می کند و اگر بخواهد طیران را قطع می نماید و می نشیند، دوستی و دشمنی دارد، شهوت و غضب دارد، نر و ماده دارد، تخم ریزی می کند و محیط مساعد تخم ریزی را برای پرورش فرزندانش به خوبی تشخیص می دهد، هاضمه دارد، جاذبه و دافعه دارد، غذای خود را می شناسد، برای به دست آوردن غذا پرواز اکتشافی می کند، و هر

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 46

جا غذای خود را پیدا کرد فرود می آید، از تمام اعضائی که خداوند به وی اعطا نموده درست و در جای خود استفاده می کند.

خلاصه پشه علاوه بر حیات، ودایع حکیمانه‌ای در نهادش سپرده شده است که بعضی از آنها برای بشر امروز شناخته شده و برخی ناشناخته است، چنین موجود عجیبی را با تمام جهات کمال و جامعیت بشر نیافریده و هرگز نمی‌آفریند.

امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید:

«لَوْ اجْتَمَعَ جَمِيعُ حَيَوَانِهَا مِنْ طَيْرِهَا وَ بَهَائِمِهَا، .. وَ مُتَبَلِّدَةِ اَئِمِّهَا وَ اَعْكَيَاسِهَا عَلَى اِحْدَاثِ بَعْضَةِ مَا قَدَرْتُ عَلَى اِحْدَاثِهَا، وَ لَا عَرَفْتُ كَيْفَ السَّبِيلِ اِلَى اِيجَادِهَا، وَ لَتَحَيَّرْتُ عُقُولُهَا فِي عِلْمِ ذَلِكَ وَ تَاهَتْ، وَ عَجَزْتُ قُوَاهَا وَ تَنَاهَتْ وَ رَجَعْتُ خَاسِئَةً حَسِيرَةً عَارِفَةً بِاَنَّهَا مَقْهُورَةٌ، مُقَرَّرَةٌ بِالْعَجْزِ عَنْ اِنْشَائِهَا:» «1»

اگر همه موجودات زنده‌ی جهان از پرندگان و چارپایان و دیگر حیوانات و همه امت‌های کودن و هوشمند، دست به دست هم بدهند که پشه‌ای به وجود آورند، هرگز قادر نخواهند بود، نه تنها قدرت آفریدن آن را ندارند، بلکه راه به وجود آوردن آن را نیز نمی‌شناسند، اگر انسان‌ها روزی نقشه چنین کاری را در سر پیروارند که پشه‌ای زنده بسازند عقولشان حیرت‌زده و مضطرب می‌شود، نیروهائی که در وجودشان ذخیره است رفته رفته ناتوان شده و سرانجام پایان پذیرد و از راهی که رفته‌اند مطرود و غم‌زده باز می‌گردند، در حالی که از شکست خود آگاهی دارند و به ناتوانی خویش از آفریدن پشه ناچیز اعتراف می‌کنند.

(1) - نهج البلاغه خطبه 228.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 47

بحث حیات در گذشته از مباحث مهم علمی بوده و در جهان کنونی، با پیشرفت صنعت و تهیه وسایل دقیق آزمایشگاهی ارزش و اهمیت زیادتری کسب کرده و توجه دانشمندان محقق بیش از پیش به شناخت حیات معطوف شده است.

ولی آنچه هم اکنون می‌توان گفت این است: که مسأله حیات در جهان نبات و حیوان و انسان یکی از حقایق ناشناخته عالم طبیعت است، هیچ دانشمندی در گذشته و حال به حقیقت زندگی و عمق حیات پی نبرده و نتوانسته است از این راز هفت‌پرده برادر.

آن چه را که از نظر طبیعی به نام تغذیه و هضم و جذب درباره حیات گفته‌اند و همچنین آن را که از نظر معنوی به عنوان صلاحیت علم و قدرت ذکر کرده‌اند همه و همه بیان آثار و نشانه‌های حیات در جهان طبیعت است و هیچ يك از آنها روشن‌گر حقیقت زندگی نیست، مثل این که در معرفی الکتریسته بگویند: نیروئی است که لامپ را روشن می‌کند و بلندگو را به صدا درمی‌آورد، اطو را گرم می‌کند، ماشین‌های کارخانه را به راه می‌اندازد، هیچ يك از این‌ها حقیقت الکتریسته را روشن نمی‌کند بلکه تنها بیان آثار و نتایج این نیروی ناشناخته است.

وقتی بشر از درک حقیقت حیات يك بوته خار یا يك حشره ناچیز عاجز باشد، وقتی انسان نتواند حقیقت زندگی و حیات خود و سایر موجودات زنده کره زمین را که پیوسته با آنها در تماس است درک نماید، بدیهی است که می‌تواند به حیات خداوند بزرگ پی ببرد و از حقیقت آن آگاه شود.

به راستی احدی نمی‌داند این چه حقیقتی است که عناصر طبیعی و املاح معدنی مرده این عالم را با موازنه و محاسبه مخصوص از مخازن طبیعت می‌گیرد

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 48

و طبق قانون حیات به موجودات زنده تبدیلشان می‌نماید، به آنها نیروی تحرك حیاتی می‌بخشد و به فعالیت‌های گوناگون زندگی وادارشان می‌سازد؟!

مرگ نیز مانند حیات يك حقیقت حیرت‌زا و بهت‌آوری است. هیچ يك از موجودات زنده این عالم از نبات و حیوان حیات ابدی ندارند، همه آنها با تفاوت‌هایی که در نظام آفرینش مقرر شده دارای يك عمر طبیعی معینی هستند، وقتی دوران حیاتشان سپری می‌شود مرگ طبیعی فرا می‌رسد، موجود زنده می‌میرد، عناصر طبیعی و مواد تشکیل دهنده اندام‌های وی با برنامه مخصوصی که در کتاب خلقت مقرر شده تجزیه می‌شوند و دوباره به صورت مواد مرده به مخازن طبیعت برمی‌گردند. قرآن مجید این تحول پی‌گیر و دگرگونی متناوب را که ناشی از قانون حیات و مرگ است یکی از نشانه‌های قدرت و ربوبیت حکیمانه الهی معرفی کرده و آن را کار خداوند توانا می‌داند.

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ: «1»

خداست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد، و مرده را از زنده بیرون می‌کشد و زمین را پس از مردنش زنده می‌کند و اینگونه از گورها پس از مرگ بیرون آورده می‌شوید.

امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید:

«و اعلم ان مالك الموت هو مالك الحياة و ان الخالق هو الممیت.» «2»

(1) - روم 19.

(2) - نخب البلاغه نامه 31.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 49

آگاه باش که مالك و فرمان روی مرگ در جهان خلقت همان کسی است که مالك زندگی و حیات است و خالق که آفریننده موجود زنده است میراننده اوست هیچ يك از الهیون و مادیون از رمز پیدایش حیات و چگونگی به وجود آمدن سلولهای گیاهی و حیوانی آگاهی ندارند، با این تفاوت که الهیون به اصل آفرینش معتقدند و می‌گویند:

این خداوند حکیم و دانا و پروردگار حیّ تواناست که با اراده الهی و حکیمانه خود جهان را پایه‌گذاری کرده و حیات را آفریده و هر موجود زنده‌ای را به قوا و نیروهایی که لازمه ادامه حیات اوست مجهز فرموده است.

مادیون که می‌خواهند پدیده حیات را ناشی از تصادف و عمل کورکورانه طبیعت معرفی نمایند در بن‌بست علمی عجیبی قرار گرفته‌اند، و برای توجیه و تبیین عقلی این پدیده ناشناخته فرضیه‌های گوناگونی عرضه کرده‌اند ولی هیچ يك از آن فرضیه‌ها، روشنگر این معمای پیچیده نشده و نتوانسته است از این راز ناشناخته پرده بردارد.

مفضل به حضرت صادق (ع) گفت: مولای من کسانی گمان می‌کنند که این نظم و حساب در این پهن دشت هستی کار طبیعت است!

فرمود: از آنان پرسى طبیعت چیست؟ آیا طبیعت از کارهای حساب شده و منظمی که انجام می‌دهد آگاهی دارد یا ندارد؟ آیا با اراده و اختیار خود عمل می‌کند یا نه؟

اگر مثبت جواب دادند و گفتند: طبیعت، عالم و آگاه و قادر است پس چه چیز در اثبات وجود خالق سد راه آنهاست؟ خالقی که طبیعت ساخته و مصنوع اوست، یعنی اینان به مبدء آگاه و عالم و قادر اعتراف دارند و الهی چیزی جز این نمی گوید.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 50

اگر گمان می کنند که طبیعت بدون علم و اراده عمل کند، با آن که می بینیم کارهای طبیعت نادان آن قدر حساب شده و حکیمانه است می فهمیم که منشأ اصلی این همه نظم و حکمت خداوند خالق حکیم است و چیزی را که آنان طبیعت نامیده اند. سنت و قانونی است که آفریده گار در آفریده خود مقرر کرده و مسیری را می پیماید که خداوند آن را در آن مسیر به حرکت آورده است. «1» آیه الکرسی در آغازش خداوند را یگانه معبود شایسته پرستش معرفی کرده، به این معنا که جز ذات اقدس او هیچ معبودی لایق بندگی و پرستش نیست، سپس صفات کمال معبود واقعی را که یکی پس از دیگری خاطر نشان ساخته که اول آنها حیات است.

حیات مانند وجود مفهومش روشن ولی حقیقتش ناشناخته و مجهول است، حیات مانند وجود دارای مراتب و درجات مختلف است:

غنی بالذات و فقیر بالذات، واجب بالذات و ممکن بالذات حیات ازلی و ابدی، حیات حادث و پایان پذیر.

کلمه حیّ در مورد حیات باری تعالی که عین ذات و قائم به ذات اوست، و ذاتش اصلی و حقیقت حیات است و هم چنین در مورد حیات ممکنات که عارض بر ذات و قائم به ذات باری تعالی است نیز اطلاق می شود.

حیات یک کمال حقیقی است و ذات اقدس الهی که معبود واقعی و جامع جمیع کمالات است باید قطعاً دارای حیات باشد، و اگر صفت حیات برای خداوند ثابت و محقق نباشد، لازمه اش این است که بعضی از ممکنات که دارای صفت حیات هستند از خداوند خالق و معبود حقیقی کامل تر و برتر باشند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 51

پدیده حیات در مکتب مادی به شرحی که اشاره شد يك مشکل بزرگ و غیر قابل توجیه است، زیرا وقتی از يك فرد مادی سؤال شود ماده مرده و بی شعور که فاقد حیات بود از کجا و چگونه زندگی به دست آورد؟ در پاسخ فقط تئوری‌های متزلزل و ناثباتی را عرضه می‌کند، نمی‌تواند به این پرسش پاسخ قطعی بدهد، و قادر نیست پدیده حیات را با منطق علمی توجیه و تبیین نماید، ولی کسی که پیرو مکتب الهی است و با تکیه به فطرت و عقل و برهان و دلیل به خداوند آفریننده ایمان دارد و می‌گوید: پروردگار هستی بخش خود زنده و حی است، همان طور که اصل وجود را به آفریده‌های خود افزوده، حیات را نیز به موجودات زنده اعطا نموده است اعلام می‌دارد: جهان زنده از خداوند حی به وجود آمده است ولی ما نه از حقیقت حیات آگاهی داریم و نه می‌دانیم خداوند حیات را چگونه افزوده فرموده است، در نتیجه يك فرد الهی با منطق آفرینش و سؤال پدیده حیات پاسخ می‌دهد. «1»

قیوم

قیوم در لغت عرب در معانی گوناگونی استعمال شده است.

راغب اصفهانی در کتاب با ارزش مفردات در رابطه با قیوم می‌گوید:

«القیوم القائم الحافظ لكل شیء و المعطی له ما به قوامه و ذلك هو المعنى المذكور في قوله تعالى الذی اعطی كل شیء خلقه ثم هدی.»

قیوم برپا دارنده و حافظ همه موجودات و کسی است که به هر موجود و مخلوقی آن چه را مایه قوام وجودی و بقای اوست عنایت فرموده، و این همان

(1) - آیه الكرسي پیام آسمانی توحید 91.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 52

معنائی است که در قرآن مجید بیان شده است: خداوندی که به هر موجودی آنچه لازمه خلقت او بوده عطا کرده و سپس به راه زندگی اش راهنمایی نموده است.

دیگر معنائی که در کتاب های لغت برای قیوم ذکر شده است این معناست:

«الذی لا بدء له»

وجود و مقدسی که آغاز و ابتدائی ندارد.

معنای دیگری که برای قیوم آمده است این است:

«القیوم هو القائم بنفسه مطلقاً لا بغيره و هو مع ذلك یقوم به کل موجود»

قیوم وجود مقدس خداست که خود با همه صفات کمالش قائم به خویش است و کمترین نیازی به غیر خود ندارد، و در عین حال همه موجودات عرصه هستی به ذات مبارک او قائم و برپاست.

قرآن مجید قیام به امور مخلوقات را فقط و فقط به حضرت حق نسبت می دهد:

أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ: «1»

آیا کسی که بر همه مخلوقات با آنچه به دست آورده اند قیام دارد و حاکم و مسلط و نگهبان است، مانند کسی است که فاقد این صفات است؟

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: «2»

خداوند در حالی که در همه زمینه ها برپا دارنده عدالت است [با منطق وحی، با نظام متقن آفرینش و با زبان همه موجودات] گواهی می دهد که هیچ معبودی

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 53

جز او نیست و فرشتگان و صاحبان دانش نیز به این حقیقت شهادت می‌دهند که معبودی جز او نیست، معبودی که توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

المیزان می‌گوید: این آیه از آیه قبل اعم است و مفادش این است که خدا درباره همه موجودات قیام به عدالت دارد، و هیچ عطا کردن و منعی در وجود او جز از باب عدالت نیست، یعنی به هر مخلوقی آنچه استحقاق دارد عنایت می‌کند، و بیان فرموده این قیامی که از روی عدالت است.

مقتضای دو نام ارجمند او عزیز و حکیم است، به اقتضای عزت به هر چیز قیام دارد و به مقتضای حکمت خود به عدالت و داد رفتار می‌کند.

چون حضرت حق مبدء وجود و اوصاف و آثار هر چیز است، و مبدء دیگری نیست جز این که به او منتهی می‌شود از این جهت او به هر چیز و از هر جهت به تمام معنا قیام دارد قیامی که سستی و خللی به آن راه نخواهد یافت، و قیام به امور جز برای او نیست مگر این که خودش به وجهی اذن داده باشد، پس خداست که بدون هیچ گونه ضعف و سستی به امور قیام دارد و جز او هر چه هست قائم به اوست بنابراین در اینجا دو حصر است: یکی حصر قیام بر خدا یعنی جز خدا کسی بر اشیاء قیام ندارد و دیگری حصر او بر قیام یعنی همواره به امور خلق قیام دارد و ضعف و خللی در آن روی نمی‌دهد.

از این بیان ثابت است که اسم قیوم اصل همه اسماء اضافیه حق تعالی است و اسماء اضافیه عبارت است از اسمائی که به نحوی دلالت بر معانی خارج از ذات دارد مانند: خالق، رازق، مبدی، معید، محیی، ممیت، غفور، رحیم، ودود و غیره.

«همه موجودات زنده جهان به مقیاسی وسیع، از نظر قوای طبیعی و سرمایه‌های غریزی و اعضای بدن و دیگر لوازم زندگی با محیط زیستی خود منطبق هستند و برای تهیه غذا و مسکن و تربیت فرزند و نبرد با دشمن به وسایل و ابزارهای لازم مجهزند».

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 54

این حقیقت مورد قبول همه رهبران الهی و الهیون و دانشمندان علوم زیستی است با این تفاوت که رهبران الهی و جمع کثیری از زیست‌شناسان این انطباق را ناشی از صفت قیومیت حق و دلیل بر آفرینش حکیمانه خداوند می‌دانند، ولی آنان که بر اساس مکتب مادی فکر می‌کنند کوشش دارند تا این انطباق حساب شده و منظم را مستند به علل طبیعی و بر اساس اتفاق و تصادف وانمود کنند، مطلبی که متکی به هیچ دلیل عقلی و مستند علمی نیست و به هیچ صورت قابل اثبات نبوده و نمی‌باشد.

فرعون هنگامی که موسی و هارون را در کاخش دید خطاب به موسی گفت:

فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى. قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى: «1»

ای موسی پروردگار شما دو نفر کیست؟ پاسخ داد: پروردگار حکیمی است که در نظام آفرینش و خلقت حکیمانه و حساب شده خود به هر موجودی آنچه را که درخور او بوده و برای تداوم زندگی‌اش ضرورت داشته به وی عطا نموده به علاوه همان موجود را در مسیر زندگی و شناخت نیازمندی‌ها و بهره‌برداری از اعضایش هدایت فرموده است.

يك كرم كوچك آبی برای آن که بتواند در محیط آب به حیات خود ادامه دهد، با لوازم زندگی آن محیط مجهز است.

اندامش به قدری انعطاف‌پذیر است که به آسانی در آب شنا می‌کند، طوری ساخته شده که در مجاورت دائمی آب دچار ناتوانی و فرسودگی نمی‌شود، غذای خود را می‌شناسد و می‌داند چگونه با سرعت خود را به آن برساند و شکارش نماید.

(1) - طه 49-50.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 55

يك پشه ضعیف خالک‌زی که از خون انسان یا حیوان تغذیه می‌کند، بال دارد و با پرواز جای غذای خود را پیدا می‌کند، خرطوم نازک میان تهی دارد، میدانند که باید آن را در رگ حیوان یا انسان فرو برد و غذای خود را با مکیدن خون تأمین نماید.

خلاصه خدای قیوم، تمام حشرات و همه حیوانات را طوری آفریده که تمام اعضا و قوای بدنشان با شرایط محیطی که باید در آن زندگی کنند سازگار و منطبق است، به علاوه می‌دانند هر يك از اعضای خود را کجا و چگونه به کار اندازند تا بتوانند به حیات خویش ادامه دهند.

حضرت صادق (ع) می‌فرماید:

«فجعل كل شيء من خلقه متشاكلاً للامر الذي قدر ان يكون عليه:» «1»

خداوند بزرگ هر يك از موجودات زنده را مشابه و مشاکل محیط، و برنامه‌ای که برای زندگی‌اش مقدر شده آفریده است.

امام (ع) در این فراز از توحید مفضل به اصل انطباق همه موجودات با محیط مخصوصشان اشاره فرموده است.

امام در این زمینه با تفصیل بیشتری می‌فرماید:

آیا این پرنده بلند را دیده‌ای؟ آیا می‌دانی پای بلند برای او چه فایده‌ای دارد؟ زندگی این حیوان بیشتر در آب‌های کم عمق است، او با پای بلندش مانند دیده‌بانی است که روی برج قرار گرفته، با دقت آب را زیر نظر دارد، به محض آن که کرم یا هر جنبنده‌ای را که برای تغذیه‌اش مناسب باشد مشاهده کرد آهسته به سویش پیش می‌رود تا آن را لطمه خود سازد، اگر پای این پرنده کوتاه بود

(1) - بحار ج 2 ص 32.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 56

وقتی دنبال صیدش می‌رفت شکمش با آب برخورد می‌کرد، تلاطم آب کرم‌ها را به هیجان می‌انداخت و از ترس می‌گریختند و پرنده گرسنه می‌ماند، خداوند این دو پای بلند را به حیوان داده است تا به غذای خود دست یابد و نقشه شکارش نقش بر آب نشود.

مفضل به دیگر تدبیر حکیمانه خداوند در آفرینش این پرنده نیز دقت کن، می بینی هر طایر پای بلندی گردش نیز دراز است، این هم آهنگی که میان بلندی پا و گردن برقرار شده از این جهت است که حیوان بتواند طعمه خود را به آسانی از زمین بردارد، چه اگر با وجود پای بلند گردنی کوتاه داشت به برداشتن طعمه اش از روی زمین قادر نبود و چه بسا خداوند با اعطای گردن بلند به وی، منقار دراز نیز داده است، تا شرایط زندگی بر وی آسان تر و امکان انطباقش با محیط سهل تر باشد. «1» پیروان مکتب لامارک و داروین و طرفداران فرضیه تحول، انطباق موجودات زنده را با محیط زندگی خود مستند به پاره‌ای از علل و عوامل طبیعی و ناشی از کوشش و مجاهدات پی گیر موجود زنده در تأمین نیازهای حیاتی خود دانسته‌اند، و در این زمینه بی خبر از قیومیت حق سخن‌پراکنی کرده مطالبی به دور از منطق و دلیل و برهان و حکمت گفته‌اند، مطالبی که پس از آنان دانشمندان محقق به نقد علمی آن پرداخته و پنبه آن را چون زه کمان حلاج زده و بر آن خط بطلان کشیده و از گردونه علم خارج کرده‌اند.

لامارک و پیروانش می گفتند: وقتی محیط زندگی يك پرنده عوض می شود، و منطقه حیاتی اش به باتلاق یا دریا تغییر پیدا می کند، برای ادامه حیات و به دست آوردن غذا، باید خود را به آب بزند، و طعمه خویش را در آب‌ها و لجن‌ها

(1) - بحار ج 2 ص 33.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 57

جستجو کند، برای این کار باید شنا کردن بیاموزد، ناچار انگشت‌های پا را می گشاید، پوست منتهی الیه انگشتان به باز شدن عادت می کند و رفته رفته در نسل‌های بعد پرورش یافته و به صورت پرده شناگری، میان انگشتان درمی آید، هم‌چنین گردن خود را برای رسانیدن به کرم‌ها دراز می کند و کم کم به این کار عادت می نماید و رفته رفته گردن حیوان دراز می شود و به نسل‌های بعد منتقل می گردد.

حضرت صادق (ع) امام معصوم شیعه که از جانب خداوند علیم به انواع رشته‌های علمی مادی و معنوی آراسته بود، و تاکنون نظریات علمی آن حضرت زنده و محکم و پایرجا مانده و تا پایان عمر دنیا نیز پایرجا می ماند و هرگز با پیشرفت علوم و ابزارها به حاشیه رانده نمی شود و از گردونه حقیقت خارج نمی گردد، درباره انطباق موجود زنده با محیط خود به زرافه مثل زده است.

لامارك نیز که یکی از رهبران مشهور و بزرگ مکتب تحول است درباره بحث انطباق بر اساس فرضیه خود زرافه را شاهد آورده است.

در این قسمت کلام حضرت صادق (ع) از توحید مفضل، و سخنان لامارك از کتاب بنیاد انواع از مجموعه‌ی چه می‌دانم نقل می‌شود، آنگاه به شرح پاره‌ای از نقص‌ها و اشکالات علمی دانشمندان به فرضیه لامارك پرداخته می‌گردد.

حضرت صادق (ع) پس از آن که شرحی را درباره خلقت زرافه و ساختمانش با مفضل در میان می‌گذارد، و آن را از شگفتی‌های آفریده‌های خداوند به حساب می‌آورد می‌فرماید:

«فاما طول عنقها و المنفعة لها في ذلك فان منشأها و مرعاها في غياطل ذوات اشجار شاهفة ذاهبة طولاً في الهواء، فهي تحتاج الى

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 58

طول العنق ليتناول بغيها اطراف تلك الاشجار فتقوت من ثمارها.»

بلندی گردن زرافه و سودی که از آن نصیبش می‌شود این است، که محیط پیدایش و چراگاه این حیوان جنگل‌های انبوه و سرزمین‌هایی است که از درختان سر به آسمان کشیده پوشیده است، زرافه به گردن دراز نیاز داشت تا بتواند به آسانی برگ درختان را بخورد و از میوه‌های جنگلی تغذیه نماید.

لامارك درباره‌ی تغییر شکل حیوان و رشد اعضای مورد احتیاج در دگرگونی‌های محیط برای انطباق با شرایط جدید چنین می‌گوید:

هنگامی که شرایط تغییر می‌کند، برای حیوانات نیازمندی‌هایی پدید می‌آورد، که در صورت عدم ارضای آنها دچار مرگ و نیستی می‌گردند، از این جهت برای آن که نیازهای خود را برآورده سازند، حیوانات به عاداتی جدید خو می‌گیرند و برای این کار پاره‌ای از اعضا را بیشتر به کار می‌برند.

اعضائی که به کار می‌روند نمو می‌کنند و اعضائی که بر اثر این عادات جدید بی‌استفاده می‌مانند راه ضعف و نابودی را پیش می‌گیرند.

در طی مدتی طولانی این تغییرات موروثی می‌شوند و حتی هنگامی که شرایط مولد آنها از میان رفته باز به حال خود می‌مانند.

اجداد زرافه چون در اراضی صحرائی که کم علف بوده زندگی می‌کرده‌اند ناچار بوده‌اند که از برگ درختان هم تغذیه کنند، بر اثر کوشش‌های فراوانی که برای دست یافتن به شاخ و برگ درختان به کار می‌برده‌اند رفته رفته گردن آنها دراز شده است و بخاطر همین درازی گردن، زرافه می‌تواند سرش را تا ارتفاع شش

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 59

متر بالا ببرد، با این قبیل اعمال، تأثیر شرایط توانسته است طرح ساختمان حیوان را تغییر دهد. «1» ملاحظه می‌کنید که مکتب الهی و مکتب تحول هر دو می‌گویند: درازی گردن زرافه برای تغذیه از برگ درختان و به منظور انطباق آن حیوان با شرایط محیط زندگی است، با این تفاوت که حضرت صادق (ع) می‌فرماید: چون زندگی این حیوان در محیط جنگل‌های انبوه بوده و طبق قضای الهی باید از برگ‌های درختان تغذیه کند خداوند قیوم از ابتدا او را با گردن دراز آفریده و به عضوی که برای تداوم حیاتش لازم است مجهز نموده تا بتواند به آسانی دهان خود را به برگ‌های دور دست درختان برساند و شکم خود را سیر نماید، ولی لامارک می‌گوید: محیط زندگی زرافه کم علف بوده و برای تغذیه کامل لازم بود حتماً از برگ درختان نیز استفاده نماید و برای آن که دهان خود را به برگ‌ها برساند، ناچار بود گردن خود را تا جایی که می‌توانست بالا ببرد و به این کار ادامه دهد، بر اثر تکرار این عمل رفته رفته گردنش رشد بیشتری کرد و در طی قرون متمادی درازی گردن در نسل‌های بعد این حیوان صفت موروثی شد و اخلاش این صفت را از آبای خود ارث بردند.

فرضیه لامارک بر دو اصل استوار است:

اصل اول: آن که موجودات زنده به حیات خود علاقه فطری دارند و برای ادامه حیات حداکثر مجاهده و کوشش را مبذول می‌دارند، موقعی که بر اثر تحولات طبیعی و دگرگونی‌های غیر اختیاری، شرایط محیطشان تغییر می‌کند با نیازمندی‌های تازه‌ای مواجه می‌گردند و برای ادامه زندگی، ناچار به فعالیت‌های

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 60

جدیدی دست می‌زنند تا بتوانند خویشتن را با محیط تازه منطبق سازند، و خود را از خطر مرگ و نیستی برهانند.

لامارک می‌گوید: فعالیت‌های تازه و پی‌گیر حیوان روی اعضای بدن و اندامش اثر می‌گذارد تا جایی که ضرورت تغذیه از برگ درختان، گردن زرافه را دراز و مهره‌های استخوان گردنش را قطور می‌سازد.

اصل دوم: آن که این تغییرات سطحی، که از مجاهدات پی‌گیر و مداوم حیوان پدیدار می‌گردد، رفته رفته در گروه صفات موروثی وارد می‌شود و بر اساس قانون وراثت از نسل‌های سابق به نسل‌های بعد منتقل می‌گردد.

اما دانشمندان این زمان درباره‌ی این دو اصل سخنی دیگر دارند:

استاد دانشگاه ژنو می‌گوید: امروز فرضیه لامارک به نظر ما واقعاً کودکانه می‌نماید، بی‌گمان بر اثر استعمال یا عدم استعمال ممکن است عضوی غمو کند یا از نمو باز ماند، یا مفاصل نرم و چالاک شوند، یا آن که سخت و جامد گردند، یا پاره‌ای از اعمال انعکاسی کامل شوند یا به کلی از میان بروند، ولی چگونه می‌توان باور کرد که استخوان‌ها بر اثر تمرین دراز یا کوتاه، ضخیم یا نازک می‌گردند؟ باز چگونه می‌توان پذیرفت که بر اثر شنای زیاد در مدتی مدید دست‌های ما به بال شنا مبدل می‌شود و یا بر اثر جهیدن در هوا یا باز کردن بازوان، بازوها به صورت بال و پر بیرون می‌آیند؟!

می‌گویند تغییر خیلی به کندی انجام می‌گیرد و برای دیدن نتیجه‌ی آن عمر چندین نسل لازم است.

ولی اگر اجداد پرندگان که بر اثر احتیاج ناچار بوده‌اند غذای خود را در هوا بیابند، پیش از آن که بال و پر داشته باشند و برابر عمر چندین نسل در هوا

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 61

جهیده باشند، چه نیازی آنها را به انجام مجدد این کوشش‌های بیهوده وامی‌داشت؟

زیرا نخستین امکان پرواز در آینده بسیار دوری به دست می‌آید.

پیروان این فرضیه از یاد می‌برند که اگر اجداد زرافه بر اثر کوشش‌هایی می‌توانستند به کوچک‌ترین شاخه‌ها برسند بچه‌های آنان که نمی‌توانستند خود را تا این حد بلند کنند، بایستی اجباراً نابود شده باشند، همه جای این فرضیه از ابهام و دلایل نامحتمل پوشیده شده است. «1» به طوری که ملاحظه می‌کنید اصل اول سخن لامارک در نظر دانشمندان امروز کودکانه

و پوشیده از دلایل نامحتمل است، استاد دانشگاه ژنو درباره‌ی اصل دوم فرضیه لامارك یعنی موروثی شدن صفات اکتسابی چنین می‌گوید:

باید به یاد بیاوریم که فکر لامارك «1744 - 1829» در تاریخی بر جهانیان عرضه گردید که دانشمندان از ساختمان یاخته موجودات زنده و نمودهای توالد و تناسل و وراثت بی‌خبر بودند.

در زمان لامارك ممکن بود که فرضیه او را درباره‌ی وراثت صفات اکتسابی بپذیرند، ولی امروز ما می‌دانیم که صفات موروثی به وسیله مولکول‌های شیمیایی یا ژن‌ها که در کروموزوم‌های هسته جا دارند منتقل می‌شوند.

در هر هسته چندین هزار مولکول شیمیایی وجود دارد، بعضی از آنها به رنگ پوست و بعضی دیگر به رنگ یا شکل چشم و عده‌ای به شکل یا نسج یا وضع بال‌ها مربوط می‌باشند.

برای آن که يك تغییر اکتسابی مثلاً سیاهی پوست بر اثر تأثیر نور موروثی باشد باید این تغییر جسم به وسیله ای که هنوز معلوم نشده در غدد تناسلی، در

(1) - چه میدانم بنیاد انواع 56.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 62

هر ناحیه یا به عبارت بهتر در هر هسته نفوذ کند و به مولکول‌های شیمیایی که مربوط به رنگ جلد هستند برسد و با دقت، چنان جهت آنها را تغییر دهد که فرزندان از همان آغاز تولد پوستشان رنگ‌دار گردد، ولی این گونه نفوذ خاص غیر قابل فهم است، از روی هیچ رابطه‌ی عصبی یا ترشحی نمی‌توان فهمید که تغییر موضعی بدن پدر و مادر بتواند در جهتی موازی پاره‌ای از یاخته‌های مولد مولکول شیمیایی را تغییر دهد.

تغییراتی که بر اثر محیط در بدن افراد روی می‌دهد و قابلیت تغییر فردی را پدید می‌آورد نمی‌تواند موروثی باشد، در عوض خصایص ژنوتیپ‌ها انواع ابتدائی یا نژادها هم موروثی‌اند و هم ثابت، باید از این فکر که صفات رفته رفته موروثی می‌شوند چشم پوشید.

هیچ طبیعی دان وارسته و بی غرضی که به نتایج تجربی و قضایای تحقیقی بیش از فرضیه‌ها ارزش قائل باشد، هنوز نمی‌تواند به وراثت صفات اکتسابی معتقد باشد و بر پایه این اصل غلط فرضیه‌ای درباره‌ی تکامل پدید آورد. «1» اصل تکامل و توجیه تکوین انواع حیوانات بر اساس نظریه‌ی داروین نیز مانند نظریه و فرضیه لامارک سالهاست با استدلالات استوار مردود شناخته شده و پرونده آن را دانشمندان بسته‌اند.

فرضیه داروین در بنیاد انواع متکی به اصل تنازع بقا و انتخاب انساب است.

به نظر داروین اندام حیوان قابل تغییر است، ولی دگرگونی و تغییر اعضا معلول کوشش و فعالیت اختیاری نیست بلکه ناشی از يك سلسله علل و عوامل ناشناخته است.

(1) - چه می‌دانم ص 59 - 74.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 63

پیروان مکتب داروین آن را به تصادف و اتفاق تعبیر کرده‌اند، این تغییرات ناگهانی در بعضی از موارد سبب می‌شود که موجود زنده با محیط خود انطباق بهتری پیدا کند و به نام موجود انساب برگزیده طبیعت گردد و بر اثر آن در صحنه تنازع بقا از خطر نابودی مصون بماند.

موضوع اساسی فرضیه داروین به دو کلمه بستگی دارد: قابلیت، تغییر و انتخاب انساب.

به نظر داروین مشکل می‌نماید که قابلیت تغییر را وابسته تأثیر شرایط خارجی بدانند.

در مواقعی دیده می‌شود که تغییراتی مشابه در موجودات زنده‌ای که تابع شرایطی بسیار متفاوت می‌باشند به وجود می‌آید و برعکس، تغییراتی بسیار متفاوت ممکن است در افرادی که در شرایط متساوی به سر می‌برند مؤثر افتد.

داروین می‌گوید این مشاهدات ما را بر آن می‌دارد که برای قابلیت تغییر، بیش از تأثیر مستقیم شرایط محیط ارزش قائل شویم، قابلیت تغییر معلول عللی است که از آنها مطلقاً خبر نداریم.

به همین جهت شاگردان داروین معتقد شدند که تغییرات بر اثر تصادف پدیدار می شود!!

در فرضیه داروین تغییرات، تصادفاً بی آن که رابطه با نوع زندگی داشته باشد پدید می آیند و هیچ صفت انطباقی اجباری ندارند، تنها انتخاب انساب با حفظ اعضای مفید و حذف تغییرات مضر یا خطرناک رفته رفته نوعی انطباق که در این جا نمودی فرعی است به وجود می آورند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 64

استاد دانشگاه ژنو می گوید: بر فرضیه داروین خرده بسیار گرفته اند و سپس به شرح قسمت های مهم آن می پردازد که بخش مختصری از آن در اینجا نقل می شود:

تنازع بقا، همیشه با آن بی رحمی که داروین می پندارد همراه نیست، بی گمان تعادل حیوانات از قربانی های فراوان پدید آمده ولی عمده کشتارها و ویرانی ها، هیچ رابطه ای با تغییرات مفید یا زیان بخش اعضای افراد ندارد، اگر يك جفت قورباغه هزاران تخم و نوزاد پدید آورند به طور متوسط دوتای آنها زنده می ماند و باقی را یا افراد دیگر می خورند، یا بر اثر بیماری ها و انگل ها از بین می روند و این هیچ رابطه ای با آن که فلان فرد دمی کوتاه یا دراز یا پوستی روشن تر یا تیره تر و دستگاه تنفسی کامل تر یا ناقص تر و شیره هضمی کم و بیش مؤثر داشته باشد ندارد، و این نابودی دسته جمعی بدون انتخاب انساب به وقوع پیوسته است.

هیچ کس نمی تواند بپذیرد که شاخی درازتر از چند میلی متر و پرده ی پای به ضخامت دو یا سه میلی متر میتواند صاحب خود را از گزند حوادث برهاند، تنازع بقا میدان مسابقه المپیک نیست و نمی توان آن را به مسابقه اسب دوانی که درازی سر اسب هم در پیروزی دخیل است تشبیه کرد. «1» در فصل دهم کتاب تکامل عمقی می گوید: اگر بخواهیم به این بیندیشیم که چگونه تکامل سطحی که نژادها و انواع را پدید می آورد آغاز می شود، هیچ يك از معلومات تجربی به ما اجازه نمی دهد که درباره ی پیدایش دسته ها، جنس ها، خانواده ها و مخصوصاً رشته ها و طبقه ها و شاخه ها نظری معقول و صائب داشته

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 65

باشیم، تنها می دانیم که در این باره مدارك دیرینه شناسی به طور کلی مهر خاموشی بر لب نهاده اند. «1» در فصل یازدهم جهش ها و انطباق می گوید: حقیقتی واضح و روشن است که موجودات زنده به مقیاس بزرگ، با محیط خود منطبق می گردند، یعنی در شرایط مسکن خود می توانند زندگی کنند، ولی غیر از این انطباق کلی، توجه دانشمندان طبیعی از دیرباز به پاره ای از انطباقات جزئی و قابل ملاحظه معطوف گردیده است.

باید به خاطر سپرد که در این زمینه قسمت اعظم افکار هنوز هم از اصول آفرینش سرچشمه می گیرند، هر نوع چون موضوع يك عمل خاص خالق بوده، آنچه مفید و لازم بود به او داده شده است.

برناردن دوسن پیر می گوید: هیچ حیوانی فاقد عضو مفید نیست، و هیچ حیوانی عضو غیر مفید ندارد، بسیاری از طبیعی دانان به این عقیده گرویده و از آن دفاع کرده اند. «2» به طوری که ملاحظه کردید فرضیه لامارک و داروین که دو فرضیه اساسی این موضوع است نتوانست چگونگی پیدایش اعضائی را که منشأ حسن انطباق موجود زنده با محیط است به درستی توجیه و تبیین نماید و به این پرسش علمی روی يك اساس صحیح و قابل قبول پاسخ گوید. و سرانجام استاد دانشگاه ژنو به منطق الهیون اشاره کرد و صریحاً خاطر نشان ساخت که در دنیای کنونی قسمت اعظم افکار به اصل آفرینش توجه دارد و می گویند هر نوعی از موجودات زنده

(1) - چه می داند بنیاد انواع ص 114.

(2) - چه می داند بنیاد انواع 123.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 66

يك عمل خاص خالق بوده و آفریدگار توانا، تمام انواع حیوانات را با اعضائی که برای زندگی آنها ضروری و لازم بوده آفریده است.

کلمه قیوم به معنایی که در مفردات راغب آمده: المعطی له ما به قوامه ناظر به همین اصل اساسی است، یعنی آفریدگار جهان قیوم است و به هر موجودی آنچه را که در راه زیستن و ادامه حیات مایه قوام و بقای اوست به او عطا کرده است، این همان مطلبی است که زیست شناسان در بحث انطباق گفته و خاطر نشان کرده‌اند که موجود زنده به وسیله اعضا و نیروهائی که در اختیار دارد به مقیاس وسیعی با محیط زندگی و شرایط زیستی خود سازگار و منطبق است. «1»

چرت و خواب

روشن است که چرت یعنی خواب سبک و خواب عمیق سنگین محصول خستگی و کثرت کار و هزینه شدن انرژی جسم موجودات، و از عوارض وجودی مخلوقات و ممکناتی است که به قول فلاسفه حادث و پدید آمده‌اند، و این دو عارضه از ساحت مقدس او که عین هستی و ذاتی ازلی و ابدی و قدرتی بی‌نهایت و میرای از خستگی و کسالت است دور است.

میان حضرت واجب الوجود و ممکن الوجود بنابر آیات قرآن و روایات مابینت همه جانبه وجود دارد و حضرت حق در هیچ امری و صفتی و حقیقتی مانند مخلوق و ممکن نیست.

معلوم است که تمام موجودات زنده که از آنها در فلسفه تعبیر به ممکن الوجود شده از نبات و حیوان و انسان و هر موجود زنده دیگر برای حفظ زندگی و ادامه حیات و فعالیت‌ها و کوشش‌هائی که در پرتو حیات صورت می‌گیرد به

(1) - پیام آسمانی توحید 97.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 67

خواب و استراحت نیاز مبرم دارند. و بدون آن زندگی از دستشان می‌رود و مرگ جایگزین می‌گردد.

مسئله خواب برای موجودات زنده از نبات و حیوان و انسان يك ضرورت اجتناب ناپذیر است، دنیای پیشرفته امروز با بررسی‌های دقیق به این حقیقت پی برده و درباره آن کتاب‌های زیادی نوشته‌اند.

امام صاق (ع) پانزده قرن قبل این مطلب مهم را در رابطه با همه موجودات زنده گوشزد فرموده و در بیانی به صراحت اعلام نموده است:

«ما من حی الا و هو ینام خلا الله وحده عزوجل:» «1»

جز ذات مقدس خدای عزوجل، هیچ موجود زنده‌ای نیست مگر این که می‌خوابد.

حضرت حق در آیه الکرسی پس از دو صفت حی و قیوم چرت زدن و خواب رفتن را که لازمه حیات موجودات زنده عرصه‌گاه طبیعت است از خود سلب نموده و با این بیان می‌خواهد بفهماند که حیات خداوند از سنخ حیات موجودات زنده نیست که خواب و چرت بر آن عارض گردد، حیات او ازلی و ابدی و از همه نقایص حیات امکانی منزّه و پاک است.

زندگی نبات و حیوان و انسان در جهان طبیعت، قائم به ماده و مولکول‌های حیاتی است، و همانطور که ماده محدود است، قوا و نیروهایش نیز محدود است و پس از مدتی فعالیت نیاز به خواب و تجدید قوا دارد، ولی وجود مبارك حضرت حق که منزّه از ماده و مبرای از نقایص مادیات است و خود خالق ماده و عوارض آن است و وجودش هرگز فرسوده و ضعیف نمی‌گردد و نیاز به تجدید قوا ندارد، او حی و قیومی است که مغلوب چرت و خواب نمی‌شود، و سستی و

(1) - سفینه البحار قدم ج 2، ص 547.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 68

غفلت در حریم با عظمتش راه پیدا نمی‌کند، خواب یعنی حالتی که به خواب رفته را از خود غافل و ناآگاه می‌سازد، و از امور منقطع می‌کند، و به بی‌خبری می‌اندازد، در چنین حالتی است که خواب رفته سود و زیان خود را تشخیص نمی‌دهد و خود را نمی‌شناسد، اگر چرت و خواب به حریم او راه داشت به محض چرت نظام همه موجودات از هم می‌گسیخت، و عرصه هستی و خلقت از هم می‌پاشید. و قیام موجودات به قیومیت او منقطع می‌شد و خلاصه با مختصر چرتی همه اوضاع جهان به هم می‌ریخت و اثری از هیچ موجودی باقی نمی‌ماند.

آری حیات او و صفات وی از سنخ حیات و صفات موجودات امکانی نیست او پدید آورنده، و حیات بخش، و مدبر امور، و نگهبان و حافظ موجودات است و از عوارض وجود همه موجودات منزّه و پاک می‌باشد.

«هر فردی از افراد بشر درك می کند که خودش پدید آورنده خود نیست، و پدید آورنده دیگران هم نیست و نیز درك می کند که این موجودات جهان هیچ کدام پدید آورنده وی نیستند، پس پدید آورنده وی کسی است که مانند خودش نباشد، پدیده آورنده وی کسی است که از موجودات این جهان نباشد.

یعنی پدید آورنده بشر کسی است که وجودش مانند بشر وجود محدود نباشد، قدرتش مانند قدرت بشر محدود نباشد، دانشش مانند دانش بشر محدود نباشد این سخن از نظر عقل درباره پدیدآورنده هر موجودی از موجودات جهان جاری است، پدید آورنده خورشید و ماه و زمین و دریا کسی است که مانند آنها نباشد، چون آنها خودشان قدرت بر پدید آوردن خودشان ندارند، پس پدید آورنده خورشید و ماه و زمین و دریا و ستارگان و جانوران و گیاهان کسی است که قدرتش بالاتر از قدرت همه آنهاست.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 69

او وجودی است که همیشه بوده، و همیشه هست و همیشه خواهد بود، پس در هیچ امری نظیر موجودات جهان نیست، **لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ**. ماده نمی تواند به خود وجود بدهد، اگر می توانست نابود نمی شد و همیشه باقی بود، زیرا بقاء از حدوث آسان تر است، پس موجودی که به ماده وجود داده است مادی نیست و وجودش از ماده نیست، موجودی که قدرت بر اعطای وجود دارد موجودی که می تواند نیست را هست کند قدرت نامتناهی دارد، قدرت نامتناهی تنها در انحصار اوست و بس» **«1»** قدرت نامتناهی، حیات نامتناهی، دانش نامتناهی و خلاصه، ذات و صفات نامتناهی از هر گونه عارضه و نقص و عیب و علت مبرا و پاک است. آیه الکرسی در مقام شناساندن معبود واقعی و اله شایسته پرستش اعلام می دارد که چرت و خواب بر خداوند حی و قیوم و ذات نامتناهی غلبه نمی کند و هرگز او را سستی و ناآگاهی فرا نمی گیرد.

گوئی از این رهگذر می خواهد به طور غیر مستقیم به مردم بفهماند که ضرورت خواب برای موجودات زنده ای است که از ترکیب مواد طبیعی و عناصر معدنی به وجود آمده اند، و حیاتشان قائم به ماده است، ولی خداوندی که ذاتش منزّه از ماده و حیاتش عین ذات و مبرای از نقایص مادی است، نیازی به چرت و خواب ندارد و هرگز خسته و فرسوده نمی شود، ضعیف و ناتوان نمی گردد، تا بخواهد به وسیله خواب تجدید قوا کند.

جای این پرسش است که چرا خداوند در آیه الکرسی **سِنَّةً** را بر **نَوْمٌ** مقدم داشته است؟

(1) - نشانه‌هایی از او 193.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 70

اولین پاسخی که به این پرسش می‌توان داد این است که در نظم طبیعی چرت مقدم بر خواب است و در آیه‌الکرسی نظم کلام الهی بر وفق کتاب تکوین آمده است، در آغاز چرت را که حالت ابتدائی است نفی کرده و سپس به نفی خواب یعنی عارضه ثانوی و قوی‌تر پرداخته است.

جواب دیگر این که چرت و خواب از عوارض عادی نیستند بلکه دو حالتی است که با قهر و غلبه بر موجود زنده مستولی می‌شوند به همین جهت در آیه شریفه لغت اخذ به کار رفته و فرموده: **لَا تَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ** یعنی این دو حالت بر حضرت او غلبه نمی‌کند، و اینگونه سخن گفتن یعنی در مقام نفی ترقی از ضعیف به قوی مقتضای بلاغت است. **«1»** مالکیت و فرمانروائی بر همه هستی ویژه اوست.

کسی که حیات عین ذات اوست، و اول و آغاز، و آخر و پایانی ندارد، و ازلیت و ابدیت برای اوست و قیام و برپائی همه موجودات متکی به قیومیت آن جناب است، قطعاً مالکیت و فرمانروائی بر کل ماسواه اختصاص به او دارد، و احدی در مسئله مالکیت و فرمانروائی با او شریک نیست، وحده **لَا شَرِيكَ لَهُ**.

آنچه در آسمان‌ها و زمین است و خود آسمان‌ها و زمین در محضر اوست، و خاضع و فروتن در برابر حضرتش و اراده حکیمانه‌اش می‌باشد، آری همه موجودات وجودشان و لوازم وجودشان و رفع نیازمندی‌هایشان قائم به وجود مقدس اوست و چنین قیومیتی اقتضا دارد که احاطه قدرت و علمش و مالکیت و ملکش نسبت به همه هستی فراگیر باشد، و مالکیت و سلطنت مطلق فقط برای او باشد.

(1) - آیه‌الکرسی 133 با تلخیص.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 71

وجود مقدسی که حی و قیوم است، و خواب سبک و سنگین به حریم او راه ندارد نه تنها حیات موجودات و قیام آنان به شئون زندگی، متکی به حیات و قیومیت اوست بلکه همه آسمانها و افلاک و زمین و آنچه در آنهاست ملک حقیقی او و ملکیت و حضرتش نسبت به آنها ذاتی و همه با همه وجودشان ذاتاً مملوک او هستند.

این عین نادانی و جهالت است که مملوکی مملوک دیگر را پرستد و به خواسته‌های او تسلیم شود، و طوق عبادت و بندگی او را بر گردن جان و قلبش نهد!

آیه الکرسی در این بخش از آیه‌اش خاطرنشان می‌سازد که بندگی و پرستش فقط باید در برابر جهان آفرین که مالک حقیقی همه کس و همه چیز است صورت بگیرد.

انسان وقتی با کمک عقل و اندیشه به مالکیت حقیقی حضرت حق آگاه شود و به این واقعیت یقین پیدا کند که در همه هستی بیش از یک مالک وجود ندارد و آن هم خداست و کل ماسوای او مملوک و برده و بنده و محکوم حاکمیت و مالکیت و فرمانروائی او هستند، از لجام گسیختگی و ادعاهای پوچ، و احساس مالکیت و ملکیت نجات می‌یابد و در مسیر صحیح بندگی و عبادت حق قرار می‌گیرد، و چون ایمان به مالکیت ذاتی حق نسبت به همه موجودات پیدا کند در پرداخت حقوق مالی و هزینه کردن وجودش برای خدا قدم برداشته از بخل و امساک آزاد می‌شود.

در آیات قرآن مجید از حکومت و قیومیت خداوند بزرگ با کلمه ملک یاد شده است:

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 72

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: «1»

حکومت و فرمانروائی آسمانها و زمین ویژه خداست و او بر هر کاری تواناست.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: «2»

حکومت و فرمانروائی آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست مختص و ویژه خداست، هر چه را بخواهد می‌آفریند و بر هر کاری تواناست.

إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ: «3»

مالکیت و فرمان روائی آسمانها و زمین یقیناً ویژه خداست، اوست که حیات می بخشد و می میراند و برای شما جز او صاحب اختیار و یآوری نخواهد بود.

آیاتی که در کتاب خدا از مالکیت حق نسبت به همه موجودات سخن به میان آورده اکثر با لایم اختصاص آمده است:

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ: «4»

آنچه در آسمانها و زمین است تنها مالکش خداست.

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ إِن تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يَحْسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ: «5»

(1) - آل عمران 189.

(2) - مائده 17.

(3) - توبه 116.

(4) - آیه الكرسي.

(5) - بقره 284.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 73

آنچه در آسمانها و زمین است فقط ملک خداست، و چیزی را که در دل دارید چه آشکار نمائید، چه پنهانش دارید خداوند به حساب شما خواهد گذاشت.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ: «1»

آگاه باشید که هر چه در آسمانها و زمین است ملکیتش ویژه خداست، و شما در هر وضعی قرار دارید خداوند به آن آگاه است.

آیات دیگری که تفسیری بر جمله **لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ** آیه الکرسی است در قرآن مجید آمده که بیانگر مالکیت خداست و همه موجودات سمائی و ارضی را مملوک حضرت حق خوانده است.

انسان با دقت در این آیات، و با نگاهی عمیق به حدود اختیاراتش به این حقیقت آگاه می شود که مالک واقعی اشیاء نیست، مالکیت او يك امر اعتباری و انتزاعی است که از روزگاران گذشته بنابر ضرورت زندگی اجتماعی و اقتصادی پایه گذاری شده و پیامبران خدا این مالکیت اعتباری را در چهارچوب مقررات حق امضاء کرده اند.

مالکیت انسان نسبت به يك درخت میوه در این حدود است که اگر بخواهد آن را نگاه دارد و از میوه اش بهره بگیرد یا آن را بفروشد یا قطع کند می تواند و اختیار این امور را دارد ولی این مسائل سبب مالکیت حقیقی نیست.

مالك حقیقی و صاحب واقعی درخت خداوندی است که ذرات وجود درخت آفریده اوست و حیات همه سلول های آن، از پرتو افاضه و عنایت اوست، مالك حقیقی درخت کسی است که برای حفظ زندگی و ادامه حیات درخت از

(1) - نور 64.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 74

طرفی به آن نیروی تغذیه و هضم و جذب داده و از طرف دیگر غذای درخت را در سفره طبیعت آماده و مهیا نموده است، خلاصه مالك حقیقی درخت پروردگار است که همه اجزای درخت را آفریده و به همه آنها زندگی بخشیده و تدبیر حکمیه خود را به صورت قوانین تکوینی در وجود درخت بکار گرفته و به راه تکاملش سوق داده است.

بشر با همه پیشرفت های علمی، ناچار است بی چون و چرا از قوانین طبیعی که برنامه اجرایی حاکمیت خداوند است اطاعت نماید و به سنن الهی در نظام آفرینش تسلیم باشد و هرگز قدرت ندارد آن قوانین را که از آثار حاکمیت و ملکیت حضرت حق است بر اساس تمایلات خود تغییر دهد.

راسل فیلسوف معروف غربی که خارج از حوزه دین و توحید می زیست به این معنا اعتراف کرده می گوید: انسان هر قدر هم عالم و دانشمند باشد، قادر مطلق نیست و قدرت او محدود به حدود طبیعت است، به وسیله علم و صنعت می تواند این حدود را توسعه دهد ولی هرگز نخواهد توانست به کلی آن را از میان بردارد.

ما می‌توانیم با ملایمت طبیعت را به برآوردن بسیاری از آرزوهای خود راضی کنیم، ولی نمی‌توانیم بر او حاکم و فرمانروا باشیم.

یا کاری کنیم که طبیعت سر موئی از راه خود منحرف شود. «1»

علم حق و مسئله شفاعت

در رابطه با علم و آگاهی خداوند و این که دانش و دانائی‌اش به ظاهر و باطن همه موجودات احاطه دارد و نسبت به هر چیزی فراگیر است و نیز ارزش علم و

(1) - امیدهای نو 41.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 75

عالم و متعلم در آیات مربوط به آفرینش آدم به طور مفصل بحث شد و نیازی به تکرار نمی‌بینم، و نیز در آیه چهل و هشتم سوره بقره به مناسبت لفظ شفاعت همه شئون شفاعت به تفصیل و به نحو مشروح به رشته تحریر درآمد، خوانندگان عزیز در رابطه با علم حق و شفاعت می‌توانند به جلد اول همین تفسیر مراجعه کنند.

کرسی

لغت کرسی در کتاب‌های لغت و در معارف الهیه به معانی گوناگونی آمده است.

1- علم 2- جرم بزرگ کیهانی 3- قدرت و تسلط.

1- اگر گفته شود: هومن اهل الكرسی، فلانی اهل کرسی است، یعنی از زمره عالمان و دانشمندان است.

پارهای از روایات کلمه کرسی را در آیه شریفه به علم و دانائی و دانش و آگاهی معنا کرده‌اند:

«عن المفضل بن عمر قال: سألت ابا عبد الله عليه السلام عن العرش و الكرسي ما هما؟ فقال: العرش هو العلم الذي اطلع الله عليه انبيائه و رسله و حججه، و الكرسي هو العلم الذي لم يطلع الله عليه احدا من انبيائه و رسله و حججه:» «1»

مفضل بن عمر می گوید از حضرت صادق (ع) پرسیدم عرش و کرسی چیست؟ پاسخ داد: عرش دانشی است که خداوند، انبیا و پیامبران و حجت های

(1) - معانی الاخبار 29.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 76

خود را به آن آگاهی داده، و کرسی دانشی است که ویژه ذات مقدس خداست، و احدی از انبیا و رسولان و حجت های خود را به آن آگاه نساخته است.

«عن حفص بن غياث قال سألت ابا عبد الله (ع) عن قول الله عزوجل «وسع كرسيه السماوات و الارض» قال: علمه.» «1»

حفص بن غیاث می گوید: معنای وسیع کرسیه السماوات و الارض را از حضرت صادق (ع) پرسیدم، در پاسخ فرمود: دانش و آگاهی خداوند است.

با توجه به این معنا باید گفت آیه شریفه اعلام می کند دانش خداوند گنجایش همه آسمان ها و زمین دارد و نسبت به همه آنها فراگیر است.

و از آنجا که علم از کمالات معنوی است و ظرفیت آن نیز جنبه معنوی دارد، خداوند با این جمله به انسان می فهماند که دانش نامحدود او به همه آسمان ها و زمین احاطه کامل دارد.

آری وجود مقدسی که خود پدید آورنده آسمان ها و زمین است دانشش نسبت به همه آنها فراگیر و محیط است.

با توجه به این که کرسی به معنای دانش و علم باشد، می توان ارتباط این جمله را با جملات سابق این چنین بیان کرد: خداوند با ذکر جمله: **لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ** اعلام کرد که همه مخلوقات جهان هستی، و کلیه محتویات آسمان ها

و زمین ملک حقیقی ذات حق است، و با جمله **يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ** خاطرنشان ساخت که مالک حقیقی از ملک خود غافل و بی خبر نیست، او از گذشته و آینده و ظاهر و باطن، از پیش رو و پشت سر و خلاصه از جمیع شئون مادی و معنوی مملوکهای خود آگاه و با خبر است و به همه جزئیات و خصوصیات آنها احاطه جامع و کامل علمی دارد.

(1) - تفسیر برهان 248.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 77

2- چنان که در روایات اهل بیت آمده، کرسی نام يك جرم بزرگ کیهانی است که از نظر وسعت و عظمت محیط به همه آسمانها و زمین است، و به عبارت دیگر کرسی آن مخلوق عظیمی است که گنجایش فراگیری همه آسمانها و زمین را دارد!!

«عن الفضیل بن یسار قال: سألت ابا عبد الله (ع) عن قوله الله جل و عز «وسع کرسیه السماوات و الارض» فقال: یا فضیل کل شیء فی الکرسی، السماوات و الارض و کل شیء فی الکرسی:» **«1»**

فضیل بن یسار می گوید: از حضرت صادق (ع) معنای وسع کرسیه السماوات و الارض را پرسیدم در پاسخ فرمود: همه چیز در کرسی است، آسمانها و زمین و همه اشیاء در کرسی قرار دارند.

روی الاصبغ بن نباته ان علیا (ع) قال: ان السماوات و الارض و ما فیها من مخلوق فی جوف الکرسی: **«2»** اصبغ بن نباته از علی (ع) روایت کرده است که آن حضرت فرمود: آسمانها و زمین و همه مخلوقات که در آنها هستند همه در داخل کرسی قرار دارند.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

(1) - کافی ج 1 ص 132.

(2) - مجمع‌البیان ج 1 ص 362.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 78

«العرش فی وجهه هو جملة الخلق، و الكرسي وعاءه:» «1»

عرش به يك بيان مجموعه جهان هستی است و کرسی ظرف آن مجموعه است.

به راستی برای انسان در هر درجه‌ای که از علم و دانش باشد تصور يك چنین جرم با عظمتی به نام کرسی که گنجایش همه آسمان‌ها و زمین را داشته باشد بسیار مشکل است، ولی مهم‌تر از این، کلام اولیای گرام اسلام است که ظرفیت کرسی را به مراتب بیش از حجم مجموعه آسمان‌ها و زمین معرفی نموده‌اند، و علاوه بر این مخلوق بزرگ‌تر از کرسی را نیز در قلمرو آفریده‌های پروردگار بزرگ گوشزد نموده‌اند:

«عن ابي عبدالله (ع) انه قال: ما السماوات و الارض عند الكرسي الا كحلقة خاتم في فلاة و ما الكرسي عند العرش الا كحلقة في فلاة:» «2»

حضرت صادق (ع) فرموده است: همه آسمان‌ها و زمین در برابر کرسی مانند حلقه انگشتی است که در بیابان پهنای افتاده باشد، و این کرسی بزرگ و با عظمت در برابر عرش الهی نیز مانند حلقه‌ای در عرصه بیابان است!!

از نظر علمی جهان کیهان و کهکشان‌ها با عظمت برای دانشمندان امروز ناشناخته و مجهول است، و از آغاز و انجام آن بی‌خبرند.

دانشمندان محقق در قرون اخیر با کمک تلسکوپ‌های نیرومند به مطالعه کتاب تکوین و مشاهده اجرام کیهانی پرداخته و از این راه پیروزی‌ها عظیمی به دست آورده‌اند، ولی با همه پیشرفت‌های علمی که نصیبشان شده، اعتراف دارند

(1) - معانی الاخبار 29.

(2) - مجمع‌البیان ج 1 ص 362.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 79

که تنها قسمتی از این راه دور و دراز را با قدم‌های علمی پیموده‌اند و هنوز مناطق ناشناخته در جهان آفرینش بسیار است.

«مسافت خورشید تا نزدیک‌ترین ستارگان تقریباً $4/2$ سال نوری است، با وجود این ما در منطقه شلوغ آسمان زندگی می‌کنیم که کهکشان نام دارد و مجموعه‌ای است از سیصد میلیون ستاره، این مجموعه کهکشان یکی از کهکشان‌های عدیده‌ای است که در حدود سی میلیون از آنها تاکنون شناخته شده است و شاید تلسکوپ‌های بهتر تعداد بیشتری را نشان دهند!!»

فاصله متوسط یک کهکشان تا کهکشان دیگر، تقریباً دو میلیون سال نوری است ولی ظاهراً هنوز جای کافی ندارند زیرا به عجله از یکدیگر دور می‌شوند.

بعضی‌ها با سرعت متجاوز از $14000/000$ میل در ثانیه یا بیشتر از ما دور می‌شوند، دورترین آنها تا آنجا که مشاهده شده به اعتقاد اهل فن در فاصله پانصد میلیون سال نوری قرار دارد، به طوری که آنچه ما اکنون می‌بینیم عبارت از شکل آنها در پانصد میلیون سال پیش است» «1» «بشر روی سومین سیاره یک ستاره‌ی صغیر واقع در کهکشانی به نام کهکشان داخلی زندگی می‌کند با این جود آن چنان هوشمند است که می‌خواهد عظمت خیره‌کننده تمام جهان را درک کند.

نمودارهای زیر نشان می‌دهد که او تا چه اندازه در این کوشش خود موفقیت حاصل کرده است، مسافتی که در این مقاله داده می‌شود بر اساس سال نوری است، یعنی برای احتساب آن باید در نظر بگیریم که نور در هر ثانیه 186000 میل معادل سیصد هزار کیلومتر می‌پیماید، با این حساب یک سال نوری بالغ بر شش تریلیون میل است.

(1) - تأثیر علم بر اجتماع 31.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 80

مسافات این جهان‌های تو درتو از یکدیگر آن قدر زیاد است که هر طبقه فضائی، به نوبه‌ی خود فقط لکه خالی در میان طبقه دیگر فضا محسوب می‌شود، مثلاً منظومه شمسی که فضای نخست نامیده می‌شود در داخل فضای 2 تنها يك خال تلقی می‌شود و همین طور فضای 2 در برابر فضای 3 تا آخر «1» تشبیه يك مجموعه بزرگ کهکشانی به يك خال، یا يك نقطه نوری، که نتیجه تحقیقات علمی پی‌گیر و مداوم دانشمندان این قرن است، و مقایسه آن با حلقه‌ی انگشتی که در حدیث حضرت صادق (ع) آمده است، این حقیقت را برای ما روشن می‌کند که اولیای بزرگوار اسلام در 15 قرن قبل از این واقعیت‌های ناشناخته بشر آگاهی داشته‌اند و این منازل عالی و رفیع علمی را در آن روزگار تیره و تاریک از برکت وحی دارا بوده‌اند.

3- مجمع‌البیان که از تفاسیر ارزنده اسلامی است درباره‌ی معنای سوم کرسی می‌گوید:

«ان المراد بالكرسى ههنا الملك و السلطان و القدرة كما يقال اجعل لهذا الحائط كرسيا اى عمادا يعمد به حتى لا يقع و لا يميل فيكون معناه احاط قدرته بالسموات و الارض و ما فيها» «2»

مراد از کرسی سلطه و حکومت خداوند بر جهان هستی است، در لغت عرب به ستون قوی و محکمی که تکیه‌گاه دیوار قرار می‌دهند تا از تمایل و سقوطش نگاهداری کند کرسی می‌گویند، روی این حساب معنی آیه این می‌شود که قدرت خداوند و سلطنت و حاکمیتش به همه آسمان‌ها و زمین احاطه دارد.

(1) - مجله نیوزویک 1964 / 5 / 25.

(2) - مجمع‌البیان ج 1 ص 362.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 81

اگر کلمه کرسی را به این معنا بگیریم، میتوان ارتباط این جمله را با جملات سابق به این صورت بیان کرد:

خداوند با جمله لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مالکیت خود را نسبت به همه موجوداتی ارضی و سمائی اعلام نموده و با جمله يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ از دانش جامع و کاملش نسبت به موجودات خبر داده و با بیان وَسِعَ كُرْسِيُّهُ

السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ این معنا را می‌فهماند که خداوند نه تنها مالک همه موجودات است و از احوال و اوضاع آنها با خبر است بلکه سراسر جهان هستی با همه موجوداتش تحت سلطه و قدرت حضرت اوست و بر تمام ذرات جهان وجود فرمانروائی و حکومت دارد. «1» خداوندی که حی لَا یَمُوتُ و زنده دائم و بی‌فناست، خداوندی که قائم به ذات خود است، خداوندی که چرت و خواب که از عوارض موجود مادی است هرگز به او راه ندارد، خداوندی که مالک و مدبر و کارگردان همه هستی است و دانش و علمش نسبت به ظاهر و باطن همه موجودات احاطه دارد، خداوندی که مستجمع جمیع صفات کمال است، و قدرتش لا یزال و بی‌انتهاست از محافظت و نگاه‌داری آسمان‌ها زمین تا زمانی که برپا بودن آنها را اراده داشته باشد خسته نمی‌شود وَ لَا یُؤْدُهُ حِفْظُهُمَا، زیرا خستگی از عوارض موجود مادی است و حضرت او منزّه از ماده و مادیات و مبرای از نقایص و عیوب و عوارض جسمانی است، او از هر چیزی برتر و عظمتش بی‌نهایت است وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ.

(1) - آیه الكرسی 364.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 82

تفسیر آیه 256 - 257

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِاهُمْ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

در دین هیچ اکراه و اجباری نیست. «دین را باید آزادانه با تکیه بر عقل و اندیشه و مطالعه در معارف پذیرفت» مسلماً راه رشد و هدایت از گمراهی و غیّ «به وسیله عقل، قرآن، نبوت، امامت» تبیین شده است، پس هر کسی پس از روشن

بودن راه هدایت از گمراهی به طاغوت که خودش و فرهنگش ضد خداست کفر ورزد و از او اجتناب نماید و به خداوند مؤمن شود بی تردید به محکم‌ترین دستگیره که آن را گسستی در کار نیست چنگ زده است و خدا شنوا و داناست.

خداوند سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنان را از تاریکی‌های «جهل و شرک و فسق و فجور» به سوی نور «ایمان، اخلاق حسنه، تقوا، عمل صالح» بیرون میبرد، و کسانی که کافر شدند سرپرستشان طغیان‌گرانند، که آنان را از نور به سوی تاریکی‌ها بیرون می‌برند، آنان اهل آتش‌اند و قطعاً در آنجا جاودانه‌اند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 83

شرح و توضیح:

در دو آیه مورد بحث چهار حقیقت مطرح است:

1- عدم اکراه در دین. 2- روشن بودن راه رشد از غی. 3- کفر به طاغوت و ایمان به خدا. 4- ولایت خدا و ولایت طاغوت.

عدم اکراه در دین

اولاً مسئله اجبار و اکراه هیچ‌گونه نفوذ و راهی به عقاید انسان ندارد، کسی که به امری از امور معتقد است، و ظرف این اعتقاد قلب اوست، به زور اسلحه و شمشیر نمی‌توان اعتقادی دیگر را به قلب و باطن او نفوذ داد، اگر به حقیقت معتقد به چیزی است چه حق باشد چه باطل و بخواهد بر اعتقادش بماند قطعاً می‌ماند گرچه برای فرار از اسلحه و اجبار عقیده مخالف اعتقاد خودش را به زبان قبول کند.

ثانیاً اگر کافری بر فرض اعتقاد حقی را به زور بپذیرد و در سایه اجبار و اکراه و اسلحه قبول کند، هیچ بهره و ثوابی برای او نخواهد داشت.

اما وادار کردن دیگران به عمل صالح و امور خیر بر اساس اجبار و اکراه، در صورتی که میلی به آن ندارد، از نظر شارع مقدس ممنوع و غیر مجاز است.

چنانچه کسی میل به عبادات و خیرات و نیکی‌ها نداشته باشد، ولی او را به زور و به اجبار وادار به این امور کنند و او با بی میلی آنها را انجام دهد هیچ ثوابی برای او نخواهد داشت.

در سطور گذشته ثابت شد که جنگ و جهاد در اسلام برای این نبوده که مردم کشورها و ملت‌های سرزمین‌های غیر اسلامی را با زور و اسلحه وادار به قبول دین کنند، بلکه جهاد در اکثر از موارد برای دفاع از دین و اهل ایمان و عقب

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 84

راندن دشمن و شکست طاغوتیان بوده، که با ابتدا کردن به جنگ می‌خواستند چراغ دین را خاموش و شیرازه‌ی ملت اسلام را از هم بگسلند.

توسل به اکراه مربوط به کسانی است که نمی‌توانند یا نمی‌خواهند امور فرهنگی خود را بیان کنند یا فهم طرف مقابل را قاصر از فهم برنامه‌های خود می‌بینند، در این صورت است که به زور متوسل شده و مردم را برای تقویت خود، یا خالی کردن جیبشان به اسارت فرهنگی یا سیاسی می‌کشند!

روشن بودن راه رشد از غی

ولی در فرهنگ خدا و دین حق، که همه قوانین و احکام و حتی فلسفه و حکمت برخی از آنها روشن است، و امری در آن خارج از فهم مردم نیست، و انسان‌ها از هر دسته و صنفی و از هر گروه و نوعی با بهره‌مندی از عقل و اندیشه می‌توانند رشد را که یافتن راه کار و جاده مستقیم و غیّ را که بیرون افتادن از جاده با فراموش کردن مقصد است بفهمند هیچ جای اجبار و اکراه در دین نیست، با روشن بودن صراط مستقیم، و راه غی و ضلالت، عقل هر انسانی به او می‌گوید راه رشد را آزادانه انتخاب کن، و از رفتن در راه ضلالت اجتناب نما.

آری با روشن بودن حقیقت و این که آراسته شدن به آن دارای پاداش است، و آلوده شده به غی همراه کیفر است و گاهی این پاداش و کیفر تکوینی است شارع دین و حکومت دینی و عالم دین چه نیازی به اجبار مردم به قبول دین دارد، انسان آزاد است که دین یا بی‌دینی حق یا باطل، خدا یا شیطان، ابولهب یا احمد، معاویه یا علی، حسین یا یزید و خلاصه بهشت یا دوزخ را انتخاب کند.

چندین چراغ دارد و بی‌راهه می‌رود ج

بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش به راستی اگر کسی بخواهد دین را به کسی عرضه کند، راهش این است که تفسیری محکم از قرآن، احادیثی با ترجمه استوار از امامان، کتاب‌هایی اخلاقی

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 85

چون نوشته‌های فیض کاشانی، و ملامهدی نراقی، و ملااحمد نراقی و به او عرضه کند و از او بخواهد به دقت و با رعایت انصاف مطالعه نماید تا پس از تبیین رشد و غیّ به انتخاب دست یازد، قطعاً اکثر مردم با فهم حقایق اسلام که در آیات محکم قرآن، و روایات استوار منعکس است با اختیار خود دین را پذیرفته و سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین می‌کنند.

کفر به طاغوت و ایمان به خدا

در رابطه با طاغوت و ایمان به توحید در صفحات گذشته در توضیح آیات متعددی مباحث مفصلی ارائه شد، این که کفر در آیه برایمان مقدم شده برای این است که تحقق ایمان واقعی با کفر ورزیدن به طاغوت و اجتناب از معبودهای باطل و بت‌های جاندار و بی‌جان و پیروی نکردن از فرهنگ‌های ضد خدا میسر است چنان که این حقیقت را کلمه طیبه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ*** بیان کرده است، نفی هر معبود باطل و چنگ زدن به توحید، در حقیقت ایمان حقیقی به خدا از ترکیب دو مسئله حذف همه معبودهای ساختگی و انتخاب معبود حقیقی تحقق می‌یابد.

کسی که اعتقاداً و عملاً به طاغوت در همه شکل‌هایش کفر ورزد، و از آن به هر قیمت ممکن اجتناب نماید، و ابداً فرهنگش را نپذیرد، و به یقین معتقد به خدا شود، و در اعتقاد و عمل اهل خدا گردد به مطمئن‌ترین دستگیره نجات چنگ زده، دستگیره‌ای که هیچ گسستگی در آن نیست، چون ایمان در مرحله‌ای به زبان تعلق دارد و آن اقرار است نام **سَمِيعٌ** مناسب آن است، و در مرحله‌ای به قلب تعلق دارد نام **عَلِيمٌ** با آن تناسب دارد، یعنی خدا شنوای اقرار شما به توحید و دانای به یقین قلبی شما به خدا است.

ولایت خدا و ولایت طاغوت

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 86

«انسان به قول المیزان به حسب آفرینش دارای نور فطرت است و آن يك نور اجمالی و قابل تفصیل است، پس در مراحل اولیه نسبت به تفصیل معارف و اعمال صالحه در تاریکی است،» چون شایستگی نشان دهد، و به بازار قابلیت در آید و اختیاراً به قبول دین و عبادت تن دهد در ولایت تشریعی حق قرار می‌گیرد، و خداوند بنده لایق و قابل و شایسته‌اش را از آن ظلمت به سوی نور که هدایت به معارف و اعمال صالحه و اخلاق حسنه است بیرون می‌آورد و **جَعَلْنَا لَهُ نُورًا** **يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ.** «1»

و کافر بخاطر کفر و اصرارش بر گناه و معصیت و کبر از حق و غرور و منیت از نور فطرت به وسیله ولایت و حکومت طاغوت بیرون آمده وارد ظلمات فسق و فجور و معاصی و گناهان تفصیلی می شود و نهایتاً فروتنی در برابر طاغوت و قبول ولایت او و متابعت از فرهنگ شیطانی اش او را دوزخی و در آن مخلد می کند.

(1) - انعام 122.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 87

تفسیر آیه 258

أَمْ تَرَى إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

آیا به کسی که چون خدا او را پادشاهی و حکومت داده بود ننگریستی که از روی کبر و غرور درباره پروردگارش به گفتگوی بی منطق و مجادله آمیز پرداخت، هنگامی که ابراهیم در پاسخش گفت: پروردگارم کسی است که زنده می کند و می میراند، او گفت من هم زنده می کنم و می میرانم «و برای مشته کردن امر بر مردم عوام فرمان داد دو زندانی محکوم را آوردند، یکی را آزاد و دیگری را کشت» ابراهیم [برای بستن راه مغالطه و تزویر به روی دشمن] گفت بی تردید خدا خورشید را از مشرق طلوع می دهد تو آن را از مغرب طلوع ده، پس کافر مجادله کننده مبهور شد و از جواب بازماند و خدا ستمکاران را به خاطر اصرار بر ستم و پافشاری بر عناد و لجاجت هدایت نمی کند.

شرح و توضیح

راستی خودبینی و غرور، و منیت و کبر در برابر حق، و مادی گرایی و آزادی بی قید و شرط، و غفلت و جهل چه می کند، فردی عامی که زمینه حکومت برای بسط عدالت از جانب خدا برای او مهیا شده، خدا را از یاد برده و به ظلم و ستم روی آورده، و خود را رب و مالک و مدبر امور مردم جا زده و با يك دنیا نخوت در برابر پیامبر اوالعزم حق که عامل نجات

و خواهان سعادت اوست سینه سپر کرده و درباره پروردگار و مالك و مدبر عرصه هستی با او به مجادله و ستیز و گفتگوی بی دلیل و بی منطق بر می خیزد اینك تفصیل داستان:

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 88

مردم از این که ابراهیم در آتش نسوخت و به قدرت حق با کمال سلامت نجات پیدا کرد مات و مبهوت بودند، و آن را لحظه‌ای از یاد نمی بردند، نمرودیان یعنی ملت بابل نزدیک بود به ابراهیم ایمان بیاورند و از وی پیروی نمایند، ولی مانند دیگر مردم روزگاران پاره‌ای لذائذ مادی و امور دنیائی را که فکر می کردند با ایمان به ابراهیم از دست بدهند بر پیروی از ابراهیم ترجیح دادند!

و گروهی دیگر ترس از شکنجه و آزار کفار از پیروی بازشان داشت، و در نهایت عده‌ای اندك به او ایمان آوردند و آنان هم از ترس جان خود ایمانشان را از مردم جاهل دنیا پرست که اکثریت هر جامعه‌ای را تشکیل می دهند پنهان می داشتند.

همه روزه از اثر عمیقی که این معجزه کم نظیر یعنی به سلامت بیرون آمدن ابراهیم از آتش در دل ها گذاشته بود اخبار ترسناکی به دربار نمرود می رسید، گزارش هائی که در تهدید زوال دوران معبودیتش دست کمی از سیل خروشان نداشت به او انتقال می یافت.

نمرود چون ابراهیم را مسبب این جو وحشتناك می دانست، بر کفر و شقاوتش افزوده شد و برای محاکمه ابراهیم و احتجاج با آن حضرت او را به دربار احضار نمود، هنگامی که قهرمان توحید در برابرش قرار گرفت با نگاهی طاغوت منشانه به او نگریست و گفت: این چه آتشی است که در این مملکت و میان این ملت برافروخته‌ای؟ و این معبود و رب و پروردگار کیست که این جامعه را به عبادتش فرا می خوانی، مگر جز من رب و کارگردان دیگری که شایسته عبادت شدن باشد، و لایق این که از او و دستوراتش اطاعت نمایند سراغ داری؟!

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 89

او کیست که مقامش را از من بالاتر می دانی، و مگر ممکن است منزلت وی از من بالاتر باشد؟!

تو می بینی که زمام امور و تدبیر همه مملکت در دست قدرت من است، هر پیمان و عهده‌ی را که بخواهم به راحتی می توانم نقض کنم، و هر قراردادی را اراده کنم قدرت دارم استوار و محکم نمایم، گرچه تمام ملت مخالف باشند.

مردم همه و همه چشم به فرمان و حکم من دوخته و حلقه غلامی مرا به گوش دارند، همه آرزویشان معطوف به من است، مگر کسی هست که با من در مخالفت درآید، تو را چه شده که بر خلاف آحاد ملت به ستیز و مخالفت با من برخاسته‌ای؟

ابراهیم که جز به خدا تکیه نداشت و جز به قدرت خدا و لطف و احسان او متکی نبود، و از این حکومت‌های پوشالی و ببرهای کاغذی، و ادعای واهی ابداً واهمه به دل راه نداده بود.

در پاسخ یاهوهای نمرد با کمال شجاعت و بدون لکنت زبان گفت:

پروردگارم آن وجود مقدس و قدرت‌مندی است که زنده می‌کند و می‌میراند، می‌آفریند و از بین می‌برد:

رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ.

این بیان گویان و حجت رسا و حقیقی که ویژه پروردگار است و بیان‌گر این معنا که مهار حیات و مرگ جز به دست قدرت خدا نیست مانند سنگی خارا در گلوی جان نمرد فرو رفت و گوئی نفسش را از کار انداخت، و از پاسخ منطقی فرو ماند، ولی خوی استکباری‌اش به او اجازه‌داد به ابراهیم و پروردگار ابراهیم ایمان بیاورد، و از مرکب عناد و لجاجت پیاده شود، بلکه در نکبت گناه در جا زد و نهایتاً به مجادله و مکابره و مغلطه بازی و سفسطه روی آورده گفت:

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 90

أَنَا أَحْيِي وَ أُمِيتُ

من نیز مرده زنده می‌کنم به این صورت که هر زندانی محکوم را پس از آن که مرگ در برابر دیدگانش مجسم شده و از ادامه حیات صد در صد ناامید گشته دوباره از نعمت زندگی و حیات برخوردار می‌سازم، و هم‌چنین زنده را می‌میرانم به این صورت که محکوم را در معرض اجرای حکم اعدام می‌آورم و در کوتاه‌ترین زمان او را به قتل رسانده جانش را گرفته و چراغ حیاتش را خاموش می‌کنم، بر این اساس کار پروردگارت به نظر عجیب و شگفت نمی‌آید!

آن مغرور متکبر بی‌توجه به این حقیقت بود که موجودی در این عرصه هستی قدرت بر ایجاد حیات، و تحقق اصل حیات و به هم پیچیدن طومار حیات را ندارد، آزاد نمودن زندانی یا کشتن او ربطی به حیات و ممات ندارد و حیات بخشی و حیات گرفتن حساب نمی‌شود، ولی او با همین حرف‌های پوچ می‌خواست در برابر پیامبری بزرگ و اولوالعزم مقاومت نموده

راه جدال و احتجاج بی منطق را بپیماید، ولی او کجا و مقاومت در برابر علم و دانش و حجت‌های قوی ابراهیم و استدلالات استوار و متین او کجا؟

ابراهیم به او گفت: خداوند خورشید را مسخر خود نموده و این کوهی آتشین هم از مقرراتی که حق بر او حاکم کرده ابداً تخلف نمی‌کند و همه روز از افق مشرق سر زده و در افق مغرب فرو می‌رود، تو نیز اگر بگمان خود ربّ و مدبر و کارگردانی و قدرت نسبت به همه امور فراگیر است نظام رفت و آمد خورشید را دگرگون ساز و برخلاف سنت خداوند خورشید را از سوی مغرب طلوع بده.

فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ

نمرود از شنیدن این سخن متین، و درک این معنا که قدرتش همانند دیگر مردم بسیار محدود و به ویژه نسبت به نظام هستی هیچ کاربردی ندارد مبهور و

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 91

متحیر شد، و چون ضلالت و ادعای دروغش آشکار، و بهتان و جهالتش برملا گردید، و حجت بالغه قهرمان توحید او را از ادامه جدال متوقف نمود، و گویا با این برخوردی که با ابراهیم داشت، زوال سلطنت و اساس حکومتش رو به اضمحلال و انهدام است، ابراهیم در نظرش مبعوض‌ترین مردم گشت، ولی چه کاری از دستش ساخته بود، ابراهیم عقاید و احکام و قوانین جدیدی آورده بود، که همه آنها را معجزات و خوارق عادات بدرقه می‌کرد.

غیر این تصور نمی‌شد که او از برخورد با ابراهیم در هم ریختن کاخ حکومتش را مسلم دید، و از اظهار عداوت و کینه درونی خود نیز می‌هراسید، لذا کار او را به گذشت زمان وا گذاشت، و در انتظار فرصت نشست تا در موقع مناسب انتقام خود را از وی بستاند، تنها عکس‌العملی که نشان داد این بود که افرادی را مأموریت داد تا مردم را از پیروی آن حضرت بر حذر دارند و از گرد او پراکنده نمایند.

از آن پس ابراهیم مانند دیگر پیامبران پیش از خودش و چون دیگر مردان راه حق در تنگنا و سختی و مشقت و ناراحتی قرار گرفت، و از قوم خود به ویژه مأموران حکومت که حفظ ارباب طاغوتی خود را در نابودی مصلحان می‌دانند دچار آزارهایی شد که هر مصلح و منجی از قوم خود می‌بیند، تا جایی که زمینه ماندن نزد قوم از میان رفت، بدین جهت تصمیم گرفت برای حفظ دین و آثار نبوت و اعلای کلمه توحید اهل خود را برداشته به سرزمین دیگر هجرت کند و وطن مألوف و هم وطنان را که به کیفر پافشاری بر کفر با وجود داشتن منجی و مشعل هدایت مستحق کیفر حق شده بودند

ترك نموده، در منطقه‌ای خیمه اقامت بزند که مردمش پذیرای دعوت او باشند، و تخم هدایتی که می‌افشانند در دل‌هایشان به ثمر برسد، لذا از منطقه نمرود و نمرودیان به فلسطین هجرت کرد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 92

تفسیر آیه 259

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انْظُرْ إِلَى جِهَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

یا چون آن کسی که به قریه‌ای عبور کرد، در حالی که دیوارهایش به روی سقف‌هایش فرو ریخته بود [و اجساد ساکنانش پوسیده و متلاشی به نظر می‌آمد] گفت: خدا چگونه اینان را پس از مرگشان زنده می‌کند؟ پس خدا او را صد سال میراند سپس وی را از حالت مرگ به حالت حیات برانگیخت به او خطاب کرد: چه مدت در این منطقه درنگ کرده‌ای؟ گفت: يك روز یا بخشی از يك روز درنگ کرده‌ام خداوند فرمود: بلکه صد سال درنگ کرده‌ای به خوراکی و نوشیدنی خود بنگر که پس از گذشت صد سال و رفت و آمد فصول چهارگانه تغییری ننموده و به دراز گوش خود نظر کن [که جسمش متلاشی شده] ما تو را زنده کردیم تا به پاسخ پرسشت که چگونگی زنده شدن مردگان است برسی و با دیدن کیفیت زنده شدن مرده به قدرت من نسبت به این حقیقت مطمئن گردی] و تا تو را نشانه‌ای از قدرت و ربوبیت خود برای مردم در مورد زنده شدن مردگان قرار دهیم، اکنون به استخوان‌های دراز گوشت بنگر که چگونه آنها را برمی‌داریم و به هم پیوند می‌دهیم، سپس بر آنها گوشت می‌پوشانیم، چون کیفیت و چگونگی زنده شدن مردگان برای او روشن شد گفت: می‌دانم که یقیناً خدا بر هر کاری تواناست.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 93

شرح و توضیح

پیش از آن که به طور تفصیل به اصل داستان پرداخته شود لازم است با استفاده از متن آیه شریفه به چند نکته اشاره گردد.

1- از این که بین خداوند و قهرمان داستان گفتگو شده استفاده می شود که شخص مشخص او از پیامبران خداوند بوده است.

2- از جمله **أَنْتَ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهَ بَعْدَ مَوْتِهَا** روشن می شود که گوینده آن به اصل زنده شدن مردگان یقین قطعی داشته، آنچه را می خواسته با چشم خود ببیند کیفیت و چگونگی مسئله بوده است و به احتمال قریب به یقین کلمه **أَنْتَ** به معنای کیف است.

3- ذکر نشدن نام پیامبر در آیه و قریه مورد نظر و زمان وقوع حادثه برای این بوده که بخوانندگان داستان بفهماند مسئله زنده شدن مردگان محصول قدرت کامله حق است و جریانی است که برای همه مردگان در همه زمان و امکان اتفاق خواهد افتاد و اختصاص به آن مرد و آن قریه ندارد.

4- آن مرد اهلی زنده شدن مردگان را پس از مدتی طولانی و زمانی ممتد در رابطه با قدرت حق امر بزرگی شمرد، و نیز رجوع و پیوستن اجزاء پراکنده به صورت اولیه در نظرش با عظمت آمد، لذا با کلمه **أَنْتَ** که از اداه تعجب است پرسش خود را مطرح نمود، این تعجب در حقیقت تعجب از کمال قدرت حق و نهایت اقتدار پروردگار بود، و به عبارت دیگر اعتراف به حیرت و بهت او از این واقعیت و عدم احاطه اش به خصوصیات و جهات مسئله بود، در تعجب او معنای انکار وجود نداشت، این اکثر مردم هستند که بخاطر ضعف معرفت و دور بودن از دلیل و برهان و استدلال و حجت از وقوع امری به اراده حق و به قدرت مطلقه او شگفت زده می شوند، و معنای شگفتی آنان این است که چنین امری

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 94

قابل تحقق نیست، چنان که مشرکان و کافران از پذیرفتن این واقعیت که همه مردگان زنده می شوند و در عرصه محشر گرد می آیند امتناع داشتند و با تعجب و حیرت که تعجب و حیرت انکاری بود می گفتند:

أَ إِذَا كُنَّا تُرَابًا أَ إِنْآ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ: «1»

این گفتار منکران لجوج است که بدون توجه به قدرت خدا که آنان را از خاک مرده آفرید می گویند: آیا ما هنگامی که پس از مردن خاک شدیم به راستی در آفرینش جدیدی قرارمان می دهند؟!

5- در نظر آن مرد خدا زنده شدن مردگان مسئله‌ای بسیار پیچیده بود و علاقه داشت وقوعش را ببیند، و این امری که در نظرش بسیار با عظمت می‌نمود مشاهده نماید، ولی حضرت حق پس از می‌راندنش به مدت صد سال و زنده کردن مرکبش و حفظ سلامت طعام و نوشیدنی‌اش در برابر گذشت صد سال تابستان و زمستان و بهار و خزان به او فهماند که همه این امور برای خداوند که قدرت بی‌نهایت است و حیات و مرگ به دست اوست امری سهل و آسان و غیر پیچیده است و جایی برای تعجب و شگفتی ندارد.

وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ: «2»

و اوست که مخلوقات را می‌آفریند، سپس آنان را پس از مرگشان باز می‌گرداند و این کار برای او آفریدن آسان تر است.

أَوْ لَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ: «3»

(1) - رعد 5.

(2) - روم 27.

(3) - عنكبوت 19.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 95

آیا ندانسته اند که چگونه خدا مخلوقات را می‌آفریند، سپس آنان را پس از مرگشان باز خواهد گرداند، یقیناً این کار بر خدا آسان است.

6- تکرار **انْظُرْ** در آیه شریفه در سه بار برای این است که در هر مرتبه‌ای هدف خاص و دلیل معینی دنبال شده است.

طبرسی در مجمع‌البیان از حضرت علی (ع) روایت می‌کند که منظور از کسی که آیه شریفه داستانش را بیان می‌کند عزیر نبی است، و نیز سعید بن عبدالله قمی به نقل کتاب بصائر الدرجات از امیرمؤمنان نقل می‌کند که آن شخص عزیر نبی بوده است.

داستان عزیر

عزیر نبی روزی وارد باغ خود شد، باغی آباد، سرسبز و خرم، درخت‌های بهم پیوسته، با گیاهانی مفید، لحظاتی محو تماشای زیبایی باغ که محصول اراده و حکمت خدا بود شد، کوزه‌ای از افشرد انگور و مقداری نان و انجیر برداشت و با چارپای خود به طرف خانه‌اش حرکت کرد.

در میان راه به فکر اسرار خلقت و نظام آفرینش و عظمت جهان هستی افتاد، آن چنان غرق اندیشه و فکر شد که به جای راه خانه به بیراهه رفت، چون به خود آمد خود را در بیابانی دور از شهر و کاشانه دید، نگاهی به اطراف بیابان انداخت تا شاید علامت و نشانه‌ای بیابد و جهت آبادی را مشخص نماید.

در این جستجوگری چشمش به خرابه‌هایی افتاد که از وجود قریه و منطقه و مردمی که در آن زندگی می‌کردند حکایت داشت، حکایت از این که اینجا روزی ناظر جنب و جوش‌هایی بوده، مردمی در این دیار با هزاران آرزو و رفاه نسبی زندگی می‌کردند، اینک همه در کام مرگ افتاده‌اند و از شهرشان جز خرابه و از خودشان جز استخوان‌های پوسیده بر جای مانده است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 96

عزیر به این اندیشه فرو رفت که نمی‌تواند از مطالعه و دقت در این خرابه‌ها و خرابی‌ها و این انسان‌های به کام مرگ فرو رفته صرف نظر کرده، چشم بپوشد.

افسار الاغش را بر میخی که بزمین کوبید بست سبد انجیر و نان و افشرد انگور را کنار خود گذاشت، آنگاه با دلی آسوده و خیالی راحت به دیواری نیمه خراب تکیه داد، سپس توسن اندیشه را به جولان انداخت و درباره کیفیت زنده شدن این استخوان‌ها و اجساد پوسیده به فکر فرو رفت، شگفتا این اجساد پس از آن که طعمه زمین شد، و اینک بازیچه باد و طوفان و سرما و گرما و برف و باران می‌شود به چه صورت و بر اساس چه کیفیتی زنده می‌شوند **أَتَى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا؟!**

من به اصل زنده شدن مردگان ایمان دارم، و به قدرت حق در این زمینه در مرحله یقینم، علاقه دارم کیفیت و چگونگی زنده شدن مردگان را ببینم از این جهت چگونگی را می‌پرسم.

چیزی نگذشت که زانوهایش سست شد، و بدن دچار حالت رخوت گشت و پلك چشمش هایش روی هم افتاد و نهایتاً قبض روح شد و خود نیز مانند مردگان قریه به کام مرگ فرو رفت، و مرگ او به مدت صد سال کامل ادامه پیدا کرد فَأَمَّا تِلْكَ الْأَمْمَاتُ الَّتِي مِائَةُ عَامٍ در این صد سال کودکان منطقه زندگی عزیر بزرگ شدند و به پیری رسیدند، سال خورندگان عمرشان تمام شد و به سرای باقی وارد شدند، قبیله‌ها و فامیل‌ها به چنگال مرگ دچار شده، از بین رفتند، خانه‌هایی ساخته شد سپس خراب گشته زیر و رو شدند، و عزیر هم چنان جسدی روی خاک بود و بند بند استخوان‌هایش از هم گسیخت.

تا روزی که خداوند اراده فرمود از این راز نهفته پرده بردارد بار دیگر در آن جسد افتاده بر خاک حیات و روح دمیده شد، و عزیر حیات دوباره یافت و

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 97

زندگی را از سر گرفت، او همان عزیر صد سال پیش بود که اکنون بعد از مرگ به چرخه حیات وارد شده است، او تصور می‌کرد از خواب برمی‌خیزد، به جستجوی مرکبش و افشرد و عصاره انگورش و نان و انجیرش افتاد، خداوند به او خطاب فرمود: چه مدت در اینجا درنگ کرده‌ای؟ گفت: خیال می‌کنم يك روز یا کمتر از يك روز درنگ کرده باشم، خداوند فرمود: نه چنین است تو صد سال است مرده‌ای باران‌های نرم و رگبار و طوفان و فصول سال تو را نوازش داده‌اند، اینک پس از گذشت صد سال، به قدرت من زنده شدی ولی طعام و آشامیدنی است دستخوش تغییر نشده، اینک با دقت به طعام و افشرد انگورت بنگر که ابداً تغییر نیافته و مرور زمان نابودش نکرده است.

ولی مرکب مرده و جسمش پوسیده و استخوان‌هایش از هم جدا شده و جز خاکی از آن نمانده است، من زنده شدن تو را برای مردم نشانه قدرت خود قرار می‌دهم و هم اکنون با دقت عقلی به مرکب بنگر که چگونه استخوان‌های پوسیده آن را جمع کرده و بر آن گوشت می‌پوشانم و آنگاه در او حیات می‌دمم تا با دیدن کیفیت زنده کردن مردگان به مسئله معاد و قیامت و بعث ایمان‌افزود گردد و به اطمینان برسی عزیر هنگامی که زنده شدن مرکبش را دید، و حیات دوباره خودش را حس کرد، و ملاحظه کرد گذشت صد سال در طعام و شربتش تغییری ایجاد نکرده است با همه وجود گفت: می‌دانم که خداوند بر هر کاری تواناست.

سپس بارش را بر مرکب گذاشته، خود نیز سوار شد و به سوی شهر و دیارش حرکت کرد، ولی راه‌ها و کوچه‌ها و خانه‌ها و بند و باروی شهر را آن گونه که صد سال پیش دیده بود نیافت، وضع شهر تغییر کرده بود، و چهره گذشته شهر برایش صورت رؤیای شیرینی به خود گرفته بود، سرانجام به در خانه خود رسید

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 98

پیره‌زالی را دید جلوی در ایستاده که عمر طولانی‌اش قدش را خمیده، و استخوان‌هایش را سست کرده و او هم چنان روزگار را پشت سر می‌اندازد.

این پیره‌زال سالخورده و دیده از دست داده کینز عزیز است و آن روز که عزیز از او جدا شد وی دختری در سن رشد و بلوغ بوده است.

عزیز پرسید: اینجا مسکن و منزل عزیز است؟ پیره‌زال آهی کشید و در حالی که اشک در دیدگانش غلطید گفت: آری اینجا منزل عزیز است، آنگاه صدا به گریه برداشت و گفت عزیز سال‌هاست ناپدید شده و یادش از خاطره‌ها رفته، من تا امروز کسی را ندیدم که از او یاد کند، تو کیستی که به یادش سخن می‌گوئی؟

گفت: این پیره‌زال من خودم عزیزم خداوند صد سال مرا میراند، اینک دوباره به من حیات بخشیده است، پیره‌زال مضطرب و هیجان زده شد، نخست به انکار برآمد، سپس گفت: عزیز مردی صالح و مستجاب الدعوه بود، حاجتی از خدا نمی‌خواست مگر این که برآورده می‌شد، و برای بیماری درخواست شفا نمی‌نمود مگر آن که به بهبودی و سلامت راه می‌یافت، اینک اگر تو عزیری از حضرت حق بخواه تا سلامت بدن و نور بینائی‌ام را به من باز گرداند، عزیز حاجت او را از خدا خواست در دم رویش نیکو و چشمش روشن گشت، از شادی و خوشحالی به پای عزیز افتاد و به سرعت خود را به بنی اسرائیل که نواده‌ها و فرزندان عزیز در میانشان بودند رسانید، نوادگانی که میان هشتاد و پنجاه سال بودند و هیچ کدام از رونق و نیروی جوانی بهره نداشتند، در هر صورت پیره‌زال در میان آنان فریاد زد: عزیز که صد سال پیش ناپدید شده آمده است، و خداوند او را در عین جوانی و شادابی و برنایی و طراوت بازگردانده است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 99

چیزی نگذشت که عزیز خود به طرفشان آمد، در حالی که جوانی نیرومند و خوش‌اندام، قوی هیکل و خوش‌منظر بود به گونه‌ای که چشم بینندگان را از آن وضع خیره‌کرد، خواستند به نظر خود او را با دلائلی که داشتند آزمایش کنند، یکی گفت: اگر تو پدر مائی، بدان که پدرمان در شانهاش خالی بود که به آن شناخته می‌شد، آنگاه لباس را از روی شانه عزیز کنار زدند، دیدند آن نشانه عیناً موجود است! باز برای این که اطمینان بیشتری پیدا کنند و شک و تردیدشان به کلی برطرف گردد بزرگترشان گفت ما از دیر زمان شنیده بودیم که بخت النصر بر بیت المقدس حمله برده و مردمش را قلع و قمع کرد، از جمله کارهای زشتی که از او سر زد این بود که تورات را آتش زد و حتی يك نسخه از آن باقی نگذاشت و آن

روز در دنیا کسی جز چند نفر تورات را از حفظ نداشتند و یکی از آنان را عزیر می‌شمردند حال اگر تو عزیری تورات را برای ما از حفظ بخوان.

عزیر مشغول خواندن تورات شد در حالی که يك آیه آن را از یاد نبرده بود و بلکه يك کلمه و حرفی را از آن اشتباه نداشت، اینجا بود که نوادگانش با او مصافحه نموده وی را تصدیق کردند، و عمر دوباره‌اش را تبریک گفتند، ولی عده‌ای از بنی‌اسرائیل نه این که به او ایمان نیاوردند بلکه بر کفر خود افزوده گفتند: عزیر پسر خداست!

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 100

تفسیر آیه 260

وَ إِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ رَبِّ اَرِنِيْ كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتٰى قَالَ اَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلٰى وَّ لٰكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِيْ قَالَ فَخُذْ اَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ اِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يٰٰتَيْنِكَ سَعِيًّا وَّ اعْلَمَنَّ اَنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيْمٌ.

و به یاد آر هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار را کیفیت و چگونگی زنده شدن مردگان را به من نشان بده، خدا فرمود: آیا به کیفیت زنده شدن مردگان در پرتو قدرت من ایمان نیاورده‌ای؟ گفت: ایمان آورده‌ام ولی خواستم نوری که به آرامش قلب ابراهیم افزود، آرامشی که مرتبه‌ای از مراحل عالی ایمان و باور دینی است.

از این که ابراهیم قطعات در هم کوبیده شده چهار پرنده را به سوی خود خواند و پرنده‌ها با خواندن او زنده شده به سوی او شتافتند معلوم می‌شود که حضرت حق به برخی از بندگانش ولایت تکوینی عنایت فرموده است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده که چهار پرنده عبارت بودند از طاوس، خروس، کبوتر و کلاغ. «1» و نیز از آن حضرت روایت شده که ابراهیم اجزای مرغان را بر ده کوه قرار داد. «2» اهل عرفان از این داستان استفاده تربیتی کرده و چهار پرنده را تأویل به چهار خوی زشت نموده‌اند که هر يك در وجود انسان سدّی در برابر راه خدا و سلوك انسان به سوی حضرت محبوب است، که اگر انسان این چهار خوی حیوان

(1) - نورالثقلین ج 1 ص 280 حدیث 1098.

(2) - کافی ج 8 ص 305.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 101

صفت و تاریک کننده باطن را از خیمه باطن بگیرد و به قتل برساند، و عرصه درون خویش را از این چهار رذیلت پاک کند، راهش به سوی لقاء قرب و تهذیب و تزکیه و رشد و کمال باز می شود، جلال الدین در مثنوی صورت عرفانی مسئله را چنین بیان می کند:

چهار وصف تن چو مرغان خلیل جج

بسمل ایشان دهد جان را سبیل جججج ای خلیل اندر خلاص نیک و بد جججججج

سر ببرشان تا رهد پاها ز سدّ ججزان که این تن شد مقام چهار خو جج

نامشان شد چار مرغ فتنه جو جج ج

خلق را گر زندگی خواهی ابد ج جسر بُر زین چار مرغ شوم بد ج ج

بازشان کن زنده از نوع دگر که نباشد بعد از آن زیشان ضرر ججج جج

چار مرغ معنوی راهزن ج کرده اند اندر دل خلقان وطن ج چون امیر جملهی دلها شوی ج

اندرین دوران خلیفه حق توئی سر ببر این چار مرغ زنده را

سرمدی کن عمر ناپاینده را بط و کاوس است و زاغ است و خروس

این مثال چار مرغ اندر نفوس جججج

تو خلیل وقتی ای خورشید هُش این چهار اطیار رهن را بکش زان که هر مرغی از اینها زاغ و ش ج هست عقل عاقلان را دیده گش

ابراهیم و چهار پرنده

قهرمان بت شکن، و عبدکم نظیر حق قلب الهی و عرشی اش مالا مال از ایمان به خداوند و وحدت و یگانگی او بود، و به قدرت مطلقه و بی نهایت حضرت حق یقین و اطمینان کامل داشت و به آنچه به او وحی شده بود در عالی ترین درجه ایمان می زیست.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 102

از موضوعاتی که هم چون همه انبیا به او وحی شده بود مسئله با عظمت معاد و برپا شدن قیامت و زنده شدن مردگان و محاسبه اعمال بندگان در روز موعود بود، ابراهیم چونان که به خدا و وحدانیت پروردگار ایمان داشت به معاد و زنده شدن مردگان نیز ایمان بی شک و شبهه داشت، ولی آرزو داشت کیفیت و چگونگی زنده شدن مردگان را با چشم خود ببیند تا بصیرت بیشتری کسب کند و به اوج آرامش قلبی برسد، لذا از پروردگارش درخواست کرد تا کیفیت زنده شدن مردگان را به او ارائه کند، خداند به او فرمود مگر تو به چگونگی و کیفیت کار من ایمان نداری؟ گفت چرا آن را به من وحی کرده ای و من نسبت به آن ایمان دارم و با همه وجود تصدیق کرده ام ولی مشتاقم آن را با چشم خود ببینم تا آرامش قلبی به کیفیت کار پیدا کنم.

خداوند خواسته او را اجابت کرد، فرمان داد تا چهار پرنده را گرفته به دقت به آفرینش هر يك بنگرد، سپس آنها را ذبح کرده و لاشه ها را کوبیده و در هم مخلوط نماید، آنگاه آن را تقسیم کرده و هر بخشی را برکوهی قرار دهد، سپس هر يك را به نام بخواند، خواهی دید که هر کدام مستقل و زنده با همان هویت و حیثیت قبلی به سویش به پرواز در آیند.

ابراهیم این کار را انجام داد و در این جریان آنگونه که می خواست در قدرت و ربوبیت و ملکوت حق که همه آسمان ها و زمینه در قبضه حاکمیتش قرار دارد سیر عقلی و فکری نمود و به آرامش لازم، که پس از آن در این زمینه پرسشی برایش مطرح نباشد رسید، و از خطورهای مخالفی که با ایمان و تصدیق البته منافات ندارد راحت شد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 103

تفسیر آیه 261

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.

مثل و داستان آنان که اموالشان را در راه خدا انفاق می کنند، مانند دانه ای است که هفت خوشه برویاند در هر خوشه صد دانه باشد، و خدا برای هر که بخواهد چند برابر می کند و خدا بسیار عطا کننده و داناست.

شرح و توضیح

گرچه در اوائل سوره مبارکه ی بقره در ذیل جمله ی **مَّا زَرَفْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ** بحث مفصلی گذشت، ولی در رابطه با این آیه شریفه می توان به مسائلی اشاره کرد:

1- انفاق زمانی تحقق پیدا می کند، و وقتی دارای ارزش است که در راه خدا انجام گیرد، راه خدا هر حقیقی است که رضایت و خوشنودی خدا در آن است و موجب کمال و رشد انسان و دوری او از شیطان و فرهنگ اوست.

راه خدا منحصر به جهت ویژه و امر خاصی نیست، بلکه در هر کاری که در شرع مقدس از آن نمی نشده جلوه گر است، راه خدا یا به عبارت دیگر کار برای خدا و به منظور جلب رضایت خداست که از آن تعبیر به کمال فعلی دائمی شده و امری است که قابلیت نمو و تعالی و رشد و افزون شدن به اراده خدا دارد.

2- از فعل مضارع **يُنْفِقُونَ** استفاده می شود که انفاق در صورتی چند برابر نتیجه می دهد و در گردونه رشد و نمو قرار می گیرد که استمرار و دوام داشته باشد نه در همه عمر يك بار و دو بار.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 104

3- انفاق در صورت استمرار داروی بیماری بخل است و هر کس از این داروی معنوی استفاده کند از منفور بودن نزد خدا در آمده و در پیشگاه او به محبوبیت می رسد.

4- قید فی سبیل الله در آیه شریفه به انسان می فهماند که مسئله علاوه بر جهت اقتصادی، دارای جهت اخلاقی است، زیرا انفاق وقتی در راه خدا و برای تحصیل رضای خدا انجام گیرد از منت گذاری و ضربه زدن به شخصیت مردم و آزار

نسبت به اهل استحقاق دور خواهد بود و چه بسا که انسان برای حفظ عیار خلوصش در این عمل کار را در پنهان یا به واسطه انجام دهد، که گیرنده مال انسان را نشناسد و از منت و خجالت کشیدن و ضربه شخصیتی در امان باشد.

5- کرم خداوند بی‌نهایت و خزانه پاداشش نامحدود، و لطف و احسانش بی‌پایان است، و این حقیقتی است که بطور مکرر در آیات قرآن مجید به آن گوشزد شده، بنابراین هیچ تعجبی ندارد اگر انسان يك درهم در راه خدا بدهد تا هفتصد برابر یا بیشتر به او پاداش و اجر مادی یا معنوی یا هر دو برگردد.

آری برای حضرت حق حد و حدودی در قدرت، علم، رحمت، جود، کرم و دیگر صفات علیا و اسماء حسنايش وجود ندارد، او در رحمت وجود و جزا و لطف و احسان و قدرت و کرم بی‌نهایت است، و به همه اعمال ظاهری و باطنی و عیار خلوص اعمال آگاه و می‌داند چه کسی شایسته پاداش و مکافات است.

در هر صورت بر اساس این آیه شریفه و آیات بعد از آن که اغلب درباره‌ی انفاق است، انفاق حتماً باید برای خدا و در راه کسب رضایت او باشد نه برای جلب توجه مردم و خوشنودی آنان و این که تعریف و تمجید از آدمی نقل محفل آنان شود، این عمل انسانی باید بدون منت و آزار صورت پذیرد، و از اموال خوب و پاکیزه و پرقیمت داده شود، و در راه پیشرفت اسلام و دفع دشمن

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 105

و انسانی که در راه خدا و برای خدا به سختی و مشقت افتاده باشد هزینه گردد، تا در دو جهان پاداش و مزدی چند برابر یا آنچه خدا بخواهد بر انسان مقرر شود.

انفاق از مهم‌ترین و با ارزش‌ترین اموری است که خداوند در جهت ادای حقوق بندگان قرار داده، و برای آن به طرق مختلف و وسائل گوناگون از قبیل زکات، خمس، کفارات مالی و دیگر اقسام فدیة و انفاقات واجب و صدقات مستحب و نیز وقف و وصیت و هبه و غیره متوسل شده است، و هدفش این است که سطح زندگی طبقات پائین اجتماع که نمی‌توانند نیازمندی‌های زندگیشان را بدون محبت و کمک بی‌شائبه دیگران رفع نمایند بالا آید، تا با اهل نعمت و ثروت قریب الافق شوند.

اسلام از طرف دیگر طبقات عالی را از تظاهر به تجملات و زیور و آلات در مظاهر زندگی بیش از اندازه‌ای که طبقه متوسط اجتماع به آن دسترسی ندارند نمی‌کرده است، و هدف از همه اینها این است که يك زندگی نوعی متوسطی را که اجزاء و ابعاضش شبیه و نزدیک به یکدیگر است به وجود آورد، و ناموس همکاری و یگانگی را زنده کند، و ریشه‌ی

اراده‌های متضاد و دشمنی‌ها و کینه‌های قلبی را از بیخ و بن براندازد، زیرا هدف و نظر قرآن این است که دین حق باید همه شئون حیاتی را طوری منظم و مرتب نماید و به صورتی سامان دهد که ضامن سعادت دنیا و آخرت باشد و به واسطه‌ی آن، انسان با معارف حق و اخلاق فاضله در يك زندگي سعادت‌مندانه‌ای زیست کند و از نعمت‌هائی که خدا در دنیا به او ارزانی داشته بهره‌مند گردد، و ناخوشی‌ها و مصائب و نواقص ماده را از خود دور سازد، و این جز با يك زندگي خوشی که از نظر آسایش و صفا در همه افراد، مشابه باشد میسر نمی‌شود و چنین زندگي جز با اصلاح حال

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 106

نوع و رفع حوائج حیاتی ایشان امکان‌پذیر نیست، و جز با جهات مالی و اقتصادی کامل نمی‌شود، و راهش این است که افراد جامعه از آنچه با رنج و زحمت اندوخته‌اند به دیگران نیز پرداخت نمایند چون مؤمنان برادرانند و زمین و اموال مالکیت ذاتی‌اش از خداست.

راه و روشی که پیامبر اسلام (علیهما السلام) در زمان حیات و دوران نفوذ حکومتش داشت صحت و درستی این حقیقت را به اثبات رسانید، و امیرمؤمنان (ع) در سخنانش از منحرف شدن مردم از آن دچار تأسف شدید بود و شکایت می‌کرد آنجا که می‌فرماید:

در روزگاری قرار گرفته‌اید که پیوسته پشت کردن خیر و روی آوردن شرور به سوی ازدیاد می‌رود و طمع شیطان در هلاکت مردم فرونی می‌یابد، در این موقعیت است که ساز و برگ او قوت و نیرو گرفته، و فریش همگانی شده و بر شکارش دست یافته، دیده خود را به هر سوی که می‌خواهی بینداز، آیا جز بی‌نوائی که دچار فقر خویش است، یا توانگری که نعمت خدا را به کفران بدل کرده، یا بخیلی که بخل ورزیدن به حقوق خدائی را مایه ثروتمندی قرار داده، یا عصیان پیشه‌ای که گوشش از شنیدن پند و اندرز سنگین شده می‌بینی؟!

جریانات روزگار این نظریه قرآن را که باید به طبقات ضعیف و متوسط کمک کرد، و از زیاده‌روی طبقات عالی در تجملات و مصارف جلوگیری نمود تصدیق کرد، زیرا مردم پس از ظهور تمدن غرب در عیاشی و شهوت‌رانی و پیروی از امیال حیوانی و هواهای نفسانی افراط کردند، و هر آنچه می‌توانستند در این راه کوشیدند، در نتیجه ثروت و وسائل عیش و نوش به دست طبقات نیرومند اجتماع افتاد، و برای طبقات زیردست جز محرومیت چیزی نماند، و از زیردستان نیز آنان که با تکیه به مراکز قدرت نیرومندتر از دیگر زیردستان بودند زیردستان

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 107

خود را تحت سلطه خود خرد کرده به اسارت کشیدند، و بالاخره دسته خاصی از مردم به رفاه و خوشی در سایه زندگی مادی نائل شدند و حق حیات را از سایرین سلب کردند، نتیجه این جریان، شیوع فساد اخلاق و کردارهای ناشایسته در عموم طبقات جامعه گردید، و دو دستگی عجیبی در اجتماع پدید آمد، و اختلاف و نزاع در میان ثروتمند و مستمند، توانگر و ناتوان، کاخ‌نشین و راه‌نشین و دارا و نادار ریشه دوانید و جنگ‌های جهانی بزرگ را به وجود آورد و سپس مرام کمونیسم به ظهور پیوست، و حقیقت و فضیلت رخت برپست، و آرامش و اطمینان خاطر و خوشی و آسایش از میان مردم کوچ کرد، و این همان فساد است که امروز در جهان انسانی مشاهده می‌شود، و فسادهایی که در آینده انسان‌ها را تهدید می‌کند بسی بزرگ‌تر و ناهنجارتر است.

از بزرگ‌ترین عواملی که این فسادها را به وجود آورد آن که باب انفاق به روی مردم بسته و ابواب رباخواری به روی ایشان باز شده است. **«1»** اما حد اعلای انفاق این که راه توحید و اخلاص و حاکم کردن دین حق با تحمیلی که دشمنان دارند، راهی دشوار، ناهموار، پرنشیب و فراز، پریپیچ و خم، خاردار، مین‌گذاری شده پُر، پرتگاه است.

هموار ساختن و پیمودن اینان راهی، جز با ریختن وسائلی انبوه، و تجهیز قوایی عمومی، و بسیج نیروهای همه جانبه امکان‌پذیر نیست.

در این راه باید قلم‌ها، اندیشه‌ها، دانش‌ها، هنرها، زبان و دست‌ها قدم‌ها و قدرت‌ها، فرزندان و اموال جان‌ها و همه امکانات و استعدادها را به میدان کشید، تا نیازها تأمین شوند و خلأها پر گردد **وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ**.

(1) - المیزان ج 2 ص 537.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 108

انفاق چنان که در ذیل آیات بقره گذشت از نفق است و نفق یعنی خلأ و انفاق یعنی پر کردن خلأ.

خلأها یکی دوتا نیست بلکه زندگی شمول و گوناگون است. برخی را قلم، برخی را زبان، بعضی را عمل، و برخی را سلاح و برخی را هیچ چیز جز جان و بعضی به هیچ وجه پر نمی‌شود جز با کمک همگان.

قرآن در حدود هشتاد موضع، انفاق را مورد تأکید قرار داده است، و اهمیت و ارزش را سنگین و بی حد و اعلام نموده است.

قرآن در آیه صد و هفتاد و هفت سوره مبارکه‌ی بقره برّ و نیکی را در گرو پانزده برنامه اعتقادی، عملی، اخلاقی دانسته و رسیدن به این برّ در صورتی است که انسان از هر آنچه نزد او محبوب است از جسم و جان و مال و اولاد و در راه خدا هزینه کند.

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ: «1»

هرگز به طور کامل به حقیقت نیکی نمی‌رسید تا از آنچه دوست دارید به طور مستمر انفاق کنید.

نیاکان اسلامی فاتح و پیروزمند ما که با فتوحات خیره‌کننده خود به اوج ترقی اقتصادی، علمی، فرهنگی، صنعتی، سیاسی، نظامی رسیدند مصداق عینی و معنای تجسم یافته این آیه شریفه‌اند.

آنان هر چه داشتند و دوست می‌داشتند از جان و مال و همه چیز به میدان آوردند و در نتیجه پیروز و کامیاب و برخوردار از اعتلای بی‌سابقه مادی و معنوی شدند.

(1) - آل عمران 92.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 109

قرآن مجید در ضمن آیه‌ای ترك انفاق در راه خدا و ترك هزینه کردن آنچه را باید برای اعتلای اسلام و انسانیت هزینه کرد سبب نابودی و هلاکت اعلام می‌کند:

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ: «1»

خاهاها و کمبودهای راه خدا را پر کنید و با ترك آن، خود را به دست خود به هلاکت نیندازید.

احتمالاً توضیح آیه شریفه این می‌شود: که از جان و مال و قدرت و امکانات و استعدادها هر چه دارید و می‌توانید و قدرت ایجاد آن را دارید به میدان بیاورید [چون این آیه نیز مانند بسیاری دیگر در رابطه با جنگ نازل شده است] تا خلأها پر، و جاده هموار و حرکت وسیله پیروزیان شتاب گیرد، و در این راه اهمال و سستی و جان‌عزیزی و مال‌دوستی مکنید و گرنه شکست خورده، بر اثر تقصیر و کوتاهی خود نابود می‌شوید، به این صورت که دشمن از این اهمال و تقصیر این خصلت سیاه و نکوهیده سوء استفاده کرده فرصت‌ها را غنیمت شمرده با حمله متقابل، بر شما چیره و پیروز می‌گردد، سپس دمار از روزگارتان درآورده نابودتان می‌سازد.

این آیه کریمه درست چنان است که به دانش آموزی بگویند درس بخوان و به دست خود خویش را به بدبختی نینداز، که دلسوزان درس را برای دانش‌آموز خوشبختی و سعادت، و ترك آن را سبب بدبختی و شقاوت اعلام می‌کنند.

در آیه‌ای دیگر برتری پیشگامان و پیشتازان در انفاق را بر دیر آمدگان به بیان می‌آورد که:

(1) - بقره 195.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 110

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلٌ أُولَٰئِكَ أَكْبَرُ مِنْ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتِلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ: «1»

و شما را چه شده که در راه خدا انفاق نمی‌کنید و خلأهای در مسیر اعتلای اسلام را پر نمی‌نمائید، در حالی که میراث آسمان‌ها و زمین فقط در انحصار مالکیت خداست و کسی بر چیزی ملکیت حقیقی ندارد، کسانی از شما که پیش از فتح و پیروزی بر دشمن انفاق کردند و به جنگ برخاستند با دیگران یکسان نیستند، آنان از جهت درجه و منزلت از کسانی که پس از فتح و پیروزی انفاق کردند و جهاد نمودند بلند پایه‌تر و برترند و خدا به هر يك از این دو گروه وعده عاقبت به خیری و بهشت داده است و خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

گرچه بیشتر آیات انفاق در رابطه با جنگ و کمک به رزمندگان نازل شده، ولی هرگز صحیح نیست که از آیاتی که امر به احسان و نیکی و هزینه کردن مال برای حل مشکل فقرا و مستمندان و بدهکاران و اقوام و امور خیر و حتی کمک به

غیر مؤمنان دارد چشم پوشید، مسئله انفاق، زکات، صدقه منحصر به جنگ تنها نیست، بلکه لازم است اهل ایمان نسبت به همه امور خیر و به ویژه رسیدگی به مستمندان، ایتم، فقرا، از راه ماندگان، ساختن مدرسه، درمانگاه، بیمارستان، مسجد و مراکز فرهنگی اسلامی از اموال امکانات و آبرو و دانش و بینش خود هزینه کنند.

انفاق به غیر مؤمنان

معلى بن خنيس كه از شهداء راه فضيلت و راويان احاديث اهل بيت است مى گويد: امام صادق (ع) در شبي بارانى از منزلش به جانب ظله بنى ساعده، جائي

(1) - حديد 10.

تفسير حكيم، ج 7، ص: 111

كه مستندان و نيازمندان از حرارت و سرما زير آن پناه مى بردند روان شد، من دنبال حضرت به صورتى آهسته به راه افتادم، در ميان راه چيزى از آن منبع خير و احسان به زمين افتاد فرمود:

«بسم الله اللهم رد علينا:»

خداوندا گم گشته را در اين تاركي شب به ما برگردان.

پيش رفته و به حضرت سلام كردم فرمود: معلى تو هستى گفتم: آرى فدايت شوم معلى هستم، فرمود به جستجو مشغول شو و آنچه را يافتى به من بده، من روى زمين دست كشيدم، به نظرم آمد نان زيادى پراكنده شده است.

آنچه يافتم در اختيار آن جناب گذاردم، نهايتاً ديدم جمع آن ابنان سنگيني از نان شد، به اندازه اى سنگين بود كه حملش دشوار مى نمود، به حضرت گفتم: مرا اجازه دهيد تا اين بار را بر دوش خود حمل كنم، پاسخ داد من به برداشتن و حمل كردن آن سزاوارترم، ولى با من بيا تا به ظله بنى ساعده برويم.

چون به آنجا رسيدم عده اى را در خواب ديدم، امام (ع) كنار هر خفته اى يك يا دو قرص نان مى گذاشت و مى گذشت، به همين صورت به همه نان رسانيد تا از ظله خارج شديم به حضرت گفتم: اينان حق را مى شناسند و از پيروان

اهل بیت هستند؟ فرمود اگر عارف به حق بودند آنان را بهتر از این پذیرائی می کردیم، آگاه باش خداوند هیچ چیز را نیافریده مگر این که خزینه داری جهت آن خلق کرده است غیر از صدقه که خود حافظ و نگهبان آن است، پدرم حضرت باقر (ع) هر گاه صدقه می داد و چیزی را در دست سائل می گذاشت باز از او می گرفت و می بوسید و می بوئید و دو مرتبه به او برمی گرداند، صدقه دادن در شبانگاهان خشم خدا را فرو می نشاند، و گناهان را

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 112

محو می کند و حساب روز قیامت را آسان می نماید، اما صدقه روز مال و عمر را می افزاید.

عیسی بن مریم از کنار دریا می گذشت، قرص نانی از خوراک خود را در دریا انداخت، یکی از حواریون گفت برای چه منظوری این کار را انجام دادید، با این که قرص نان غذای خود شما بود؟ فرمود: انداختم تا نصیب یکی از حیوانات دریا شود، این عمل در نزد خدا پاداشی بزرگ دارد. «1»

خوشحالم که هزارنفر را شاد و مسرور می کنم

عامر شعبی می گوید شبی حجاج بن یوسف که نسبت به امت اسلام و به ویژه شیعیان اهل بیت از نفوذ و فرعون ظالم تر بود مرا به حضورش خواست، دست از جان کشیدم وضو گرفته، وصیت کرده به سویش روان شدم، هنگامی که وارد مجلس او شدم وسائل قتل و کشتن از شمشیر و نطع آماده بود، سلام دادم، پاسخ گفت و اظهار کرد نترس تا فردا ظهر در امانی، مرا نزد خود نشانید، سپس اشاره ای کرد از پی اشاره اش مردی را بسته به غل و زنجیر آوردند و وی را در برابر حجاج روی زمین نشانند.

حجاج گفت: این مرد عقیده دارد که حسن و حسین فرزندان پیامبرند، لازم است برای اثبات عقیده اش از قرآن دلیل بیاورد وگرنه او را می کشم، به حجاج گفتم چه نیکوست غل و زنجیر از بدنش بردارید، اگر پاسخ داد آزادش کنید، چنانچه جواب قانع کننده ای نداد این غل و زنجیر مانع قتل او نمی شود.

فرمان داد غل و زنجیر از بدنش برداشتند، در چهره او دقیق شدم دیدم سعید بن جبیر است، بسیار اندوهگین شدم، با خویش گفتم از کجا می تواند برای اثبات

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 113

این مسئله از قرآن دلیل بیاورد، حجاج فریاد زد دلیل را از قرآن بیاور وگرنه کشته می شوی، سعید گفت: صبر کن مدتی سر به زیر انداخته فکر می کرد، حجاج برای بار دوم گفت: دلیل را بیاور، باز سعید او را دعوت به صبر کرد مرتبه سوم حجاج دلیل خواست این بار نیز درخواست مهلت کرد در مرتبه چهارم سعید گفت:

«اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم»

وَاهْبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَ نُوْحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ: «1»

آنگاه به حجاج گفت بعد از این آیه را بخوان حجاج خواند:

وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِيْلَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ: «2»

سعید گفت: چگونه ممکن است عیسی را به حضرت ابراهیم نسبت داد؟ حجاج گفت: عیسی از فرزندان ابراهیم است، سعید منتظر همین پاسخ بود، پیروزمندانه گفت: در صورتی که عیسی بدون پدر به دنیا آمد بر اساس این آیه از فرزندان او محسوب می شود در عین این که میان او و ابراهیم فاصله خیلی زیاد است پس حسن و حسین سزاوارترند که این نسبت را داشته باشند با توجه به این که با پیامبر فاصله جز يك مادر ندارند حجاج فرمان داد هزار دینار به او بدهند و پو لها را تا منزلش ببرند و به او اجازه رفتن داد.

(1) - انعام 84.

(2) - انعام 85.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 114

شعبی می گوید با خود فکر کردم فردا باید پیش این مرد بروم و معانی قرآن را از او بیاموزم، من تصور می کردم به معانی قرآن معرفت دارم، اکنون دانستم که از معانی قرآن بی خبرم.

هنگام صبح از او جویا شدم نهایتاً وی را در مسجدی یافتیم که پول‌های شب گذشته را پیش رو گذاشته و ده دینار ده دینار از هم جدا کرده و به مستمندان انفاق می کرد و می گفت همه این پولها از برکت حسن و حسین است

«لئن كنا اغممنا واحداً لقد فرحنا الفاء و ارضينا الله و رسوله»

اگر يك نفر را اندوهگین کردیم ولی هزار نفر را شادمان و مسرور نمودیم و خدا و پیامبر را از خود راضی کردیم. «1»

در انفاق و صدقه باید آبروی اشخاص حفظ شود.

یسع بن حمزه می گوید: در محضر حضرت رضا (ع) بودم، با ایشان صحبت می کردم، گروهی نزد آن حضرت حضور داشتند و از مسائل دینی و حلال و حرام می پرسیدند، در این هنگام مردی بلند قد و گندمگون وارد شد، پس از سلام گفت: ای پسر رسول خدا مردی از محبان شما و پدران و اجدادتان هستم، از سفر حج بازمی گردم مقداری پول برای مخارج راه و بازگشت به وطن داشتم گم شد، اینك درخواست دارم به من كمك كنید تا به وطنم بازگردم، البته صدقه به من نمیرسد چون خداوند نعمت به من ارزدانی داشته و دارای ثروتم، چون به شهرم برسم مبلغی که به من می دهید از جانب شما در آنجا صدقه می دهم.

فرمود: خدایت بیامرزد بنیشین، سپس با مردم شروع به سخن نمود تا متفرق شدند، من و سلیمان جعفری و خثیمه با آن مرد باقی ماندیم، حضرت رضا فرمود

(1) - شجره طوبی ج 2، ص 200.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 115

اجازه می خواهم وارد اندرون شوم سلیمان عرض بفمائید، حضرت وارد اندرون شد، پس از ساعتی بازگشته درب اطاق را بست، از بالای درب دست مبارك خود را بیرون آورد و فرمود: خراسانی کجاست؟ عرض کرد در خدمتم فرمود: این

دویست دینار را برای مخارجت بگیر و به این پول تبرک جو و از جانب من نیز صدقه مده، هم اکنون خارج شو که نه من تو را ببینم و نه تو مرا! خراسانی رفت و بعد از او حضرت رضا خارج شد سلیمان عرض کرد فدایت گردم به او محبت نموده بذل و بخشش کردید، علت این که پشت درب پنهان شدید چه بود؟ فرمود: نخواستم بخاطر برآوردن خواسته‌اش در صورتش انکسار و خواری مشاهده کنم، گفتار پیامبر را نشنیدی؟

«المستتر بالحسنة يعدل سبعين حجة و المذيع بالسيئة مخذول و المستتر بها مغفور له.»

آن که کار نیک را در پنهان انجام دهد پاداشش معادل هفتاد حج است، و کسی که آشکارا گناه کند در پیشگاه حق خوار و زبون است، اما آن که در پنهان مرتکب گناه شود به آمرزش نزدیک است، نشنیده‌ای پیشینیان گفته‌اند:

چون نزد او برای حاجتی روم در حالی که آبرویم حفظ شده به خانواده‌م بازمی‌گردم. «1»

«انفاق عاشقانه صاحب بن عباد»

صاحب از چهره‌های برجسته علمی و عملی و از پیروان مکتب پاک اهل بیت بود.

صاحب در دانش و بینش در درجه‌ای بسیار عالی قرار داشت و بسیار دانش دوست و خوش اخلاق و بهره‌مند از فضائل و کمالات بود.

(1) - فروع کافی ج 4 ص 24.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 116

صاحب در حکومت دیلمه منصب وزارت داشت و کمتر وزیری در استفاده مثبت از پست وزارت و خدمت به دین و دانش و مردم کشور نمونه او دیده شده است، او را بخاطر کرامت و بزرگواری کافی الکفاة لقب داده‌اند، شیخ صدوق کتاب با ارزش عیون اخبار الرضا را برای او تالیف کرد، و حسین بن محمد قمی نیز کتاب تاریخ قم را به خاطر او نگاشت.

در عصرهای ماه رمضان هر کس به دیدار او می‌رفت و بر وی وارد می‌شد اجازه خروج پیش از افطار از نزد او نداشت، گاهی هزار نفر هنگام افطار بر سر سفره‌اش می‌نشستند، صدقه و انفاق او در ماه رمضان با یازده ماه دیگر برابری می‌نمود، مادرش از کودکی او را به اینصورت تربیت کرده بود.

در زمان طفولیت که برای تحصیل دانش به مکتب خانه می‌رفت، مادر بزرگوارش هر روز صبح يك دينار و يك درهم به او می‌داد و اکیداً سفارش می‌نمود به اول فقیری که می‌رسد صدقه بدهد.

این کار برای صاحب از همان دوران کودکی تا جوانی عادت و خوی پابرجا شده بود، و زمانی هم که به وزارت رسید سفارش مادر را ترك نکرد.

او از ترس این که صدقه دادن را از یاد نبرد به خادمی که عهده‌دار اطاق استراحت و خوابش بود فرمان می‌داد هر شب يك دينار و يك درهم زیر بسترش بگذارد تا صبح‌گاه که از خواب برمی‌خیزد آن را برداشته به مستحق بدهد.

شبی خادم این برنامه را فراموش کرد، صاحب هنگامی که سر از خواب برداشت، پس از ادای فریضه دست زیر بستر برد تا درهم و دينار را بردارد، ولی متوجه شد خادم فراموش کرده پول زیر بستر بگذارد، این فراموشی را به فال بد گرفت، با خود حدیث نفس کرد که لابد عمرم تمام شده و اجلم فرا رسیده که خادم از این امر غفلت ورزیده است!

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 117

آنچه در اطاق خوابش از روانداز و زیرانداز و بالش بود به جرعه فراموش شدن صدقه آن روز، به همان خادم فرمان داد، به اولین فقیری که برخورد می‌کند بدهد، با توجه به این که همه وسائل استراحت و خوابش از دیبای گران‌قیمت بود.

خادم همه را جمع کرد و از خانه خارج شد، با مستحقی از سادات مصادف شده که همسرش بخاطر نابینائی‌اش دستش را گرفته و او را همراه خود می‌برد و سید در حال گریه کردن بود.

خادم پیش رفت و به سید گفت: این اجناس را قبول می‌کنی، پرسید چیست، پاسخ داد وسائل استراحت اطاق خواب که همه از دیباست، سید فقیر از شنیدن این مطلب بیهوش شد، صاحب را از جریان خبر دادند، خودش بالای سر سید آمد، فرمان داد او را بھوش آورند، چون بھوش آمد صاحب پرسید ترا چه شده که اینگونه از حال رفتی؟ سید گفت: مردی آبرومندم ولی مدتی است به فقر مبتلا شده‌ام، از این همسرم دختری دارم که به حد بلوغ و رشد رسیده جوانی از او خواستگاری کرد، پذیرفتم، عقد آن دو صورت گرفته، اینک دو سال است نسبت به خوراك و لباس خود قناعت می‌کنیم

تا برای او جهازیه تهیه نمائیم، شب گذشته همسرم اصرار ورزید که باید برای دخترم رواندازی با بالش دیبا تهیه کنی، هر چه خواستم او را از این درخواستش منصرف کنم نتوانستم، و او بر خواسته‌اش پافشاری داشت، نهایتاً بر سر این موضوع با یکدیگر اختلاف پیدا کردم، به او گفتم چون صبح رسد، دست من را بگیر از خانه بیرون ببر تا از میان شما بروم، اکنون که خادم شما این مطلب را با من در میان گذاشت جا داشت یکه خورده و بیهوش شوم.

صاحب بن عباد، چنان تحت تأثیر این واقعه غیر منتظره قرار گرفت که اشک در چشمانش حلقه زد گفت: زیرانداز و روانداز و بالش دیبا لازم است با سایر

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 118

وسائل مناسب خودش آراسته شود، به من فرصت دهید تمام وسائل زندگی دختر را مطابق این لحاف و تشك و بالش فراهم کنم، شوهر دختر را خواست به او سرمایه‌ای عنایت کرد که به شغلی آبرومند مشغول شود، و همه جهیزیه دختر را به صورتی که مناسب با دختر وزیری بود به دختر داد. «1»

(1) - روضات الجنات خوانساری بخش صا‌دص 105.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 119

تفسیر آیه 262 - 263

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى هُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

قَوْلُ مَعْرُوفٍ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ.

کسانی که اموالشان را در راه خدا انفاق می کنند، آنگاه منت و آزاری به دنبال انفاقشان نمی آورند، برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است، برای آنان نه بیمی است و نه اندوهگین می شوند.

گفتاری خوش و پسندیده برای ردّ سائل در حالی که کلام ناهنجاری نگفته باشد، و گذشت و چشم پوشی از او در صورتی که درخواستش با بدگوئی و درشتی همراه بوده بهتر از بخششی است که دنبالش آزاری نسبت به سائل باشد، و خدا بی نیاز و بردبار است.

شرح و توضیح

منی که انفاق کننده بر انفاق شونده می گذارد به این صورت که به سائل می گوید: من بودم که به تو کمک کردم، اگر نزد دیگری می رفتی به این وضع به تو کمک نمی شد، قدر من را بدان، این منم که بفریاد بیچارگان می رسم و و هجوم به شخصیت او و تحقیر کردنش که از مصادیق آزار است نشان می دهد که انفاق در نظر انفاق کننده بس بزرگ و عظیم بوده و علاوه از سؤال سائل ناراحت شده است و خواسته با این انفاق او را زودتر ردّ کرده از دستش راحت شود.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 120

مؤمن باید از اینگونه امور پاك و مبرا باشد، و با تخلق به اخلاق حق با مردم برخورد کند، خداوند مهربان غنی و بی نیازی است که نعمت ها و نعمت دهی اش در نظرش بزرگ نیست و بردباری است که در مؤاخذه شتاب نمی کند و به هر جهالتی خشمگین نمی گردد.

انفاق چه وقت پرداخت و چه پس از آن اگر خالی از منت و آزار باشد، و خلوص در آن رعایت گردد قطعاً عملی با ارزش و مورد قبول حق و همراه با پاداش مناسب است.

اسلام به این معنا عنایت خاص دارد که به وقت انفاق به وسیله ثروتمندان باید شخصیت و کرامت و عزت نیازمندان و مستمندان حفظ شود.

یقیناً اگر انسان به پاداش ویژه حق در برابر انفاق توجه داشته باشد و اینکه انفاق مایه زدودن هر ترسی و هر اندوهی از انسان بخصوص در برزخ و قیامت است هرگز انفاقش را با منت و آزار آلوده نمی کند.

برخورد پسندیده و نیکو در گفتار و عمل با نیازمندان واجب و باید به عنوان اصلی از اصول اخلاق و ارزشی از ارزش‌های انسانی بکار گرفته شود، مسلماً حفظ شخصیت و عزت محتاجان و نیازمندان از حل مشکل اقتصادی آنان بالاتر و برتر و کاری پسندیده‌تر از اصل انفاق است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 121

تفسیر آیه 264

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ ثُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

ای اهل ایمان صدقه‌های خود را با منت‌گذاری بر مستحق و آزار رساندن به او باطل نکنید، مانند کسی که مالش را به ریا به مردم انفاق می‌کند و به خدا و روز قیامت ایمان ندارد، که وصف و مثل انفاقش مانند سنگ خارا و سختی است که بر آن پوششی نازک از خاک قرار دارد و رگباری تند و درشت به آن برسد و آن سنگ را صاف و بدون خاک بگذارد، صدقه ریائی مانند آن خاک است که با باران تند از روی سنگ شسته می‌شود و از بین می‌رود و ریاکاران به نتیجه کارشان دست نمی‌یابند و خدا کافران را راهنمایی و هدایت نمی‌کند.

شرح و توضیح

منت‌گذاری و آزار بر مستحق همانند ریا انفاق را از درجه اعتبار ساقط، و از ارزش می‌اندازد و نهایتاً آن را باطل کرده از عرصه قبولی و پذیرفته شدن، و اجر و پاداش خارج می‌کند.

این از مصادیق بی‌خردی است که انسان از محصول زحمت و رنج خود به نیازمندان و مستمندان، و درماندگان و فقیران کمک کند، و خرمن سر سبز کمک خود را با آتش منت و آزار و ریا بسوزاند.

این کمال و اوج بدبختی است که انسان از صبح تا شام فعالیت کند، گرما و سرما بچشد، از جان و بدن مایه بگذارد، ثروت و مالی فراهم نماید، و بخشی از

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 122

آن را از خود جدا کرده به اقوام و مردم مستحق بدهد، تا میان او و بهشت پلی برقرار شود، که با خیالی آسوده و راحت در آینده از آن پل عبور کند و خود را به بهشت عنبر سرشت برساند، ولی با کلنگ منت گذاری و آزدن قلب مردم، و ریا و خودنمائی جهت تعریف کردن مردم از خود آن پل را خراب نموده و منهدم و نابود کند و میان خود و بهشت مانع ایجاد نماید و به بیشه تاریک محرومیت از فیوضات حق درآید!

اعمال برباد رفته

عبدالوهاب مزنی می گوید از شخصی شنیدم که می گفت: به مدینه الرسول رسیدم و به مسجد پیامبر رفتم ابوهریره را دیدم که گفت حدیثی خلیلی ابوالقاسم ولی گریه ادامه سخن را به او امان نداد، دگر باره گفت باز گریه مانع از ادامه کلام شد، با رسوم گفت و گریست و برخاست تا از مسجد بیرون رود، من دست بر دامنش زدم و گفتم مردی غریبم، آمده ام تا حدیثی از احادیث پیامبر را بشنوم، تو سه بار شروع کردی تا حدیثی گوئی ولی گریه مهلت نداد به من بگو رسول خدا چه گفت؟

گفت: رسول خدا فرمود: روز قیامت مردی را بیاورند و به او گویند ما تو را در دنیا ثروت فراوان دادیم با آن چه کردی، گوید: خداوند صدقه دادم و انفاق نمودم گویند: آری از آن ثروت صدقه دادی و انفاق کردی برای آن که مردم درباره تو بگویند: فلانی آدم با سخاوتی است و از کرم و دست و دلبازی برخوردار است، و مردم هم گفتند، اکنون تو را از آن انفاق ریائی چه سود و منفعت است؟!

دیگری را بیاورند و به او گویند: ما تو را قدرت و شجاعت و توان و قوت دادیم، تو با آن توانائی و شجاعت چه کردی؟ گوید: خدایا جهاد کردم و جان در

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 123

راه جنگ و قتال بردم، گویند آری جهاد کردی ولی برای آن که مردم بگویند فلانی نترس و شجاع و قهرمان است، امروز که از مردمان عمل خالص می خرنند تو را از جهاد و قتالت چه سود؟!

دیگری را می آورند و می گویند ما به تو فهم و دانش و علم و بینش دادیم، از آن سرمایه معنوی چگونه بهره گرفتی؟ گوید خدایا دانش آموختم و به دیگران تعلیم دادم، و خلاصه به نشر و پخش علم همت گماشتم، گویند: آری چنین کاری

کردی ولی برای آن که مردم بگویند به به فلائی عجب مرد عالمی است، و چه معلم فعال و پرکاری است و مردمان نیز در حق تو آن بگفتند اکنون تو را از آن چه سود، سپس دستور رسد که هر سه را بخاطر پوچ شدن عملشان و بر باد رفتن زحمت و کوششان و تهدست ماندنشان به دوزخ برند!! «1» کتاب خدا در آیه مورد بحث ریاکار را فاقد ایمان به خدا و قیامت به حساب آورده و به او در پایان آیه مارك كفر و داغ ناسپاسی زده، و تا در ریاکاری بسر می برد او را از هدایت خدا محروم دانسته است: **وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ.**

به این نکته بسیار مهم نیز که از آیه شریفه استفاده می شود باید توجه کرد که عمل ریاکار از اصل باطل و پوچ است، ولی عمل منت گذار و آزار دهنده گرچه از ابتدا صحیح واقع شده، ولی بعد از آن با آلوده شدن به منت و آزار باطل گشته و به چاه پوچی سقوط می کند.

مناط و ملاک قبولی عمل نیت خالص و قصد پاک است و عملی که از این مایه الهی خالی باشد به گردونه و چرخ قبولی وارد نمی شود.

(1) - تفسیر روض الجنان چاپ آستان قدس ج 4، ص 56.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 124

فرار از ریا

مولی عبد الله شوشتری از علما و دانشمندان به نام شیعه و معاصر با شیخ بهائی بوده است، روزی برای دیدار شیخ بهائی به منزل او آمد.

ساعتی از نشستن او نگذاشت که موذن صدا به اذان برداشت، شیخ بهائی از مولی عبدالله درخواست کرد اکنون که وقت نماز وارد شده نماز خود را همین جا بخوانید تا ما هم به شما اقتدا کرده و ادای تکلیف کنیم و از فیض جماعت بهره مند شویم، مولی عبدالله اندکی به فکر فرو رفت و بدون پاسخ به درخواست شیخ بهاءالدین عاملی از جای برخاست و به منزل خود بازگشت، برخی از دوستانش در رابطه با این جریان پرسیدند که شما با اهمیت و ارزشی که به نماز اول وقت می دهید چرا در منزل شیخ اقامه جماعت نکردید، گفت: پس از پیشنهاد شیخ به فکر فرو رفتم دیدم در باطنم این مسئله در جریان

است که مثل شیخ بهائی می‌خواهد در نماز به من اقتدا کند، و من از ترس آلوده شدن به منیت و ریا جلسه را ترك کرده و به منزل باز گشتم. «1»

بیماری شدید ریا و تظاهر به عمل

سید نعمت‌الله جزایری که سالیان طولانی در محضر مبارك علامه مجلسی زانوی شاگردی به زمین زد، و از آن دریای موج معارف بهره‌های فراوانی گرفت، در کتاب انوار نعمانیه‌اش می‌نویسد:

شخصی به تظاهر و ریا به شدت خو گرفته بود، بسیار کوشید تا این صفت زشت و مخرب زحمت و کوشش را از صفحه‌ی دل پاک کند، شبی طرحی بنظرش رسید و آن این که در فلان منطقه دور افتاده شهر مسجدی است خلوت

(1) - روضات الجنات ج ص.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 125

و رفت و آمد چندانی در آن نیست، به آن مسجد می‌روم شاید شبی را به عبادت بدون ریا و تظاهر به صبح برسانم.

در تاریکی شب به مسجد رفت و به عبادت مشغول شد و دلخوش به این که اینجا محل رفت و آمد مردم نیست و من با خیال راحت عبادت خالصانه و بی‌ریا انجام می‌دهم.

ناگاه در بین عبادت، در حالی که تاریکی مطلق بر مسجد حاکم بود، بنظرش رسید در مسجد باز شد و شخصی قدم در مسجد گذاشت، از آنجا که ریا قدمی ثابت در دلش پیدا کرده بود بسیار خوشحال شد، که اکنون در این دل شب و در این جای خلوت و دور افتاده این شخص آمد و مرا در این حال خوش که به راز و نیاز اشتغال دارم می‌بیند، و قطعاً صبح فردا در میان مردم از من تعریف و تمجید می‌کند!

تا صبح با کوشش هر چه تمام‌تر به عبادت و راز و نیاز ادامه داد، چون سپیده دمید و هوا روشن شد دید سگی سیاه از باران تند شب فرار کرده و به مسجد خزیده، به شدت اندوهگین شد، که این همه کوشید و راز و نیاز کرد، و تن به عبادت داد ولی همه و همه به خاطر سگی سیاه بود!! آه از نهادش برخاست که اگر تا شب گذشته مردم را در عبادت

خود شریک می‌ساختم و برای جلب نظر آنان راز و نیاز داشتم ولی آه و اسف بر من که شب گذشته برای سگی سیاه عبادت کردم و او را شریک بندگی خود نمودم! «1»

رسوایی ریاکار

از اصمعی دانشمند و ادیب عرب روایت شده که بلال بن ابی برده از کوفه وارد بر عمر بن عبدالعزیز شد، زمانی که عمر در شهر سکونت داشت، ابی برده پس از ورود به مجلس عمر و طی شدن مراسم پذیرائی کبوتر مسجد گشته و

(1) - انوار نعمانیه ص 251.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 126

کنار یکی از ستون‌های معبد مشغول به نماز و عبادت شد، و مدتی را با فروتنی و خضوع به نماز گذارند.

ابی برده با این کار خود توجه عمر بن عبدالعزیز را به خود جلب کرد، تا جائی که يك روز به علاء بن مغیره که از ندیمان نزدیکش بود، گفت: اگر درون این مرد مانند برونش با صداقت و صاف و نورانی باشد، مردی قابل اعتماد و یقیناً شایسته حکومت عراق است.

علاء گفت: امتحان کردن او کار دشواری نیست، من از وضع او برای شما خبر می‌آورم، هنگام مغرب نزد ابی برده رفت، او مشغول نماز بود، به وی گفت نمازت را کوتاه کن با تو کار دارم، ابی برده نماز را به اختصار گذراند و پس از پایان نماز گوش به سخن علاء داد، علاء گفت تو مرا می‌شناسی که چقدر به عمر بن عبدالعزیز نزدیکم و خلیفه چه اندازه به من لطف و محبت دارد، اگر اشاره نمایم که تو را برای حکومت عراق بپذیرد به من چه خدمتی خواهی کرد؟ ابی برده گفت: حقوق و مزایای یکساله حکومت خود را به تو می‌بخشم، علاء گفت: برای استواری این قول و سخنت نوشته‌ای به من بده که اگر به حکومت عراق رسیدی به انکار برنخیزی ابی برده به سرعت نوشته‌ای به دست علاء داد مبنی بر این که حقوق مزایای یکساله از او باشد.

علاء نوشته را نزد عمر بن العزیز آورد، عمر وقتی از این جریان آگاه شد نامه‌ای به استاندارش به این مضمون در عراق نوشت:

«اما بعد فان بلالا غرنا بالله فكدنا نغتر به ثم سبکناه فوجدناه حيثاً كله.»

ای والی بلال بن ابی برده خواست از راه عبادت خدا ما را بفریید و نزدیک بود فریب بخوریم، ولی چون او را آزمایش نمودیم برای ما روشن شد آنچه از

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 127

عبادت انجام می دهد جز دام و تزویر و نیزنگ نیست و همه باطنش آلودگی محض است. «1» در رابطه با ریا به روایات زیر توجه کنید:

از رسول خدا روایت شده:

«من احسن صلاته حين يراه الناس ثم اساءها حين يخلو فتلك استهانة استهان بها ربه.» «2»

کسی که در برابر دید مردم نمازش را نیکو بجای آورد، ولی هنگام خلوت و پنهان بد انجام دهد، این اهانتی است که به پروردگار خود روا داشته است.

«احذر ان يُرى عليك آثار المحسنين و انت تخلو من ذلك فتحشر مع المرائين.» «3»

بپرهیز از این که در ظاهرت آثار نیکوکاران دیده شود، ولی در حقیقت از آن تهی باشی، در این صورت با ریاکاران محشور خواهی شد.

«للمرائي ثلاث علامات: ينشط اذا كان عند الناس، و يكسل اذا كان وحده و يحب ان يحمد في جميع اموره.» «4»

ریاکار دارای سه نشانه است: هرگاه در ادای تکالیف نزد مردم باشد با نشاط و سرحال است، چون در تنهایی قرار گیرد کسل و بی حال است، و دوست دارد در همه کارهایش مورد تعریف و تمجید قرار گیرد.

(1) - الاذکیاء، ابن جوزی ص 41.

(2) - نهج الفصاحة 314 - 316.

(3) - نَحْجُ الْفَصَاحَةَ 316 - 314.

(4) - کافی ج 2 ص 295.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 128

«اتقوا الله في الريا فانه الشرك بالله، ان المرائي يُدعى يوم القيامة باربعة اسماء: يا كافر، يا فاجر، يا غادر، يا خاسر، حبط
عملك و بطل اجرک فلا خلاص لك اليوم فالتمس اجرک ممن كنت تعمل له:» «1»

در جنب خداوند آگاه به همه امور از ریا پرهیزید، زیرا ریا شرک به خداست، قیامت ریاکار را با چهار نام می خوانند: ای
کافر، بدکار، حیله گر، زیانکار، همه اعمال بر باد رفت، پاداشت باطل شد، امروز از عذاب رهایی نداری، پاداشت را
از کسی بخواه که برای جلب توجه او عمل انجام دادی.

(1) - مواهب الرحمن ج 4 ص 310.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 129

تفسیر آیه 265

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَشْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ
يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

و مثل کسانی که اموالشان را برای طلب خوشنودی خدا و استوار کردن وجودشان بر حقایق ایمانی و فضایل اخلاقی انفاق می کنند مانند بوستانی است در جائی بلند که بارانی تند و فراوان به آن برسد، در نتیجه میوه اش را دو چندان بدهد و اگر باران تندی نرسد باران ملایمی بر آن ببارد که برای شادابی و محصول دادنش کافی است و خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست.

شرح و توضیح

دقت در آیه گذشته و آثار نامطلوب منت و آزار و ریا به فهم این آیه شریفه بیشتر کمک می کند، کسی که برای طلب رضای خدا انفاق می کند، در حقیقت عمل خالصانه اش چون باغ با استعدادی است که دارای درختان زیاد به هم پیچیده است که آن را زیر باران رحمت و لطف و فیوضات حضرت حق قرار داده است، اتصال این عمل به خدا از آثار مثبتی که دارد تخلف نمی کند.

این گونه انفاق با هر عیاری از اخلاص مورد پذیرش خداوند قرار می گیرد، و با رضا و خوشنودی حق هماهنگ شده و به درجه ی قبولی می رسد و میوه ای ابدی چون بهشت آخرت نصیب صاحب آن می کند، و وجود و نفس انفاق کننده را ثبات و آرامش داده بر پایه ی حقایق و فضایل استوار و دائمی می سازد.

آنان که در انفاق خلوص را رعایت می کنند و جز رضای دوست را نمی طلبند قابلیت بهره مندی از فیوضات مادی و معنوی حق را پیدا می کنند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 130

مخلصان به یقین دارای حسن فاعلی و حسن فعلی هستند، حس فاعلی آنان اخلاص و حسن فعلی آنان انفاق و صدقه است.

آیه شریفه می گوید درجات پاداش بستگی به درجات اخلاص دارد، باغ گاهی میوه اش دو چندان و زمانی به صورتی طبیعی است و این بستگی به میزان بارانی دارد که بر آن می بارد **أَصَابَهَا وَايِلُّ** باران تند و فراوان، **فَطَلَّ** باران ملایم.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 131

تفسیر آیه 266

أَيُّودُ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ حَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَ أَغْنَابٍ بَجَرِيٍّ مِنْ تَحْتِهَا الْأُكْحَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَ أَصَابَهُ الْكِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّيَّةٌ ضَعْفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ.

آیا یکی از شما دوست دارد که او را بوستانی از درختان خرما و انگور به هم پیچیده باشد که از زیر درختانش نهرها جاری است و برای او در آن بوستان علاوه بر خرما و انگور از هر گونه میوه و محصولی باشد، در حالی که پیری به او رسیده و دارای فرزندان ضعیف و ناتوان است، پس گردبادی که در آن آتش سوزانی است به آن بوستان رسد و یک پارچه بسوزد، [آتش منت و آزار و ریا چون آتش سوزنده بوستان انفاق را می سوزاند و نابود می کند] خداوند اینگونه حقایق را برای شما توضیح می دهد تا در امور خود بیندیشید.

شرح و توضیح

قرآن مجید گاهی با مثل های روشن واقعیات را به مردم می فهماند، پیرمردی است از کار افتاده، دارای باغی است از خرما و انگور دو میوه پر ویتامین و پر انرژی و محصولات دیگر، خودش بر اثر پیری قدرت بر کار ندارد، فرزندان ناتوان و بی هنر هستند، گردبادی با حرارت و آتش را به باغش می رسد و همه محصولات را می سوزاند، پیرمرد و فرزندان ناتوانش جز حسرت و اندوه عایدی از این پیش آمد ندارند، این مثل کسانی است که ثروت و مالی پر قیمت انفاق می کنند، محصول انفاق اگر اخلاص در آن باشد آثاری پربرکت در دنیا و در آخرت است، ولی اینان بخاطر ضعف ایمان قدرت پیچیدن عمل را به اخلاص

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 132

که حافظ و نگهبان محصول انفاق است ندارند، ملکوت و باطن منت و آزار و ریا آتش است، تندباد منت و آزار و ریا که در باطنش آتش دوزخ است به باغ و بوستان انفاق می رسد، و همه محصولاتش را به نابودی می کشد و صاحبش را از شیرینی رضایت الله و جنت الله محروم می نماید، و برای او جز تهی دستی و حسرت و اندوه و پشیمانی باقی نمی گذارد، بیان حقیقت با توسل به مثل برای این است که مردم در اعمال و رفتار و کردار خود و آثار آنها و اینکه آیا محصول آنها رضایت الله و جنت الله است یا نار الله است بیندیشند، که فکر و اندیشه سبب تصحیح اعمال و جهت دادن به کردار و اخلاق است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 133

تفسیر آیه 267

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ
بِأَخْذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَمِيدٌ

ای اهل ایمان از پاکیزه‌های آنچه از راه داد و ستد به دست آورده‌اید و آنچه از گیاهان و معادن برای شما از زمین بیرون آورده‌ایم انفاق کنید، و برای انفاق کردن دنبال مال ناپاک و بی‌ارزش و عیب‌دار نروید، در حالی که اگر آن را به عنوان حق شما به خود شما می‌دادند جز با چشم‌پوشی و دل‌سردی نمی‌گرفتید و بدانید که خدا بی‌نیاز و ستوده است.

شرح و توضیح

آیه شریفه از جهتی به کیفیت مال و جنس که مؤمنان می‌خواهند انفاق کنند اشاره می‌کند، و از جهت دیگر خود انسان را میزان تشخیص مال با کیفیت از بی‌کیفیت قرار می‌دهد.

انفاق مال پست و آنچه که انسان از آن دل بریده و نمی‌خواهد در زندگی‌اش باشد، مانند لباس کهنه، غذای مانده، فرش پوسیده، اثاث مستعمل و بی‌مصرف نمی‌تواند موضوع جود و کرم و سخاوت و بزرگواری باشد، و از طرفی معلوم نیست مورد قبول و پذیرش حق واقع گردد، و از جهت دیگر توهین به عزت و شخصیت کسانی است که به آنان انفاق می‌شود، که همه این امور به دور از اخلاق و بزرگواری است، و علاوه انفاق چنین اموالی لایق حریم با عظمت حضرت حق نیست، و بسیار شرم‌آور است که آدمی این اجناس را به عنوان انفاق **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** * قلمداد کند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 134

آیه شریفه می‌گوید اگر خود مستحق باشی، و به شدت نیازمند به کمک، آیا گرفتن اموال پست به عنوان انفاق از دیگران خوش‌آیند توست؟! قطعاً مورد پسند تو نیست ولی چون نیازمندی بدون ایراد گرفتن و با اغماض و چشم‌پوشی و دل‌سردی آن را می‌پذیری در حالی که از عمل طرف خود در باطن ناراضی و ناراحتی، اینجاست که اگر خود خواستی

انفاق کنی، خود را به اینصورت میزان قرار بده: آنچه را برای خود می‌پسندی برای دیگران هم بپسند، و آنچه را برای خود نمی‌پسندی برای دیگران هم بپسند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 135

تفسیر آیه 267

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلاً وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

شیطان شما را به هنگام انفاق مال با ارزش از تهدیدست شدن و فقر می‌ترساند، و شما را به کار زشت چون بخل و امساک از انفاق و صدقات امر می‌کند در حالی که خداوند شما را از جانب خودش وعده آمرزش و فزونی رزق می‌دهد و خدا بسیار عطاکننده و داناست.

شرح و توضیح

مردم در انفاق مال بی‌ارزش، و اجناس پست که چه بسا آنها را مزاحم زندگی خود بدانند مشکلی ندارند. مردم در صورتی که بخیل هم باشند ممکن است با اجناس و اموال پست دست به انفاق بزنند.

این انفاق عمل با ارزشی نیست، و سبب رشد و کمال نفوس نمی‌گردد، این انفاق تنها سودش این است که انبار مغازه یا خانه یا اطاق منزل یا صندوق را از آنچه مردم زیاله و کهنه و جنس مزاحم می‌دانند خالی و تمیز می‌کند و مکان را برای جنس و مال جدید و تازه باز می‌نماید.

امساک از انفاق اجناس و اموال پر قیمت بخاطر این است که مردم آنها را در برپائی و حفظ ثروت و ثروتمندی خویش مؤثر می‌دانند، به این سبب دل‌کندن از آنها برایشان مشکل، و کمتر به چنین انفاقی رضایت می‌دهند، چنین اندیشه‌ای که اگر از اجناس و اموال پر قیمت انفاق کنم قوام ثروت و ثروتمندی‌ام از دست می‌رود، و بنائی که سالها ساختن زحمتش را با کدّ یمین و عرق جبین ساخته‌ام خراب می‌شود، و دچار کمبود و سختی و مشقت می‌گردم، و قطعاً چراغی که به

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 136

خانه رواست به مسجد روا نیست از خیالات فاسد و وساوس شیطان درون یا شیطان برون است.

این دوستان بد و گمراه‌اند و شیاطین آشکار و نهان‌اند که ثروتمند را از فقر و تهیدستی می‌ترسانند، و از ترمز ترس برای امساک ثروتمند از انفاق سوء استفاده می‌کنند، در صورتی که اهل ثروت باید بدانند نسبت به مازاد ثروتشان برای کمک به هم نوعانشان به شدت مسئول و مکلف‌اند، و ابداً حق ندارند نعمت و ثروت خدا داده را تنها برای خود هزینه کنند و مازادش را روز به روز ذخیره کرده بر ثروت خود بیفزایند و دچار بیماری تکاثر کشته و بر بخلشان بمانند و نهایتاً با حفظ ثروت خود و فرار از انفاق مستحق غضب و عذاب حق شوند.

چه نیکوست که اهل ثروت به قرآن مجید یا به آگاهان به قرآن مراجعه کنند و از این حقیقت مطلع شوند که به فرموده خداوند انفاق نه این که عامل تهیدستی و فقر است، بلکه از طرفی سبب مغفرت و آمرزش و از سوی دیگر علت افزون شدن تا هفتصد برابر یا بیشتر، و وسیله درمان باطن از بخل و مایه‌ای برای جلب رضای دوست و به دست آوردن بهشت آخرت است.

شیطان از جهتی انسان را از تهیدستی می‌ترساند و از جهت دیگر آدمی را دعوت به خودداری از انفاق می‌کند، که خودداری از انفاق نهایتاً دیو بخل را بر کرسی قلب می‌نشاند و به تدریج این صفت زشت و به تعبیر قرآن این فحشاء در باطن پا برجاسته، انسان را تا شاخ و شانه کشیدن در برابر احکام و اوامر و نواهی حضرت حق می‌کشاند، و نهایتاً به مخالفت خواسته‌های پروردگار وادار می‌کند و نعوذ بالله به ناسپاسی و کفر ورزی می‌نشاند!!

و در نتیجه نیازمندان و تهیدستان را در سختی و مشقت تنگدستی می‌اندازد، و سبب پیدا شدن بسیاری از مفاسد و جنایات می‌گردد!

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 137

این چه بدبختی بزرگی است که انسان به وساوس شیطان مطمئن گردد و نهایتاً به چرخه بندگی او درآید و از او اطاعت نماید، و وعده‌های حتمی خداوند مهربان را به مغفرت و افزون کردن مال از پی انفاق باور نکند!!

در هر صورت انسان در برابر دو وعده است: یکی وعده خداوند متعال که متضمن سرور است، و یکی وعده شیطان که متضمن غرور است، وعده حضرت حق وحی و تنزیل است، و وعده شیطان وساوس و تخیل، وعده حضرت دوست به عوض و ثواب و وعده شیطان چون سراب است، وعده خداوند مهربان نور و فروغ است و وعده شیطان زور و دروغ،

وعده پروردگار بی‌تخلف است و وعده شیطان عین تخلف است. خداوند نسبت به بنده‌اش محبت و دوست است و شیطان نسبت به همه انسان‌ها دشمن

شیطان به معصیت می‌خواند و از تهیدستی می‌ترساند و به وسوسه کردن می‌رنجاند، خداوند مهربان می‌نوازد و کارسازی می‌نماید و وعده مثبت و نیکو می‌دهد و به منزلت و مرتبت می‌افزاید و به کرسی سعادت و خوشبختی می‌نشانند، و وسائل راحت دنیا و آخرت را فراهم می‌آورد.

شیطان در وجود خویش و ذاتاً مفلس است و آدمی را از افلاس می‌ترساند، خداوند غنی بالذات و خزانه‌دار همه آسمانها و زمین است و به انسان وعده مغفرت و فضل می‌دهد **وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ**. «1»

(1) - ابوالفتح رازی ج 4، ص 71.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 138

تفسیر آیه 269

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ.

حکمت را به هر کس بخواهد می‌دهد، و کسی که حکمت به او داده شده، بی‌تردید او را خیر فراوان داده‌اند، و جز صاحبان خرد از حکمت‌های خداوند پیروی نمی‌کنند.

شرح و توضیح

حکمت به طور اکثر در معلومات عقلی حقیقی و معارف حقه و قواعد محکم و استوار که قطعاً راهی به کذب و بطلان ندارد به کار گرفته می‌شود.

در ذیل این آیه شریفه روایاتی از امام به حق ناطق حضرت صادق (ع) در توضیح حکمت به این مضامین مسائل مهمی نقل شده است.

«طاعة الله و معرفة الامام:» «1»

حکمت اطاعت از خداوند و شناخت امام معصوم است که همه مسائل دین را باید از او فرا گرفت.

«ان الحكمة المعرفة و التفقه في الدين:» «2»

بی تردید حکمت شناخت حقایق، و دین فهمی است.

«معرفة الامام و اجتناب الكبائر التي اوجب الله عليها النار:» «3»

(1) - کافی ج 1، ص 185.

(2) - نورالثقلین ج 1، ص 287.

(3) - کافی ج 2، ص 284.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 139

حکمت شناخت امام واجب الاطاعة و دوری از گناهان کبیره‌ای است که خدا آتش را بر مرتکب آن واجب و لازم نموده است.

انفاق بر اساس طاعت خدا و هدایت امام معصوم و اجتناب از بخل و امساك از مصادیق قطعی حکمت علمی و عملی است.

آری حکمت منشأ و مبدء خیر کثیر است و يك مورد خیر کثیر انفاق خالصانه و رفع مشکل نیازمندان و مستمندان با حفظ آبروی آنان است، و جز خردمندان از حقایق و معارف الهیه پند نمی گیرند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 140

تفسیر آیه 270 - 271

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ

إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَ تُؤْثَرُوهَا فَقُرْءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ يُكْفَرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

و هر نفقه‌ای را که انفاق کردید، و هر نذری را که بر عهده گرفتید یقیناً خدا آن را می‌داند [در نتیجه فرمانبردار را پاداش می‌دهد و ستمکار به آیات خدا و حقوق مردم را عذاب می‌کند] و در قیامت برای ستمکاران هیچ یآوری نیست.

اگر صدقه‌ها را آشکار کنید کاری نیکوست، و اگر آنها را پنهان دارید و به تهیدستان دهید برای شما بهتر است و خدا به این سبب بخشی از گناهانتان را محو می‌کند و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

شرح و توضیح

معنای انفاق در همه شئونش در سطور گذشته شرح داده شد، نذری به معنای تعهد انسان بر عمل نیک و مثبت است.

خداوند مهربان به همه اعمال انسان به هر صورت یا به هر نیتی که انجام گیرد آگاه است و در این آگاهی بزرگی و کوچکی عمل، خالص بودن و ریائی آن فرقی نمی‌کند.

نکره بودن نفقه و نذر در متن آیه شریفه دلالت بر هر نوع عمل و هر اندازه از نفقه و نذر داد، گرچه به وزن دانه ارزن یا کوچک‌تر از آن باشد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 141

خداوند آگاه، به همه اعمالی که برای او انجام گرفته چه عمل بزرگ و چه عمل کوچک و اندک پاداش می‌دهد، با توجه به این حقیقت نباید فرصت انفاق و نذر را از دست داد. ستمگران که در این آیه شریفه مردمی هستند که از انفاق بخل

ورزیده‌اند، و از متعهد شدن به عمل مثبت روی گردانده‌اند از یاری خداوند و مردم در دنیا و آخرت اندك بهره‌ای ندارند، در دنیا مورد طرد از رحمت و در معرض نفرت مردم، و در آخرت دچار عذاب حق و محروم از شفاعت شفیعیان هستند.

آشکارا صدقه دادن که به تحريك ديگران نسبت به اين عمل كمك می‌کند، و سبب تشويق اهل تمکن می‌گردد کاری ستوده و با ارزش است **فَنِعْمًا هِيَ**.

و صدقه پنهانی پاداش و سود بیشتری نصیب شخص انفاق کننده می‌کند، زیرا عیار خلوصش بیش از صدقه آشکار است.

صدقه در نمان در حفظ شخصیت نیازمندان و حفظ آبروی آنان قطعاً مؤثرتر از صدقه آشکار است، به همین خاطر با جمله **خَيْرٌ لَّكُمْ** اعلام می‌دارد که صدقه پنهان از صدقه آشکار برای خود انسان بهتر و با ارزش‌تر است.

این که در آیه شریفه فقرا و نیازمندان را نام برده، و آن‌ها را تخصیص به ذکر داده است برای این است که اولویت آنان در مسأله هزینه کردن صدقه برای صدقه دهندگان روشن شود و به عبارت دیگر آیه شریفه می‌خواهد صدقه دهندگان را به این معنا هدایت کند که گرچه صدقه دارای مصارف گوناگونی است ولی پرداخت آن به کسانی که خرج زندگی آنان از درآمدشان بیشتر است اولویت دارد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 142

صدقه پنهان علاوه بر بهتر بودنش از صدقه آشکار سبب کفاره برخی از گناهان و بخشوده شدن آنها از جانب خداوند مهربان است، خداوندی که به همه اعمال انسان خبیر و آگاه است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 143

تفسیر آیه 272-273

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا تُنْفِسُكُمْ وَ مَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤْتِ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ

ای پیامبر هدایت و راهنمایی آنان به سوی انفاق مخلصانه و ترك منت و آزار بر عهده تو نیست وظیفه تو ابلاغ پیام حق و اتمام حجت است، بلکه خداست که هر کس را بخواهد هدایت می کند.

ای اهل ایمان هر مالی را که انفاق کنید به سود خود شماس و این سودمندی در صورتی است که جز برای طلب خشنودی خدا انفاق نکنید، و آنچه از مال با ارزش و بی عیب انفاق کنید پاداشش به طور کامل به شما داده می شود، و در این زمینه مورد ستم قرار نخواهید گرفت.

صدقات و انفاق حق نیازمندی است که در راه خدا [به سبب جنگ یا طلب دانش یا بیماری یا امور دیگر] در مضیقه و تنگنا افتاده اند و برای فراهم آوردن هزینه زندگی نمی توانند در زمین سفر کنند، فرد ناآگاه آنان را از شدت پارسائی و عفتی که دارند توانگر و بی نیاز می پندارد تو ای رسول من آنان را از چهره و سیمایشان می شناسی، آنان از مردم با اصرار و پافشاری چیزی نمی خواهند، و شما ای اهل ایمان آنچه از مال با ارزش و بی عیب انفاق کنید یقیناً خدا به آن داناست.

شرح و توضیح

گویا پیامبر بزرگوار اسلام از برخی انفاق کنندگان که در مسئله انفاق اخلاص را رعایت نمی کردند و برخی نسبت به انفاقشان بر تهیدستان منت گذاشته یا آنان

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 144

را آزار روحی می دادند بسیار اندوهگین و ناراحت بود، از این جهت در ابتدای آیه شریفه خطاب متوجه به آن حضرت شده در مقام دلداری و تسلیت آن حضرت برآمده که وادار کردن مردم به گردونه انفاق مخلصانه و بی منت و آزار و حفظ ایمان آنان بر عهده تو نیست، مسئله هدایت و توفیق، و توجه دادن قلب به اخلاص و دلالت مردم به اخلاق کریمانه ویژه خداست، اوست که هر کس را لایق و شایسته ببیند به حقایق باطنی و امور معنوی هدایت می نماید.

سپس خطاب آیه شریفه متوجه همه انفاق کنندگان می شود که مال با ارزش و بی عیبی که برای طلب خوشنودی خدا انفاق می کنید در دنیا و آخرت به سود شماست، زیرا در دنیا به چند برابر تلافی می شود، و در آخرت پاداش بی حساب به شما میرسد، و اجر کامل و تمام نصیب شما می گردد، و در این زمینه به کمبود و نقصی دچار نخواهید شد.

خداوند از انفاق شما بی نیاز است، یقیناً هیچ خیری از شما به او نمی رسد، این شما هستید که برای بقاء نظام صحیح و اصولی حیات خود در دنیا و برای رسیدن به پاداش ابدی در آخرت نیازمند به خیر و عمل مثبت هستید، این شما هستید که اگر از خیر روی برگردانید امور خیمه حیات و زندگیان در دنیا مختل و عرصه و میدان وجودتان در ظاهر و باطن گرفتار امواج فساد و فسق و فجور و ناامنی می شود، و در آخرت به خاطر نداشتن توشه لازم به غضب و عذاب ابد گرفتار می آید.

فقراء در آیه مورد بحث آن انسان های بزرگوار و با ارزشی هستند که به خاطر شرکت در میدان جهاد، از کسب و کار بازمانده و به تهیدستی نشسته اند، یا دچار بیماری پرخرجی شدند و به این خاطر گرفتار نیازمندی گشتند، یا برای دانش آموختن به شهر دیگر رفتند و دچار مضیقه مالی شدند، یا عوامل دیگر دستشان را

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 145

از مال دنیا خالی کرد و از سفر کسی یا علمی بازماندند، صدقات و انفاق حق مسلم آنان است و بخل ورزی نسبت به این بزرگواران از اعظم گناهان و زشت ترین ظلم هاست.

اینان از شدت پارسائی و عفت به گونه ای در میان مردم ظاهر می شوند که افراد ناآگاه به گمان خودشان گمانی که پایه و اساس ندارد آنان را بی نیاز و ثروتمند می پندارند، تنها پیامبر است که از سیمای آنان درد فقرشان را حس می کند.

چیزی را به اصرار از مردم نمی طلبند، بر مردم واجب است به هر شکلی از مشکل آنان آگاه شدن به سرعت برای رفع نیازشان اقدام کنند، و با کمال احترام به آنان و حفظ شخصیت و کرامت انسانی شان به رفع نیاز و احتیاج آنان اقدام نمایند، و بی منت و آزار به آنان کمک داده و عوض آن را از حضرت حق بخواهند.

یاری رسانیدن به اینگونه نیازمندان در حقیقت یاری رساندن به خدا و دین خداست، و دست اینان در گرفتن صدقات دست خداست.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 146

تفسیر آیه 274

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

آنان که اموالشان را در شب و روز، پنهان و آشکار انفاق می کنند، برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است، و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین شوند.

شرح و توضیح

آیه شریفه در مقام بیان روح جود و سخاوت در عاشقان خدا و قیامت است، آنان که برای انجام خواسته محبوب و جلب رضایت او و رسیدن به پاداش ویژه اش سر از پا نشناخته، روز و شب و آشکار و نهان نمی دانند، دلباخته معبودند، خود را مملوك او می دانند، حلقه بندگی اش را بگوش دادند، احساس مالکیت نسبت به مال ندارند، چیزی قدرت بازداشتن آنان را از اجرای فرمان معبود ندارد، آنچه در زندگی برای آنان ارزش دارد عبادت و بندگی، و سر به فرمان حضرت دوست بودن است، لذا با ثروت زیاد یا با مال اندکشان، و در زمان رفاه یا در زمان تنگدستی قدم در چرخه ای انفاق می گذارند و در ساعاتی از شب یا روز، یا در آشکار یا پنهان به داد نیازمندان و تهیدستانه می رسند، و آنان را از سختی و مشقت، و رنج نداری می رهانند و از خداوند مهربان با همه وجودشان شاکرند که توفیق چنین عملی را نصیب آنان فرمود.

اینان از سپاس نیازمندان گریزانند، و نمی خواهند افراد مستحق در برابر عملشان به تشکر برخیزند، و روزی برسد که به تلاقی و عوض این کار اقدام نمایند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 147

شب انفاق می کنند تا احدی از کارشان، حتی خود مستحق با خبر نشود، روز انفاق می کنند تا کارشان درس و پندی عملی برای دیگران باشد، در پنهان انفاق می کنند تا دست راستشان از دید دست چپشان پنهان بماند، در آشکار انفاق می کنند تا بخیلان و ممسکان بخود آیند و حجت حق بر آنان تمام شود، و روز قیامت عذر و بهانه ای در پیشگاه حق و دادگاه های عدل الهی برای آنان نباشد، اینگونه سخاوتمندان مؤمن روشنائی و چراغ خیمه حیات اند، و وجودشان مایه ای آبروی انسانیت در همه روزگاران و عرصه تاریخ است.

احتمال دارد بیان شب و روز و پنهان و آشکار در آیهی شریفه‌ی کنایه از تداوم کار آنان باشد، به گونه‌ای که گویا انفاق کردن برای آنان طبیعت ثانوی شده است.

اینان دنبال خوشنودی و رضای حضرت محبوبند، وجودشان را برای اجرای خواسته او بپا نگاه داشته، و در پی رشد و تربیت و تزکیه نفوس خود هستند، و عددشان در هر روزگار اندک است، به این جهت در روایات زیاد بلکه متواتر میان مسلمانان مصداق این آیه شریفه را در امت اسلام امیرمؤمنان علی (ع) گرفته‌اند در کتاب عیون اخبار الرضا و در اختصاص شیخ مفید، و تفسیر تبیان و عیاشی و مجمع البیان آمده که این آیه شریفه در حق علی بن ابیطالب (ع) نازل شده است. و از اهل سنت و در کشاف زمخشری و اسباب النزول به روایت ابن عباس، و مناقب خوارزمی، و تفسیر ثعلبی و الدر المنثور آمده که این آیه در شأن امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع) است.

البته هر مؤمن خالصی در مسئله‌ی انفاق به امیرمؤمنان (ع) اقتدا نماید، از آنچه در آیه شریفه به عنوان پاداش دنیوی و اخروی بیان شده بهره‌مند خواهد شد.

انفاق را می‌توان در گردونه‌ی رشته‌های فقهی، عرفانی، علمی، اقتصادی، تربیتی و اخلاقی بحث مفصل و مشروح کرد، علاقه‌مندان می‌توانند ارتباط انفاق

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 148

را با آن رشته‌ها در کتب مفصل و مختصر مباحث آن را در کتاب با ارزش مواهب الرحمن ملاحظه نمایند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 149

تفسیر آیه 275

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيلُ الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ.

کسانی که رباخوارند در میان مردم و برای امر معیشت و زندگی بپا نمی‌خیزند مگر مانند به پای خاستن کسی که شیطان او را با تماس خود آشفته حال کرده و تعادل روانی و عقلی‌اش را مختل نموده است، آشفتگی حالشان از قضاوتشان نسبت به ربا پیداست که می‌گویند خرید و فروش هم مانند ریاست، در حالی که خداوند خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است، پس هر کس از سوی پروردگار پندی به او رسد و از کار زشتش باز ایستد سودهای پیش از تحریم ربا از اوست و کارش از جهت آثار گناه و کیفر آخرتی با خداست و کسانی که به عمل زشت خود بازگشته و به رباخواری ادامه دهند و نهی از خدا را احترام نمایند اهل آتش‌اند و در آن جاودانه‌اند.

خدا ربا را نابود می‌کند، و صدقات را فزونی می‌دهد، و خداوند هیچ ناسپاس بزه‌کاری را دوست ندارد.

شرح و توضیح

پیش از آن که به شرح و توضیح دو آیهی شریفه بپردازم، لازم است به نکات اصولی هر دو آیه توجه دهم تا خواننده محترم به عمق مسئله نزدیک شود.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 150

1- خبط در لغت به معنای سقوط، و به اختیار روی زمین افتادن است.

فساد و خواب و جنون و بیماری که در بعضی از کتب به معنای خبط آمده از لوازم خبط است نه به معنای مطابقی.

خبط در آیه شریفه به معنای انحراف از مشی عقلانی، و سقوط از مقام انسانیت، و مقهوریت عقل در برابر مادی‌گرایی است.

2- انحراف در اندیشه و تفکر سبب شده که رباخوار بگوید چه فرقی میان بیع و ریاست، مقصود از بیع رسیدن بایع به سود است و مقصود ربا خوار هم مانند بایع رسیدن به سود است، رباخوار فکر نمی‌کند که بدون تولید و بدون زحمت و با گرو گرفتن وثیقه به چند برابر پلی که وام می‌دهد، به قول معروف خون مردم نیازمند به وام را در شیشه کرده و در صورت عدم قدرت وام، وثیقه‌هایش از طرف رباخوار به غارت می‌رود و خود و خانواده‌اش به خاک سیاه می‌نشیند، آری ربا خوار تعادل روحی و عقلی ندارد و دچار انحراف و ضلالت و سنگدلی و ستم‌کاری است.

3- ربا در لغت به معنای نمو و رشد و افزونی است ولی خداوند متعال می‌فرماید: خدا نمو و افزون شدن را در چنین وامی ناپود کرده و سوزانده، و ربا به معنای رشد و نمو در برنامه اینان نیست، وام و قرضی که مردم را به خاك بدبختی می‌نشانند و وام دهنده را به عذاب دوزخ مبتلا می‌کند چه نمو و رشدی در آن است؟! رشد و نمو فقط در انفاق و صدقات است که در دنیا به چند برابر باز می‌گردد، و در آخرت رشد و نموش بی‌حساب است:

يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيهِ الصَّدَقَاتِ.

اگر قرض این چنینی را ربا نام نهاده‌اند به غلط نامگذاری شده، و اگر انفاق را نقص در مال گفته‌اند به اشتباه عنوان نقص بر آن نهاده‌اند، در وامی که وام گیرنده

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 151

به مضیقه و سختی دچار می‌شود، و اضافه‌هائی که پرداخت می‌نماید از اصل وام کم نمی‌شود چه نمو و رشدی برای وام دهنده متصور است، وام دهنده جز گناه کبیره و دور شدن از خدا، و منفور شدن نزد اجتماع، و مبتلا شدن به عذاب قیامت به چیزی می‌رسد و کدام نمو و رشدی نصیب او می‌گردد؟

مباحثی پیرامون ربا

یقینی است که انسان برای اداره امور زندگی‌اش به انواع نعمت‌ها و وسایل طبیعی نیازمند است، و نیاز او به مادیات قابل انکار نیست.

خداوند متعال سفره‌ای گسترده و پر از انواع نعمت‌ها برای انسان قرار داده و برای رسیدن به انواع نعمت‌ها کانال‌های مشروعی از انواع برنامه‌ها مانند زراعت، صنعت و تجارت و سایر معاملات منطقی برای وی مقرر نموده است.

اجرای این امور که منجر به رسیدن به لقمه پاك، و سهل شدن اداره زندگی و معیشت است «جز به وسیله تعاون و تشريك مساعی افراد نوع، امکان‌پذیر نبوده و همین احتیاج متقابل پایه اصلی اجتماع و تمدن بشری است و زندگانی فرد و بقاء نوع تنها در سایه اجتماع و همراهی و الفت میسر می‌گردد.

بر این پایه روح تمدن و رابطه الفت خانواده بشر باید در همه شئون زندگی محفوظ بوده و حس تعاون و تراحم و مودت در همه حال تقویت شود، و مطابق نظامات عادلانه اقتصادی و مقیاس‌های انسانی، بهره‌مندی و استفاده از منابع طبیعی برای همه افراد تأمین شده و در عین حال آزادی عمل و تصرف اشخاص در موضوعات اقتصادی، به رعایت مصلحت نوع و

با ضرر نرساندن به دیگران محدود گردد و از گسستن تعادل که منجر به فساد و خونریزی و بالاخره انقراض بشر می گردد جلوگیری به عمل آید.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 152

شریعت اسلام که کامل ترین و واقع بین ترین شرایع است، به این نکته یعنی حفظ روح اجتماع در همه مقررات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و اخلاقی خود اهمیت فراوان داده و در بیان تمدن بشر، آن را سنگ زاویه شمرده است.

گذشته از کلیات نصوص کتاب و سنت که در این مورد پافشاری کرده است، بررسی عمیق و نظر دقیق در جزء به جزء قوانین اسلام روشن می سازد که در همه شئون زندگی، مصلحت نوع را بر منفعت فرد مقدم داشته و هم چنین دفع مفسده را به جلب منفعت ترجیح داده است، به ویژه اگر ضرر عمومی و کلی بوده، و نفع فردی و جزئی لحاظ شده باشد.

در آیه تحریم شراب می فرماید:

در مورد شراب و قمار از تو می پرسند به آنان بگو، هر دو مایه تبهکاری و گناه بزرگ است، گرچه منفعتی هم از نظر کسب و تحصیل مال در بردارد، ولی ضرر و فساد آن بسی بیشتر از منفعتی است که در آن وجود دارد. «1» روی همین اصل و پایه مشاهده می شود اسلام در عین حال که مال را از نظر اضافه ملکیت مربوط به اشخاص می داند و مالکیت خصوصی را قبول دارد، از جنبه دیگر آن را به عموم نسبت داده و قوام معیشت همگانی شناخته است و تصرفات افراد را محدود به رعایت مصلحت نوعیه یا عدم مفسده نموده است.

لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ: «2»

در اموال خود به باطل دخل و تصرف نکنید.

و لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُم الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا: «3»

(1) - بقره 219.

(2) - نساء 29.

(3) - نساء 5.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 153

سفیهان و سبک مغزان را در صرف کردن مال آزاد نگذارید که این اموال مایه معیشت و قوام امر زندگی همه شماست.

به همین جهت در هر سه مرحله یعنی: به دست آوردن، نگاه داشتن، و به مصرف رسانیدن مال، شروط و حدودی معین کرده است، که در صورت تخلف از آن مقررات، احدی یا اصلاً مالک مالی شناخته نشده، یا استقلال تصرف از او سلب شده است.

مثلاً نمی‌توان از راه‌های منجر به فساد و تنازع مانند: غارت، غصب، سرقت، خیانت، تدلیس، اغفال، ربا مالی به دست آورد، و همه این‌ها در قانون اسلام اکل به باطل و غیر مجاز شمرده شده است.

و همچنین در نگاه داشتن مال به منظور احتکار و یا بخل و مضایقه از بذل آن به مستمندان و یا امتناع از صرف در مصالح عمومی که از آن به **فِي سَبِيلِ اللَّهِ*** تعبیر شده است احدی مجاز نمی‌باشد.

و لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ ...: «1»

کسانی که به آنچه خداوند به فضل و احسان خود در اختیارشان قرار داده بخل می‌ورزند، تصور نکنند نفعی از آن خواهند برد، بلکه به عاقبت شوم آن دچار خواهند شد.

هم‌چنان که انباشتن ثروت، و بخل نسبت به آن در مصارف لازم حرام است به همان صورت صرف کردن مال به شکل اسراف و تبذیر و روش‌های سفیهانه و هوس‌آلود نیز بکلی ممنوع است:

كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا: «2»

(1) - آل عمران 180.

(2) - اعراف 53.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 154

بخورید و بنوشید و زیاده روی نکنید.

وَ لَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا: «1»

در مصرف کردن مال هیچ گونه حیف و میل روا مدار.

و از سوی دیگر انسان را به اکتساب و تحصیل مال به وسیله کارهای تولیدی مانند زراعت و صنعت و تجارت که راه طبیعی و مستقیم آن است هدایت کرده و در آیات قرآن توجه او را به برکات زمین و استفاده از آب و خاک و مواد دیگر طبیعت جهت تولید و تکثیر مایه معیشت خود معطوف داشته است.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ، أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا، ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا، فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا، وَ عِنَبًا وَ قَضَبًا، وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا، وَ حَدَائِقَ غُلْبًا، وَ فَاكِهَةً وَ أَبًّا، مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ: «2»

انسان لازم است توجه داشته باشد چگونه و از چه راهی غذایش را به دست می آورد، ما آب باران را افشاندم، و زمین را شکافتیم، آنگاه انواع دانه ها و میوه ها در آن رویاندم، و انگور و سبزیجات و زیتون و درخت خرما، و بوستان های پر از درخت تناور و بزرگ و میوه و چراگاه، تا مایه ی برخورداری شما و دام هایتان باشد.

و نیز خاطرنشان ساخته است که از خاک شیرین و حاصل خیز می توان بهره برداری کرد نه از زمین شورزار

وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا: «3»

(1) - اسراء 26.

(2) - عبس 32 - 24.

(3) - اعراف 58.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 155

در سنت آفرینش از سر زمین پاک و مستعد گیاهان سودمند به اذن خدا می‌روید، و از خاک ناقابل جز مشتی علف هرز آن هم با مشقت فراوان چیزی به بار نمی‌آید.

و منافع دام‌پروری را که از فروغ فلاح است به تفصیل گوشزد نموده است.

و الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَ مَنَافِعُ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ: «1»

چهارپایان را برای بهره‌مندی شما آفرید، از پشم آنها جامه‌های گرم‌کننده به دست می‌آورید، و سودها از آنها نصیب شما می‌شود و از گوشتشان می‌خورید.

وَ جَعَلَ لَكُم مِّنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَ مِنْ أَصْوَابِهَا وَ أَوْبَارِهَا وَ أَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَ مَتَاعًا إِلَى حِينٍ. «2»

و از پوست چهارپایان خانه‌های سبک که در سفر و حضر بکار می‌گیرید به سود شما قرار داد و از پشم و کرک و موهای آنها تا زمانی معین وسایل زندگی و کالای تجارت برای شما پدید آورد.

و نیز انسان را به فعالیت در صنعت تشویق نموده و مخصوصاً او را به معدن آهن که اساس صنایع است و در دوران صلح و جنگ منافع بی‌شماری دارد توجه داده:

وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ: «3»

معدن آهن را به وجود آوردم، از آن ابزار جنگ می‌توان ساخت و سودهای فراوانی برای مردم دارد.

و هم او را به تجارت که وسیله انتقال مواد معیشت از محلی به محل دیگر، و توزیع آن میان مصرف‌کنندگان و مبادله کالاهای مورد نیاز طرفین است هدایت کرده است.

(1) - نخل 5.

(2) - نخل 80.

(3) - حدید 25.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 156

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ: «1»

اوست خدائی که زمین را به سود شما زیر پای شما هموار کرده است در مناطق و اقالیم آن سفر کنید و روزی‌هایی را به دست آورده مصرف نمائید.

خلاصه آن که انسان باید مواهب عقلی و نیروی جسمانی خود را در تهیه وسایل زندگی از طرق مقرر و طبیعی آن به کار اندازد و به موازات افزایش نسل مواد معیشت را نیز تکثیر و تولید کند و با موازین عدل و انصاف همه بندگان خدا از آن برخوردار گردند و از هر آنچه که نظام اقتصادی و عدالت اجتماعی را مختل می‌سازد جداً پرهیز نمایند.

به طوری که ملاحظه می‌کنید متأسفانه جامعه اسلامی بر خلاف آئین اسلام از دیرزمان به بلای خائمان سوزی دچار شده و به تدریج عارف و عامی، خواه و ناخواه به سوی آن کشانیده شده‌اند معاملات ربوی است، به این معنا که بدهکار علاوه بر اصل بدهی خود مبلغی هم به حساب روز یا ماه یا سال در سر وعده به طلبکارپردازد و یا در سررسید مقدار سود را بر سرمایه افزوده و سود دیگری بر مجموع آن ببندند که این یکی از ظالمانه‌ترین نوع رباخواری و در حقیقت درندگی و خونخواری است.

زشتی ربا در ملل جهان

تاریخ نشان می‌دهد که سودجوئی از راه پول در عرف ملل پیشین عمل زشت و ناپسند محسوب می‌شده و رباخواری و ربا خواران را نکوهش می‌نموده‌اند و آن را ظلم می‌شمردند.

(1) - ملك 15.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 157

در نظر مردم چنین رباخواران جز در وقت وام دادن مورد اعتنای مردم نبودند و بنابر يك مثل چینی قدیمی دزدان عمده صرافی می کنند. «1» روشن است که ربا خواران تا چه حد نفرت انگیز بوده است.

در هند قرون وسطی نیز مردم از جنبه مذهبی از آن کراهت داشتند و دوری می جستند، مگاستنس می گوید: هندیان نه پول خود را به تنزیل می دادند و نه می دانستند چگونه باید قرض کرد. «2» در میان ایرانیان ربا خواری رایج نبوده، ولی باز پس دادن وام را امر واجب و مقدس می شمردند. «3»

مسئله ربا در تورات

در شریعت تورات نیز صریحاً از ربا منع شده است، در سفر خروج می گوید: اگر نقدی را به یکی از قوم من که در نزد تو فقیر است قرض بدهی، مثل تقاضا کننده مباش و ربا بروی مگذار. «4» و در سفر لاوی آمده: و اگر برادر تو فقیر شده نزد تو تهیدست شود او را دستگیری نمای اگر چه غریب و یا میهمان باشد.

تا آن که با تو زندگانی نماید نقد خود را به او به ربا مده و خوراك خود را به مرابحه به او مده. «5»

(1) - تاریخ عمومی ویل دورانت ج 13، ص 105.

(2) - ویل دورانت ج 2، ص 689.

(3) - ویل دورانت ج 1، ص 544.

(4) - عهد عتیق سفر خروج فصل 22، بند 25.

(5) - سفر لاوی فصل 25.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 158

و در سفر مثنی آورده: با برادرت معامله سودی مکن نه معامله نقره نه معامله آذوقه، نه معامله هر چیزی که جهت سود داده می شود. «1» در کتاب نحμία می گوید: در دلم مشورت کرده اعیان و سروران را عتاب کرده به ایشان گفتم که از شما

هر کس از برادران خود ربا می‌گیرد و جماعت بسیاری به خلاف ایشان گذاشتم. «2» گذشته از شرایع آسمانی چنان که ذکر شد رباخواری در فکر ساده و بی‌آلایش ملل و اقوام پیشین یک نوع عمل ظالمانه و دور از انصاف به شمار می‌رفته ولی بتدریج عادات زشت در آن تأثیر نموده و به قیاس کالا یا خانه که به اجاره واگذار می‌شده عنوان جدیدی برای آن تراشیده و به نام اجرت و مال الاجاره متداول نمودند، ولی با تغییر دادن عنوان نمی‌شد و نمی‌تواند باشد، آثار شوم آن را از افکار عمومی و محیط اقتصادی بزدايند، چه مخصوصاً در نظام طبقاتی وسیله قاطعی در دست سرمایه‌داران و از پا درآوردن بدهکاران بود، روی این اصل در تمدن‌های بعدی سود و بهره را به درصدی اندک محدود نموده و زاید بر آن را غیر قانونی اعلام کردند و برای آن مجازات معین شد!

گذشته از این که این محدودیت‌ها مفسد ربا را به شرحی که خواهد آمد از بین نمی‌برد، پایدار هم نخواهد ماند و سرمایه‌داران که در دولت‌ها نفوذ دارند مترصد فرصت‌اند که با تراشیدن عنوان تازه مثلاً بنام این که تسهیل و توسعه وام جهت امور تولیدی بالا بردن میزان سود را ایجاب می‌کند دولت‌ها را وادار به تجدید نظر در قانون محدود کردن سود بنمایند و تجدید میزان سود را به توافق طرفین موکول کنند و به بیان دیگر و صریح‌تر:

(1) - سفر مثنی فصل 23، بند 19.

(2) - کتاب نحمیا فصل 5 بند 7.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 159

دست سرمایه‌داران رباخوار را باز بگذارند تا آنان آزادانه حداکثر فشار و استثمار را به طرف مقابل مضطر و نیازمند زیر سرپوش توافق تحمیل نمایند.

ربا از دیدگاه اسلام

قانون‌گذار اسلام که به طبع آزمند و افزون طلبی بشر آگاه است و می‌داند در این قبیل مواد، کم آن منتهی به زیاده‌روی و بتدریج منجر به فساد می‌گردد، راه پیشروی و دستبرد به حصار قانونی را کاملاً بسته است و مثلاً از خوردن یک جرعه

نوشابه مسکر و یا کسب يك درهم ربا جلوگیری کرده است و علاوه بر این که در مورد قرض سودجوئی را به طور کلی تحریم نموده، از نظر محافظت حریم قانون در خرید و فروش نیز در همه اشیاء که به وزن و یا کیل سنجش می شود در صورتی که عوضین معامله از يك جنس بوده باشد کم و بیش بودن عوض مقابل را ممنوع نموده است. و گناه يك درهم رباخواری را اگرچه فرضاً در مقابل میلیون ها وام و سال ها مهلت باشد بیشتر از گناه آن سیه کار پلید که در خانه کعبه با مادر خود مرتکب فحشاء گردد به حساب آورده، در حدیثی از رسول اکرم است:

«الربا سبعون جزءاً فایسرهما مثل ان ینکح الرجل امه فی بیت الحرام:» «1»

گناه رباخواری هفتاد بخش است که آسانتر و سبک ترش مانند آن است که مرد در خانه کعبه با مادر خود جمع شود.

(1) - وسائل ج 12 ص 426.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 160

«و من اکل الربا ملأ الله بطنه من نار جهنم بقدر ما اكل و ان اکتسب منه ما لا لم یقبل منه شیئاً من عمله و لم یزل فی لعنة الله و الملائكة ما کان عنده منه قیراط:» «1»

کسی که ربا بخورد به همان اندازه که خورده است، خداوند شکمش را از آتش دوزخ پر خواهد کرد و چنانچه مالی از طریق ربا به دست آورد هیچ يك از اعمال حسنه او را قبول نمی کند، و تا زمانی که قیراطی از آن مال نزد اوست و به صاحبش مسترد نساخته گرفتار لعنت خدا و فرشتگان خواهد بود.

و لحن قرآن چنان که در آیه مورد تفسیر خواندید، در مورد ربا بسیار تند و هراس انگیز است و در هیچ يك از معاصی کبیره جز در خصوص شرك به خداوند جهان نظیر آن وارد نشده است.

بررسی آیات ربا در پایان سوره بقره و برخی از سوره ها این مطالب را به روشنی می رساند.

1- رباخواری با ایمان به خدا و رسول او و روز جزا منافات دارد و جمله ی **إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ** در آیه ی 278 سوره ی بقره و **أَعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ** در آیه ی 130 سوره ی آل عمران به آن تصریح می نماید.

2- با آلودگی به گناه ربا امید به آسایش در دنیا و رستگاری در آخرت بی‌مورد است، و رباخواران در زمره‌ی منکران و کافران گرفتار آتش قهر الهی خواهند بود.

3- حالت رباخواران شبیه به حالت شخص مصروع است که در آن حال هرگز به مفاسد ناشی از عمل خود توجه ندارد و در خراب کاری هم چنان پیش

(1) - وسائل ج 12 ص 427.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 161

می‌رود و به حکم آن که سجایای نفس در جوهر آن ثابت می‌ماند و بصورت متناسب با آن سجایا در می‌آید، طبعاً در جهان دیگر نیز با قیافه مصروعانه و رسوا پپای برمی‌خیزد.

4- آزمندی و سودپرستی فکر صحیح را از مغز علیل آنان ربوده و به غلط می‌پندارند، ربا هم مانند خرید و فروش است که علاوه بر سرمایه، سودی هم عاید فروشنده می‌گردد، در صورتی که چنین نیست و خرید و فروش نوعاً دور محور عرضه و تقاضا می‌چرخد و کالا و بهای آن در مقابل همدیگر قرار گرفته و به مصلحت و رضای طرفین انجام می‌پذیرد برعکس ربا که وسیله استثمار و استعباد بوده و مالی بدون عوض و به محض تحمیل برطرف مقابل به دست می‌آید، و به ملاحظه‌ی این تفاوت جوهری و مابینت واقعی، خداوند بیع را حلال و ربا را حرام کرده است.

5- رباخواری ظلم فاحش بوده و آثار شوم آن در هر دو جهان دامنگیر ستمکار خواهد شد و درست در نقطه‌ی مقابل صدقات قرار گرفته است که در آن مالی بدون عوض به مستمندان بذل می‌شود و اینجا مالی بلا عوض از نیازمندان دریافت می‌گردد، و روی همین اصل خداوند به ربا وعید به ناپودی و به صدقات وعده افزایش داده است.

6- رباخوار منفور خداوند و کافر به نعمت او و دور از رحمت حق تعالی است، چون در نعمت مال سوء استفاده کرده و برخلاف دستور و در غیر مورد مشروع آن به مصرف رسانده است و هم عاطفه رأفت و رحم بر نیازمندان را از دل خود زدوده و به سزای آن از درگاه حق رانده خواهد شد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 162

7- خدا و رسولش رسماً به رباخوار اعلان جنگ داده‌اند، و عاقبت کار جنگ‌آوران با خدا و رسول جز شکست و خذلان ابدی و عذاب دائمی نخواهد بود.

مفاسد و زیان‌های وحشت‌انگیز ربا

به طوری که در سطور پیش اشاره شد، یکی از هدف‌های مهم شارع مقدس اسلام حفظ رابطه مودت و رحمت میان افراد بشر است، تا بر اساس تراحم و محبت نیازمندی‌های آنان به کمک یکدیگر، بدون سوءاستفاده از احتیاج طرف مقابل مرتفع گردد و هر فرد متمکن آن چنان که با زن و فرزند خود به علاقه‌ی محبت و یگانگی رفتار می‌کند، در آسایش دیگران هم کوشش نماید و زائد بر خرج خود را به میل و رغبت و مواسات در دسترس فرد محتاج بگذارد، چنان که در قرآن مجید آمده است:

وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْجَارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا: «1»

خداوند را به توحید و به دور از شرك عبادت کنید، و به پدر و مادر نیکی نمائید، و نیز به خویشاوندان و یتیمان و همسایه نزدیک و همسایگان دور و به همه‌ی آنان که با شما مصاحبت و آشنائی دارند و غریبان و بردگان نیکی و احسان کنید.

(1) - نساء 36.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 163

احسان و نیکی به مردم را آن چنان مهم شمرده است که آن را در ردیف پرستش خدای یگانه که وظیفه اولی و حتمی انسان است آورده، و شعاع دایره احسان را به حدی وسعت داده که عارف و عامی و خویشاوندان و بیگانگان و غریب و بومی را در بر گرفته است، و در حدیث نبوی نیز وارد شده است.

«من كان له فضل ظهر فليعد به على من لا ظهر له و من كان له فضل زاد فليعد به على من لا زاد له:»

هر يك از شما مركبی فوق احتیاج خود دارد، در اختیار فرد نیازمند بگذارد، و هر کدام توشه‌ی اضافی دارد به محتاج آن بذل کند.

روایت کننده حدیث می‌گوید: زمینه بیان آن حضرت نشان می‌داد که چیزی از مواد معیشت از این دستور مستثنی نیست.

قرآن مجید با لحن‌های گوناگون و بیانات متنوع و در عین حال محرك وجدان، به این موضوع تشویق فراوان نموده و سخاوت را که از مکارم اخلاق انسانی است تا سرحد به ترجیح خود به دیگران مجاز و ممدوح شمرده است:

و يُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ: «1»

و در عین حال که شخص به متاعی که در اختیار دارد محتاج است نیازمند دیگر را بر خویشتن ترجیح می‌دهد.

چنان که قرض دادن بدون سود نیز در نگاه قرآن مجید و سنت از حسنات شمرده شده، و ثواب آن بیش‌تر از صدقه و احسان بلا عوض مقرر گشته است، و خلاصه هدف اسلام آن است که از پای در افتادگان به وسیله هموعان خود یاری شوند، نه آن که طعمه سرمایه‌داران درنده‌خو گشته به نابودی و خاک سیاه نشینند.

(1) - حشر 9.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 164

و در قسمتی از اخبار ائمه‌ی هدی علیهم السلام در علت تحریم ربا به این معنا تصریح شده است:

«انما حرم الله الربا لكيلا يمتغو من صنایع المعروف»: «1»

خداوند ربا را حرام کرد به خاطر این که مردم از انجام کار نیک نسبت به یکدیگر امتناع نمایند.

فساد اقتصادی ربا

پیش از این دانستید که راه راست و طبیعی زندگی انسان همانا کارها و امور تولیدی است، و به موازات کثرت نسل فزونی مواد معیشت نیز ضرورت دارد و مسلم است که رباخواری چون گنج بی رنج است سبب انصراف سرمایه داران از عمل تولیدی می گردد، و نیازمندان و تهیدستان هم از سعی و کوشش بدون داشتن سرمایه نتیجه به دست نمی آورند و قهراً استعدادهای بشر در هر دو طبقه باطل و معطل گردیده و ابتکار تحصیل و تولید مواد اقتصادی را همگی از دست می دهند، در این خصوص روایتی وارد شده است:

«لو كان الربا حلالاً لترك الناس التجارات و ما يحتاجون اليه.» «2»

اگر ربا حلال بود، قطعاً مردم تجارت و هر کار لازم و مورد نیاز زندگی را ترك می کردند.

و نیز روشن است که پول میزان ارزش اجناس و وسیله مبادلات است نه غایت و هدف، و نباید آن را از وضع طبیعی خود خارج کرده و در استثمار و به زنجیر کشیدن دیگران بکار انداخت، و سرمایه اندک و یا نتیجه‌ی فعالیت و کوشش مردمان را بدون عوض تحت اختیار و احتکار معدودی پول پرست در

(1) - وسائل ج 12 ص 425.

(2) - وسائل ج 12 ص 424.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 165

آورده و موازین اقتصادی را مختل ساخت، چنان که در اخبار بسیاری این معنا تشریح شده است:

«فحرم الله الربا على العباد بعلة فساد الاموال.» «1»

خداوند ربا را حرام کرد به علت آن که منجر به تباهی اموال مردم می شود.

فساد اجتماعی ربا

یکی از عوامل در هم شکننده روح اجتماعی و اخوت انسانی نظام طبقاتی است که در طول تاریخ انسان از مهم‌ترین مشکلات زندگی بوده و هم اکنون هم به صورت خطرناک و لاینحل در آمده است، و نیز مسلم است که تجمع سرمایه از علل ایجاد فاصله طبقات بوده و طبعاً افراد بشر را در دو صف متقابل و متخاصم قرار می‌دهد، و نتیجه آن را امروز مشاهده می‌کنیم، و بیم آن است که هر لحظه این امر منجر به اصطکاک عمومی و برخورد جهانی گردد، و نسل بشر را به انقراض بکشاند، و با این وضع چگونه می‌توان تصور کرد که شارع اسلام خطر تمرکز سرمایه طغیان‌آور را در يك صف، و خطر محرومی و فقر‌گشندگی را در صف دیگر نادیده گرفته و انتظار داشته باشد که خاك نشینان در جوار کاخ نشینان و محرومان در کنار مختکران به طور مسالمت‌آمیز و برادروار زندگی کنند، آیا اساساً چنین همزیستی عادلانه امکان‌پذیر است؟! روی این حساب فرهنگ پاک اسلام با قوانین قاطع و وضع مقررات مالی همه جا جلوی تجمع ثروت را در نزد افراد گرفته، به ویژه آنجا که بدون سعی و رنج مالی به دست آید.

در قرآن مجید می‌فرماید:

(1) - وسائل ج 12 ص.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 166

وَمَا أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ: «1»

هر آنچه که بدون رنج و کوشش شما از غنیمت به دست آمده است، مجاهدان را در آن حقی نیست، و همه در اختیار پیامبر خدا گذاشته شده که به حکم ولایت عامه در مصالح مسلمین صرف نماید.

وَمَا أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِدِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ: «2»

هر آنچه که خداوند از ثروت مردم شهرها به صورت مصالحه نصیب رسول خود نموده است متعلق به خدا و رسول و ذوی‌القربای او [یعنی اهل بیت] و یتیمان بی‌سرپرست و مستمندان و غریبان است و نباید میان توانگران دست به دست بگردد.

مضمون دو آیه کریمه این است که نمی توان اجازه داد اموالی که بدون سعی و کوشش و زحمت و مشقت به دست آمده، و می باید در مصالح عمومی و رفع احتیاج نیازمندان صرف شود، بین معدودی سرمایه داران دست به دست بگردد.

ربا از دیدگاه رهبران اسلام

با بررسی در سیره و روش و بیانات مؤسس بزرگ اسلام رسول خدا و امیرمؤمنان روشن می شود که نظام طبقاتی و اختلاف فاحش در سطح معیشت افراد از نظر هر دو بزرگوار محکوم و مطرود بوده و عمری با آن مبارزه کرده اند،

(1) - حشر 6.

(2) - حشر 7

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 167

مخصوصاً فرمایشات امیرمؤمنان حاکی از تألم و تأثر خاطر آن حضرت از چنین وضع نابسامان اجتماعی است:

«اضْرِبْ بِطَرْفِكَ حَيْثُ شِئْتَ فَهَلْ تُبْصِرُ إِلَّا فَقِيرًا يُكَابِدُ فَقْرًا، أَوْ غَنِيًّا بَدَّلَ نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا، أَوْ بَخِيلًا اتَّخَذَ الْبُخْلَ حَقِّ اللَّهِ وَفَرًا:» «1»

وہ! چه منظره دردناک و چه اجتماع ننگین است، هر جا که نظر می اندازی از سوئی مستندی را می بینی که با فقر و بی نوائی دست به گریبان است، و سوی دیر توانگری که نعمت خدا را به صورت کفران آمیزی در هوا و هوس خود صرف می کند، و یا بخیل آزمندی که حقوق الهی را درباره بندگان او دریغ کرده و به روی هم انباشته است.

در جای دیگر می فرماید:

«ما رأيت ثورة موفورة الاوالى جانبها حق مضيع:» «2»

تاکنون ندیدم ثروتی در يك جا انباشته شود، بی آن که در اطراف و جوانب آن حقوقی از دیگران ضایع نشده باشد.

و نیز می فرماید:

«فما جاع فقير الا بما متع به غنى فالفه تعالى سائلهم عن ذلك:» «3»

هیچ تهدیدست محرومی گرسنه نمی شود مگر آن که نصیب او در خوشگذرانی ثروتمندی صرف می گردد و خداوند این طبقه را مورد مؤاخذه و پرسش قرار خواهد داد.

و درباره ی سبب مبارزه پی گیر خود چنین می فرماید:

(1) - نهج البلاغه.

(2) - نهج البلاغه.

(3) - نهج البلاغه شرح عبده ص 131.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 168

«و ما اخذ الله على العلماء ان لا يقرؤا على كظة ظالم و سغب مظلوم:» «1»

و خداوند از دانشمندان جامعه عهد و پیمان گرفته است که با خونسردی تماشاگر صحنه ای نباشند که در آن ستگران از تجمع ثروت و اندوخته به حالت تخمه افتاده و ستمدیدگان از شدت گرسنگی از پای در می آیند. جای شك و شبهه نیست که رباخواری یکی از عوامل بارز و مؤثر در تمرکز ثروت و به هم خوردن توازن اقتصادی و عدالت اجتماعی است و قرآن مجید آن را آشکارا ظلم شمرده است. «2»

آیا راهی برای فرار از ربا هست؟

با توجه به مطالبی که در علل تحریم ربا و به زنجیر کشیدن اموال مردم از کتاب و سنت آورده شده، و با در نظر گرفتن آن همه تهدید و تشدید و اعلان جنگ از طرف خدا و رسول بر ضد رباخواران چگونه متصور است که با صحنه سازی و تبدیل نام به شکلی که در این زمان متداول شده است حقیقت و واقع امر تغییر کند و محرمات مباح گردد، در صورتی که مناط احکام شرعی حسن و قبح و مصالح و مفساد واقعی است نه الفاظ و عناوین.

بنابراین مشاهده می‌کنیم در هر مورد که از نظر واقع مفسده‌ای از آنچه ذکر شد مترتب نمی‌شود حتی با صدق عنوان ربا مانعی از آن نمی‌باشد، مانند معاملات ربوی میان پدر و فرزند و زن و شوهر:

«لیس بین الرجل و ولده ربا:» «3»

(1) - نهج البلاغه شرح عبده ص 18.

(2) - ان تبتم فلکم رؤس اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون.

(3) - وسائل ج 12 ص 436.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 169

میان مرد و فرزندش ربا نیست.

«و لا بین المرء و زوجها ربا:» «1»

میان زن و شوهرش ربا نیست.

زیرا رابطه اتحاد میان پدر و فرزندش و زن و شوهر به اندازه‌ای مستحکم است که از نظر شارع اسلام در حکم شخص واحد به شمار می‌روند، و البته اگر شخص واحد مالی را از این دست خود به دست دیگرش منتقل کند اشکال و مفسده‌ای به وجود نخواهد آمد.

و اگر این عمل صورت سازی و سوء استفاده از مواد و مقرراتی که در موارد دیگر، و در شرایط مخصوص به آن مورد وضع شده است، و پنهان ساختن جرم رباخواری زیر پرده‌ی عناوین دیگر که مسلماً نه در پیشگاه خداوند از نظر مردم پنهان نخواهد ماند، در قانون اسلام به صحت و حلیت شناخته شود، آیا منجر به نقض غرض از تحریم ربا نمی‌گردد؟

و آیا ممکن است خود قانون‌گذار به مخالفت و در هم شکستن قانونی که خود وضع نموده است، این همه دست‌آویز به دست متمردان و قاچاقچیان بدهد؟ و اگر فرض شود که خداوند اجازه داده است همه سرمایه‌داران و استثمارگران

ریاخواری را به رنگ بیع و شرط و یا ضم ضمیمه و امثال آن رنگ آمیزی کنند و در فساد و خرابکاری همه جا مطلق العنان باشند پس چه حاجت و علتی وضع قانون ربا را به آن شدت ایجاب می کرد؟ و این به اصطلاح «تبصره» تا چه اندازه وسعت و شمول دارد که در همه جا و به دلخواه همه کس می تواند قانون را از اثر انداخته و آن را بکلی لغو و نسخ نماید. «2»

(1) - وسائل ج 12 ص 437.

(2) - اسلام و مسئله ریاخواری نوشته مرحوم آیت الله سید ابوالفضل موسوی زنجانی.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 170

تفسیر آیه 277

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

مسلمانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و نماز را بپا داشته و زکات پرداختند برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.

شرح و توضیح

در رابطه با ایمان و عمل صالح و اقامه نماز و پرداخت زکات در آیات گذشته مباحث استوار و مفصلی مطرح شد، تکرار آنها را لازم نمی بینم، آیه شریفه متوجه مردمی است که از حرامها به ویژه ربا اجتناب دارند و از بخل و امساک درونشان پاک و اهل نفاق و زکات و صدقه اند که نه خوفی برای آنان است و نه اندوهی، بلکه از پاداش مناسب نزد پروردگارشان برخوردارند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 171

تفسیر آیه 278 - 280

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ.

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظَلَّمُونَ.

وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ.

ای اهل ایمان تقوای الهی پیشه کرده، و آنچه از ربا بر عهده‌ی مردم دارید رها کنید و از گرفتنش بپرهیزید اگر مؤمن واقعی هستید.

و اگر چنین نکردید و به رباخواری اصرار ورزیدید به جنگی بزرگ از سوی خدا و رسولش بر ضد خود یقین کنید و اگر توبه کردید اصل سرمایه‌های شما برای خود شماسست و سودهای گرفته شده را بازگردانید که دراین صورت نه ستم می‌کنید و نه مورد ستم قرار می‌گیرید.

و اگر بدهکار تنگدست بود بر شماسست که او را تا هنگام توانائی و فراخی مهلت دهید، و بخشیدن همه وام و چشم‌پوشی و گذشت در صورتی که قدرت پرداخت ندارد، اگر فضیلت و ثوابش را بدانید برای شما بهتر است.

شرح و توضیح

تا جایی که میسر بود توضیح دو آیه‌ی 278 و 279 در آیه کریمه 275 گذشت، آیه شریفه 280 گرچه از نظر متن و معنا مطلق است و اعلان می‌دارد که هر بدهکاری در صورتی که هنگام وعده پرداختش فقیر و تنگدست بود به او تا روزگار فراخی و گشایش مهلت دهید، ولی می‌توان احتمال داد که خطاب به

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 172

رباخواران تائب است که بدهکار را مهلت داده یا از بدهکاری او گذشت نمائید، این فرمان گذشت اگر عمل شود بسی بهتر است، که گذشت میوه شیرین اخلاق و محصول آقائی و کرامت و بزرگواری است، این مهلت و گذشت برای شکستن دیوار بی‌رحمی و نامردمی آن مردمی است که بدهکار را در تنگنا قرار داده و او را مجبور می‌کردند تن به عقب افتادن مقدار وام همراه با ربای بیشتر دهد، که از این راه به وام‌گیرنده ظلم مضاعف و درنده‌خوئی وام‌دهنده بیشتر آشکار می‌شد.

قابل توجه رباخواران

به راستی لازم و ضروری است رباخواران در این آیات شریفه تدبر و دقت نموده و به وجدان خود اگر هنوز زنده و یا نیمه جان باشد رجوع نمایند، و بنگرند آیا میان حيله‌گری یهود در صید ماهی در روز شنبه و فریب‌کاری‌های خودشان در خوردن ربا تفاوتی هست؟ و تشبث به صورت بیع و شرط لفظی و یا ضم ضمیمه آیا نظیر همان گودال‌کندن یهود در روز شنبه نیست که صید ماهی حرام بود، و ماهیان پس از افتادن در گودال آب راه بازگشت نداشتند و یهود آنها را گرفته و می‌گفتند ما که توری به آب نینداختیم و صید اصطلاحی نداشتیم پس ماهیان به این صورت بر ما حلال هستند!!

حقیقت این است که ترفند بیع و شرط و ضم ضمیمه که عنوان ذاتی ربا را تغییر نمی‌دهد گودالی است که مردم مسلمانی که ربا می‌خورند خود را در آن انداخته زمینه هلاکتشان را فراهم می‌آورند.

روایتی متفق علیه از رسول خدا با الفاظ گوناگون نقل شده است که ناظر به همین امور است:

«لتتبعن سنن الذی من قبلکم حذو القذة بالقذة و النعل بالنعل حتی لو ان احدهم دخل حجر ضب لدخلتموه.»

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 173

شما هم از راه‌هایی که ملت‌های پیشین رفته‌اند خواهید رفت، و اعمالی از هر جهت مطابق اعمال آنان آنچنان که پره‌ای تیر و جفت نعلین با هم مطابقت دارند از شما سر خواهد زد، حتی اگر يك نفر آنان در لانه سوسماری رفته باشد شما هم وارد آن خواهید شد.

امیرمؤمنان از رسول الله روایت کرده که آن حضرت فرمود:

«ان القوم سيفتنون بعدى بامواهم و يمينون بدينهم على ربحهم و يتمنون رحمة و يأمنون سطوته و يستحلون حرامه بالشبهات الكاذبة و الاهواء الساهية فيستحلون الخمر بالنبيذ و السحت بالهدية و الربا بالبيع:» «1»

امت من پس از من به فتنه مال مبتلا می شوند و به خدا منت می نهند که به اسلام گرویده اند و بی آن که به کارهای نیک بکوشند رحمت خدا را آرزو می کنند، و از قهر او خود را ایمن می پندارند و حرام خدا را با ظاهرسازی های دروغین و هوس های غفلت آمیز حلال می شمارند، پس شراب را به عنوان نبیذ و رشوه را به نام هدیه و ربا را در قالب بیع می خورند!!

در فقه اسلامی از اصول مسلمه است که در کلیه عقود و معاملات، متعلق می باید جداً و حقیقتاً مقصود متعاملین بوده و با اراده و اختیار و رضایت خاطر در شرایط و حدودی که برای هر نوع معامله در شریعت مقرر است با انشاء قولی و یا عملی آن را به وجود بیاورند و به مجرد نامگذاری و تبانی صوری و حتی حدیث نفس اثری بر آن مترتب نمی گردد.

مثلاً در صورتی که زید مقصودش آن است که مبلغ يك هزار تومان با سود ده درصد به حساب یکسال به عمرو قرض بدهد و عمرو هم جز قرض گرفتن با سود ده درصد قصدی ندارد و در ظاهر امر و عالم لفظ وانمود می شود که عمرو

(1) - وسائل ج 12 ص 456.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 174

خانه خود را به بیع شرطی به زید بفروشد، آنگاه خانه را یکساله به مبلغ صد تومان اجاره کرده و در سررسید با پرداخت هزار و صد تومان معامله را فسخ کند، با این عمل جز قانون را بازیچه ساختن و پرده پوشی کردن به يك گناه بزرگ کاری انجام نگرفته است.

چاره جوئی هایی که در روایات بیان شده به احتمال قوی و بلکه نزدیک به یقین اختصاص به مورد ضرورت دارد نه این که امری عام و مسئله ای فراگیر باشد، بر فرض اگر کسی اصلاً نیاز به وام گرفتن نداشته باشد، و می تواند با قناعت زندگی را بگذراند، و یا می تواند بوسیله قرض بدون سود احتیاج خود را رفع کند، و یا متاعی که دارد آن را بفروشد و صرف مایحتاج خود کند و یا ممکن است كمك بدون منت و ذلت از کسی دریافت کند، چنین شخصی متصور نیست که با

حرام خداوند و عصیان او روبرو گردد تا به مقام جستجوی راه گریز برآید، پس روشن است که چاره جوئی های بیان شده در روایات ویژه زمان ضرورت است و قطعاً شامل زمان غیر ضروری نمی شود.

خداوند برای رعایت حال مردم، و دور ماندنشان از ستم ثروتمندان و پاك شدن زندگی از ربا اهل ایمان را تشویق به وام دادن بدون سود به محتاجان نموده است و برای آن ثواب فراوان مقرر فرمود، چنانچه به توفیق حضرت حق به آیات مربوط به قرض برسم، آن را از طریق قرآن مجید و روایات به طور مفصل بیان خواهم نمود و به لطائف و منافع معنوی اش اشاره خواهم کرد.

در اینجا برای خالی نبودن عریضه به روایت مهمی از رسول خدا در باب قرض اکتفا می کنم:

آن انسان الهی و عرشی می فرماید:

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 175

«دخلت الجنة فرأيت على بابها: الصدقة بعشرة و القرض بثمانية عشر فقلت يا جبرئيل كيف صارت الصدقة بعشر و

القرض بثمانية عشر؟ قال: لان الصدقة تقع في يد الغني و الفقير، و القرض لا يقع الا في يد من يحتاج اليه:» «1»

وارد بهشت شدم دیدم بر درش نوشته صدقه ده برابر و وام دادن هیجده برابر پاداش دارد، به جبرئیل گفتم، چرا صدقه ده برابر و قرض دادن هیجده برابر؟ گفت: چون صدقه به دست بی نیاز و نیازمند می رسد ولی قرض فقط در اختیار کسی قرار می گیرد که به آن نیاز شدید دارد.

(1) - کنز العمال ج 6 ص 210.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 176

وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ.

و از آن روز پروا کنید که در آن به سوی خدا [برای حسابرسی اعمالتان در رسیدن به پاداشی یا کیفر] بازگردانده می شوید سپس به هر کس آنچه انجام داده همان به طور کامل داده می شود و آنان مورد ستم قرار نمی گیرند، [زیرا هر چه را دریافت کنند تجسم عینی اعمال خود آنان است].

شرح و توضیح

در ارتباط با روز قیامت، و زنده شدن مردگان و رجوشان به سوی خدا برای محاکمه و حسابرسی و رسیدن به پاداش و کیفر، و رعایت عدالت در حق همه در آیات گذشته سوره مبارکه بقره چون آیه 25 و آیه 28 و آیه 48 به طور مفصل بحث شد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 177

تفسیر آیه 282 - 283

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْب كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسَ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَلَا يَأْب الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْنَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَى أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَى أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُوهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمْكُمْ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

ای اهل ایمان چنانچه به یکدیگر وامی تا سرآمد معینی دادید، لازم است آن را بنویسید، و باید نویسنده ای سند وام را در میان خودتان بر اساس عدالت بنویسد، و نباید هیچ نویسنده از نوشتن سند همان گونه که خدا [بر پایه ی قوانین شرعی]

به او آموخته است دریغ ورزد، او باید بنویسد، و کسی که حق به عهده اوست باید کلامش را جهت تنظیم سند برای نویسنده املا کند، و از

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 178

خدا که پروردگار اوست پروا نماید و چیزی از حق نکاهد، و اگر کسی که حق به عهده اوست سفیه یا ناتوان باشد یا به علتی نتواند املا کند، ولی و سرپرست او به عدالت املا نماید، و دو شاهد از مردانتان را بر این حق شاهد بگیرید و اگر دو مرد نبود يك مرد و دو زن را از میان شاهدانی که می‌پسندید شاهد بگیرید، تا اگر یکی از آن دو زن واقعیت را فراموش کرد، آن دیگری او را یادآوری کند، و شاهدان هنگامی که برای ادای شهادت دعوت شوند از پاسخ دعوت امتناع نورزند، و از نوشتن سند وام تا سرآمد معینش کوچک باشد یا بزرگ ملول نشوید، این کار نزد خدا عادلانه‌تر و برای اقامه شهادت پابرجاتر و به این که در جنس وام، اندازه آن و زمان پرداختش شك نکنید و ستیز و نزاعی پیش نیاید نزدیک‌تر است، مگر آن که داد و ستد نقدی باشد، که آن را میان خود دست به دست می‌کنید، در این صورت بر شما گناهی نیست که آن را ننویسید، و هرگاه داد و ستد کنید شاهد بگیرید، و نباید به نویسنده و شاهد زیان برسد، و اگر زیان برسانید خروج از اطاعت خداست که گریبانگیر شما شده است.

و از خدا پروا کنید، و خدا احکامش را به شما می‌آموزد و خدا به همه چیز داناست.

وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِنَ أَمَانَتَهُ وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ

و اگر در سفر بودید و نویسنده‌ای برای ثبت سند نیافتید وثیقه‌های دریافت شده جایگزین سند و شاهد است، و اگر یکدیگر را امین دانستید وثیقه لازم نیست، باید کسی که امینش دانسته‌اند امانتش را ادا کند و از خدا پروردگار خویش پروا نماید و شما ای شاهدان شهادت را پنهان نکنید و هر که آن را پنهان کند مسلماً دلش گناهکار است و خدا به آنچه انجام می‌دهید داناست.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 179

دو آیه شریفه نزدیک به بیست مسأله را که در رابطه با اصول معاملات و معاوضات مانند دین و رهن و بیع است بیان می‌کند، مسائلی که جزء نظام ثابت در فطرت عاقلان عالم و خردمندان ملت‌هاست، و قرآن مجید آنها را به عنوان مقررات الهی ثابت و پابرجا نموده است. اگر همه مردم این اصول و قواعد بیست گانه را تحت هر شرایطی به اجرا بگذارند و بدون ملاحظه یکدیگر به آنها عمل کنند اموالشان از تلف شدن حفظ می‌شود، اختلاف و نزاع و دعوا و جنجال، و کینه و دشمنی از میانشان رخت برمی‌بندد، و صلح و دوستی و محبت و رأفت در خیمه حیاتشان چون خورشید گرمی و حرارت می‌دهد، و از غیبت و تهمت و افتراء و افتراق و جدائی از یکدیگر در امان می‌مانند، و یقیناً هر صاحب حقی به حقش می‌رسد، و مال یا ملک یا عوض مال و ملک به راحتی به انسان باز می‌گردد، و خلاصه مردم در صورت عمل به این دستورات به اهدافشان بدون این که زیان و ضرری متوجهشان شود می‌رسند، و ملکیت و مالکیت آنان در حدود مرزبندی‌هایی که شارع مقدس بیان کرده است از دستبرد و تلف شدن مصون و محفوظ می‌ماند.

من فکر نمی‌کنم مدرسه و مکتبی چون قرآن مجید به این شدت مردم را ترغیب به رعایت حقوق مادی و معنوی یکدیگر کرده باشد، و از پایداری کردن حقوق یکدیگر به این سختی برحذر نموده و آن را سبب عذاب دانسته باشد!

فرهنگ پاک قرآن اصرار دارد که در هر عملی و قدمی تقوای الهی را رعایت کنید، و اجتناب از کارهای زشت را چه در امور دنیائی و مادی و چه در امور روحی و معنوی و اخلاقی از مهم‌ترین برنامه‌های خود قرار دهید.

اسلام ثابت می‌کند و نشان می‌دهد که مراعات تقوا و عمل صالح از علل جلب رضایت و رحمت خداست. اسلام به آنان که از راه حلال و منطقی و از

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 180

طریق رعایت قوانین الهی مال به دست می‌آورند، و بخیلانه با آن برخورد ننموده به اندازه مصرف کرده و مازادش را در چرخه انفاق و صدقات قرار می‌دهند وعده رسیدن به لقاء حق و کسب بهشت و اتصال به رضایت و خوشنودی حق داده است، و ربا و هر مال حرامی را به شدت مورد نکوهش قرار داده و حرام اعلام نموده و رباخوار را به عذاب بسیار سخت تهدید کرده است. آیات مورد بحث از طرفی اشاره به بذل و عطا که محصول کرامت اخلاقی است، و به ویژه بخشودن وام و بدهکاری افراد ضعیف نموده، و از جهت دیگر از غارت اموال دیگران از طریق ربا و بردن مال مردم بدون عوض نمی‌اکید کرده، و در دیگر مرحله به کیفیت حفظ و نگهداری اموال، و انتقال صحیح آن از نزد کسی به کسی دیگر پرداخته و با این سه زمینه امنیت جامعه را تضمین نموده است.

بیست مسئله مالی و معنوی و اخلاقی

1- تداین امری طرفینی است، مسلمانی با رغبت و به عنوان يك ارزش اخلاقی مقداری از مال خود را به عنوان قرض می‌پردازد، و مسلمانی دیگر به خاطر نیازمندی و رفع مشکل آن را از دست برادر مسلمانش می‌گیرد، لازم و واجب است این پرداخت و دریافت با تعیین وقت معین در سندی روشن ثبت شود و به صورت نوشته‌ای منظم درآید، تا با سر رسیدن زمان معین بر اساس سند امضاء شده مال مردم به مردم برگردد.

این سند معتبر و قابل قبول طرفین حافظ حقوق مالی و دفع کننده زیان، و تعیین وقت معین در متن سند مانع از نزاع و خیالات بی‌مورد است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 181

به این نکته باید توجه داشت که جمله «تَدَايَنْتُمْ» هر نوع طلبی را اعم از دین و فروش جنس به نسیه و خرید کالای تحویل نشده به بیع سلف را شامل می‌شود.

2- وَ لِيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ ... در مورد تنظیم سند، چنانچه باید نویسنده‌ای آن را بنویسد، چند شرط باید مراعات شود: 1- در حضور طرفین نوشته شود. 2- باید نویسنده عادل و انسان به تمام معنا بی‌طرفی باشد. 3- یا اگر خود عادل نیست سند را به عدالت و با رعایت حق طرفین تنظیم نماید.

3- آنان که به لطف خداوند قدرت نویسندگی دارند مجاز نیستند درخواست برادرانه طرفین معاملات را رد کرده و از نوشتن سند خودداری کنند، نوشتن سند از مصادیق کار خیر و یاری دادن به برادران مؤمن است، و روی گردانی از آن خلاف اخلاق اسلامی و انسانی است، و نویسنده حتماً به این معنا باید توجه داشته باشد که سند را بر اساس احکام شرعیه و تعالیم الهیه و فقهیه بنویسد و دقایق امور را در این زمینه با کمال احتیاط رعایت نماید، و از نوشتن چیزی که راه حرام را در معاملات طرفین باز کند، و برنامه داد و ستد را از درستی و سلامت، و از قوانین الهیه منحرف کند جدا پرهیزد و در این زمینه خدا و قیامت را لحاظ نماید.

4- تنظیم متن سند نباید بر عهده نویسنده باشد که هر گونه که خواست در عین احتیاط بنویسد، بلکه لازم است مدیون در حضور داین همه جوانب بدهی و دین را املاء کند و نویسنده با تکیه بر املاى مدیون سند را بنویسد، املاى مدیون در حقیقت اقرار او بر ثبوت دین بر عهده اوست و این اقراری است که شرع

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 182

مقدس آن را نافذ و مسموع شناخته است، و حجتی متین و استوار برای طرفین معامله است.

5- رعایت تقوا یعنی پرهیز از هر نوع انحرافی در تنظیم سند بر مدیون واجب است، مدیون باید توجه داشته باشد که خداوند به ظاهر و باطن امور آگاه است و چیزی از نظر او در زمین و آسمان پنهان نیست، و پاداش و کیفر اعمال فقط به دست اوست و هیچ منحرفی قدرت خروج از حکومت او ندارد، و الی الابد در چنگال اراده او گرفتار است، مدیون در املائی خودش به نویسنده باید عین دین و مدت تعیین شده را املاء کند و در تنظیم سند مبادلاتی ذره‌ای کم و کاست راه ندهد.

6- چنانچه مدیون دچار سبک مغزی باشد، و نتواند حقوق خود را با املائی صحیح در سندی به ثبت برساند، یا ناتوان جسمی یا ناتوان از املاء باشد و از عهده‌اش برنیاید جملاتی محکم و استوار القاء کند تا در سایه‌ی آن حقش محفوظ بماند واجب است ولی سفیه و ضعیف با رعایت اصل عدالت سندی را تنظیم نماید که راه ظلم و ستم‌گری و اجحاف به حق سفیه و ضعیف به شدت بسته شود.

خانواده و جامعه لازم است به این معنا توجه داشته باشند که نسبت به سفیه و ضعیف مسئولیت شرعی دارند و بر اساس این مسئولیت لازم است حق سفیهان و ضعیفان را حفظ نموده و از وارد آمدن خسارت بر آنان جلوگیری کنند، آنان اگر ولی نداشته باشند ولایت بر آنان قهراً بر عهده‌ی مؤمنان یا دولت اسلامی است.

7- لازم است کنار ثبت اسناد مبادلاتی دو مرد مؤمن یا در صورت نبودن دو نفر، يك مرد مؤمن و دو زن مؤمنه به عنوان شاهد گرفته شوند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 183

از آیه شریفه استفاده می‌شود که شاهدان باید دو مرد بالغ یا يك مرد بالغ و دو زن بالغ باشند که در این زمینه شهادت اطفال قطعاً مسموع نیست، و از «مِنْ رِجَالِكُمْ» به این معنا توجه داده شده که شاهد باید مسلمان باشد، زیرا شهادت کافران مقبول نیست، و از «مَنْ تَرْضَوْنَ» استفاده می‌شود که باید شاهدان مورد وثوق و اطمینان دو طرف باشند، قول شاهد تحمیلی مورد قبول نیست.

فلسفه گرفتن دو شاهد مرد یا يك مرد و دو زن این است که اگر برای یکی در مسئله شهادت به برنامه اتفاق افتاده خطا یا فراموشی پیش آید دیگری او را به خطایش توجه دهد، یا با تذکر اصل حقیقت او را از فراموشی بیرون بیاورد.

8- قبول و پذیرش شهادت در صورتی است که طرفین داد و ستد از آنان برای قبول و تحمل شهادت دعوت کنند که در صورت دعوت دو شاهد مرد یا يك مرد و دو زن باید دعوت طرفین را بپذیرند و تن به شهادت دهند و از قبول شهادت که امری انسانی و عاطفی و مایه‌ای برای رفع نزاع و اختلافات است امتناع نورزند.

9- زیادی و کمی مال و جنس در مسئله داد و ستد و بده و بستانهای طرفین نباید سبب ملول شدن از وظیفه و مسئولیت ثبت سند و مدت آن شود.

آیه شریفه با این بیان ارزش ثبت مبادلات و اهمیت سندنویسی را می‌رساند.

10- ثبت و نوشتن دیون و مدت آن چه کم باشد، چه زیاد از عادلانه‌ترین اعمال در پیشگاه حق، و استوارترین امور برای اقامه شهادت نزد خداست، این سند امضای شده طرفین است که راه هر نزاع و اختلاف، و ادعای خلافی را به روی هر دو طرف می‌بندد، و هنگام سر رسیدن مدت، طرفین معامله یکی با

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 184

پرداخت دین و دیگری با گرفتن آن به آسانی و سهولت و بدون درگیری و نزاع و با حفظ محبت به یکدیگر به مسئله خاتمه می‌دهند.

11- اگر معاملات به صورت نقد انجام بگیرد و مدتی در آن لحاظ نشود نیازی نیست که نوشته شود و برای آن تنظیم سند صورت بگیرد.

12- شاهد گرفتن در هنگام داد و ستد گرچه نقدی صورت بگیرد کاری نيك و پسندیده است.

13- نویسنده سند، و شاهدان، نباید متحمل زیان شوند، باید حق نویسندگی به نویسنده و حق گذاری و رفت و آمد، و هزینه‌ای که نویسنده یا شاهدان می‌کنند از جانب طرفین به آنان پرداخت شود.

حفظ حقوق کاتب و شاهد و تأمین امنیت شغلی آنان موجب ترغیب دیگران برای متحمل شدن تنظیم سند مبادلات و شهادت دادن می‌شود.

14- وارد کردن ضرر و زیان به نویسندگان و شاهد قطعاً فسق و انحراف از حق و از مصادیق ستم و ظلم به مردم است.

15- «وَاتَّقُوا اللَّهَ» فرمان و دستوری است که شامل طرفین معاملات و کاتب و شاهد است، خداوند به همه آنان دستور می‌دهد که خود را در جنب خدا از افتادن در خزی دنیا و عذاب آخرت حفظ نمایند.

16- از مسائلی چون تنظیم سند، گرفتن شاهد، رعایت تقوا، توجه به عدالت، حفظ حقوق کاتب و شاهد که همه و همه در دو آیه شریفه مطرح است لزوم هماهنگ نمودن امور اقتصادی با امور اخلاقی و معنوی استفاده می‌شود، چنانچه این مسائل بر اقتصاد مردم و معاملات و مبادلات حاکم شود، جامعه از امنیت اقتصادی شگفتی برخوردار می‌شود و وضعی چون روابط بھشتیان آخرت برای

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 185

مردم پدید می‌آید، و هر حقی و هر مالی و هر جنسی در جایگاه خودش قرار گرفته و از دستبرد در امان می‌ماند و هر صاحب حقی به حقش می‌رسد، و نزاع و اختلاف و کینه و دعوا و کشیده شدن مردم به دادگاه و دادگستری و زندان خاتمه پیدا می‌کند و جامعه بدون تردید جامعه برین اسلامی و امت وسط و خیر امت می‌گردد.

17- تعلیم مسائلی که ضامن سعادت دنیا و آخرت انسان است بر عهده حضرت حق است «وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ» خداوند در نزدیک به پانصد آیه در قرآن احکام خود را ارائه داده و پیامبر و امامان با توضیح آن آیات قوانینی فراگیر را تدوین نموده‌اند که از مجموع آن آیات و قوانین فقه غنی و پویایی تحت عنوان فقه اهل بیت یا فقه شیعه به وجود آمده که حکم چیزی را در همه شئون زندگی فروگذار نکرده و بهترین مکتب برای رشد انسان و تأمین امور معنوی و مادی او و زمینه‌ای برای تحصیل سعادت دنیا و آخرت وی است.

این مردم هستند که در کمال رغبت و اختیار باید مقررات فقهی را فرا بگیرند و به آن عمل کنند و در این زمینه وجود خود را از افتادن در مسیر انحراف حفظ کنند «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ» و به این حقیقت توجه دقیق داشته باشند که خداوند به هر چیزی و به ظاهر و باطن آن داناست و به وضع همه موجودات هستی آگاهی دارد و همه قوانین و احکام او از افق علم و دانائی مطلق و بی‌نهایتش طلوع کرده است.

18- چنانچه در سفر یا بر فرض در حضر کاتبی برای تنظیم سند و نوشتن داد و ستد و مبادله بین طرفین یافت نشود وثیقه و گرو می‌تواند جایگزین سند برای

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 186

احقاق حق و رسیدن داین به طلبش از بدهکار گردد، این در صورتی است که میان طرفین اعتماد حاکم نباشد، ولی چنانچه میان طرفین در داد و ستد و وام و قرض اعتماد برقرار باشد وثیقه گرفتن لازم نیست، و قطعاً حکمت و فلسفه تشریع وثیقه رفع اضطراب و نگرانی از ضایع شدن دیون است.

19- مدیونی که داین را امین دانسته و وثیقه‌ای نزد او به گرو گذارده بر داین واجب شرعی و لازم حتمی است که امین بودن خود را حفظ کرده، از هر گونه طمع نسبت به امانت جداً اجتناب و پرهیز نماید و در موقع معین امانت را که همان وثیقه است به مدیون باز گرداند.

چه تعبیر اخلاقی بسیار مهمی در این آیه شریفه آمده است داین امین، وثیقه امانت، وظیفه واجب داین بر گرداندن امانت است، و در همه این امور برای این که در مسیر صحیح و درستش اجرا شود تقوای الهی مهم‌ترین نقش را برعهده دارد که امین اگر اهل تقوا نباشد دچار خیانت در امانت می‌گردد: «وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ»

20- کتمان شهادت که قطعاً به زیان داین یا مدیون یا هر دوی آنان است و موجب می‌گردد حق مسلمی تباه و ضایع شود از گناهان کبیره و موجب عذاب الهی است.

خائنان در امانت، و کتمان‌کنندگان شهادت منفور و مطرود حضرت حق هستند، خیانت در امانت محصول بی‌تقوایی و کتمان شهادت میوه تلخ قلب آلوده و شیطانی و به فرموده حضرت باقر (ع) نتیجه کفر قلب به حقایق است. «1»

(1) - نور الثقلین ج 1، ص 301.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 187

تفسیر آیه 284

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوْهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَعْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است فقط در سیطره مالکیت و فرمانروائی خداست و اگر آنچه [از نیت‌های فاسد و باطل] در دل دارید آشکار نمائید یا پنهان سازید خدا شما را به آن محاسبه می‌کند، پس هر که را بخواهد می‌آمرزد، و هر که را بخواهد عذاب می‌کند و خداوند بر هر کاری تواناست.

شرح و توضیح

آیه شریفه متضمن چند مسئله بسیار مهم است: 1- اختصاص فرمانروائی و حکومت حق بر جهان هستی. 2- محاسبه نیت‌هایی که به صورت عمل آشکار می‌شود، و نیت‌های پنهان. 3- اختیار خداوند در مغفرت و عذاب.

مالکیت حق بر جهان هستی

در اختصاص مالکیت و فرمانروائی حضرت حق بر جهان هستی در توضیح برخی از آیات سوره بقره به ویژه در آیه الكرسي بحث مفصل و مشروحي به میان آمد که تکرار آن را لازم نمی‌بینم.

نیات و ملکات نفسانی

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 188

در این که منظور از **مَا فِي أَنْفُسِكُمْ** نیات نامشروع و نیات پاک و منطقی، یا ملکات نفسانی و باطنی از قبیل تولى و تبرى، محبت و کینه، و عزم و اراده، و خطورات خالص قلبی است میان مفسران و محققان و اهل لغت مباحث جالبی مطرح است، که لازم است همه آنها در ذیل این آیه شریفه مورد توجه دقیق قرار گیرد و از آنها بحث شود.

منظور از نیات و ملکات آتھائی است که زمینه ظهور افعال جسمی و ظاهری است، چرا که دو لغت ابداء و اخفا نشان دهنده این حقیقت است که نیات و ملکات ممکن است عامل ظهور باشد و ممکن است منشأ آشکار شدن نباشد، در اینجا باید گفت افکار و خیالات و تصورات مانند تصور گناه که چون بادی می‌وزد و می‌رود از مقوله مطالب آیه شریفه خارج است.

روی این حساب به قول المیزان در توضیح آیه شریفه:

احوال و ملکات نفسانی که منشأ افعال است از طاعات و معاصی درون به شمار می‌آید و خداوند حساب آنها را از انسان می‌خواهد.

وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ: «1»

ولی شما را به آنچه دلهایتان از ملکات فراهم نموده مؤاخذه می‌کند.

کبر در برابر حق که مانع روی کرد به سوی حق و اجرای اوامر حق است.

قطعاً از ملکات راسخه‌ای است که قیامت مورد مؤاخذه حق خواهد بود.

بخل این صفت زشت، و محبت به دشمنان خدا و نفرت از دوستان حق که صفت بخل عامل باز دارنده انسان از انفاق و صدقات، و محبت و نفرت که سبب

(1) - بقره 225.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 189

پیروی از فرهنگ دشمن و دوری از فرهنگ خداست یقیناً مورد مؤاخذه پروردگار است.

«آیه بیان می‌کند که ملکات نفسانی چه اظهار شود و چه پنهان بماند مورد محاسبه قرار می‌گیرد، اما آیا جزاء دار مدار عزم است چه فعل صورت بگیرد و چه نگیرد، و فعل مصادف با واقع مقصود بشود یا مثلاً صورت تجری با منظور مصادف نشود، یا دایر مدار عزم نیست، این آیه نظری به آن ندارد.» «1» روایات به ویژه روایاتی که تفاسیر مشهور اهل سنت نقل کرده‌اند در این که منظور از آیه کتمان شهادت است، یا آشکار شدن و پنهان ماندن نیت و هر عزمی است، یا مقصود ملکات غیر راسخ نفسانی است به شدت مختلف و گوناگون است.

مفسر المیزان می‌گوید: این روایات با اختلافی که در مضمون دارد در این جهت شریک است که همه مخالف با ظاهر آیه می‌باشد، زیرا ظاهر آیه این است که محاسبه بر اموری است که قلب کسب می‌کند چه مستقیماً و چه از راه جوارح، ولی

در خطورات ذهنی کسی در کار نیست، و ظاهر محاسبه هم محاسبه برای جزاست نه صرف خبر دادن به خطورات نفسانی.

در هر صورت مراد از **فِي أَنْفُسِكُمْ** به ظن قریب به یقین اموری است که در باطن در حدی جای پای ثابت پیدا کرده و منشاء صدور اعمال و حرکات است و نسبت به اعمال جنبه ریشه و اساس دارد، مانند حب مثبت یا منفی، کینه مثبت یا منفی، حسد، کبر، حرص، بخل، علّو و برتری جوئی، منیت و ...

(1) - المیزان ج 2، ص 608.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 190

مجرد خطور و عزم ناگهانی نمی تواند از مصادیق کسب قلب باشد تا محاسبه یا عذابی بر آن صورت بگیرد. وجود مقدس حق قدرت بی نهایت است، مالکیت بر همه هستی ناشی از قدرت اوست، بر محاسبه اعمال و نیت انسان و آمرزش و عذاب او توانائی دارد، و کسی را نرسد که به حضرتش که بر اساس حکمت و مصلحت و عدل و گذشت و انتقام با بندگان که مملوک او هستند رفتار می کند ایراد بگیرد.

«مغفرت و عذاب متوقف بر علم و محاسبه و مشیت خدا بر غفران و عذاب است، و این علم و محاسبه و مشیت بر غفران یا عذاب عدل محض است، چرا که برخاسته از علم اتم و اکمل و حکمت بالغه کامله است، از امیرمؤمنان در برخی از حالاتش که در اوج انقطاع از ماسوی الله بود روایت شده:

«اللهم لا تفعل بی ما انا اهل، فانك ان تفعل بی ما انا اهل تعذبنی و لم تظلمنی، اصبحت اتقی عدلك و لا اخاف جورك فیا من هو عدل لا یجور ارحمنی، اللهم افعل بی ما انت اهل، فانك ان تفعل بی ما انت اهل ترحنی و ان تعذبنی فانت غنی عن عذابی و انا محتاج الی رحمتك فیا من انا محتاج الی رحمة ارحمنی.» «1»

خداوندا با من مطابق آنچه که هستم رفتار مکن، اگر مطابق آنچه که هستم رفتار کنی به عذاب دچارم می کنی در حالی که به من ستم نکرده ای، زندگی می کنم در حالی که از عدالت می پرهیزم و از ستم هیچ وحشتی ندارم چون ابداً اهل

ستم نیستی، ای کسی که عدل محضی و ستم نمی کنی به من رحمت آر، با من به گونه‌ای که خودت شایسته آن هستی رفتار کن، زیرا اگر مطابق

(1) - مواهب الرحمن ج 4 ص 423.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 191

شایستگی‌ات با من رفتار کنی به من رحم می کنی، و چنانچه برایم عذاب مقرر کنی بی‌نیاز از عذاب من هستی ولی من نیازمند رحمت توأم، ای کسی که به رحمتش محتاجم به من رحم کن.

آری او قادر مطلق است، اگر بخواهد بر اساس ملکات نفسانی‌ام مرا عذاب کند بخاطر این است که شایسته عذابم، اگر بخواهد در کاخ مغفرتم جای دهد شایسته لطف و کرم اوست، در هر دو صورت نسبت به من عدالت و بزرگواری را بکار گرفته و ایراد و اشکالی به او نیست.

گروهی می‌گویند: خداوند عبد را بر همه فعلی از افعال محاسبه و مؤاخذه کند اگر توبه نکرده باشد، و آنچه را از معصیت نسبت به آن نیت کرده، یا قصد بر انجام داشته آن را به بیماری و مصائب و آفات تلافی کند.

در روایتی از عایشه نقل شده: که رسول اسلام فرمود: خداوند بنده را به تب یا نکبت یا سختی یا غم یا آزار جهت کفاره خطورات منفی قلبش دچار کند تا چون نزد خدا رود پاک باشد.

«لا یصیب المؤمن نصب و لا وصب و لا مخصه حتی اھم یھمه و لا اذی الا کفر الله به من خطایاه:» «1»

عمرو بن جریر می‌گوید: روزی در ایام جوانی و برنایی بر کار ناشایستی تصمیم گرفتم، در راه که می‌رفتم به جمعی رسیدم که گرد واعظی نشسته و به موعظه گوش می‌دادند، اول سخنی که از او شنیدم این بود: ای بر معصیت عزم کرده و آن را در دل نھان داشته، آن که دل را آفرید پنهان دل را می‌داند، چون این سخن شنیدم بیهوش افتادم، و جز با توبه حقیقی از بیهوشی برخاستم.

(1) - ابوالفتح رازی ج 4 ص 147.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 192

در خبر است که سالی در بنی اسرائیل قحطی سختی بود، مردی در بیابان تپه‌های ریگ را می‌نگریست و می‌گفت: چه می‌شد اگر هم این تل‌ها آرد بود و من مالکش بودم تا به تھیدستان می‌دادم، خداوند به پیامبر زمانش وحی کرد به آن مرد بگو: من از قلب تو در آرزویت صدق و راستی دیدم آنچه در دل آوردی از تو پذیرفتم.

در روایت آمده: که روز قیامت بنده‌ای را می‌آورند و صحیفه عملش در دستش نهند، او نامه باز کند و در ابتدای صفحه‌ی آن حجی مقبول و مبرور ببیند، ساعتی در آن می‌نگرد و اندیشه کند که من حج نکرده‌ام، خطاب رسد نامه عملت را بخوان گوید: خدایا سهو و اشتباه بر تو روا نیست، من در دنیا حج بجا نیاورده‌ام ولی در پرونده‌ام حجی مقبول ثبت است خطاب رسد تو حج نکرده‌ای ولی به یاد داری در فلان روز قافله حج برای رفتن به حج عبور می‌کرد و تو اشک از چشم فرو ریختی و گفتی ای کاش من هم مستطیع بودم تا با این کاروان به حج می‌رفتم، من خواسته‌ات را صدق و درست دیدم به این خاطر در پرونده‌ی عملت حجی مقبول نوشتم.

در هر صورت حساب برای نیک و بد قطعی باشد و مؤاخذه و آمرزش در دست قدرت اوست خواهد ببخشد و خواهد عذاب کند. «1»

نیت در روایات.

روایات زیر از رسول بزرگوار اسلام در کتاب‌های مختلف نقل شده است:

«نية المؤمن خير من عمله، و عمل المنافق خير من نيته و كل يعمل على نيته فاذا عمل المؤمن عملاً نارا في قلبه نور.» «2»

(1) - چند داستان و روایات اخیر در تفسیر ابوالفتح رازی ذیل آیه مورد بحث نقل شده است.

(2) - المعجم الكبير ج 6 ص 185.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 193

نیت مؤمن که برای انجام کار شایسته‌ای در قلبش صورت می‌بندد از عملش بهتر است، و عمل منافق از نیتش بهتر است، زیرا نیتش به قصد خدا نیست، بلکه نقشه تزویر و ریا و فتنه و فجور است، و هر کدام بر اساس نیتش عمل می‌کند، هر گاه مؤمن عملی انجام دهد در دلش نوری روشن می‌شود.

«بحسب المرء اذا رأى منكراً لا يستطيع له تغييراً ان يعلم الله تعالى انه له منكر:» «1»

هر گاه مردی کار زشت و ناشایسته‌ای دید ولی قدرت تغییر آن را نداشت، برای او بس است که خداوند متعال بداند که او از آن کار به شدت بیزار است.

«ان الله تعالى لا ينظر الى صوركم و اموالكم و لكن ينظر الى قلوبكم و اعمالكم:» «2»

خداوند متعال به صورت‌ها و ثروت‌های شما نظر نمی‌کند ولی به دلتا و کردارتان می‌نگرد.

«النية الحسنة تدخل صاحبها الجنة:» «3»

نیت نیکو و قصد درست و صحیح صاحبش را به بهشت می‌برد.

«من احب عمل قوم خيراً كان او شراً كان كمن عمله:» «4»

هر کس کار قومی را دوست داشته باشد، خوب باشد یا بد، مانند کسی است که آن را انجام داده است.

پیامبر اسلام می‌گوید: خداوند فرموده:

(1) - سنن ابی داود ج 2 ص 490.

(2) - سنن ابن‌ماجه ج 2 ص 1388.

(3) - الفردوس ج 4 ص 305.

(4) - کنز العمال ج 5 ص 341.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 194

«اذا هم عبدی بحسنة و لم يعملها کتبتها له حسنة فان عملها کتبتها له عشر حسنات الى سبعمأة ضعف و اذا هم بسیئة و لم يعملها لم اکتبها علیه فان عملها کتبتها علیه سیئة واحدة.» «1»

هر گاه بنده‌ای به انجام کار خوبی نیت نماید ولی آن را به چرخه‌ی عمل نرساند برای او يك حسنه می‌نویسم، و اگر آن را انجام دهد برای او ده تا هفتصد برابر حسنه می‌نویسم، و چون بر انجام کار بدی همت گمارد ولی آن را انجام ندهد برای او بدی نمی‌نویسم، و اگر مرتکب آن شود يك بدی برایش ثبت می‌کنم.

«من خرج يطلب بابا من علم ليرد به باطلا الى حق او ضلالة الى هدى كان عمله ذلك كعبادة متعبد اربعين عاماً.» «2»

کسی که به نیت یاد گرفتن رشته‌ای از دانش کوچ کند، تا با آن باطلی به سوی حق جهت دهد، یا ضلالتی را به هدایت برساند این عملش مانند عبادت عابدی است که چهل سال تمام عبادت کرده باشد.

(1) - نهج الفصاحة 671.

(2) - معالم الزلفی ج 1 ص 48.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 195

تفسیر آیه 285 - 286

أَمَرَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ.

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَ اغْفِرْ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.

پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شد ایمان دارد، و همه مؤمنان به خدا و فرشتگانش و کتاب‌هایش و پیامبرانش ایمان دارند به زبان حال می‌گویند: ما میان هیچ یک از رسولان خدا تفاوت قائل نیستیم و اعلام کردند ما حق را پذیرفته و مطیع آن هستیم پروردگارا آمرزش را می‌خواهیم و بازگشت به سوی توست.

خدا احدی را جز به اندازه‌ی طاقت و گنجایشش تکلیف نمی‌کند هر کس عمل شایسته انجام داده به سود خود اوست، و هر کس مرتکب کار زشت شده به زیان اوست، اهل ایمان می‌گویند پروردگارا اگر دچار فراموشی نسبت به تکلیف شدیم یا گرفتار اشتباه گشتیم ما را مؤاخذه نکن، پروردگارا تکلیف سنگین بر عهده‌ی ما مگذار، چنان که بر عهده پیشینیان از ما گذاشتی پروردگارا و آنچه را نسبت به آن تاب و توان نداریم بر ما تحمیل مکن، و از ما گذشت نما، و ما را بیامرز و بر ما رحم کن، تو سرپرست مائی، پس ما را بر گروه کافران پیروز کن.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 196

شرح و توضیح

در این دو آیه شریفه که مجملی از همه آیات سوره مبارکه بقره و عصاره‌ای از معارف الهیه و چکیده‌ای از مسائل اسلامی و معنوی است دریا دریا مطلب موج می‌زند که بیان از گفتنش الکن و قلم از نوشتنش عاجز و عقل از درک عمقش قاصر، و اندیشه از پرواز به اوجش ناتوان است، سخن در این دو آیه 1- از ایمان پیامبر بزرگ اسلام 2- و ایمان مؤمنان به حقایق 3- و روح پذیرش واقعیات الهیه از جانب اهل ایمان و عمل بر اساس فرهنگ اسلام، 4- و درخواست مغفرت از خداوند به وسیله بندگان شایسته 5- و حکمت قانون‌گذاری حق به اندازه گنجایش وجودی انسان، 6- و بازگشت

نتایج خوبی‌ها و بدی‌ها به بشر 7- و دعای اهل ایمان برای آسانی عمل 8- و چهار خواسته بسیار عظیم اهل دل از حضرت حق است.

ایمان پیامبر

کلمه رب در آیه شریفه: «إِنَّمَا أُتِرِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ» و اضافه شدنش به ضمیری که به الرسول برمی گردد دریائی پرموج از معنا و مفهوم را نشان می‌دهد.

ربّ به معنای مالک، فرمانروا، مدبّر، و پرورش دهنده است، مالکی که به مملوکش از ابتدائی که آفریده می‌شود نظر رحمت، لطف، احسان، و روزی دهی در دو جهت مادی و معنوی دارد، و همه وسائل رشد و تربیت و کمال را برای او بی‌دریغ فراهم می‌آورد، و زحمات مثبت مملوک را به احسن وجه پاداش و جزا می‌دهد، و وی را با قبول تربیت مدبّر به اوج رفعت و عظمت می‌رساند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 197

قرآن که دربردارنده‌ی تمام مایه‌های سعادت دنیا و آخرت است، و جامع همه علوم کتاب‌های آسمانی، و معجزه جاوید نبوت آخرین سفیر، و از نظر ظاهر دارای ابتدا و از نظر باطن و مفهوم بی‌انتهاست، جلوه‌ی ربوبیت حضرت حق است
إِنَّمَا أُتِرِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ.

اضافه رب به ضمیری که در آیه‌ی به الرَّسُولُ باز می‌گردد اضافه‌ی تشریفیه است که این اضافه نشان دهنده جایگاه رفیع و مقام عالی و عظمت و شخصیت بی‌نظیر پیامبر بزرگوار اسلام است.

پروردگار مهربان رب العالمین است، ولی در آیه شریفه به طور ویژه به يك فرد اضافه شده: من ربه تا عقول جهانیان را به بزرگی و شرافت و کرامت پیامبر اسلام توجه دهد.

پیامبر بزرگ اسلام از نظر ظرفیت عقلی و گنجایش روحی و سعه‌ی صدر نمونه و مانند ندارد به همین خاطر به او عقل کل و روح هستی، و عرش معنوی الهی لقب داده شده است.

مظروف این ظرف و معدن با عظمت علمی سرشار و فراگیر، و ایمان و عشق به خداست، ایمانی که هم چون آن گوهری در دریای وجود یافت نمی‌شود، و عشقی که همانند کیفیتش در قلبی وجود ندارد.

او با چشم دل خدا را آن گونه که هست می دید، و با این که در دنیا بود در قیامت زندگی می کرد، و فرشتگان برای تبرک جستن به او بر او نازل می شدند، و جبرئیل وحی دریافت شده از حق را به او هدیه می کرد، و آسمان و زمین که سقفی بر سرش و فرش زیر پایش بودند بر او مباحات و افتخار می نمودند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 198

معرفت و آگاهی اش به خدا و صفات و اسماء او کامل بود، و در این زمینه بر همه اهل معرفت از فرشتگان و جن و انس برتری داشت و ایمانش به حق و دلبستگی اش به محبوب محصول این معرفت و آگاهی بود.

وقتی نتوانستیم يك نعمت بهشت که يك نعمت ابدی است مانند يك درخت، يك چشمه، يك مسکن طیب را از نظر قیمت ارزیابی کنیم کجا می توانیم هشت بهشت را قیمت گذاری کنیم و چون نتوانیم رضوان الله را که اکبر از جنات است قیمت گذاری کنیم کجا قدرت داریم مایه ایمان و علم و معرفت پیامبر و عبادتش را که همه و همه ریشه جنات و سبب رضوان الهی است از نظر ارزش قیمت گذاری نمائیم، قیمت ایمان و بینش و بصیرت و عبادت او بی نهایت است و به تناسب این مظروف ها ظرف هم دارای قیمت بی نهایت است، او والاترین و بهترین و برترین مخلوق آفریده شده حق است، در همه جهان هستی مخلوقی نه این که هم وزن او نیست، بلکه نمی توان احدی را با او نسبت گیری کرد، از امیرمؤمنان که خود گل سرسبد انسانیت و عین کمالات و محض حقایق است و جز خدا و پیامبر کسی او را نشناخت و پس از پیامبر احدی به وزن معنوی او نمی رسد روایت شده که می فرمود:

«انا عبد من عبید محمد صلی الله علیه و آله»

وجود مقدسش با فرهنگ رسالت، و معرفت و آگاهی و عقلش معما رسانده بهشت برای همه جهانیان، و ارزش ها و کمالاتش زمینه ساز جذب رضوان الله اکبر برای همه انسان هاست، مگر نه این است که رب و مدبر و مربی اش پروردگار مهربان در رابطه با سرمایه عظیم وجودی اش در قرآن مجید فرموده:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ: «1»

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 199

و ما تو را جز مهر و رحمت برای همه جهانیان نفرستادم آری وجودش رحمت خدا بر همه جهانیان از ابتدا تا انتهاست، اگر همه بدون استثناء از قرآن او و فرهنگ او و نبوت او و سنت و که جز رحمت برای همگان نیست در جهت رشد عقل و روح و بیداری قلب و بکارگرفتن اعضا و جوارح در مسیر امور مثبت بهره‌مند شوند، به بهشت عنبر سرشت در آیند و لقمه‌ای برای معده دوزخ باقی نخواهد ماند.

گسترده‌ی و حجم ظرفیت قلب مبارک او را با شناخت قرآن مجید بشناسید.

قرآن کتابی است که بنا به نقل شیعه و سنی از قول پیامبر:

«لا تحصى عجائبه و لا تبلى غرائب»¹

شگفتی‌هایش شمرده نشود، و به عدد در نیاید، ارزش‌هایش کهنه نگردد.

کتابی است که پس از قرن‌ها از نزولش هنوز بر آن تفسیر جدید می‌نویسند، و مطالب نو و تازه از آن کشف می‌کنند، در حالی که پیشرفت علوم در همه رشته‌ها نتوانسته بر آن نقص و عیب بگیرد و آینده هم نخواهد توانست به آن کم‌ترین اشکال و ایرادی وارد کند، و چنانچه دانش بشر هزاران برابر امروز پیشرفت کند ذره‌ای از حقایق او را نمی‌تواند از میدان بیرون نماید. این قرآن که از افق علم حضرت طلوع کرده، و جلوه ربوبیت و حکمت و دانش و عدالت خداست و برای مفاهیم و معانی بلندش هرگز نمی‌توان نهایتی تصور کرد با بدرقه فرشته اعظم ملک مقرب جبرئیل امین با همه هویتش بر قلب مبارک محمد نازل شد و چه قلبی و چه ظرفی با چه وسعت و گسترده‌ی که نتوانسته مفاهیم بی‌نهایت را در خود جای دهد.

(1) - کافی ج 2 باب فضل قرآن ص و کنز العمال ج ص

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 200

وَ إِنَّهُ لَنَزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ، عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ: «1»

و بدون تردید این کتاب نازل شده پروردگار جهانیان است، که روح الامین آن را از صقع علم ربوبی بر قلب تو نازل نموده است، تا از بیم دهندگان باشی.

از رسول اسلام روایت شده است:

«ان هذه القلوب اوعية فخيرها اوعاها:» «2»

قطعاً این دل‌ها مانند ظروفند، پس بهتر از همه دلی است که گنجایش بیشتر است.

و دلی مانند دل او در همه آفرینش از نظر گنجایش و وسعت معنوی بالاتر و بهتر نبود، دلی که ظرف قرآن مجید شد و خورشید وحی از افقش طلوع بی غروب کرد.

شرح صدر یا به عبارت دیگر حوصله، آن چنان در باطن حضرت و سینه مبارکش شدت داشت که گوئی آن سینه پاک فضای هستی را در خود جای داده و مواقع نجوم بود، با همان شرح صدر سیزده سال در مکه و حدود ده سال در مدینه در برابر آن همه آزار و اذیت، تهمت و افترا، ظلم و ستم، جنایت و خیانت مشرکان و منافقان در راه هدفش که هدایت مردم و اعلای کلمه توحید بود با کمال بزرگواری و کرامت دوام آورد و لحظه‌ای از ادای تکلیف و اجرای مسئولیت باز نایستاد.

(1) - شعراء 194 - 192.

(2) - الجامع الصغیر ج 1 ص 386.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 201

مقامات روحی و معنوی‌اش، کمالات باطنی و فضائلش در افقی است که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل به آن نمی‌رسد، و جایگاه شخصیتش جایگاهی است که پرواز عقول به آنجا امری غیر ممکن و محال است.

این همه عظمت و جلالت، و شخصیت و کرامت که به راستی از دسترس افهام خارج است محصول ایمان آن حضرت به حقایقی بود که به عنوان قرآن به او وحی شده بود.

قلب مقدس و عرشی‌اش همه حقایق ما **أُنْزِلَ إِلَيْهِ** را باور قطعی داشت و در فضای آن حقایق زندگی می‌کرد و بر اساس آن باور انجام تکلیف می‌نمود.

از شهر علم یقین و عین یقین عبور کرده و برای ابد ساکن سرزمین حق یقین شد، و پس از آن به کوی من الخلق الی الحق و من الحق فی الحق وارد گشته و من الحق به سوی خلق به اذن حق آمد تا افتادگان در دوزخ ضلالت و گمراهی را خارج ساخته و پس از رشد عقلشان و تزکیه نفوسشان با تلاوت آیات و تعلیم حکمت به سعادت دنیا و به بهشت آخرت و جنت خاص رضوان الله برساند.

با این که در آیه‌ی شریفه **آمَنَ الرَّسُولُ** راه باز بود که ایمان او يك جا در فراز و المؤمنون کل بیان شود ولی سخن از ایمان آن حضرت به طور جداگانه و خاص به میان آمد تا نشان دهد که ایمان او برترین ایمان و بالاترین و والاترین ایمان است.

امیرمؤمنان (ع) در رابطه‌ی با شخصیت معنوی و عظمت روحی پیامبر اسلام می‌فرماید:

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 202

«حَتَّى أَفْضَتْ كَرَامَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَى مُحَمَّدٍ ص، فَأَخْرَجَهُ مِنْ أَفْضَلِ الْمَعَادِنِ مَنِينًا، وَاعْرَضَ الْأَعْرُومَاتِ مَعْرِسًا، مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي صَدَعَ مِنْهَا أَنْبِيَاءُهُ، وَانْتَجَبَ مِنْهَا أَمْنَاءُهُ، عِثْرَتُهُ خَيْرُ الْعِثْرِ، وَاسْرُتُهُ خَيْرُ الْأَسْرِ، وَشَجَرَتُهُ خَيْرُ الشَّجَرِ، نَبَتْ فِي حَرَمٍ، وَبَسَقَتْ فِي كَرَمٍ، لَهَا فُرُوعٌ طَوَالٌ، وَفَرْعٌ لَا تُنَالُ، فَهُوَ إِمَامٌ مَنِ اتَّقَى، وَبَصِيرَةٌ مَنِ اهْتَدَى، سِرَاجٌ لَمَعَ ضَوْؤُهُ، وَشِهَابٌ سَطَعَ نُورُهُ، وَزَنْدٌ بَرَقَ لَمْعُهُ، سِيرَتُهُ الْقَصْدُ، وَسُنَّتُهُ الرُّشْدُ، وَكَلَامُهُ الْفَضْلُ، وَحُكْمُهُ الْعَدْلُ:» «1»

تا آن که کرامت خداوند سبحان منتهی به محمد (علیهما السلام) شد، او را از برترین معادن رویانید، و در عزیزترین سرزمین‌ها کاشت، از همان درختی که پیامبرانش را از آن آشکار ساخت، و امنای خود را از آن انتخاب نمود عترتش بهترین عترت‌ها، و دودمانش برترین دودمان‌ها و شجره‌اش بهترین شجره‌ها است، شجره‌ای که در حرم روئید، و در عرصه کرامت و مجد به رشد رسید، شجره‌ای که شاخه‌های بلند دارد، و میوه‌هایی که دور از دسترس است، به این جهت امام تقوایی‌ها و وسیله بصیرت هدایت یافتگان است. چراغی است درخشان، ستاره‌ای فروزان، و آتش‌گیره‌ای با شعله‌های زبانه‌دار، روشش حد وسط و معتدل، طریقه‌اش رشد، کلامش جداکننده حق از باطل و حکمش عدل محض است.

حقایقی که امام مؤمنان و محبوب عارفان، حضرت علی (ع) در این فرازا بیان کرده، همه و همه از آثار ایمان پیامبر بزرگ اسلام بما انزل الیه من ربه است، قلمم یارای نوشتن عظمتش را ندارد، فکر در برابر بیان شخصیت او از حرکت

(1) - نهج البلاغه خطبه 93.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 203

بازمانده، خود را چون ذره‌ای معلق در هوا در برابر جوّ بی‌انتهای کرامتش می‌بینم، تنها نظری که درباره‌ی او می‌توانم داشته باشم يك جمله است که می‌تواند عمق آن همه هویت الهی او را نشان دهد و آن این جمله است: **آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ.**

ایمان مؤمنان به حقایق

ایمان در قلب مؤمنان متعلق و موضوعش چهار حقیقت است:

- 1- وجود مقدسی که مستجمع جمیع صفات کمال و اسماء حسنی و حقایق علیاست، که معبود به حق و مالک هستی و پدید آورنده موجودات، و هدایت‌گر آنان به سوی کمالات مخصوص به خودشان، و رزاق مخلوقات و مدبر امور همه ملکیان و ملکوتیان است: الله
- 2- باور داشتن فرشتگان که مدبرات امر، سفیران حق به سوی پیامبران، و حاملان وحی، و عباد مکرمی که عصیان به آنان راه ندارد، و حافظان و کاتبان اعمال و موکلان بر موت‌اند.
- 3- ایمان به کتاب‌های آسمانی که خداوند آنها را برای تأمین خوشبختی و خیر دنیا و آخرت مردم نازل کرده و خیر و شر را در آنها توضیح داده، و اوامر و نواهی و احکامش را در آنها مندرج نموده است.
- 4- تصدیق نبوت انبیا و این که آن بزرگواران مستقیماً تربیت شده حق، و آگاه به معارف الهیه، و معلم حقایق، و دلسوزان بی‌بدیل برای انسان هستند، و فرد فرد مرد و زن نسبت به آن بزرگواران مسئول، و فردای قیامت در صورت هماهنگی ظاهر و باطن آدمی با آنان راه نجات باز و وصول به مقام قرب و لقاء میسر است، و نیز ایمان به وحدت راه و عقیده و اهداف انبیا، و جدا ندانستن آنان از یکدیگر نه مانند یهود که جز موسی را قبول ندارند و نصاری که جز مسیح را نپذیرفته‌اند،

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 204

بلکه ایمان به همه انبیا از آدم تا خاتم و این که آنان وسیله نجات آدمیان از گمراهی و رساندنش به صراط مستقیم و سعادت دنیا و آخرت هستند، لا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ.

روح پذیرش و عمل بر اساس ایمان

سَمِعْنَا كُنَايَه از پذیرش دعوت خدا و رسول و قبول احکام حضرت حق و پیامبر است.

مگر صاحب عقل و انسان خردمند، و آن که از انصاف و فروتنی بهره‌دارد، می‌تواند دعوت حق و پیامبر و احکام و معارف آنان را که از علم و حکمت و رحمت و مصلحت سرچشمه گرفته، و جز تأمین سعادت دنیا و آخرت انسان را نمی‌خواهد نپذیرد.

دعوت خدا و پیامبر و همه حقایق اسلامی و اصول دین مبین الهی هماهنگ با فطرت، و مجموعه آن صراط مستقیم، و راه راست، و طریق رساننده انسان به خوشبختی و رضایت و جنت خداست.

خردورز در برابر این فرهنگ اصیل، و مایه رشد و کمال، سر فروتنی فرود می‌آورد، و با اشتیاق تام و شوق وافر تن به قبولی و پذیرش می‌دهد، و همه حرکات درون و برون را بر اساس آن تنظیم می‌کند، و قلب را محل طلوع توحید و شئون آن نموده، و روح و نفس را به حقایق اخلاقیه آراسته و از رذایل پیراسته می‌کند و همه اعضاء رئیسه بدن را به چرخه عمل صالح درآورده در مدار بندگی و عبادت قرار می‌دهد.

درخواست آمرزش

مؤمن چون درون و بیرونش به عبادت خالصانه خو کرد، و در مسیر حق به سلوک و حرکت پرداخت، برای جبران نواقص بندگی و عبادتش دست دعا به

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 205

پیشگاه حضرت رب برمی‌دارد، و به مالک و مربی‌اش عرضه می‌دارد: من جز حیثیت مملوکیت و مربوطیت چیزی ندارم، محض فقر و فنایم، خودیت و منیتی برای من نیست، منشأ ایمان و عبادتم توفیق تو بوده، آنگونه که باید نتوانستم وظیفه خدمت به جای آورم، و عبادتی شایسته درگاهت عرضه بدارم، ذره ناچیز کجا و وجود بی‌نهایت، خفاش کجا و خورشید،

عدم کجا و هستی این التراب و رب الارباب، هر چه توان و قدرت بگذارم، باز آن سان که باید نمی توانم، به بندگی برخیزم، و همه وجودم را چه در باطن و چه در ظاهر هزینه تو کنم، پس برای جبران این همه نقص و کمبود جز ریزش باران مغفرت و آمرزشت راهی نیست، پس بر اثر نیازمندی شدیدم به غفران مرا در معرض آن قرار ده، و هرگز آمرزشت را از من دریغ مدار و این فقیر بی نوا، و تهیدست گدا را از درگاهت مران، خداوندا بازگشت همه بندگان به توست، و همه به اراده و مشیت حضرتت در سرزمینی بنام محشر محشر می شوند، تا در دادگاههای عدالتت پرونده آنان محاسبه شود، و بر اساس محاسبه به پاداش برسند، من می خواهم روزی که به تو باز می گردم غفرانت نواقص پرونده ام را جبران کرده باشد تا سر خجالت و شرمساری به پیش نداشته باشم، پس در همین نشأة دنیا مرا پیامرز تا روز ورود به آخرت با سلامت نفس و پاکی جان و پرونده ای قابل قبول به محضرت درآیم.

چهار بخش اول آیه که سخن از حضرت الله و فرشتگان و کتابهای آسمانی و رسولان الهی است در حقیقت زمینه دهی به معرفت به مبدء و شئون والای اوست، و دو قسمت بعد زمینه دهی به معرفت به بندگی و عبودیت است. چون سالک چهار منزل ایمان را طی کند و قدم در عرصه تسلیم و انجام تکالیف بگذارد و به حقیقت بندگی آراسته شود، و نشان بندگی بر دوش وجودش جلوه نماید و این راه را که راه پیامبر اسلام و انبیاء الهی است تا پایان

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 206

عمر ادامه دهد مستعد رفتن به سوی جهان آخرت می شود، و با کوله باری از ایمان و عبادت و غرق شدن در دریای مغفرت به جایگاه ابدی برای رسیدن به پاداش زحمات خالصانه و پاکش سفر می کند.

مسئله مبدء با معرفت به حقایق اربعه کامل می شود، و راه با سمعنا و اطعنا تکمیل می گردد، و کمبودهای معنوی و نواقص عبادات با غفران جبران می شود، و نهایتاً با الیک المصیر به تمامیت می رسد و سکون و آرامش ابدی با جای گرفتن در بهشت الهی به دست می آید.

فضل مؤمن

بر اساس آیات و روایات، یقینی و قطعی است که مؤمن واقعی برترین موجود زنده در پیشگاه حضرت حق است.

البته مؤمن در اصیل ترین روایات که توضیحی بر آیات کتاب خداست به کسی گفته می شود که زندگی و حرکات و عقاید و اعمال و اخلاقش بر اساس قرآن و فرهنگ پاک اهل بیت پیامبر، امامان معصوم (ع) باشد.

پیامبر اسلام فرمود:

«اتانی جبرئیل (ع) عن ربی و هو یقول: ربی یقرئک السلام و یقول یا محمد بشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات و یؤمنون بك و باهل بیتك الجنة فلهم عندی جزاء الحسنی، سیدخلون الجنة:» «1»

(1) - معالم الزلفی 121.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 207

جبرئیل از جانب پروردگارم نزد من آمد در حالی که می گفت پروردگارم به تو سلام می رساند و می گوید: ای محمد به مؤمنین که عمل صالح انجام می دهند و به تو و اهل بیت ایمان دارند بهشت را مژده بده، آنان نزد من نیکوترین پاداش را دارند، قطعاً به بهشت وارد می شوند.

«عن الرضا (ع) قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله مثل المؤمن عند الله كمثل ملك مقرب و ان المؤمن عند الله اعظم من ذلك و ليس احب الى الله من مؤمن تائب او مؤمنة تائبة:» «1»

حضرت رضا می گوید: پیامبر فرمود، مثل مؤمن نزد خدا مثل فرشته مقرب است، و به راستی مؤمن نزد خدا از فرشته مقرب بالاتر است، و چیزی در پیشگاه خدا محبوب تر از مرد مؤمن تائب و زن مؤمنه تائب نیست. رسول خدا در بخشی از يك روایت می فرماید:

«الدعا سلاح المؤمن، الصلاة نور المؤمن، الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر، الحكمة ضالة المؤمن، نية المؤمن ابلغ من عمله، هدية الله الى المؤمن السائل على بابه، تحفة المؤمن الموت، شرف المؤمن قيامه بالليل، و عزه استغناء عن الناس:» «2»

دعا اسلحه مؤمن بر ضد حوادث و آفات است، نماز نور مؤمن است، دنیا زندان مؤمن و باغ سر سبز کافر است، حکمت و دانش گمشده‌ی مؤمن است، نیت مؤمن رساتر از عمل اوست، هدیه خدا به مؤمن نیازمندی است که به سوی او فرستد، تحفه خداداد به مؤمن مرگ است، شرف مؤمن به نماز شب و عزتش در بی‌نیازی او از مردم است.

(1) - عیون اخبار الرضا ج 2، 29-33.

(2) - جامع الاخبار 99.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 208

قانون و احکام به اندازه گنجایش و ظرفیت انسان

خداوندی که انسان را آفریده، و به همه ساختمان وجودی او و ظاهر و باطنش آگاه است، و گنجایش و ظرفیت و طاقت و تاب و توان او را می‌داند، بر پایه علم و حکمت و بصیرت و عدلش به او قانون و حکم ارائه کرده، و هرگز بیش از توانایی‌اش او را بر انجام کاری تکلیف نمی‌کند.

البته ظرفیت‌ها و گنجایش‌ها متفاوت است، و قانون هم در برابر این تفاوت ظرفیت تفاوت کمی پیدا می‌کند.

ایستاده خواندن نماز واجب است، وجوب نماز به صورت ایستاده و با رعایت شرایط لازم آن به اندازه ظرفیت و گنجایش انسان است، ولی اگر نتوانست ایستاده نماز بخواند قانون ایستاده به نشستن تغییر می‌یابد و اگر نشسته نتوانست به حالت خوابیدن عوض می‌شود، و اگر زبان از کار افتاده باشد به حالت گذراندن در ذهن تغییر پیدا می‌کند، در هر صورت قانون در اغلب امور برابر گنجایش مکلف تغییر کمی پیدا می‌نماید، و هیچ مکلفی نسبت به انجام تکالیف با این تغییر پذیری کمی در ترك قانون و رها کردن تکلیف آزاد نیست، و راهی برای عذر و بهانه نسبت به ترك تکلیف در پیشگاه خدا ندارد، چه این که تکالیف الهیه به اندازه ظرفیت و وسع هر انسانی است، **لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا**.

آری تکلیف به اندازه وسع نسبت به فرد فرد انسان‌ها و زمینه تغییر کمی تکلیف در صورت تغییر وسع و طاقت کمال رحمت و لطف و احسان و منت خدا بر بندگان است.

حضرت حق حکیم علی الاطلاق است و بر حکیم ذاتاً قبیح است که انسان را به تکالیفی خارج از وسع و قدرتش مکلف نماید، و کاری را از او بخواهد که برای او طاقت‌فرسا یا غیر قابل عمل باشد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 209

انسان به اعتقاد الی فوق فهم و درک، و طاقت و عبادتی فوق طاقت و وسع از جانب حق تکلیف نمی‌شود، بر فرض اگر کسی در لباس دین و دلسوزی، عقایدی فوق فهم و تکالیفی فوق طاقت به انسان ارائه دهد بر اساس لا یکلف الله نفسا وسعها باید دانست که آن عقاید و اعمال فوق فهم و طاقت از دین نیست و ربطی به اسلام و حضرت حق و پیامبران او ندارد.

این که مؤمنان اعلام می‌کنند سمعنا و اطعنا، سمع و طاعت آنان قطعاً نسبت به تکالیف و حقایق است که بر وسع و قدرت و تاب و توان آنان منطبق است و خود مؤمنان بر اساس معرفتشان به حکیم بودن حضرت محبوب می‌دانند که حکیم تکلیف ما لایطاق نمی‌کند و بیش از طاقت و گنجایش انسان مسئولیتی از انسان نمی‌طلبد.

بازگشت آثار عمل نیک و بد به انسان.

بنی آدم موجوداتی با کرامت، صاحب عقل و خرد، و ذاتاً دارای آزادی و اختیار هستند.

اگر عقل را به کار گیرند، و به مطالعه حقایق تن دهند، و پس از درک و دریافت واقعیات معنوی، تسلیم حوزه دین شده و قدم در عرصه پذیرش، سپس طاعت و بندگی نهند، آثار این پذیرش عقلی، و اطاعت بر اساس حسن اختیار به صورت حیات طیبه در دنیا و بهشت و رضوان در آخرت به آنان باز می‌گردد، و اگر اسیر شهوات و نفس اماره شوند و تن به مکتب لذت‌گرایی جسمی دهند، و عقل را پس پرده جهل حبس کنند، و به خواسته‌های غیر منطقی و نامشروع تسلیم گردند، و جز راه گناه و معصیت تا پایان عمر راهی نیمایند، آثار اینگونه زندگی که بر اثر سوء اختیار صورت گرفته به شکل زندگی حیوانی و پر از اضطراب و هیجان و ترس و ناامیدی و ناامنی در دنیا و دوزخ و شکنجه و عذاب

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 210

در آخرت به آنان میرسد، آثار و نتایجی که از آن راه‌گریز و فرار ندارند! لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ

لائم لها به معنای سود و منفعت و علی بر سر ضمیرها به معنای زیان و خسارت است، سود و نفع هر اعتقاد و عمل مثبتی برای نفس پاک، و زیان و خسارت هر اعتقاد باطل و عمل شیطانی برای نفس ناپاک است.

آثار اعمال در عرصه هستی محال است از بین برود و ممکن نیست از آن کاهیده شود، غیر ممکن است این آثار گم شود، آثار موجود است و صاحبش را کاملاً می شناسد و عاقبت به خود او بازمی گردد، **لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ**.

درخواست اهل ایمان از خدا

فراموشی نسبت به تکلیف بر اثر کثرت مشغله و فراوانی کار دنیوی، و خطا و اشتباه در درك تکلیف و هنگام انجام عمل دو عارضه‌ای است که غیر معصومان از آن در امان نیستند.

قطعاً نسیان که در اکثر اوقات مقدماتش را انسان به اختیار خود فراهم می کند، و خطا و اشتباه که معلول نداشتن علم به تکلیف و نپرسیدن از متخصص امور دینی است از موانع راه انسانیت و رشد و کمال آدمی، و حجابی سخت میان عبد و حق است، و مؤمن تا جائی که امکان دارد که قطعاً در هر شرایطی امکان وجود دارد باید از افتادن در نسیان و دچار شدن به خطا خود را حفظ کند.

مؤمنان با توجه به حالت **سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا** ئی که دارند خود را پای بند به ترك گناه و فراهم نکردن مقدمات نسیان دانسته و می کوشند که در راه دین و طاعت و عبادت دچار اشتباه و خطا نشوند، ولی ممکن است به عللی به نسیان و خطا

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 211

گرفتار آیند که قطعاً در مقام جبران به شتاب سرعت برمی آیند و متواضعانه و با زاری و تضرع از حضرت حق درخواست می کنند که خدایا ما را به نسیان و خطائی که عارضمان شده مؤاخذه مکن و عذاب و تلافی نسیان و خطا را از ما بردار، و وصل ما را به هجران تبدیل مکن، و حبل متین و استوار میان خودت و ما را با ازّه مؤاخذه مبر، و امور شاق و سخت و دست و پاگیر، که جریمه نسیان و خطاست بر ما چنان که بر گذشتگان ما بخصوص یهود و نصاری تمحیل کردی تمحیل مکن، و چیزی که واقعاً در طاقت و توانائی ما نیست بر دوش وجود ما مگذار، و ما را به تکالیف سخت و سنگین گرچه از عهدهی آن برآئیم به جریمه نسیان و خطا مکلف منما، و آسان گرفتن بر ما را از ما دریغ مدار.

درخواست اهل ایمان از خداوند برای چشم پوشی مؤاخذه و عذاب آنان چه در دنیا و چه در آخرت به علت نسیان و خطا، ناشی از حسن ظن آنان به حضرت دوست است، آنان این گمان نیک را به حق دارند که اگر از او بخواهند از

مؤاخذه آنان صرف نظر کند بدون تردید صرف نظر می کند و از مؤاخذه آنان چشم می پوشد، و این حسن ظن آنان به پروردگار مهربان حالتی مثبت و بجا و مورد تایید شارع مقدس و اصولاً امری است که از انسان خواسته شده است.

از رسول خدا (علیهما السلام) روایت شده:

«لا يموتن احدكم حتى يحسن ظنه بالله عزوجل فان حسن الظن بالله ثمن الجنة:» **«1»**

از شما فرد فرد امت می خواهیم تا لحظه‌ی مرگ به خداوند گمان نیک داشته باشد، زیرا گمان نیک به خداوند قیمت بهشت است.

از حضرت عسگری از پدرانش روایت شده:

(1) - معالم الزلفی ج 1 ص 324.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 212

«سأل الصادق (ع) عن بعض اهل مجلسه؟ فقيل عليل، فقصده عائداً و جلس عند رأسه فوجدها دنفا فقال له احسن ظنك بالله فقال اما ظني بالله فحسن:» **«1»**

حضرت صادق از شخصی که از حضورش غیبت داشت پرسید؟ به حضرت گفته شد بیمار است، حضرت به نیت عیادت نزد او رفت و بالای سرش نشست و او را در بیماری سختی یافت، به او فرمود به خداوند حسن ظن داشته باشی، عرض کرد گمان و ظنم به خداوند نیکوست.

شیخ مفید در کتاب امالی نقل می کند:

«مرض رجل من الانصار فاتاة النبي (عليهما السلام) و سلم يعوده، فوافقه و هو في الموت فقال كيف تجدك؟ قال: اجدني ارجو رحمة ربي، و اتخوف من ذنوبي فقال النبي (عليهما السلام) و سلم ما اجتمعتا في قلب عبد في مثل هذا الموطن الا اعطاه الله رجاءه و آمنه مما يخافه:» **«2»**

مردی از انصار بیمار شد، پیامبر به عیادتش آمد، او را در حال مرگ دید، فرمود تو را در چه حالی پیام؟ گفت: در حالی که به رحمت پروردگارم امیدوارم، و از گناهانم می ترسم، پیامبر فرمود در چنین حالی در قلب مؤمن این واقعیت جمع نمی شود، مگر این که خداوند برابر با امید عبد به او عطا می کند، و او را از آنچه می ترسد امان می دهد.

حضرت صادق (ع) می فرماید:

«حسن الظن بالله ان لا ترجو الا الله و لا تخاف الا ذنبك.» «3»

(1) - عیون اخبار الرضا ج 2 ص 3.

(2) - امالی مفید ص 138.

(3) - کافی ج 2، 58.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 213

حسن ظن به خدا این است که جز به او امید نبندی و جز از گناهت نترسی.

تو امید منی درگاه و بیگاه حج

کنون از کرده ها استغفر الله جتو امید منی در عین طاعت ج مرا بخشا ز نور خود سعادت جتو امید منی اندر قیامت ج ندارم گرچه جز درد ندامت تو امید منی اندر صراطم ج به فضل خویشتن بخشی نجاتم جمجمج تو امید منی در پای میزان ج به لطف خویش بخشی جرم و عصیان ج مرا این نفس سرکش خوار کردست ج شب و روزم به غم افکار کردست دوائی چاره کن زین درد ما را ج ز لطف خود مگردان طرد ما را ج

چهار خواسته اهل معرفت از خدا

نهایتاً اهل ایمان از خداوند بزرگ چهار حقیقت را که در حیات دنیا و آخرت آنان جنبه کار بردی و اثرات قابل توجه دارد درخواست می کنند و امید قاطعانه دارند که دعای مؤمن مستجاب و حاجاتش در پیشگاه قاضی الحاجات برآورده

می‌شود. چرا که دعا محبوب خداست و دعا کننده مورد محبت اوست و دعا عبادتی است که حضرت حق نسبت به آن فرمان داده و دعا کردن فرمان بردن از خداست.

حضرت باقر (ع) می‌فرماید:

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 214

«و افضل العبادة الدعاء:» «1»

و برترین عبادت در پیشگاه حق دعاست.

سدیر که از روایان روایات اهل بیت است می‌گوید:

به حضرت باقر (ع) عرضه داشتم:

«ای العبادة افضل؟ فقال ما شيء افضل عند الله عزوجل من ان يسأل و يطلب ما عنده، و ما احد ابغض الى الله تعالى ممن يستكبر عن عبادته و لا يسأل ما عنده:» «2»

کدام عبادت برتر است؟ فرمود چیزی نزد خدا برتر از این نیست که از او بخواهند، و عنایات و الطافش را بطلبند و کسی نزد خدا مبعوض‌تر از بنده‌ای نیست که از عبادت کردن تکبر ورزد و رحمت و لطف خدا را درخواست نکند.

امام صادق (ع) فرمود: امیرمؤمنان فرموده است.

«احب الاعمال الى الله تعالى في الارض الدعاء و افضل العبادة العفاف، قال و كان اميرالمؤمنين (ع) رجلاً دعاء:» «3»

محبوب‌ترین اعمال در زمین نزد خدا دعاست و برترین عبادت عفاف است، آنگاه حضرت صادق فرمود: امیرالمؤمنین مردی بود بسیار بسیار اهل دعا.

تکرار ربنا در آیات شریفه در زمینه درخواست‌های گوناگون به امید برانگیختن نسیم رحمت الهی، و اظهار بندگی از جانب مریوب ضعیف و مملوک ناتوان است، در این نام به وقت دعا خصوصیتی است که در دیگر نامها نیست،

(2) - کافی ج 2، ص 338.

(3) - معالم الزلفی ج 1، ص 166.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 215

لذا انبیاء الهی و اولیاء حق، و عاشقان جمال و متحیران در کمال در دعاها به ویژه در حالت انقطاع از ما سوی الله و اتصال به حق از این نام کمک می گرفتند.

عفو: از نظر لغت به معنای نابود کردن اثر شیئی است و مراد از این کلمه در آیات و روایات محو کردن آثار معاصی و گناهان است، آثاری که بر قلب و نفس نقش بسته و حجاب میان ربّ و مریوب است.

غفران: به معنای پرده پوشی است. و در آیات و روایات بمعنی چشم پوشی از گناه و اسقاط حق عقوبت و عذاب است.

رحمت: مهربانی و مهری است که از جانب حق به صورت لطف و احسان و نعمت بخشی و گره گشائی و در قیامت به صورت بهشت و جنت النعیم جلوه گر می شود و نسبت به ظاهر و باطن و همه شئون انسان در دنیا و آخرت فراگیر است.

فرشتگان عرش و اطراف عرش یکی از دعاهایشان درباره مؤمنان تائب، تائبانی که در صراط مستقیم درآمده و در چرخه بندگی و طاعت قرار گرفته اند، و بنای بازگشت به گناه و آلودگی را ندارند و رابطه خود را با گناه و گناهکار قطع کرده اند این است:

وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ: «1»

و آنان را از عقوبت ها حفظ کن و کسی را که در قیامت از عقوبت ها حفظ کنی جداً به او رحمت آورده ای و حفظ از عقوبت همان پیروزی و فوز عظیم است.

مؤمنان به پیشگاه حضرت حق پس از آراسته شدنشان به ایمان به خدا و فرشتگان و کتب آسمانی و رسولان الهی و اعلام به این که ما با همه وجود اوامر

(1) - مؤمن 9.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 216

و نواهی و احکام تو و پیامبرت را پذیرفتیم و به عرصه عبادت و طاعت در آمدم و از تو می‌خواهیم از بابت نسیان و خطا ما را مؤاخذه مکن و جرمه سنگین بر دوش ما مگذار و مشقت و رنج و عذاب به ما تحمیل مکن، با کمال تضرع و زاری و تواضع و فروتنی دست به دعا برداشته به حضرت حق عرضه می‌دارند:

پروردگارا آثار گناه و معاصی را از وجود ما محو کن **وَ اَعْفُ عَنَّا** و بر گناهام ما پرده پوشی فرما و حق عقوبت را از ما اسقاط کن و رحمت را در همه امور شامل حال ما فرما، و در راه نشر اسلام و دعوت انسان‌ها به حق، و اعلای کلمه توحید و برافراشتن پرچم قرآن و زمینه‌سازی برای تحقق عدالت بر کافران نصرت و پیروزی ده.

این است ادب دعا در پیشگاه غنی بالذات و آن وجود مقدسی که لطف و احسانش نسبت به همه موجودات دریاوار جاری است، و ملک و ملکوت و تمام موجودات ارضی و سمائی از سفره فیضش بهره می‌برند و پیوسته روی امید به سوی او دارند، مهربانی که خواهنده‌ای از درگاهش دست خالی برنگی گردد، و امیدواری در پیشگاهش به خاک ناامیدی نمی‌افتد.

بی‌تردید یاری و نصرت خداوند در هر عصری و در هر روزگاری در رویارویی با دشمن در دو میدان فرهنگی و نظامی به مؤمنان می‌رسد، زیرا یاری رساندن از شئون ولایت حق بر مؤمنان است و ولایت حضرت او اقتضاء می‌کند که به مؤمنان در مصاف با دشمنان یاری برساند و پیروزی را نصیب آنان کند: **أَنْتَ مَوْلَانَا فَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ**.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 217

آری ولایتش بر مؤمنان سیطره دارد و قدرت‌ش بی‌نهایت است، و تجربه روزگاران نشان داده که مؤمنان را در هر صفی و هر موقعیتی یاری می‌دهد و نصرت و یثاوش را به آنان می‌رساند.

هیچ مؤمنی از دولت ولایت و یاری او بی‌نصیب نیست و هیچ دشمنی روزنه فرار از حکومت او نمی‌یابد.

مسائلی چند درباره‌ی دو آیه پایانی سوره بقره

از رسول خدا روایت شده در پایان سورهی بقره آیاتی است که آن آیات قرآن و دعا و جلب کننده رضایت خداست.

«1» و نیز از آن حضرت نقل شده که دو آیهی پایانی سورهی بقره از گنجینه‌ای زیر عرش است. «2» و نیز از آن جناب روایت شده: هر کس در شیء دو آیهی پایانی سورهی بقره را بخواند آن دو آیه او را از مهمات کفایت می‌کند.

«3» ابوالفتح رازی در رابطه با دو آیه پایانی سوره مبارکه بقره روایاتی را به این مضمون نقل می‌کند:

عبدالله بن عباس از رسول اسلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

شب معراج که مرا به آسمان‌ها بردند، چون به سدرۃ المنتهی رسیدم به من سه هدیه دادند:

نمازهای واجب پنج وقت، دو آیه پایانی سورهی بقره، و آمرزش امتم البته آنان که به خدای یگانه شرك نیاورند.

(1) - الدر المنثور

(2) - الدر المنثور

(3) - الدر المنثور

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 218

عقبة بن عمر گفته: خداوند دو آیه از کنزهای بهشت نازل کرد، و آن دو آیه را به دو هزار سال پیش از آفریدن موجودات ظهور داد، هر که پس از نماز عشا بخواند چنان باشد که همه شب را به نماز قیام کرده است و آن **أَمَّنَ الرَّسُولُ** تا پایان سوره است.

نعمان بن بشیر در پایان روایتی که از رسول خدا نقل می‌کند می‌گوید رسول خدا فرمود: خانه‌ای که سه شب دو آیه پایانی سوره بقره در آن خوانده شود شیطان نمی‌تواند گرداگرد آن خانه بگردد.

در روایتی آمده به پیامبر عزیز اسلام گفتند: از خانه ثابت بن قیس بن شماس نوری چون چراغ تابان برمی‌آید! فرمود: یقیناً او سوره بقره می‌خواند، به ثابت گفتند: شب‌ها در خانه خود چه می‌خوانی گفت: دو آیه پایانی سورهی بقره را می‌خوانم.

«1» کتاب‌های معتبر بصائر الدرجات، و غیبت نعمانی، و تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیر عیاشی نقل می‌کنند که: پیامبر بزرگوار اسلام در شب معراج هفت برنامه از حضرت حق درخواست کرد که آنها را در پایان سوره بقره بیان کرده است:

1- رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا.

2- رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا.

3- رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ.

4- وَ اغْفُ عَنَّا.

(1) - تفسیر ابوالفتح رازی ج 4 ص 151.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 219

5- وَ اغْفِرْ لَنَا.

6- وَ ارْحَمْنَا.

7- أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.

پروردگار مهربانم، مولای عطوفم، ای مهربان‌ترین مهربانان من این راه بسیار پرمشقت، و همراه با رنج و زحمت و طریق معنوی و جاده ملکوتی را که تفسیر سوره مبارکه حمد و بقره بود با توان و قدرت خود طی نکردم زیرا نه توانی دارم و نه قدرتی، ولایت تو که اقتضای یاری رساندن به بنده‌ات را دارد به یاری این بال و پر بسته و دل شکسته که در روزگاری پر از فساد به سر می‌برم، و از جانب برخی از مردم پیوسته در معرض تهمت و افترا و غیبت، و آتش حسد حسودان آرامم نمی‌گذارد، آمد و از باطن دستم، قلم میان انگشتان ضعیفم را به چرخش در آورد، تا تفسیر این دو سوره که حاوی امهات مسائل قرآن و به عبارتی مجملی از همه آیات کتاب است به وجود آمد، اگر ثوابی بر آن مقرر است به روح مطهر پیامبر و اهل بیت و پدر و مادرم و همه آنان که بر من حق دارند نثار بفرما.

پایان ساعت 8 شب 1388 / 2 / 20

اواسط اذان مغرب

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 220

سوره ی آل عمران

شامل: 200 آیه

3480 کلمه

14525 حرف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدا که رحمتش بی اندازه است و مهربانی اش همیشگی.

شرح و توضیح

در سوره ی مبارکه حمد در رابطه با الله و رحمان و رحیم تا جائی که میسور بود شرح مفصلی با کمک آیات قرآن مجید و روایات به رشته تحریر آمد.

تفسیر آیه 1

الم

در ابتدای سوره‌ی بقره مطالبی در رابطه با این سه حرف گذشت و نهایتاً می‌توان گفت: سری و رازی پر معنا میان محب و محبوب است.

تفسیر آیه 2

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ

خدای یگانه که جز او هیچ معبودی نیست زنده و قائم به ذات [مدبر و برپا دارنده و نگهدارنده همه مخلوقات] است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 221

شرح و توضیح

شرح و توضیح این آیه شریفه که افتتاح آیه‌ی الکرسی در سوره‌ی مبارکه بقره است در همان سوره به سبکی جالب و بدیع همراه با نکات و اشارات و لطائف بسیار با ارزش گذشت.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 222

تفسیر آیه 3-4

نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأُنْزِلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ.

مِنْ قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأُنْزِلَ الْفُرْقَانُ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ.

این کتاب را که بر اساس حق و درستی است، تدریجاً بر تو نازل کرد، در حالی که تصدیق کننده کتاب‌های آسمانی پیش از خود است، و تورات و انجیل را پیش از این برای هدایت همه مردم فرستاد، و فرقان را که معیار تشخیص حق از باطل

است نازل نمود، بی تردید کسانی که کافر به آیات خدا شدند، [به کیفر کفرشان] عذابی سخت برای آنان است و خدای توانای شکست ناپذیر و صاحب عقوبت است.

شرح و توضیح

در این دو آیه شریفه به چند مطلب بسیار مهم اشاره شده است:

- 1- نزول قرآن و تصدیقش نسبت به همه محتویات کتاب‌هائی که از سوی خدا نازل شده است.
- 2- نزول تورات و انجیل برای هدایت همه انسان‌ها.
- 3- نزول فرقان.
- 4- عذاب شدید برای هر کس و هر قومی که به آیات خدا کافر باشند و از گرویدن به حقایق و معارف الهیه امتناع ورزند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 223

نزول قرآن و تصدیقش به کتب آسمانی

کتاب خدا قرآن مجید در طول بیست و سه سال تدریجاً در رابطه با اعلام احکام و بیان وظائف و تکالیف مردم در حوادثی که پیش می‌آمد نازل شد، این معنا از فعل نَزَلَ که از باب تفعیل است استفاده می‌شود.

قرآن با توجه به کلمه بِالْحَقِّ، در هنگام نزول از هر باطلی مصون بود و این مصونیت تا پایان نظام هستی و برپا شدن قیامت تداوم خواهد داشت زیرا به حق بودنش دائمی و همیشگی و نسبت به آن ثابت و پایدار است.

«و انه لكتاب عزیز لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید:» «1»

بی تردید قرآن کتابی است قوی و شکست ناپذیر، که هیچ باطلی از پیش رو و پشت سرش به سویی نمی‌آید [و در هر تحریفی تا ابد به رویش بسته است] به تدریج از سوی حکیم و ستوده خصال نازل شده است.

آری در زمان نزول بر پایه‌ی حق و درستی نازل شده است و تا ابد بر همین پایه خواهد بود.

از آنجا که کتاب‌های آسمانی بر اساس علم و حکمت و رحمت خدا برای هدایت عموم انسان‌ها نازل شد، و در حقیقت حاوی اوامر و نواهی و احکام خدا بود، و همه محتویات آنها خیر دنیا و آخرت و سعادت امروز و فردای بشر را تضمین می‌نمود، قرآن تصدیق‌کننده همه آنها به عنوان وحی الهی است، گرچه آن کتاب‌ها به صورتی که نازل شد امروز در دسترس نیست، ولی نبودن آنها نقصی به هدایت و تربیت بشر وارد نمی‌کند، زیرا قرآن مجید دربردارنده اصول اعتقادی و اخلاقی و عملی همه آنهاست، و در حقیقت عمل به قرآن مجید عمل به همه کتاب‌های نازل شده از جانب خداوند است.

(1) - فصلت 42.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 224

فخر رازی در تفسیر کبیر در این زمینه از حضرت حسین (ع) روایتی به این مضمون نقل می‌کند:

«انزل الله تعالى مائة و اربعة كتب من السماء، فادع علوم المائة في الاربعة و هي التورات و الانجيل و الزبور و الفرقان ثم اودع علوم هذه الاربعة في الفرقان، ثم اودع علوم الفرقان في المفصل ثم اودع علوم المفصل في الفاتحة فمن علم تفسير الفاتحة كان كمن علم تفسير جميع كتب الله المنزلة و من قرأها فکانما قرء التورات و الانجيل و الزبور و الفرقان.» «1»

خداوند بزرگ صد و چهار کتاب از آسمان علمش نازل کرد، همه دانش‌های صد کتاب را در چهار کتاب که تورات و انجیل و زبور و فرقان است به ودیعت نهاد، سپس علوم این چهار را در فرقان قرار داد، سپس علوم فرقان را در مفصل نهاد، و علوم مفصل را در فاتحه قرار داد، پس کسی که تفسیر فاتحه را بداند مانند کسی است که تفسیر همه کتاب‌های نازل شده خدا را بداند، و هر کس فاتحه را قرائت کند مانند این است که تورات و انجیل و زبور و فرقان را قرائت کرده است.

بنابراین قرآن مجید بر هماهنگی با همه کتاب‌های نازل شده از جانب حضرت حق استوار است و به تنهایی همه کتاب‌های خداوند است.

در رابطه با قرآن و این که همه آیاتش حق است، و باطلی در آن راه ندارد، و تحریف در آن غیر ممکن است و معجزه باقیه نبوت و رسالت پیامبر اسلام است، و در وحی بودن آن هیچ شکی نیست در دومین آیه سوره مبارکه بقره **ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ** به صورت مشروح بحث شد و آنچه دانستنش لازم بود، و مایه استحکام اعتقاد به آن بود به زبور نوشتن در آمد.

(1) - تفسیر کبیر، ج 1، ص 178 چاپ بجهة المصریه

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 225

نزول تورات و انجیل برای هدایت همه انسان‌ها

مسئله هدایت انسان به راه راست، و بیان وظائف و مسئولیت‌های فردی و خانوادگی و اجتماعی‌اش از ابتدای شروع زندگی او در کروی زمین مورد توجه حضرت حق بوده، و قرن به قرن و زمان به زمان استمرار داشته، و برای تحقق این حقیقت خطیر کتاب‌هایی از جمله تورات و انجیل و فرقان نازل شده است.

تورات لغتی عبری است و معنایش قانون و اعتقاد و آموزش دادن است.

انجیل کلمه‌ای یونانی و به معنای بشارت و مژده است.

تورات بر اثر حوادث گوناگون و جریان‌های اجتماعی و مادی به دست عالمان هواپرست، و دنیا طلبان پست، و دشمنان کرامت انسان، و شیاطین و دزدان ارزش‌ها به جاده ناهموار تحریف افتاد، و مطالب هدایت‌گرش دستخوش تحویل و تغییر گشت، و مشتی اباطیل و مسائل ضد توحید، و احکام بر خلاف فطرت و بخشی از حوادث تاریخی زمان موسی و پس از او در بخش‌های گوناگون نوشته شد که پنج کتاب از مجموع آن نوشته‌ها به عنوان تورات به دست مردم داده شد و آنها عبارت است از سفر تکوین، خروج، اعداد، لاویان، تثئیه.

انجیل هم به دست مادی‌گران مشرک، و فتنه‌گران بی‌هویت، و دسیسه‌بازان دور از آدمیت سرنوشتی چون سرنوشت تورات پیدا کرد، و به صورت انجیل‌های مختلف درآمد که چهار انجیل آن میان مردم به عنوان کتاب‌های آسمانی تحمیل شد: یوحنا، مرقس، لوقا، متی.

نزول فرقان

فرقان کلمه مصدر است و معنای آن جدا کردن می‌باشد و از اسامی قرآن است که در آیات حکیم مکرر از قرآن به این نام یاد شده، و چون قرآن کریم

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 226

جداکننده حق از باطل و مایه تشخیص خیر از شر و هدایت از گمراهی است به عنوان فرقان نامیده شده است.

ما با توجه به این که قرآن مجید از تحریف و تغییر مصون است و تا قیامت حجت بالغه حق بر همه انسان‌هاست، و معیار تشخیص حق از باطل است، تورات و انجیلی که امروز در دست یهود و نصاری است تحریف شده می‌دانیم، زیرا بسیاری از مسائلی که در رابطه با امور مختلف در تورات و انجیل فعلی است با قرآن که فرقان است هماهنگ نمی‌بینیم، به این دلیل هر دو کتاب فعلی را دست نوشته معاندان دانسته و از قبول آن به عنوان وحی امتناع داریم، تورات و انجیلی که قرآن تصدیق‌کننده آنهاست تورات و انجیلی است که از طرف خداوند بر دو پیامبر اولوالعزمش موسی و عیسی نازل شده و آن دو کتاب نازل شده فعلاً در دسترس احدی نیست، و به یهود و نصاری می‌گوئیم در صورتی می‌توانید به تورات و انجیل حقیقی عمل کنید که به آیات قرآن عمل نمائید زیرا همه محتویات تورات و انجیل در قرآن است، و قرآن بر شما حجت الهی است نه تورات و انجیل تحریف شده.

شما به شدت هم چون دیگران نیازمند به هدایت حق و کتاب آسمانی هستید، تا در سایه آن همه مشکلات مادی و معنوی شما برطرف شود،

و خیر دنیا و آخرتتان تأمین گردد، و این بر عهده تورات و انجیل تحریف شده نیست، بلکه گرهی است که فقط به دست فرقان گشوده می‌شود.

عذاب شدید برای کافران به آیات

کفر در آیه شریفه به معنای نگرودن، و مخالفت با آیات خدا نمودن و رد کردن برنامه‌های حضرت حق از روی کبر و طغیان، و منیت و خودپسندی است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 227

ابتدای سوره مبارکه آل عمران از توحید خالص و نفی هر گونه شرکی سخن به میان آمده: **الله لا إله إلا هو الحی القيوم**

و سپس به نازل شده قرآن بر پایه حق و صدق بر قلب مبارك رسول خدا اشاره شده است و بعد از آن از نزول کتاب‌های آسمانی برای هدایت ناس خبر به میان آمده است.

عذاب شدید یقیناً محصول اعمال زشت و نتیجه مخالفت با توحید خالص و رسالت پیامبر، و نزول کتاب‌های آسمانی است.

زشتی اعمال، و سیئات اخلاقی و عقاید باطل میوه تلخ کفر به آیات خدا، و بی‌اعتنائی به احکام حق، و محروم نمودن خویش از هدایت پروردگار مهربان است.

عزیز یعنی خداوندی که قدرتش غالب و هرگز مغلوبیت در آن راه ندارد، و هیچ کافری هر چند به خیال خودش دارای قدرت باشد از دسترس قدرت حق خارج نیست، و برای او راه‌گزینی از حکومت خدا نمی‌باشد.

انتقام از باب افتعال دلالت بر اختیار و انتخاب دارد، و انتقام نسبت به کسی واقع می‌شود که برای او زمینه جهت انتقام باشد، کافران و آنان که به آیات حق نمی‌گروند و از عمل به آنها امتناع دارند مقتضی انتقام در آنان موجود است، و انتقام و مؤاخذه مسئله‌ای است که خود به دست خود برای خویش فراهم آورده‌اند، و باید شدت و سختی آن را بچشند.

تنوین در کلمه انتقام در آیه شریفه دلالت بر شدت و سختی و ذو انتقام مبالغه در مؤاخذه کردن کافران است.

عبدالله بن سنان از حضرت صادق (ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود:

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 228

«الفرقان کل آیه محكمة فی الكتاب و هو یصدق فیه من کان قبله من الانبیاء.» «1»

فرقان هر آیه محکم در کتاب خداست، که در آن همه پیامبران پیش از قرآن تصدیق می‌شوند.

سوره مبارکه بقره علاوه بر احکام تشریعی و مطالب تحقیقی خلاصه و عصاره تورات را محققانه و پیراسته از تحریفات و تغییرات منعکس می‌کند، و سوره آل عمران در برخی از آیاتش انجیل را به طور خلاصه و عصاره، پیراسته از تبدیلات و تغییرات نشان می‌دهد. «2»

شان نزول سوره آل عمران

در اسباب النزول واحدی و تفسیر ابوالفتوح رازی آمده که خداوند هشتاد و اندی از آیات اوائل سوره آل عمران را برای مسیحیان بخران که جهت مباحثه و محاجّه با پیامبر اسلام به مدینه آمده بودند نازل کرد، تا از انحراف دست برداشته قدم در وادی هدایت بگذارند.

در این آیات صفات حق، و نزول کتب آسمانی، و مسئله قیامت، و کفرورزی و نتایج آن، و داستان مریم و ولادت عیسی از او، و بخشی از فرهنگ الهی مسیح ذکر شده تا مسیحیان از شرك نجات یافته و پسر خدا بودن مسیح از ریشه ابطال گردد.

نصارای نجران که پس از محاجه نهایتاً به مباحله دعوت شدند شصت نفر بودند که در سال دهم هجری وارد مدینه شدند. از اشراف نجران چهارده نفر این هیئت را همراهی می کردند، و از آن چهارده نفر سه نفر پیشوائی آنان را به عهده داشته و بر سایرین از جهاتی مقدم بودند.

(1) - برهان ج 1، ص 270.

(2) - حجة التفاسیر ج 1، ص 240.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 229

1- عبدالمسیح ملقب به عاقب که رهبر قوم و صاحب مشورت آنان بود که جز به رأی او به کاری وارد نمی شدند.

2- ایهم ملقب به سید که کاروان سالار و مدیر قافله بود.

3- ابوحارثه به علقمه که اسقف و دانشمند و پیشوا و صاحب مدارسشان بود و در دانش و علم نسبت به کتابشان جنبه سرآمد داشت و نزد پادشاهان روم و نصاری از موقعیت و جایگاه عظیمی برخوردار بود، و کتابهای اوائل را خوانده و مردی متعبد و مجتهد به نظر می رسید و اموال فراوانی در اختیارش گذارده، و کنیسه ها و معابدی برای او ساخته و پرداخته بودند.

پیامبر اسلام نماز عصر را اقامه کرده بودند که این هیئت با جامه های نیکو و گران قیمت و به ظاهر آراسته وارد مدینه شدند.

اصحاب گفتند: ما هیئتی مانند اینان در تحمل و شکوه ندیدیم.

این هیئت وارد مسجد پیامبر شدند و نشستند، چون هنگام نمازشان رسید برخاستند و به نماز مخصوص به خودشان ایستادند، رسول اکرم فرمود بگذارید نمازشان را بخوانند، پس روی به مشرق نموده و نماز خواندند، آنگاه عاقب و سید با پیامبر اسلام به سخن پرداختند:

حضرت به آنان پیشنهاد کرد که به اسلام مشرف شوند، گفتند: ما پیش از تو اسلام آورده‌ایم.

حضرت فرمود دروغ می‌گوئید، چگونه اسلام آوردید با آن که برای خدا فرزند قائل هستید و صلیب می‌پرستید و گوشت خوک می‌خورید.

گفتند: اگر عیسی پسر خدا نیست پس پدر او کیست؟ و همه با پیامبر درباره عیسی مجادله کردند.

حضرت فرمود: آیا می‌دانید، فرزند شبیه به پدر است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 230

گفتند: آری فرمود: آیا نمی‌دانید که پروردگار ما زنده است و حیات او ابدی است و مرگ به او راه ندارد، ولی عیسی زنده‌ای فنا پذیر و در معرض مرگ است؟

گفتند: آری، حضرت فرمود آیا نمی‌دانید که خدا ولی و سرپرست هر چیزی است و آن را حفظ می‌کند و روزی می‌دهد.

گفتند: می‌دانیم حضرت فرمود آیا عیسی بر چنین کاری قادر است؟ گفتند نه

حضرت فرمود: پس پروردگار ما عیسی را در رحم صورت بست به آن گونه که خواست.

گفتند: آری

فرمود: پروردگار ما نمی‌خورد، و نمی‌آشامد، و مدفوع ندارد، گفتند: آری

فرمود: آیا نمی‌دانید که مادر عیسی به عیسی آبستن شد هم چنان که زنان آبستن می‌شدند، سپس او را زائید آنگونه که زنان می‌زایند، سپس او را تغذیه کرد به آن صورت که کودکان تغذیه می‌شوند، و چون عیسی بزرگ شد طعام می‌خورد و آب می‌آشامید و مدفوع داشت؟

گفتند: آری حضرت فرمود چون چنین اقرار دارید چگونه می گوئید که عیسی فرزند خداست، عیسی که هیچ شباهتی به خدا ندارد؟!!

نجرانیان در برابر گفتار پیامبر ساکت شدند، چون پاسخ قانع کننده ای نداشتند و خدا حدود هشتاد و اندی آیات اوائل سوره بقره را نازل فرمود.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 231

تفسیر آیه 5

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ

یقیناً چیزی در زمین و نه در آسمان بر خدا پوشیده نیست.

علم خداوند

در آیه سی ام سوره مبارکه بقره در رابطه با علم خداوند با كمك خود آیات قرآن مطالبی نگاشته شد، در این مورد بحث گسترده ای را لازم نمی بینم، آنچه به عنوان تذکر در ذیل این آیه به نظر می رسد این است که وجود مقدسی که در پرتو قدرت و بصیرت و عدالت و حکمت و دانش و آگاهی بی نهایتش کشور هستی و مملکت وجود و موجودات ریز و درشت، وجاندار و بیجان و آشکار و پنهانش را به وجود آورد و به هر موجودی در خور استعداد و ظرفیت و لیاقتش رحمت و لطف و عنایت خود را مبذول داشت، و او را به راهی که باید در آن قرار بگیرد هدایت کرد، واز زمان پیدایش تا پایان کارش محافظ و مراقب و رشد دهنده و روزی بخش اوست به همه امور او و ظاهر و باطنش و سرّ و عمق وجودش و به حرکات و اطوارش و به وزن و کمیتش، و به معنویت و جایگاهش و به مدت عمرش و به منافع و مضارش آگاهی کامل و جامع دارد، و اساساً همه موجودات جهان هستی يك پارچه در محضر او و در احاطه قدرت او، و در گردونه حکومت و مراقبت او هستند، و چیزی از آنها گرچه آن چیز بی نهایت كوچك باشد از نگاه علم و آگاهی او پنهان نیست.

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: «1»

و آگاه باشید که به هر چیزی نسبت به همه امورش دانای مطلق است.

(1) - بقره 231.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 232

وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ. «1»

کلیدهای غیب فقط نزد اوست، و جز او کسی آنها را نمی داند، آنچه در پنه خشکی و عرصه دریاست می داند برگي از درختی نمی افتد مگر آن که به آن آگاه است، نه هیچ دانه ای در نهان زمین و نه هیچ تر و خشکی وجود دارد مگر این که در کتاب علم او ثبت است.

يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. «2»

آنچه که در زمین فرو می رود می داند، و به آنچه از آن بیرون می آید آگاه است، و به آنچه از آسمان نازل می شود و به آنچه به سوی آسمان بالا می رود آگاهی و احاطه دارد، و خدا نسبت به آنچه انجام می دهید بیناست.

آیه پنجاه و نهم سوره انعام و آیه چهارم سوره حدید از جامع ترین آیات کتاب خداست که از آگاهی و دانش بی پایان و علم فراگیر و بی نهایت حضرت حق خبر می دهد، که اگر عقول اولین و آخرین بخواهند مفاهیم و مصادیق این دو آیه را درک کنند در اولین قدم به عجز و ناتوانی اعتراف می کنند و اعلام می دارند که قدم ما از رفتن در این راه لنگ و چاره ای جز اعتراف به ناتوانی نداریم.

به این حقیقت با توجه بنگرید و نسبت به آن دقت نمائید یا دورغائی از قدرت و گستره علم خداوند برای شما روشن شود:

(1) - انعام 59.

(2) - حدید 4.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 233

تا امروز که این سطور نوشته می شود حشره شناسان نزدیک به هفتصد هزار «700000» نوع حشره احصاء کرده اند، شماره حشرات به اندازی است که ارقام برای بیان آن قاصر است، در يك روز تابستانی که هوا صاف باشد، شماره سوسك ها، مگس ها، خرخاکی ها که در بریدگی تپه ای در تکاپو هستند از عده نفوس يك قاره بیشتر است، اگر ناگهان نژاد بشر بکلی از روی زمین معدوم شود مخلوقات دیگری که بر روی زمین می لولند به زحمت متوجه غیبت مجموع انسان ها در پهنه زمین خواهند شد. «1» عدد مخلوقات روی زمین که شماره کردنش برای همه انسانها میسر نیست برای حضرت حق معلوم و روشن است و مصالح حیاتی هر کدام را می داند، و شبانه روز همه آنان را تا عمر دارند روزی می دهد.

انسان از حساب این حقیقت هم عاجز است

زمین در فضای جهان مانند گلوله عظیمی تقریباً در هر 24 ساعت يك بار به دور خود می گردد، و این مدت طول يك شبانه روز را مشخص می سازد، و این فرفره علاوه بر گردش به دور خود در حول خورشید نیز حرکت می کند و مدار آن تقریباً دایره است، و مدتی را که زمین این راه دراز را می پیماید، سال بشر را تعیین می کند.

برای این که زمین دوباره به محل اول خود باز گردد 365 روز و ربعی و یا به طور دقیق 365 روز و 5 ساعت و 48 دقیقه و 46 ثانیه وقت لازم است.

زمین ما به هیچ وجه در سیر خود فرصت بازی گوشی ندارد، زیرا شعاع دایره ای که می پیماید به طور تقریب 149، 500000 کیلومتر و راهی را که باید در

(1) - دانستی های جهان علم، ص 190.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 234

مدت يك سال طی نماید بالغ بر 938 میلیون کیلومتر می باشد، حساب کنید يك سال چند ثانیه است با يك تقسیم ساده خواهید دید که زمین در این گردش گیج کننده اش به دور خورشید از تمام وسایل نقلیه ما و حتی از گلوله توپ تندتر حرکت می کند. «1» بر اساس محاسبه ای که دانشمندان از عمر زمین تا کنون به دست داده اند این کره خاکی و مجهز برای حیات چهار میلیارد و پانصد میلیون سال است از عمر آن و پیدایش و ظهور و جودش گذشته است، چند بار تا کنون به دور خود چرخیده و چند بار به دور خورشید و چه مقدار کیلومتر طی مسافت نموده، و تا کنون چند ثانیه بر عمر او گذشته و دقایقی که طی کرده چه اندازه است، و تا چه زمان دیگر خواهد بود، و چند بار به دور خود و خورشید خواهد گشت و چه مقدار ثانیه دیگر دارای زمان و وقت و عمر است؟

حقایقی است که دانشش از حیطه انسان خارج و غیر قابل احصا و جز خداوند که آفریننده آن و نظام بخش به اوست کسی نمی داند.

عددی به صورت بی نهایت

همه گیاهان و جمیع جانوران از يك موجود كوچك و نادیدنی زنده ای ساخته شده اند.

کریس مورپسن در کتاب راز آفرینش انسان می گوید: می دانید که آن چیست که از خلقت زمین و آسمان و کرات آسمانی و حتی از همه کون و مکان به استثنای عقل کلی که آنها را آفریده بالاتر و مهم تر است، این شیء ذره بسیار کوچک و نامرئی است بنام «پروتوپلاسم» یا «جرثومه حیات» که جسمی است نرم و شفاف و بخار مانند که قدرت حیات و حرکت دارد و از خوشید کسب نیرو می کند، این ذره به وسیله بکار بردن نور خورشید اسید کربونیک هوا را تجزیه کرده و ذرات آن را

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 235

متلاشی می‌سازد و هیدرژن را از آب گرفته هیدروکربن به وجود می‌آورد و به این طریق مواد غذائی خود را از یکی از غامض‌ترین ترکیبات شیمیائی عالم تحصیل می‌کند، همین ذره خرد ناچیز است که ماده اصلی حیات را در دل می‌پروراند و به همه موجودات نباتی و حیوانی از خرد و کلان حیات می‌دهد.

پس از پیدایش جرثومه حیات، این سلول زنده به سرعت فوق‌العاده رو به ازدیاد گذاشت، ولی معلوم نیست که چه زمانی و چگونه دو سلولی که از يك سلول با شرایط مساوی به وجود آمده بودند.

یکی منشأ پیدایش نباتات و یکی ماده اصلی حیات جانوران شد که هیچ کدام از این دو بدون دیگری نمی‌تواند ادامه حیات دهد؟!!

باز توجه کنیم که از يك سلول گیاهی چگونه این همه انواع و اقسام رستی‌ها از خرد و بزرگ با این همه اختلاف در رنگ و شکل و گل و دانه و میوه و طعم و بو و فائده وجود یافت، و هم چنین از يك سلول حیوانی این همه جانوران دریائی و خاکی و پرنده و خزنده و رونده با تنوع لاتعد و لاتخصی پدید آمد!!

و باز سلول‌های يك گیاه و یا يك جانور به چه کیفیت دسته دسته شده و هر کدام قسمتی از تنه درخت یا بدن حیوان را می‌سازند و نگهداری می‌کنند.

مثلاً جسم هر انسانی از شصت هزار میلیون سلول تشکیل یافته و هر دسته‌ای عضوی را به وجود آورده‌اند، از پوست و گوشت و استخوان، و اعصاب و مغز و مخ و احشاء و امعاء و قلب و ریه و چشم و گوش و غیره.

اکنون بنگرید که از ابتدای پیدایش حیات تا کنون چند عدد سلول در ساختمان موجودات و مخلوقات به کار گرفته شده و در آینده زمان برای ساختمان وجود موجودات چند عدد سلول بکار گرفته خواهد شد، و از این بالاتر شماره اتم‌ها و الکترون‌ها و هسته مرکزی آنها که زیر بنای همه جهان هستی است چه مقدار است؟ بر اساس آیات و روایات علم این حقایق حتی

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 236

پیش ز به وجود آمدنشان نزد خداست و اوست که شماره دقیق همه را می‌داند و از او پنهان نمی‌ماند.

عدد شگفت آور

از مطالب بسیار مهم کتاب خدا قرآن مجید که در آیات گوناگون و متفاوتی ذکر شده نطفه انسان است.

به راستی شگفت انگیز است و حیرت زا، عقل همه دانشمندان را سرگردان ساخته است، در نطفه یا به تعبیر قرآن منی ذرات بسیار ریزی که با چشم دیده نمی شود، و فقط زیر میکروسکوب باید دید شناور است، این ذرات در نطفه مرد به شکل نوزاد قورباغه است و تقریباً شبیه زالوی کوچک با سری بزرگ و دمى باریك «اسپرمتوزوئید» و در نطفه زن مدور است، پس از انتقال نطفه مرد به رحم زن ذرات زالو مانند نطفه مرد به طرف همان ذره مدور نطفه زن «اوول» هجوم آورده او را احاطه می کنند، مانند عاشق بی قراری بر گرد معشوق می چرخند.

تا يك يار و يا بیشتر دارد که می شوند، آنگاه هر يك از آن ذرات يك بچه می شود، بنابراین به تعداد آنها زن به يك يا دو يا بیشتر حامله می گردد، به محض ورود جرثومه مرد در جرثومه زن فوراً دایره آن به هم آمده و دم آن زالو را قطع می کند و شروع به فعالیت و رشد می نماید تا نه ماهه شده و چون ماه شب چهارده از افق رحم طلوع کند.

دانشمندان متخصص این رشته برای اینکه خردی این ذره را به ما بفهمانند گفته اند: اگر نطفه هائی که تمام انسان های موجود روی زمین از آنها به وجود آمده اند يك جا جمع کنیم يك انگشتانه خیاطی را پر خواهد کرد!! «1»

(1) - تفسیر نوین 55.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 237

فکر کنید تمام موجودات زنده ذره بینی نطفه مرد و زن از هنگام به وجود آمدن تا امروز که این سطور را می خوانید و از امروز تا انقراض این نوع در پهنه زمین چه تعداد می شود، قطعاً حسابگران جهان از محاسبه و شمارش آن ناتوان و عاجزند و این پروردگار عالم خالق این ذرات است که شماره آنها و حجم و وزن و همه حرکاتشان و این که کدام از آنها در رحم مادر طفل می شود می داند!!

نگاهی دیگر به گوشه ای از آفرینش

به گیاهان می‌نگریم که برگ‌های سبزی دارند «از زمان پدید آمدن روئیدنی‌ها تا پایان کار چند برگ سبز بر ساقه‌ها و تنه‌ها می‌تواند باشد و در گردونه چه عددی؟»

برگ‌های گیاهان هیچ کدام به يك شكل نیستند، برگ هر گیاهی شکلی مخصوص دارد، سبزی برگ‌ها يك جور نیستند، اگر برگ این درخت را نزد برگ آن درخت بگذاریم، می‌بینیم در سبزی با هم اختلاف دارند.

عدد انواع میوه‌جات «نه تك تك میوه‌ها» مشکل است به شمار آید، اقسام گل‌ها در جهان آن قدر زیاد است که به طور عادی در حساب نمی‌آید.

از يك میوه چندین نوع موجود است، می‌گویند: در هند سیصد نوع انبه وجود دارد، یکی از مهندسان کشاورزی می‌گفت: در باغ کشاورزی پاریس بیش از پنج‌هزار نوع انگور موجود است و آنها را با شماره معرفی می‌کنند، مثلاً می‌گویند: انگور شماره 1752، آیا کسی می‌تواند انواع يك سیب را بشمارد؟! هر میوه‌ای که روی آن انگشت بگذارید نیز چنین است. «1» اکنون فکر کنید از هر نوع میوه‌ای و از هر نوع دانه‌ای مثل گندم، جو، ذرت، ارزن، خاك شیر، عدس، باقلا، لوبیا، نخود و تا کنون چه عددی بر سر سفره رزق قرار گرفته و تا پایان کار چه عددی از آنها به وجود می‌آید؟ حساب تعداد همه آنها پیش از به وجود آمدن و تا پایان به وجود آمدن نزد خداست.

(1) - نشانه‌هایی از او 72.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 238

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: «1»

خدا به آنچه در آسمان‌ها و زمین است آگاهی کامل و همه جانبه دارد، و خدا به همه چیز آگاه است.

گوشه‌ای بسیار اندك از علم خدا.

من در این قسمت به طور فهرست‌وار به ترتیب سوره‌های قرآن به علم حضرت علیم به انواع امور و حقایق اشاره می‌کنم باشد که در سلوك به سوی یقین و در تربیت و رشد و ادب برای تأمین خیر دنیا و آخرت مفید افتد.

وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ. «2»

و آنچه از کار نیک انجام دهید خدا به آن داناست.

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ «3»

و بدانید بدون تردید آنچه در باطن دارید خدا می داند بنابراین از مخالفت با او حذر نمائید.

قُلْ إِنْ تُحِبُّوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْذَرُوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ: «4»

بگو اگر آنچه [از نیت های فاسد و انکار باطل] در سینه های شماست پنهان دارید یا آشکار کنید خدا آن را می داند و نیز به آنچه در آسمانها و در زمین است علم دارد.

يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا: «5»

(1) - حجرات 16.

(2) - بقره 215.

(3) - بقره 235.

(4) - آل عمران 29.

(5) - نساء 108.

خیانت پیشگان نقشه‌های خائنه خود را از مردم پنهان می‌دارند ولی نمی‌توانند از خدا پنهان بدارند، و آنگاه که در جلسه پنهانی شبانه درباره طرحی که خدا به آن رضایت نداشت چاره اندیشی می‌کردند خدا با آنان بود، و خدا همواره به آنچه انجام می‌دهند احاطه دارد.

وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ: «1»

او کسی است که شبانگاهان روح شما را به هنگام خواب می‌گیرد و آنچه را در روز از نیکی و بدی به دست می‌آورد می‌داند.

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَ مَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَ لَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَ مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ وَ لَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ: «2»

ای پیامبر در هیچ شغل و کاری نمی‌باشی، و هیچ بخشی از قرآن را که از سوی خداست تلاوت نمی‌کنی، و شما ای مردم هیچ کاری انجام نمی‌دهید مگر هنگامی که سرگرم به آن کار هستید گواه و شاهد شمایم، و به اندازه وزن ذره‌ای در زمین و نه در آسمان از پروردگارت پوشیده نیست و نه کوچک‌تر از آن ذره و نه بزرگ‌تر از آن نیست مگر آن که در کتاب روشن علم خدا ثبت است:

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ: «3»

(1) - انعام 60.

(2) - یونس 61.

(3) - هود 6.

و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزی او بر عهده خداست، و قرارگاه واقعی و جایگاه موقت آنان را می‌داند، همه در کتاب روشن علم خدا ثبت است.

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَ مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَ مَا تَزْدَادُ وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ.

عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ.

سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَ الْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَ سَارٍ بِالنَّهَارِ. «1»

خدا «حالات، صفات و لحظه ولادت» جنین‌هایی را که هر انسان و حیوان ماده‌ای آبستن است، و آنچه را رحم‌ها از زمان طبیعی حمل می‌کاهند و آنچه را می‌افزایند همه و همه را می‌داند و هر چیزی نزد او اندازه معینی دارد. دانای نُهان و آشکار و بزرگ و بلند مرتبه است.

برای او یکسان است که کسی از شما گفتارش را پنهان کند یا آشکار سازد، و کسی مخفیانه در دل شب حرکت کند یا در روز راه پیماید.

قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. «2»

پیامبر به آنان گفت: رازگویی خود را پنهان نکنید زیرا پروردگارم هر سخنی را در آسمان و زمین می‌داند و او شنوا و داناست.

أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ. «3»

(1) - رعد 10 - 8.

(2) - انبیاء 4.

(3) - عنکبوت 10.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 241

و آیا خدا به آنچه در سینه جهانیان است از همه آگاه‌تر نیست.

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنْزِلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ. «1»

یقیناً خداست که دانش و آگاهی به قیامت فقط نزد اوست و او باران را نازل می‌کند. و اوضاع واحوال آنچه را در رحم‌هاست می‌داند، و هیچ کس خبر ندارد فردا چه چیزی از خیر و شر به دست می‌آورد، و هیچ کس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد، بی‌تردید خدا به همه چیز دانا و آگاه است.

يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَخْرُجُ فِيهَا وَ هُوَ الرَّحِيمُ الْعَفُورُ. «2»

خدا آنچه را در زمین فرو می‌رود و آنچه را از آن بیرون می‌آید و آنچه از آسمان فرود می‌آید و آنچه در آن بالا می‌رود به همه عالم و آگاه است و او مهربان و بسیار آمرزنده است.

علم خدا در روایات اهل بیت

حسین بن بشار می‌گوید: از حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) پرسیدم:

«ايعلم الله الشيء الذي لم يكن ان لو كان كيف كان يكون او لا يعلم الا ما يكون؟ فقال: ان الله تعالى هو العالم بالاشياء قبل كون الاشياء قال عزوجل: انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون و قال لاهل النار: و لو رددو العاد والمأخو عنه و انهم لكاذبون، فقد علم

(1) - لقمان 34.

(2) - سبا 2.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 242

عزوجل انه لو ردوهم لعادو الماھوا عنه و قال للملائكة لما قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یفسد الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقس لك قال انی اعلم ما لا تعلمون فلم یزل الله عزوجل علمه سابقاً للأشیاء قدیماً قبل ان یخلقها فتبارك ربنا و تعالی علواً كبیراً خلق الاشیاء و علمه بها سابق لها كما شاء كذلك لم یزل ربنا علیماً سمیعاً بصیراً»

آیا خداوند چیزی را که وجود نداشته به این که اگر وجود داشت چگونه می بود، می داند یا نمی داند مگر وقتی که وجود پیدا کند؟

حضرت پاسخ داد خداوند بزرگ یقیناً عالم به اشیاء است پیش از وجود اشیاء، خدای عزوجل می فرماید: ما آنچه را همواره در دنیا انجام می دادید می نویسیم. «1» و به اهل آتش می گوید: اگر اینان به دنیا برگردانده شوند به آنچه از آن نمی می شدند باز می گردند و اینان حتماً دروغ گو هستند، خدا به آنچه انجام نداده اند در صوت بازگشت و انجام آن عالم است، و به ملائکه که پیش از آفرینش آدم گفتند: آیا کسی را می خواهی در زمین قرار دهی که در آن فساد و خونریزی کند و ما تسبیح تو را همراه حمد به جا می آوریم و تو را تقدیس می کنی فرمود: آنچه را من می دانم شما نمی دانید، همواره علم و دانش خدا پیش از اشیاء است و بر وجود اشیاء پیش از آفریده شدن مقدم است.

پر برکت است پروردگار ما و بلند مرتبه است خدای ما همه چیز را آفرید در حالی که علمش به آنها پیشی داشت آنگونه که می خواست، و همواره پروردگار ما از نظر علم و شنوائی و بصیرت چنین است.

محمد بن مسلم می گوید از حضرت صادق (ع) پرسیدم معنای این آیه چیست؟

(1) - جاثیه 29.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 243

يَعْلَمُ السِّرَّ وَ اخْفَى: «1»

خداوند پنهان و پنهان تر را می داند

حضرت فرمود:

«السِّرُّ مَا كَتَمْتَهُ فِي نَفْسِكَ وَ اخْفَى مَا خَطَرَ بِبَالِكَ ثُمَّ انْسِيْتَهُ.»

پنهان چیزی است که در باطن خود پوشیده داشتی، و پنهان تر چیزی است که بر خیالت گذشته، سپس آن را فراموش کرده‌ای. «2» حضرت صادق (ع) درباره آخرین آیه سوره مبارکه لقمان که در آن پنج حقیقت مطرح است فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ.»

یقیناً خداست که آگاهی به قیامت فقط نزد اوست، و تنها اوست که باران را نازل می کند و زمان نزول و عدد قطرات باران را می داند، و به آنچه در رحم هاست داناست، واحدی نمی داند در آینده چه چیزی از خیر و شر را به دست می آورد، و هیچ کس نمی داند در چه سرزمینی می میرد، بی تردید خدا دانا و آگاه است.

این پنج حقیقتی است که هیچ فرشته مقرب و پیامبر مرسل از آن آگاهی ندارد، و دانش این امور از صفات و ویژگی های خداست. «3» در دعاهای حضرت زهرا علیها سلام آمده است:

(1) - طه 7.

(2) - بخار ج 4، ص 79، حدیث 2.

(3) - تفسیر علی بن ابراهیم ج - بخار ج 4، ص 82.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 244

«سُبْحَانَ مَنْ يَعْلَمُ خَوَاطِرَ الْقُلُوبِ، سُبْحَانَ مَنْ يَحْصِي عِدَدَ الذُّنُوبِ، سُبْحَانَ مَنْ لَا تَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةُ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ.»

منزه است آن که آنچه بر قلب ها می گذرد می داند، منزه است کسی که عدد گناهان را احصا می کند، منزه است خداوندی که پنهانی در زمین و آسمان از او پوشیده نیست.

ابو علی قصاب می گوید در محضر حضرت صادق (ع) گفتم:

«الحمد لله منتهی علمه فقال: لا تقل ذلك فانه ليس لعلمه منتهی.»

خدا را ستایش می کنم تا مرز پایان علمش، فرمود اینگونه مگو زیرا برای علم خدا پایانی نیست. «1» ابن حازم می گوید به حضرت صادق (ع) گفتم:

«هل يكون اليوم شيء لم يكن في علم الله عزوجل؟ قل لها بل كان في علمه قبل ان ينشئ السماوات و الارض.» «2»

آیا امروز چیزی هست که در عرصه علم خدا نباشد؟ فرمود نه بلکه در علم او بوده پیش از آن که آسمانها و زمین را به وجود آورد.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«ان الله علم لا جهل فيه، حياة لا موت فيه، نور لا ظلمة فيه.» «3»

تحقیقاً خداوند عین علم است که جهلی در آن نیست، فقط حیات و هستی است که مرگی در آن وجود ندارد، نوری است که ظلمتی در آن نیست.

(1) - بحار ج 4، ص 83، حدیث 11.

(2) - توحید صدوق ص.

(3) - توحید صدوق ص.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 245

امیرمؤمنان می فرماید:

«قد علم السرائر، و خبر الضمائر، له الاحاطة بكل شيء.» «1»

به همه نمانها آگاه است، و از همه اندیشه‌ها با خبر است، و احاطه بر همه چیز ویژه اوست.

و نیز آن حضرت به علم خداوند اشاره کرده می‌گوید:

«قَسَمَ اَعْرَاقَهُمْ وَ اَعْصَى اَثَارَهُمْ وَ اَعْمَاهُمْ وَ عَدَدَ اَنْفُسِهِمْ وَ خَائِنَةَ اَعْيُنِهِمْ وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ مِنَ الصَّمِيرِ وَ مُسْتَفْرَّهُمْ وَ مُسْتَوْدَعَهُمْ مِنَ الْاَرْحَامِ وَ الظُّهُورِ اِلَى اَعْنِ تَتَنَاهَى بِهِمُ الْعَايَاتُ:» «2»

روزی‌های موجودات را تقسیم کرد، و آثار و اعمالشان و عدد نفس‌هایشان را حساب نمود.

به خیانت چشم‌ها آگاه، و به آنچه در سینه‌ها پنهان می‌کنند داناست، و به قرارگاهشان در ارحام و گذرگاهشان در اصلااب تا به نهایت وجودشان برسند عالم است.

«يَعْلَمُ عَجِيجَ الْوُحُوشِ فِي الْقُلُوبِ، وَ مَعَاصِيَ الْعِبَادِ فِي الْحُلُوتِ، وَ اخْتِلَافَ النِّينَانِ فِي الْبِحَارِ الْغَامِرَاتِ، وَ تَلَاطُمَ الْمَاءِ بِالرِّيَّاحِ الْعَاصِفَاتِ:» «3»

خداوند آواز وحوش را در بیابان‌ها و گناهان بندگان را در مراکز پنهان و آمد و شد ماهیان را در دریا‌های ژرف و عمیق و تلاطم امواج آب را با وزش تندبادهای می‌داند و به همه آنها آگاه است.

(1) - نهج البلاغه خطبه 85.

(2) - خطبه 89.

(3) - خطبه 189.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 246

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

اوست که شما را در رحم‌های مادران به هرگونه که می‌خواهد صورت‌گیری می‌کند، جز او هیچ معبودی نیست، توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است.

شرح و توضیح

در آیه بیست و هشتم سوره مبارکه بقره در رابطه با جنین در رحم و سیر نطفه تا تبدیل شدن به انسان به صورتی مفصل و مشروح مطالبی نگاشته شد، در این قسمت به يك نکته از قول حضرت باقر (ع) اشاره می‌کنم.

با توجه به این که صورت‌گیری جنین و بلکه همه موجودات هستی ویژه حضرت حق است، و احدی کمترین دخالتی در این زمینه ندارد، مضمون آیه شریفه بر وحدانیت خداوند و کمال قدرت و جامعیت حکمتش دلالت دارد، چرا که جز او جنین را در رحم مادر به صورتی که درمی‌آید صورت‌گیری نمی‌کند، و غیر و انواع بدایع و تازه‌های وجود را بدون بکارگیری ابزار و به مشقت افتادن در وجود جنین با نظمی خاص ترکیب نمی‌کند، عقل همه عاقلان اقرار دارد که اگر همه جهانیان قدرت‌های خود را متمرکز کنند که پشه‌ای را از نطفه به وجود بیاورند و به صورتی که فعلاً می‌بینند صورت‌گیری نمایند بر آن قدرت و توانائی ندارند، و راهی به سوی این کار برای آنان باز نیست چه رسد به اینکه در سه تارِيك خانه رحم مادر چنین کاری انجام دهند.

شکل دادن به نطفه و آن را به صورت انسانی زیبا و آراسته درآوردن فقط و فقط محصول اراده و مشیت خداست، و این قیومیت ذات مقدس اوست که نطفه

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 247

را با انداختن در راه تکامل صورت‌گیری می‌کند، و منحصر بودن این عمل به دست قدرت او دلیل بر وحدانیت اوست.

یقیناً کلیه عواملی که در این میدان در کارند و به نطفه یاری می‌رسانند تا به اوج رشد برسد همه و همه در سیطره مشیت و قدرت و حکمت حضرت حق در جریان هستند.

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای

بی تردید هیچ قدرتی در ظاهر و باطن هستی توان و قدرت این معنا را ندارد که از کیفیت شکل گیری نطفه در تاریکخانه رحم جلوگیری کند، آری حضرت حق توانای شکست ناپذیر و حکیم علی الاطلاق است، و قدرتش نسبت به هر کاری فراگیر و حکمتش بر وجود همه موجودات تجلی دارد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 248

تفسیر آیه 7

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ.

اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن آیات محکم است که مفاهیم و معانی آن روشن و صریح می باشد، آیات محکم اصل و اساس قرآن اند، و بخش دیگر آیات متشابه است که دارای معانی مختلف و گوناگون است و جز به وسیله آیات محکم و روایات تفسیرش روشن نمی شود، اما کسانی که در قلوبشان انحراف از هدایت الهی است برای فتنه انگیزی و طلب معنای نادرست جهت به تردید انداختن مردم و گمراه کردن آنان از آیات متشابهش پیروی می کنند و حال آن که تفسیر واقعی و حقیقی آنها را جز خدا نمی داند و استواران در دانش و چیره دستان در بینش می گویند: ما به آن ایمان آوردیم همه آیات چه محکم چه متشابه از سوی پروردگار ماست و این حقیقت را جز صاحبان خرد متذکر نمی شوند.

شرح و توضیح

آیه شریفه به چند حقیقت اشاره دارد. 1- قرآن دارای آیات محکم و متشابه است. 2- منحرفان برای فتنه گری در کارند و از متشابهات قرآن برای به کرسی نشاندن مکتب باطل خود سوء استفاده می کنند. 3- مقصود حقیقی آیات متشابه را خدا می داند. 4- دارندگان دانش استوار به همه قرآن چه محکم و چه متشابه

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 249

ایمان واقعی دارند و در این زمینه نسبت به دیگران دارای امتیازند. 5- جز خردمندان و صاحبان مغز از قرآن پند و عبرت نمی گیرند.

نگاه روشن و حکیمانه امیرمؤمنان به قرآن

پیش از آن که پنج موضوع بالا در حدّ ممکن توضیح داده شود لازم دانستم بیان امیرمؤمنان (ع) را در رابطه با قرآن که حاوی چه حقایقی است از نخب البلاغه نقل کنم تا روشن شود فهم آیات قرآن و برگرداندن متشابه آن به محکّمات، و یافتن مقاصد اصلی متشابهات کار هر کسی نیست، ایمانی قوی و یقینی رفیع، و قلبی پاک و روحی با صفا و درونی پر نور لازم است تا با کمک آنها بتوان به محکّمات که دارای معانی روشن و واضحی هستند و نوعاً در ارتباط با مسائل فقهی، مسئولیت‌های فردی، خانوادگی و اجتماعی و داستان حیات با برکت پیامبران و محاسن و محامد اخلاقی و بیان زشتی‌های نفسی، و بیان عمل صالح و امور خیر و نیک است راه علمی و عملی پیدا کرد و به متشابهات ایمان حاصل نمود و مقاصد آنها را با توجه به محکّمات فهمید، و چنانچه اعتقادی باشد به آن معتقد شد و در صورت لزوم عمل کردن به آن مقاصد به چرخه عمل قدم گذاشت.

امیرمؤمنان (ع) از قرآن به عنوان ودیعه نبوت یاد می کند و می فرماید همان گونه که پیامبران حقایق الهیه را پس از خود در میان امت‌ها به ودیعت گذاشتند پیامبر هم قرآن را در میان شما پس از خود به ودیعت نهاد، زیرا پیامبران امت‌ها را بدون راه روشن و نشانه پابرجا سرگردان و رها نگذاشتند.

این ودیعه:

«كِتَابَ رَبِّكُمْ فِيكُمْ مُبَيَّنَاتٍ حَالَالُهُ وَ حَرَامُهُ وَ فَرَائِضُهُ وَ فَضَائِلُهُ وَ نَاسِخُهُ وَ مَنْسُوخُهُ، وَ رُخْصَتُهُ وَ عَزَائِمُهُ، وَ خَاصَّةُ وَ عَامَّةُ، وَ عِبَرَةٌ وَ امْتِثَالَةٌ، وَ مُرْسَلَةٌ وَ مَخْدُودَةٌ، وَ مُحْكَمَةٌ وَ مُتَشَابِهَةٌ.....»

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 250

این قرآن ودیعه پروردگارتان در میان شماست که حلال و حرامش، واجب و مستحبش، ناسخ و منسوخش، امور آزاد و غیر آزادش، خاص و عامش، پندها و مثال‌هایش، مطلق و مقیدش و محکم و متشابهش را بیان کرد. «1»

آیات محکم

محکمت آیاتی هستند که دارای معنای روشن و واضح‌اند و کسی نمی‌تواند از آن آیات به نفع عقاید و مکتب خود سوء استفاده کند و از آنها برداشت نادرست نماید، تا برداشت نادرست را مؤید اندیشه و مکتب خود قرار دهد و جمعی را دچار کفر و ضلالت و فتنه نماید.

البته فهم محکمت در صورتی میسر است که انسان واجد شرایط لازمی که در سطور گذشته ذکر شد باشد.

قرآن چون به زبان عربی نازل شده فهم آیاتش نیازمند به علومی مانند صرف و نحو، معانی و بیان، معرفت به لغات، اصول، فقه، علم تفسیر و حکمت خالص اسلامی است.

نمونه‌ای از آیات محکمت را برای خوانندگان بزرگوار می‌آورم:

الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ.

وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ هُمُ عُقْبَى الدَّارِ: «2»

(1) - نوح البلاغه خطبه اول.

(2) - رعد 22- 20.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 251

خردمندان آنان هستند که به عهد خدا [که قرآن و نبوت و امامت است] پیوسته وفا می‌کنند، و پیمان شکنی ندارند. و آنچه را خدا به پیوند به آن فرمان داده که عبارت از صله رحم است می‌پیوندند و از عظمت و جلال پروردگارشان همواره در هراسند و از محاسبه سخت و دشوار قیامت بیم دارند. و برای به دست آوردن خوشنودی پروردگارشان در برابر گناهان و هنگام ادای مسئولیت و در حوادث شکیبائی می‌ورزند، و نماز را برپا داشتند و از آنچه روزی آنان نمودم در نهان و آشکار انفاق کردند و همواره با نیکی بدی را بر طرف می‌نمایند، اینانند که فرجام نیک آن سرای ویژه آنان است.

و لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَ إِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جَمِلِهَا لَا يَحْمِلَنَّ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يُحْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ: «1»

و هیچ سنگینی باری از بار گناه دیگری را بر نمیدارد، و اگر سنگین باری دعوت کند که از بار گناهش بردارند، چیزی از آن برداشته نمی‌شود، گرچه دعوت شونده از نزدیکان و خویشان باشد، تو فقط کسانی را بیم می‌دهی که از پروردگارشان در نهان می‌ترسند و نماز برپا می‌دارند و هر کس از آلودگی‌ها پاک شود به سود خود پاک می‌شود و بازگشت فقط به سوی خداست.

وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَسْقِيْنَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأُحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ: «2»

(1) - فاطر 18.

(2) - فاطر 9.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 252

خداست که بادهای را فرستاد تا ابری را برانگیزند پس ما آن ابر را به سوی سرزمین مرده راندم و زمین را پس از مردگی‌اش به وسیله آن ابر باران‌زا زنده کردیم زنده شدن مردگان هم در قیامت به همین صورت است.

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ: «1»

بی‌تردید موجود شریر گمراه‌کننده دشمن شماست، پس او را دشمن خود بگیرید او گروهش را فقط به این خاطر دعوت به فسق و فجور می‌کند که اهل آتش سوزان شوند.

محکمت ریشه و اساس هستند و دیگر آیات که مفهومشان مبهم و تشخیص مقصود آنها مشکل است به آنها برگردانده می‌شوند تا معنا و مفهوم واقعی‌شان درک شود.

اکثر مردم می‌توانند از محکمت قرآن با شرایط لازم استفاده کنند، و اگر به تزکیه کامل باطن موفق شوند، و به طهارت معنوی دست یابند، و قلبشان رصدگاه حقایق گردد، و به مقامات عالیه انسانی و اخلاق الهی برسند، و مطلع نور ملکوتی شوند لیاقت پیدا می‌کنند که از آیات و قرآن استفاده کنند.

روی این حساب از آیات متشابه بدون برگرداندنشان به محکمت که آنهم کار هر کسی نیست نمی‌توان بهره‌مند شد، و آنها را دستاویز عقاید و افکار خود قرار داد.

آیات متشابه

آیات متشابه یعنی آیاتی که غیر متخصص را از نظر معنا و مفهوم به اشتباه می‌اندازد، و معنایی را از آن برداشت می‌کند که آیه در جهت آن معنا از جانب حضرت حق نازل نشده است.

(1) - فاطر 6.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 253

آیات متشابه آیاتی است که در ابتدای امر معنا و مصداق و مدلولش برای خواننده یا شنونده واضح و معلوم نیست و با دیگر معانی و مصادیق اشتباه می‌شود.

از جمله آیات متشابه به این آیه شریفه است:

يُدُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ: «1»

دست خدا بالای همه دست‌هاست.

غیر متخصص و انسان فتنه‌جو، و جاهل به محکمت قرآن، هنگامی که کلمه ید را در این آیه می‌خواند یا از قاری می‌شنود به معنای دست مادی و طبیعی می‌گیرد و نهایتاً به جسمیت حق قائل می‌شود و از دایره تسبیح و تنزیه خدا و حقیقت توحید خارج می‌شود و احتمالاً در برابر اسلام ناب مکتب‌ساز شده و حزبی خاص در برابر دین خدا تشکیل می‌دهد و بسیاری را به ضلالت و گمراهی و کفر می‌کشاند.

اگر این آیه شریفه به آیه محکم سوره شوری برگردانده شود که می‌فرماید:

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ. «2»

هیچ چیزی مانند و مثل او نیست، معلوم می‌شود که لغت ید کنایه از قدرت است و معنای آیه با برگرداندنش به آیه محکم به این صورت می‌شود قدرت خدا فوق اینان است، اینان هستند که هرگز از دسترس قدرت حق بیرون نیستند، و راه فراری از مجازات و عذاب خدا در دنیا و آخرت ندارند.

آیاتی چون دو آیه زیر:

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى.

(1) - فتح 10.

(2) - شوری 11.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 254

وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ.

به ظاهر صراحت دارد که خداوند بر تخت هم چون تخت حاکمان قرار دارد.

در ابتدای امر برای خواننده و شنونده معنای روشنی از آن فهمیده نمی‌شود و او را نسبت به معانی و مصادیق مختلفی به تردید و اشتباه می‌اندازد و اگر به آیه محکمی چون لیس کمثله شیئ برگردانده نشود او را گمراه کرده و به خدائی معتقد می‌شود که زائیده فکر خود اوست، با برگرداندن دو آیه که از آیات متشابه است به آیه محکم معنا این می‌شود که حضرت حق بر ظاهر و باطن هستی تسلط و حکومت دارد، و چیزی از عرصه قدرت و سلطه او خارج نیست.

منحرفان فتنه گر

آنان که قلبشان از حق و حقیقت و صراط مستقیم الهی منحرف است، انحرافشان اقتضا می کند که آیاتی را که موافق انحراف قلبی خود می بینند انتخاب کرده بر افکار و عقاید و چه بسا بر اعمالشان منطبق کنند و به خواسته خود تأویل نمایند و زمینه فتنه را که همان ضلالت و کفر است فراهم آورند و جمعی را با خود همراه ساخته و خسارت های غیر قابل جبرانی ببار آورند.

اینان به عنوان افراد روشن فکر جایز می دانند که از آیات خدا قرائت های گوناگون داشته باشند و آنچه را بدون دیدن تخصص و رجوع به آیات محکم یا رجوع به روایات متقن از آیات برداشت می کنند آراء و مکتب خود را به آن تحمیل نموده و اعلام نمایند مقصود از آیه این رأی و فکر و اعتقاد من است!!

و با همین قرائت های گوناگون است که در کنار اسلام مکتب های گوناگون و عقاید عجیب و غریب و روش های باطل به وجود آمد و در آینده همه به وجود می آید و گروه گروه به چاه گمراهی افتاده و نهایتاً سر از دوزخ در می آورند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 255

اینان حتی بر اثر شدت گمراهی، به خود اجازه می دهند که محکمت را برای عوام تأویل نموده و برابر و مطابق افکار و عقاید خودشان دهند و آنان را به سوی خود جلب نموده دچار گمراهی کنند.

اگر تاریخ پر از فساد و آلودگی بهائیت در ایران، و وهابیت در عربستان و قادیانی را در هند بخوانید که پایه گذار هر سه مکتب انگلیس درنده تر از گرگ بوده و برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان و به ضعف و زبونی کشیدن امت اسلام جهت نابودی اسلام ناب و غارت ثروت مسلمانان این سه مکتب را به وجود آورد، می بینید که سردمداران هر سه مدرسه استعماری از آیات متشابه قرآن بدون توجه به محکمت مایه گرفتند و گروهی را که به ظاهر مسلمان بودند به خود جلب نموده و در ایران و هند و عربستان با کمک ارباب استعمارگر خود چه جنایت ها و خیانت ها و فسادها و فتنه ها که به جامعه اسلامی تحمیل نکردند!!

آری:

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ.

شما اگر به نوشته های بهائیت و وهابیت و قادیانی مراجعه کنید می بینید که هر سه مکتب از آیات قرآن و کتاب الهی هم چون معاویه پلید در جنگ صفین سوء استفاده کرده و آیات را به نفع مطامع شیطانی خود جهت داده و کفر و فتنه را

گسترش، و زمینه انواع مفاسد و جاسوسی‌ها را به نفع اربابان کافر خود فراهم آورده‌اند، و شگفت این که مسلمانان واقعی را مسلمان نمی‌دانند، و خود را به عنوان آراستگان به حق بر جوامع تحمیل می‌کنند.

اسناد موجود نشان می‌دهد که وهابیت همکار آمریکا و پشتوانه‌ی اسرائیل، و قادیانی غلام حلقه بگوش انگلیس و بهائیت یار و مددکار صهیونیست و دولت

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 256

غاصب اسرائیل است، من اگر این صفحات اجازه می‌داد بخشی از آن اسناد را می‌آوردم تا معلوم شود این سه توله گرگ استعمار چه جنایاتی به اسلام و مسلمین نموده‌اند.

شما کافی است کتاب‌هایی که مبلغان توبه کرده بهائیت امثال عبدالحسین آیتی، و صبحی و دیگر از بازگشته‌های از بهائیت و نوشته‌های علمائی از وهابیت و قادیانی که به توفیق حق هدایت یافتند بخوانید تا معلوم شود این غلامان شیاطین از آیات کتاب حق چه سوء استفاده‌هایی برای اثبات مرام باطل خود نموده‌اند.

فرائد میرزا ابوالفضل گلپایگانی که مهم‌ترین نوشته دینی بهائیت است از تأویل آیات محکم و متشابه بر اثبات و تحمیل بهائیت بر جامعه موج می‌زند، و انسان با همه وجود شگفت‌زده می‌شود که قلب منحرف چه می‌کند و چه خیانتی به حقایق می‌نماید، و چه جنایتی نسبت به بشریت مرتکب می‌گردد، و چه فسادى که بر اثر پیروی از هوای نفس از خود بروز نمی‌دهد؟!

دانش تأویل نزد خداست

وجود مقدسی که قرآن را برای هدایت ناس نازل کرده، و آیات آن را به محکم و متشابه تقسیم نموده معنا و مصداق آیات متشابه را می‌داند، و تأویل کتاب ویژه اوست، و حضرت او همه معانی و مفاهیم آیات را از افق قلب مقدس پیامبر طلوع داده و دانش تأویل آیات را اهل بیت از آن حضرت به ارث برده‌اند، چنان که آیات قرآن می‌گوید جز خدا کسی غیب نمی‌داند ولی در پاره‌ای از آیات می‌گوید مگر این که دانش غیب را برای فرستاده‌ام رضایت دهم.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 257

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ: «1»

خدا دانای به غیب است و هیچ کس را بر غیب خود آگاه نمی کند مگر پیامبرانی را که برای آگاه شدن به غیب انتخاب کرده است.

یا درباره‌ی شفاعت می گوید: شفاعت فقط مخصوص خداست و احدی را حق شفاعت نیست مگر آن را که خداوند اذن شفاعت دهد:

قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ: «2»

بگو همه شفاعت ویژه‌ی خداست، فرمانروائی آسمانها و زمین فقط در دست قدرت اوست.

يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ: «3»

در آن روز شفاعت شفيعی سود ندهد مگر آن که خدای رحمان به او اذن شفاعت دهد.

این که علم به تاویل آیات ویژه‌ی خدا و راسخون در علم است بنابراین اساس است که «واو» راسخون در علم حرف عطف حساب شود و راسخون در علم عطف بر و ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ باشد، چنانکه در روایتی از حضرت باقر (ع) نقل شده که آن حضرت واو را واو عاطفه گرفته‌اند:

حضرت در تفسیر آیه می فرماید:

«يعني تاويل القرآن كله الا الله و الراسخون في العلم.» «4»

(1) - جن 26 - 27.

(2) - زمر 44.

(3) - طه 109.

(4) - برهان ج 1 ص 271. تفسیر عیاشی، ج 1، ص 164؟؟؟؟

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 258

احدی همه تاویل قرآن را جز خدا و راسخون در علم نمی دانند.

راسخون در علم بنا بر روایات فراوان و معتبری که در کتاب های حدیث مانند کتاب شریف کافی و بحار و نقل شده امامان از اهل بیت علیهم السلام هستند.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«نحن الراسخون في العلم و نحن نعلم تاويله:» «1»

راسخون در علم ما هستیم و ما تاویل آیات قرآن را می دانیم.

راسخون در علم

راسخون در علم دارای مقامات عالیه عقلی و روحی هستند و از معرفت و آگاهی ثابت برخوردارند، و دارای درجات کاملی از ایمان و یقین به حقایق می باشند.

از رسول خدا درباره ی راسخون در علم سؤال شد حضرت آنان را به اوصاف زیر معرفی کردند:

«من برّ يمينه و صدق لسانه و استقام قلبه و من عطف بطنه و فرجه فذلك من الراسخين في العلم:» «2»

وفا کنندگان به سوگند، صادقان در گفتار، آراستگان به استقامت قلب، دارندگان عفت شکم و شهوت از راسخان در علم می باشند.

آنان به خاطر این که از معرفت و ایمان کاملی برخوردار هستند همه آیات محکم و متشابه را از خدا دانسته و به آنها ایمان دارند، و ایمان خود را نسبت به همه آیات کتاب اظهار می کنند و به دنبال تحمیل رأی و فکر خود به آیات قرآن

(1) - کافی ج 1 ص 213. نورالثقلین، ج 1، ص 316

(2) - الدر المنثور ج 2 ص 151.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 259

به ویژه به آیات متشابه نیستند و ایمان آنان نشانه‌ی روحیه تسلیم آنان در برابر حضرت حق است.

و چون هر دو بخش آیات محکم و متشابه را جلوه ربوبیت خدا می دانند کلّ من عند ربنا هر دو دسته را مؤثر در تربیت و رشد دانسته چون به حقیقت آیه متشابه توجه کنند و با برگرداندن آن به محکم مقصود را دریابند چنانچه کارآئی اعتقادی داشته باشد بر آن اعتقاد می‌ورزند و اگر کارآئی عملی داشته باشد به آن عمل می‌کنند.

اگر او در آیه شریفه او مستأنفه باشد باید گفت علم تاویل فقط ویژه‌ی خداست و در متشابهات حقایقی وجود دارد که قابل کشف نیست و نزول اینگونه آیات کاربرد امتحانی از جانب حق نسبت به مردم دارد، این مردم هستند که برخی از آنان به خاطر انحراف قلبشان از هدایت الهیه برای تقویت کفر و گسترش مکتب ضد حق از آیات متشابه پیروی می‌کنند و در این زمینه به شدت فتنه‌گری دارند و نهایتاً در برابر امتحان به شکست سختی دچار می‌شوند، ولی راسخون در علم فقط به آیات محکم و متشابه ایمان ورزیده از محکّمات در عقاید و اعمال و اخلاق پیروی می‌کنند و نسبت به متشابهات سکوت کرده به آنها عنوان آیات حق ایمان و یقین اظهار می‌دارند و از عهده امتحان برآمده خود را برگزیده خدا می‌کنند و از پاداش عظیم حق بخاطر ایمانشان به متشابهات و سکوتشان نسبت به این آیات بهره‌مند می‌شوند.

خردمندان

خردمندان کسانی هستند که از چنین ایمان و ادبی در برابر آیات محکم و متشابه برخوردارند و دنبال این هستند که از محکّمات درس عملی گرفته و نسبت به متشابهات سکوت نموده فقط اظهار ایمان کنند بنابراین راسخون در علم و اولوالالباب دو عنوان برای يك طایفه است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 260

امیرمؤمنان در خطبه معروف به اشباح درباره‌ی این طایفه با عظمت می‌فرماید:

«وَأَعْلَمُ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَعْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ السُّدَدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ الْإِقْرَارِ بِجُمْلَةٍ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ فَمَدَحَ اللَّهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا وَ سَمَّى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ

يُكَلِّفُهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوحًا فَأَقْتَصِرَ عَلَى ذَلِكَ وَ لَا تُقَدَّرُ عَظَمَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ:»
«1»

ای پرسش کننده بدان که استواران در دانش آنان هستند که خداوند آنان را با اقرار به کل آنچه از آنان پنهان است و تفسیرش برای آنان روشن نیست از ورود در ابواب و سراپرده‌های اسرار پنهانی بی‌نیاز فرموده و اعترافشان را به ناتوانی از رسیدن به آنچه که دانش آنان به آن احاطه ندارد ستوده، و ترك تعمق آنان را در چیزی که بحث از حقیقت آن را فرمان نداده استواری در علم نامیده پس ای سؤال کننده به همان اندازه که خداوند دانستن آن را مجاز دانسته اکتفا کن و عظمت خداوندی را با تراوی عقلت اندازه گیری مکن که از گروه هلاک شوندگان خواهی شد.

در رابطه به آیاتی که کلمه عصیان، لغت غوی، و زلت را به انبیا نسبت داده و نشان دهنده این است که این گونه آیات از متشابهات است حضرت رضا (ع) می‌فرماید:

«اتق الله و لا تنسب الى انبياء الله الفواحش و لا تناول كتاب الله برأيك فان الله عزوجل قد قال: و ما يعلم تاويله الا الله و الراسخون في العلم.» «2»

(1) - نهج البلاغه خطبه 90.

(2) - عیون اخبار الرضا ج 1 ص 192- بحار ج 11 ص 72.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 261

تقوای الهی را رعایت کرده و خدا را ناظر بر خود بدان و به پیامبران خدا نسبت گناه مده و کتاب خدا را به رأی خود تاویل مکن که خدا فرموده تاویل آیات را جز خدا و راسخون در علم نمی‌دانند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 262

تفسیر آیه 8-9

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ.

رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ.

راسخون در علم آن خردمندان والا مرتبه به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارند پروردگارا دل‌های ما را پس از آن که هدایت‌مان فرمودی از راه راست و حقایق ملکوتیه منحرف مکن و از سوی خود رحمتی به ما ببخش زیرا تو بسیار بخشنده‌ای.

پروردگارا قطعاً تو در روزی که هیچ شکی در آن نیست محشور کننده‌ی همه مردمی، یقیناً خدا از وعده‌اش تخلف نمی‌کند.

شرح و توضیح

در رابطه با قلب و حالات مثبت و منفی آن در آیات سوره‌ی مبارکه بقره در ضمن داستان موسی و بنی‌اسرائیل به طور مشروح بحث شد و تا اندازه‌ای همه جوانب مسئله مورد بررسی قرار گرفت و در رابطه با قیامت و بخشی از حوادث آن و مسئله‌ی پاداش و کیفر و حتمیت برپا شدن محشر نیز در آیات سوره‌ی بقره به نحو مفصل سخن به میان آمد، در این قسمت به صورتی مختصر به لطائف هر دو آیه شریفه اشاره می‌کنم.

خواسته عالی راسخون در علم

راسخون در علم از طریقی توجه به صفات ذاتی الله چون حی و قیوم و احاطه علمی او به همه موجودات هستی و قدرت مصوریت حضرت حق، و شکست

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 263

ناپذیری و حکمت او دارند و از طرف دیگر مشاهده کرده‌اند که انحراف قلبی گروهی از مردم، آنان را وارد چرخه فتنه و تاویل آیات و سوء استفاده از قرآن و تحمیل عقاید و افکارشان بر آیات کتاب نموده است، برای حفظ قلبشان از انحراف که آثار بسیار خطرناکی دارد و برای بقاء علم راسخشان به تضرع و زاری در پیشگاه او بر خواسته و دست دعا به سوی حضرتش برداشته از مقام ربوبیت او درخواست می‌کنند که قلبشان را از انحراف حفظ کند و رحمتی را از جانب خود که

پاسبان و نگهدارنده علم راسخ است به آنان عنایت کند تا در سایه‌ی لطف و توفیقش قلب آنان در مدار هدایت بماند، و علم راسخشان برای آنان پایدار گردد.

آنان از طریق علم راسخشان میدانند که در وقوع قیامت شك و تردیدی نیست و هر انسانی به تناسب سعادت و شقاوت و هدایت و ضلالتش محسوس می‌شود و به پاداش و کیفر لازم که وعده حضرت حق به خوبان و بدکاران است و در آن وعده هیچ تخلفی صورت نمی‌گیرد می‌رسند.

آری وقوع محشر حتمی است و اگر حشر انسان‌ها، در قیامت صورت نمی‌گرفت عدالت و حکمت رعایت نمی‌شد، وقوع قیامت بر اساس عدل و حکمت خداست، و هر انسانی لازم و واجب است به نتایج آنچه از خوبی و بدی کسب کرده و آن را با خود به قیامت می‌برد برسد.

رسول خدا درباره‌ی قلب می‌فرماید:

«ما خلق الله من قلب آدمی الا و هو بین اصبعین من اصابع الرحمن ان شاء ازاعه و ان شاء اقامه.»

خداوند دل هیچ انسانی را نیافریده مگر این که میان دو انگشت از انگشتان خداست «انگشت کنایه از قدرت است» اگر زمینه انحراف در آن قلب باشد آن

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 264

را از هدایت به جرمه آن زمینه منحرف می‌کند، و اگر زمینه هدایت برای آن فراهم باشد به پاداش آن زمینه را هدایت می‌نماید.

از ام سلمه روایت شده که رسول خدا در دعاهایش بسیار می‌گفت:

«اللهم مقلب القلوب والابصار ثبت قلبی علی دینک.»

ای خدای گرداننده دل‌ها و دیده‌ها دل مرا بر دینت ثابت و پایدار بدار.

ام سلمه می‌گوید: به پیامبر گفتم مرا دعائی بیاموز که برایم سودمند باشد فرمود بگو:

«اللهم رب النبی محمد اغفر لی ذنبی و اذهب غیظ قلبی و اجرنی من مضلات الفتن ما حییتی.»

خدایا ای پروردگار محمد، مرا بیامرز، و خشم دلم را نابود کن، و مرا از لغزش گاه‌های فتنه‌ها تا زنده‌ام در پناهت حفظ کن.

یقیناً هنگامی که انسان با تضرع و زاری و در کمال خشوع و فروتنی از حضرت حق درخواست کند دلش را از انحراف حفظ کند، خداوند دعایش را مستجاب می‌کند و دلش را از خطر انحراف مصونیت می‌دهد.

آیه نشان می‌دهد که همه انسان‌ها حتی آنان که راسخ در علم‌اند در خطر انحراف از هدایت هستند.

مردم باید این خطر را جدی بگیرند، که در صورت دچار شدن به این خطر همه ارزش‌ها را از دست می‌دهند و از چرخه‌ی هدایت و سعادت به چاه ضلالت و شقاوت می‌افتند و در روز محشر که تردیدی در وقوع آن نیست به عذاب دائم گرفتار می‌شوند.

انسان لحظه به لحظه به مدد و یاری حضرت حق نیازمند است و باید زمینه یاری و رحمت و توفیق خدا را با اجتناب از گناه و انجام عمل صالح و به کارگیری اخلاق حسنه فراهم کند، تا سعادت و سلامت معنوی او در دنیا و آخرت تامین گردد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 265

تفسیر آیه 10-12

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَ أُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ.

كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُخْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَ بئْسَ الْمِهَادُ.

یقیناً اموال و اولاد کافران هرگز چیزی از عذاب خدا را از آنان برطرف نمی‌کند و اینان آتش‌گیره آتش دوزخند.

روش کافران مانند روش فرعونیان و کسانی است که پیش از آنان بودند آنانی که آیات ما را تکذیب پس خداوند هم آنان را به گناهانشان مؤاخذه کرد و خداوند سخت کیفر است.

به کافران بگو به زودی شکست می خورید و به سوی دوزخ گردآوری می شوید و آن را بد آرامگاهی است.

شرح و توضیح

در رابطه با امور زندگی کافران و تکذیب کنندگان آیات حق، و منکران حقایق و عذاب دنیا و آخرت آنان و فرعون و قومش در آیات سوره مبارکه بقره و این که هیچ چیزی اعم از مال و اولاد و قدرت عذاب خدا را از آنان برطرف نمی کند و ایشان را امور مادی و ظاهری از عنایات و الطاف و احسان و یاری و قدرت خدا بی نیاز نمی کند به ویژه در آیات 49 تا 101 سوره بقره بحث بسیار مشروحی گذشت، این گونه آیات برای منحرفان از حق بهترین پند و عبرت

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 266

است، و نسبت به آنان هشدار و تهدید به این که در برابر خدا مغلوب و محکوم اند، و راه فراری از عذاب خدای قهار ندارند.

اینان به خیال باطلشان و به اندیشه منحرفشان تصور می کنند مال یا اولاد همه وقت و همه جا کلید حل مشکلات است، و این دو می توانند آنان را از چنگال گرفتاری ها و مصائب و پیش آمدها نجات دهند، در حالی که کاربرد امور مادی به دست قدرت خداست و اوست که کارگردان همه امور هستی است، و همه چیز در اختیار حضرت اوست، اگر زمینه مثبتی در انسان ببیند امور را به سود او به جریان می اندازد، و اگر زمینه منفی در او مشاهده کند امور را حتی مال و اولاد را به ضرر او به کار می گیرد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 267

تفسیر آیه 13

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَهُمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ

تحقیقاً برای شما در دو گروهی که در میدان جنگ با هم روبرو شدند نشانه‌ای از قدرت خدا و حقانیت نبوت پیامبر بود، گروهی خالصانه در راه خدا می‌جنگیدند و گروه دیگر کافر بودند که اهل ایمان را به چشم خویش دو برابر می‌دیدند به همین خاطر شکست خوردند و خدا هر که را بخواهد با یاری و نصرت خود تأیید می‌کند مسلماً در این امر عبرتی برای اهل بصیرت است.

شرح و توضیح

آیه شریفه تقریباً به اتفاق مفسران در رابطه با جنگ بدر است.

جنگی که وعده حق در مورد شکست کافران که پیش از این به مسلمانان خبر داده بود تحقق یافت:

«قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ»

بگو کافران بگو قطعاً با شکست مواجه خواهید شد.

جنگی که بنا به فرموده حضرت حق فی سبیل الله و عملی پاک و خالصانه بود.

جنگی که کافران نیروی رزمی مسلمانان را در نگاه خود دو چندان می‌دیدند، با این که رزمندگان اسلام از نظر نفرات يك سوم نیروی دشمن بودند، و این نبود جز عنایت ویژه‌ی خدا به اهل ایمان.

جنگی که با اینگونه نگاه دشمن روحیه دشمن را تضعیف و زمینه شکست آنان فراهم شد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 268

جنگی که مسلمانان در عین توان رزمی و نفراتی و اقتصادی و ابزار مبارزه دشمن بر دشمن به یاری و نصرت حق پیروز شدند، جنگی که همه شئونش برای صاحبان بصیرت عبرت و درس بزرگی است.

داستان پر از نکته جنگ بدر

در میان مردم مکه که مردمی مشرک و مخالف حق بودند بخاطر در خطر قرار گرفتن کاروان تجارتی آنان به سردمداری قریش به ویژه کافر معاندی چون ابوسفیان وضع آشفته‌ای پیش آمده بود.

در چنین موقعیتی روزی رسول خدا به مسلمانان خبر داد که ابوسفیان بن حرب کاروان قریش را از شام به سوی مکه می‌برد، و اموال و سرمایه‌های تجارتی قریش با آن کاروان است.

شما می‌توانید هم اکنون بر سر راهشان قرار بگیرید و با آنان کارزار کنید، امید است خداوند نیروی شما را با اموال آن کافران تقویت نماید، برخی از مسلمانان شتاب ورزیده و عده‌ای از رفتن کوتاهی کردند به گمان این که رسول خدا از آداب و قواعد جنگ آگاهی نداشته باشد.

از سوی دیگر ابوسفیان با توجه به حوادث گذشته در جستجوی اخبار رسول الهی و یارانش بود و هر که را هر کجا می‌دید از حال آن جناب می‌پرسید.

تا آن که اطلاع یافت رسول خدا یارانش را به تعقیب کاروان قریش روانه کرده است.

ابوسفیان از ترس مال‌التجاره و حرص شدیدی که بر اموال خود داشت سخت به فکر فرو رفت، عزم جزم نمود به هر شکل ممکن قریش را از این جریان آگاهی دهد، به ناچار ضمیم بن عمر و غفاری را اجیر کرده روانه مکه کرد و به وی اعلام داشت باید خود را به قریش برسانی و آنان را برای حفاظت از

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 269

اموالشان به سوی کاروان تجارتی بیاوری و به ایشان گوشزد کنی که امواتان در خطر قرار گرفته است.

در همین ایام روزی عباس بن عبدالمطلب در شهر مکه به ولید بن عتبہ رسید و به وی گفت: خواهرم عاتکه دیشب خواب شگفت‌آوری دیده است به طوری که در نگرانی سختی قرار گرفته، چون خوابش را برای من نقل کرد به نظرم رسید که پیش‌آمد بدی برای شما قریش در راه است، ولید پرسید چه خوابی دیده است؟ گفت: خواب دیده که سواری از بیرون شهر مکه وارد شهر شد و بر بلندای شترش با صدائی رسا فریاد زد: مردم برخیزید و به جانب قتلگاه خود حرکت کنید که بیش از سه روز مهلت ندارید، آنگاه وارد مسجد شد در حالی که مردم به دنبالش راه افتاده بودند و دورش را گرفتند شترش بر بالای بام کعبه قرار گرفت آنجا نیز همان مطلب را سه بار فریاد زد و گفت باید تا سه روز دیگر برخیزید و به راه افتید، سپس خواهرم گفت: دیدم او و شترش بر بالای قله کوه ابوقبیس قرار گرفته، در آنجا نیز همان فریاد را برمی‌آورد آنگاه سنگ بزرگی برداشته از بالای کوه به طرف شهر غلطانید، سنگ هم چنان پائین آمد تا به دامنه کوه رسید، در آنجا قطعه

قطعه و متلاشی شد و هر قطعه‌اش به یکی از خانه‌های مکه افتاد، بدون این که هیچ خانه‌ای از آن در امان بماند، این خوابی است که خواهرم عاتکه دیده و تو آن را از من نشنیده بگیری.

ولید توجهی به سفارش عباس نکرد و داستان خواب خواهر عباس را برای پدرش بازگو کرد و مسئله در میان مردم منتشر شد و به سرعت نُقل مجالس قریش گشت.

فردای آن روز عباس مشغول طواف کعبه بود، ابوجهل آن جرثومه فساد با عده‌ای از قریش در مسجد نشسته مشغول نقل خواب عاتکه بودند، همین که

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 270

چشم ابوجهل به عباس افتاد صدا زد: ای ابوالفضل هنگامی که طواف تمام شد تو را ببینیم.

عباس پس از تمام شدن طواف به حلقه قریش در آمد و نشست، ابوجهل از باب استهزاء و سخریه گفت: از چه زمانی در میان شما بنی‌عبدالمطلب این زن پیامبر شده که ما خبر نداشتیم؟ عباس گفت: داستان از چه قرار است؟ ابوجهل گفت: منظورم خوابی است که عاتکه دیده، عباس گفت: عاتکه چه خوابی دیده؟ ابوجهل گفت: شما بنی‌عبدالمطلب به این قناعت نکردید که مردانتان دعوی پیامبری کنند اکنون زنانتان شروع کرده‌اند؟ شنیده‌ام عاتکه گفته در خواب دیده‌ام مردی سوار بر مرکب فریاد زده: مردم تا سه روز دیگر کوچ کنند، ما قریشیان این سه روز را در انتظار می‌گذرانیم، اگر از این خواب خبری شد که هیچ وگرنه اعلام می‌کنیم هیچ خاندانی از خاندان‌های عرب دروغگوتر از شما نیست.

عباس مسئله را انکار کرد و گفت: من از این داستانی که تو می‌گوئی بی‌خبرم.

عصر آن روز هیچ زنی از خاندان عبدالمطلب نماند مگر این که نزد عباس آمده و او را سرزنش کردند که انکار تو در برابر این مرد فاسق خبیث انکار نبوت برادرزاده‌ات بود و او به مردان و زنان دودمان ما توهین کرده و تو آن قدر غیرت نداشتی که پاسخ دندان‌شکنی به او بدهی.

عباس گفت: اینگونه که شما شنیده‌اید نبوده و او توهینی به ما روا نداشته و هر چه گفت پاسخش را دادم و به حق سوگند او را به حال خود وا نمی‌گذارم، و اگر از این پس نامی از زنان ما به زبان بیاورد چنان دفاعی می‌کنم که خبرش به گوش شما برسد.

سه روز پس از خواب عاتکه عباس در اوج خشم و غضب و تاسف از این که چرا دیروز بر دهان ابوجهل نکوبیده وارد مسجدالحرام شد، ابوجهل را از دور

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 271

دید به سوی او رفت بلکه دوباره سر حرف را با او باز کند و بهانه‌ای دست دهد تا جریان روز گذشته را تلافی نماید، ولی دید ابوجهل برخاست و به سوی در مسجد روانه شد، عباس تصور کرد که ابوجهل پی برده که وی بنای تلافی دارد، از این جهت برخاست و فرار کرد، ولی مسئله این نبود، بلکه ابوجهل صدای ناله‌ی بی سابقه‌ای شنیده بود و از شدت نگرانی متوجه آمدن عباس نشده بود لذا برای درك علت صدا بیرون رفت. این صدا از ضمضم بن عمر و غفاری فرستاده ابوسفیان بود که در همان لحظه از راه رسیده در حالی که بینی شترش را پاره کرده و بارش را وارونه بسته و پیراهن خود را از پس و پیش دریده بود فریاد میزد: ای گروه قریش: مال التجاره، مال التجاره، آه، فریاد که ابوسفیان با اموال شما مورد حمله محمد و یارانش قرار گرفت، و مصیبت که گمان نمی‌کنم بتوانید او را دریابید.

مردم و به ویژه صاحبان اموال در وحشت و اضطراب فرو رفتند، و شتابانه جمعیتی تشکیل داده به مشورت نشستند و سرانجام قرار شد هر چه زودتر حرکت کنند و همین کار را کرده بدون استثناء همه در این کوچ شرکت نمودند، و اگر برخی از آنان برای حرکت عذر داشتند کسی را بجای خود روانه ساختند، از آن جمله ابولهب بود که مردی را به مبلغ چهار هزار درهم که از او طلب داشت اجیر کرد تا با لشگر قریش حرکت کند.

پس از آن که همه از تدارك اسباب سفر فراغت یافته و آماده حرکت شدند، بیادشان افتاد که ما چندی قبل با قبیله کنانه جنگ داشتیم یکی از آن میان گفت: چنانچه ما حرکت کنیم کنانی‌ها از دنبال ما بر ما بتازند و ما از رفتن برای کمک به ابوسفیان باز مانیم.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 272

سراقة بن مالك که از اشراف کنانه بود گفت: من به شما پناه می‌دهم و همه در امان من هستید، حرکت کنید و از قبیله من نگران نباشید، من قول می‌دهم که از قبیله‌ام به شما آسیبی نرسد.

در اینجا رأی آنان که می‌گفتند باید هر چه زودتر حرکت کرد تقویت شد و همه به راه افتادند.

از آن طرف رسول خدا از مدینه بیرون شد، در حالی که پیشاپیش لشگرش دو پرچم سیاه در اهتزاز بود، پرچمی به دست توانای امیرمؤمنان و پرچمی دیگر به دست انصار.

کاروان حق، و لشگر اسلام به سرپرستی پیامبر بزرگوار برای دنبال کردن کاروان قریش حرکت کرده، کاروانی که افرادش به خصوص ابوسفیان سیزده سال هر جنایت و ظلمی را در مکه به پیامبر و یارانش روا داشته بودند.

ارتش رسول خدا در میان راه به مردی برخورد کرد، از او خبر کاروان قریش را پرسید ولی خبری نزد او نیافت، رسول خدا با همراهان شب و روز به سرعت می‌رفتند تا به نزدیکی قریه‌ای بنام صفراء که میان دو کوه بود رسیدند، حضرت شخصی را فرستاد تا از ابوسفیان خبری بگیرد و خود همراه یاران به پیش می‌رفت تا به «ذفران» یکی از بیابان‌های پیرامون دهنکده صفراء رسید، در آنجا بار به زمین گذارده تا خبر داران از کاروان قریش به نزدش آمده عرضه داشتند همه قریش از مکه بیرون شده به کمک ابوسفیان شتافته‌اند رسول خدا چون ملاحظه کردند داستان رنگ دیگری به خود گرفته با یاران خود به مشورت نشستند. آری در این وضعیت کاروان مال التجارة قریشیان مطرح نیست، باید با لشگری روبرو شد که نیرو و نفراتش چند برابر نیروی ارتش حق است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 273

از میان اصحاب مقداد بن عمرو برخاست و به پیامبر خطاب کرد: به هر جا که خدایت فرمان داده حرکت کن، ما يك قدم از تو جدا نمی‌شویم ما آن کلامی را که بنی‌اسرائیل در پاسخ دعوت موسی برای چنگ با دشمن به میان آوردند که: «تو با پروردگارت بروید و با دشمن کارزار کنید ما همین جا نشسته‌ایم» در پاسخ تو نخواهیم گفت، بلکه ما اعلام می‌کنیم تو و پروردگارت به کارزار دشمن بروید ما نیز همراه شما هستیم و به همراه شما می‌جنگیم و ای پیامبر عزیز به آن خداوندی که تو را به حق مبعوث به رسالت کرد، اگر ما را به دورترین نقاط زمین اگر چه حبشه و زنگبار باشد ببری با کمال شوق همراهت می‌آئیم، رسول خدا برای او دعای خیر کرد.

سپس رو به سایر یاران نمود و فرمود: ای مردم رأی خود را اظهار کنید «مقصود حضرت از مردم انصار مدینه بود از میان انصار سعد بن معاذ برخاست و گفت: ای رسول خدا گویا مقصودت ما انصار است؟ حضرت فرمود: آری، سعد گفت:

ما به تو ایمان آورده و تو را تصدیق کرده باور داریم و شهادت دادیم که آنچه را آورده‌ای حق است، و برایمان و شهادت خود عهد و پیمان محکم سپردیم، و آن عهد و پیمان این بود که در همه حال از تو اطاعت نمائیم، بنابراین ای رسول خدا هر چه که می‌خواهی انجام ده و هر تصمیمی که می‌خواهی بگیر که ما با تو هستیم و از تو جدا نمی‌شویم، و به

خداوندی که تو را به حق مبعوث کرد سوگند اگر ما را به دریا عرضه کنی و بگوئی که ما خود را به همراه تو در آن اندازیم می‌اندازیم و يك نفر از ما از دستور تو سرپیچی نخواهد کرد، ابدأً ملاحظه ما را مکن، زیرا کمترین کراهت و نفرتی از جنگ با دشمنانمان نداریم، و ما صابر و خویشتن‌دار در جنگ و هم‌آوردان میدان کارزاریم، و امیدواریم خداوند

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 274

از ما رفتار و روشی به تو نشان دهد که مایه خرسندی و روشنی چشم و شادی دلت باشد، ما را راه انداز و از خدا توفیق و مدد بخواه.

هنوز گفتار سعد تمام نشده بود که آثار رضایت و خرسندی در چهره پاك رسول خدا نمودار شد آنگاه فرمود: حرکت کنید و امیدوار به پیروزی باشید، چه این که خداوند بزرگ مرا به یکی از این دو مسئله بشارت داده، ما یقیناً یا به کاروان قریش ظفر می‌یابیم یا بر لشکریان آنان که از مکه آمده‌اند و گویا من هم اکنون قتلگاه آنان را می‌بینم.

پیامبر بزرگوار اسلام و یاران از آن منزل حرکت کرده و در نزدیکی بدر پیاده شدند، و آن حضرت برخی از یاران خود را به سوی چاه‌های بدر روانه کرد تا از آنجا از قافله و یا لشکر قریش خبر گیرند، فرستادگان آن حضرت به دو نفر رسیدند که مشغول آب کشیدن از چاه بودند، معلوم شد آب را برای لشکر قریش می‌برند، پرسیدند به کجا می‌روید از چه قبیله‌ای هستید و هدفتان چیست؟ گفتند ما سقایان قریش هستیم، ما را فرستاده‌اند تا برای آنان آب ببریم.

فرستادگان باور نکردند که این دو نفر وابسته به ارتش قریش باشند، احتمال دادند سقایان قافله و کاروان مال التجاره ایشان باشند، به همین جهت آنان را به باد کتک گرفتند تا ناچار به اقرار شده گفتند ما از قافله ابوسفیان هستیم. فرستادگان از کتک زدن به آنان باز ایستادند.

چون به محضر پیامبر بازگشتند حضرت مشغول نماز بودند پس از فراغت از نماز به فرستادگان خود گفتند: اگر راست گویند آنان را به باد کتک می‌گیرید و چون دروغ گویند رهایشان می‌کنید، در حالی که به خدا سوگند راست می‌گویند، از لشکر قریش‌اند نه از کاروان مال‌التجاره.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 275

آنگاه روی به آن دو نفر کرده فرمود: به من بگوئید قریش در کجا هستند؟ گفتند به خدا سوگند در پشت همین تلّ که از دور نمودار است اردو زده‌اند، رسول خدا پرسید عده‌آنان چند است؟ گفتند: بسیارند فرمود چند نفرند؟ گفتند: نمی‌دانیم

فرمود: خوراکشان در روز چند شتر است؟ گفتند: در يك روز نه شتر و روز دیگر ده شتر، رسول خدا رو به یاران کرده فرمود: لشکر قریش بین نخصد و هزار نفرند آنگاه روی به جانب همه مسلمانان کرد و فرمود: بدانید که شهر مکه همه جگر گوشه‌های خود را در اختیار شما قرار داده است.

اما ابوسفیان وقتی به گزارش جاسوسانش از جایگاه مسلمین خبر یافت و فهمید که مسلمانان بنای حمله به کاروان مال‌التجاره را دارند مسیر کاروان را تغییر داده و از راه معمولی کنار رفت و بدر را در دست چپ قرار داده به طور کامل از دید و نظر مسلمین پنهان و ناپدید گردید.

وقتی کاملاً مطمئن شد که کاروان را از دسترس مسلمانان خارج کرده، نماینده‌ای از جانب خود نزد قریش فرستاد که شما به منظور نجات دادن اموال خود از مکه بیرون آمدید و اینک من اموال را حفظ کردم بنابراین هر جا که هستید به مکه بازگردید.

ابوجهل گفت: به خدا سوگند باز نمی‌گردیم تا آن که به کناره چاه‌های بدر برسیم و سه روز در آنجا به عیش و نوش و میگساری پردازیم و خنیاگران برای ما موسیقی بنوازند، و عرب وحدت کلمه ما و قدرت و نیرویمان را بفهمد و از این پس خیال حمله به ما را در سر نپوراند و بر ضد ما نقشه طرح نکند.

احنس بن شریق با این رأی مخالفت کرد، و گفته‌های ابوجهل را پاسخ داد، و به قبیله‌ی بنی‌زهره که هم سوگند با قریش بودند گفت: اموال و افراد شما به سلامت نجات یافتند و منظور شما هم همین بود، اینک بازگردید و دیگر وجهی

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 276

ندارد بیهوده به منطقه‌ای سفر کنید که در آنجا منافعی برای شما وجود ندارد، خیرخواهی مرا بپذیر و گوش به سخنان این مرد مغرور ندهید، و از آنجائی که احنس در میان قبیله بنی‌زهره محبوبیت و وجهه‌ی خوبی داشت يك نفر زهری از گفته‌ی او سرباز نزد و هیچ کدام به بدر نیامدند.

صبح روز بعد به مسلمین که در جستجوی کاروان ابوسفیان بودند خبر رسید که ابوسفیان مال‌التجاره را به منزل رسانید و اینک باید با لشکر قریش که در فاصله مختصری قرار دارند روبرو شوند، و در نتیجه آرزویی که مسلمین به امید رسیدن به آن خرسندی می‌کردند به امید رسیدن به آن خرسندی می‌کردند مبدل به یأس شد، و جماعتی از ایشان به رسول خدا اصرار می‌ورزیدند که به مدینه بازگردد، و با لشکر قریش بجنگد.

خداوند درباره‌ی آنان می‌فرماید:

وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَ يُريدُ اللَّهُ أَنْ يَحِقَّ الْحَقُّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ: «1»

و یاد کنید آن زمانی که خدا پیروزی بر یکی از دو گروه «سپاه دشمن یا کاروان تجارتی قریش» را به شما وعده داد و شما دوست داشتید بر کاروان تجارتی قریش دست یابید ولی خدا می‌خواست پیروزی در میدان جنگ را با فرمان نافذی که دایر بر پیروزی مؤمنان و شکست دشمنان جاری ساخته بود تحقق دهد و ریشه‌ی کافران را قطع نماید.

پس از مدتی اندک از بگو مگوی با پیامبر، مسلمانان يك دل و يك جهت بر آن شدند که با لشکر قریش بجنگند، به همین خاطر خود را زودتر به آب بدر

(1) - انفال 7.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 277

رسانیده و چاه را تصرف کردند، خداوند بارانی فرستاد تا بیابان رملی و شزار و لغزنده زیر پای آنان محکم و استوار شود، و قسمت لشکرگاه قریش که زمینی خاکی بود گل و لغزنده گردد، و نهایتاً لشکر حق توانست خود را پیش از قریش به محل مناسب یعنی کنار اولین چاه در بخش پائین بدر برساند.

سپاهیان اسلام در جای خود قرار گرفتند حباب بن منذر پرسید یا رسول الله پیاده شدن در این قسمت از زمین به فرمان خداست، بطوری که نمی‌توانی غیر آن را اردوگاه سازی؟ یا به نظر خودتان چنین رسیده؟ حضرت فرمود: اردو زدن در این بخش از منطقه بدر به فرمان خدا نیست، به نظرم چنین آمد، عرضه داشت اگر چنین است ماندن ما در این منطقه صلاح نیست، باید مردم را به نقطه‌ای انتقال داد که آخرین چاه باشد، آنگاه در آنجا جستجو می‌کنیم تا چاهی قدیمی پیدا نموده آن را لای‌روبی کرده در کنار آن حوضی ساخته و آن را پر از آب می‌کنیم و دیگر چاه‌ها را می‌پوشانیم و در نتیجه ما از آب بهره‌مند شده و ارتش دشمن به مضیقه می‌افتد، حضرت فرمود رأی خوبی به میان آوردی.

حضرت بدون درنگ سپاه اسلام را حرکت داد و به کنار چاهی که از همه چاه‌های بدر به دشمن نزدیک‌تر بود انتقال داد و فرمان داد تا آن که را لای‌روبی کرده و در کنارش حوضی ساختند و آن را پر از آب کردند.

آنگاه خود را آماده جنگ کردند و به مشورت پرداختند در حالی که گفتگو می‌کردند سعد بن معاذ پیش آمد و عرض کرد: ای رسول خدا اجازه می‌دهی سایانی جهت شما برپا کنیم تا شما در آنجا قرار بگیرید، و مرکب‌های شما را در کنار آن آماده نگاه داشته و خود با دشمن بجنگیم؟ اگر پیروز شدیم که بر وفق مراد است، اگر خدای نخواستہ کشته کردیم تو بر مرکب سوار شده به پیروانت در مدینه ملحق شوی، چه آنان که در مدینه مانده‌اند کمتر از ما به تو معتقد و

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 278

مؤمن نیستند، و اگر احتمال می‌دادند کار تو سرانجام به جنگ منتهی می‌شود هرگز تخلف نمی‌کردند و اگر چنین پیش‌آمدی رخ دهد آنان هم شر دشمن را دفع می‌کنند و از در خیرخواهی با تو به دشمن می‌تازند.

رسول خدا او را ستود و در حق وی دعای خیر کرد، سعد با یاران به ساختن سایبان پرداخت تا اگر پیروزی و فتح نصیب او و یارانش نشد او به دست دشمن گرفتار نگردد و بتواند خود را به باقی اصحاب برساند و دعوت خود را ادامه دهد، چون اسلام برای طائفه خاصی نیامده بود، اگر همه اهل مدینه هم کشته شوند پیامبر باید بماند و سایر قبائل عرب و دیگر ملل دنیا را به آئین حق دعوت کند.

اما قریش، با همه توان آماده جنگ شدند و شخصی را فرستادند تا از مسلمانان خبری بیاورد، آن شخص بازگشت و خبر آورد که اصحاب محمد سیصد نفر یا کمی بیشتر یا کم‌ترند و هیچ کمیتی هم ندارند و از آب هم بسیار دورند ولی با این همه مردمی هستند که جز شمشیر برای خود تکیه‌گاهی قائل نیستند و جز به ایمان ثابت و یقین استوار خود اتکائی ندارند.

این خبر رعب و وحشتی در دل‌های قریشیان ایجاد کرد، و برخی از عقلای آنان به این فکر فرو رفتند که اگر سپاه اسلام همه آنان را به قتل برسانند حرمتی برای مکه باقی نخواهد ماند.

از میان آنان عتبه بن ربیعہ برخاست و گفت: ای گروه قریش به خدایم سوگند شما از این که با محمد و یارانش مصاف دهید کاری از پیش نمی‌برید زیرا اگر او را به قتل برسانید پیوسته چشمستان به روی مردمی باز می‌شود که یا پسر عمویش را کشته‌اید و یا پسر خاله‌اش را و یا مردی از عشیره‌اش را، پس بهتر این است که بازگردید، و او را به عرب بسپارید چه اگر سایر طوائف عرب او را بکشند

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 279

شما به مقصود خود نایل شده‌اید، و اگر او بر عرب فائق آمد شما کاری که مایه کراهت و ندامتتان شود انجام ندادید.

سخن عتبه به گوش ابوجهل رسید، دلش از خشم و غیظ لبریز شد، شروع کرد کینه‌های دیرینه‌ای را که با مسلمانان داشتند به یاد قریشیان انداخت و همین مسئله باعث شد که همه بر جنگ با سپاه اسلام یکدل و یک جهت شوند.

چون پیامبر اسلام کثرت عدد دشمن و نیرومندی آنان و تجهیزات و سلاح جنگی‌شان دید، به میان یاران آمد و با سخنان ملکوتی و دلنشین خود روحیه آنان را تقویت نموده به تنظیم صفوف ایشان پرداخت و فرمان داد پیش از آن که وی اجازه دهد حمله نکنند و فرمود: چنانچه دشمن را محاصره کردید با تیر به آنان حمله کنید، آنگاه به سایبان خود بازگشت در حالی که به درگاه حق ملتجی شده و از جناب او درخواست پیروزی و وفای به وعده نمود و به تضرع و زاری برخاسته به پیشگاه خداوند عرضه داشت: پروردگارا قریش متکبر و متعصب است، همواره با تو به دشمنی مخالفت برخاسته، فرستاده‌ات را تکذیب کرده است، اینک روی آورده تا با پیامبرت بجنگد، پروردگارا آن نصرت که مرا به آن وعده داده‌ای تحقق ده، خداوندا اگر امروز این گروه که در کنار من هستند کشته شوند، دیگر کسی تو را پرستش نخواهد کرد، آن حضرت هم چنان در حال دعا بود و روی به قبله حال زاری و تضرع داشت، تا ردایش از شانه افتاد. تا جائی دعایش را ادامه داد که خواب او را فرو گرفت، در عالم رؤیا آثار نصرت و یاری خدا را مشاهده کرد، و پس از آن حالت وحی به او دست داد و این آیه شریفه بر او نازل شد:

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 280

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ. «1»

ای پیامبر مؤمنان را به جنگ برانگیز و آنان را به این عبادت بزرگ تشویق کن، که اگر از شما بیست نفر صبر نموده ایستادگی کنند بر دویست نفر چیره می‌شوند، و اگر از شما صد نفر صابر باشند بر هزار نفر از کافران چیره می‌شوند زیرا کافران گروهی هستند «که حقایق توحید و قدرت خدا و نیروی ایمان شما را نمی‌فهمند.»

پیامبر اسلام پس از دریافت این آیه به میان سپاه آمد و آنان را بر جنگ با کافران تشویق نمود و فرمود: به آن خدائی که جان محمد در دست اوست هیچ يك از شما امروز با این کفار نمی‌جنگید و با صبر و پایداری به شهادت نمی‌رسید مگر

این که خدای بزرگ او را به بهشت می برد، آنگاه مشتی خاک از دست امیرمؤمنان گرفته و آن را به جانب کفار پاشید و فرمود:

«شاهت الوجه»

روی های شما زشت و بدمنظر باد.

سپس به یاران فرمود: کمر همت بر بندید، مسلمانان با شنیدن آیه و سخنان رسول اسلام قوی دل شده يك صدا فریاد زدند: احد احد.

خداوند مهربان نیز فرشتگان را به یاری ایشان فرستاد تا بر فتح و پیروزی بشارتشان دهد، و ایمانشان را به پیروزی قوی تر سازد، رسول خدا در قلب معرکه قرار گرفته مردم را تشجیع می نمود و به نصرت و یاری خدا نوید و بشارت می داد.

بودن رسول خدا در میان صفوف ایشان از يك سو و كمك فرشتگان از جهت دیگر اثر عمیقی در روحیه مسلمانان گذاشت، به همین جهت کشته زیادی از

(1) - انفال 65.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 281

لشکر دشمن گرفته و گروهی را اسیر کردند، بدریون با نیت خالصانه آن چنان فداکاری و از خودگذشتگی نشان دادند که در تاریخ کم نظیر بلکه بی مانند بود و افتخاری بزرگ در تاریخ اسلام برای همیشه به یادگار گذاشتند تا جایی که به عنوان بدریون از دیگر اصحاب پیامبر که در آن جنگ شرکت نداشتند ممتاز و برتر شناخته شدند.

بلال در آن معرکه امیه بن خلف را دید که در میان صفوف مشرکان آمد و شد می کند، و این امیه کسی بود که بلال در مکه در حلقه غلامی اش قرار داشت و او بلال را به خاطر ایمانش به خدا و رسول به انواع شکنجه ها متبلا کرده بود تا از دین خدا دست بردارد، در هنگامه جنگ این مولای متکبر و سنگ دل چنان در نظر بلال خوار و بی مقدار آمد که با

قدرت تمام خود را به او نزدیک کرد و فریاد زد این امیه بن خلف سردمدار کفر است، خدا مرا نجات ندهد اگر او را نکشم، شخصی که در آن نزدیکی بود می‌کوشید او را اسیر کند، ولی بلال با صدای هر چه بلندتر گفت:

رهايش كن، آنگاه با شمشیر حمله کرد و لاشه کشته‌اش را به زمین افکند.

اهل مکه با شکست سختی که جبهه حق خوردند، به شکل فزاینده‌تری فرار کردند.

رسول خدا دستور داد، کشتگان دشمن را در چاهی کهنه ریختند، سپس خود به کنار آن چاه آمد و فرمود: ای ساکنان چاه برای پیامبران چه بد خویشاوندانی بودید، مرا تکذیب نمودید در حالی که دیگران تصدیق کردند، و از وطن و شهر و دیارم بیرونم کردید، آن زمان که دیگران با آغوش باز جانی دادند، با من به کار و زار برخاستید در حالی که دیگران یارم دادند، حال بگوئید بینم آیا وعده‌هایی را که پروردگارتان می‌داد راست و صادقانه یافتید یا نه، من که وعده پروردگارم را درست یافتم. یاران گفتند آیا با يك مشت جیفه و مردار سخن می‌گوئی؟ فرمود: شما از ایشان نسبت به آنچه گفتم شنواتر نیستید ولی ایشان فقط قادر به پاسخ نیستند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 282

در همین حال که رسول خدا با کشتگان بدر سخن می‌گفت ناگهان چشمش به ابی حذیفه فرزند عتبه افتاد و آن جوان مؤمن را اندوهگین یافت فرمود: مثل این که از سرانجام پدرت چیزی در دلت خطور کرده؟ عرض کرد نه به خدا سوگندای رسول خدا، من در گمراهی و ضلالت پدر هیچ‌تردیدی ندارم ولی در همه امور پدرم را دانا و عارف و فهمیده می‌دانستم و همواره امید داشتم که وی راه حق را یافته و از گمراهی نجات یافته به راه صواب وارد گردد، و از خدا می‌خواستم تا به اسلام هدایتش کند اکنون که می‌بینم با کفر و ضلالت از دنیا رفت متأثر می‌شوم، حضرت او را دلداری داد و به وی دعای خیر کرد.

سپاه دین با افتخار و پیروزی و غنیمت بسیار به مدینه بازگشتند، در حالی که از یاری و نصرت خداوند و آثارش خوشحال و شکرگزار بودند. «1» آری پیروزی سپاهی که تعدادشان اندک و تجهیزاتشان کم و اولین جنگ آنان با طرف مخالف بود و در آن به فرشتگان و یاری خدا و ربی که از ایشان در دل دشمن افتاد و دشمن آنان را دو چندان می‌دید با مشرکان تا دندان مسلح که از نظر تعداد سه برابر مسلمانان بودند و از نظر تجهیزات دستی پر داشتند و صد در صد در خیال پیروزی بودند درس و پند و عبرتی برای صاحبان بصیرت است چنان که در پایان آیه مربوط به جنگ بدر آمده: **فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ. «2»**

نصرت و تأیید و تقویت حقیقی فقط در انحصار خداست که حی و قیوم و بینای به همه امور و وجودی شکست ناپذیر و حکیم و وهّاب و وفا کننده به عهد است.

(1) - سیره ابن هشام، سیره حلبی، تاریخ یعقوبی، ناسخ التواریخ.

(2) - آل عمران 13.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 283

این نصرت و یاری به کسانی می‌رسد که اقتضا و زمینه آن را چون ایمان، اخلاص، عمل صالح، اخلاق حسنه، داشته باشد و بدون مقتضی و زمینه این نصرت و یاری تحقق نمی‌یابد.

در زندگی گذشتگان و به ویژه در جریانات بسیار مهم جنگ بدر عبرت فوق‌العاده‌ای برای بینایان و اهل دقت است، و شخص بصیر به خاطر بصیرتش می‌تواند برای رشد و کمالش و ساختن خیر دنیا و آخرتش از آن جریانات بهره‌مند شده به ویژه به یقینش نسبت به صفات و افعال و عنایات و احسان پروردگار بیفزاید.

حکایتی در عبرت

در ماده «عبر» در کتاب سفینه البحار محدث قمی از حضرت صادق (ع) روایت شده است که داود پروردگار روزی از شهر بیرون رفت در حالی که زبور می‌خواند و هنگام زبور خواندنش هر چه از کوه و سنگ و پرند و درنده بود با او هم صدا می‌شدند.

و لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَ الطَّيْرَ وَ أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ: «1»

او می‌رفت تا به اطراف کوهی رسید که در بالای آن کوه، مرد عابدی از پروردگاران بنی اسرائیل بنام حزقیل خدا را عبادت می‌کرد.

حزقیل چون صدای کوه و حیوانات را شنید دانست حضرت داود در آن منطقه است.

داود حزقیل را ندا داد که: آیا اجازه دارم به نزد تو آیم؟ حزقیل گفت: نه

(1) - سبا 10.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 284

داود به گریه نشست، به حزقیل وحی شد درباره داود دعا کرده او را به محل خود دعوت کن، حزقیل از جای خود برخاسته و داود را به بالای کوه دعوت کرده و سپس دست او را گرفت به بالا برد.

داود از حزقیل پرسید، آیا در این محل قصد معصیت کرده‌ای، گفت: نه پرسید در این مدت دچار خودبینی و عجب گشته‌ای گفت: نه پرسید آیا در این مدت شوقی به زندگی مادی و شهوات و لذات دنیوی پیدا کرده‌ای؟ گفت گاهی چنین حالتی به قلبم خطور می‌کند پرسید در چنین حال چه می‌کنی؟

حزقیل گفت: چون چنین حالی به من هجوم کند در این غاری که در این کوه است وارد شده و در آنجا عبرت می‌گیرم!

داود به آن غار وارد شد در آن غار تختی از آهن بود و روی آن حجمه‌ای از سر آدمیزاد قرار داشت با مقداری استخوان‌های کهنه و در طرفی از آن لوحی بود از آهن که در آن نوشته شده بود: من اروی شلم هستم، هزار سال پادشاهی کردم و هزار آبادی بنا نمودم و با هزار زن ازدواج کردم و این عاقبت زندگی من است که خاک بستم و سنگ باشم و مارها و خزنده‌ها همسایگان من هستند پس فریب دنیا را بخورید. «1»

(1) - تفسیر روشن ج 4، ص 96.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 285

تفسیر آیه 14

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْمَنَاطِرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ.

برای مردم آراسته و زینت داده شده است محبت و عشق به خواستنی‌ها که عبارت است از زنان و فرزندان و اموال فراوان از طلا و نقره و اسبان نشان‌دار و چهار پایان و کشت و زراعت، اینها کالای زندگی دنیائی است و خداست که بازگشت نیکو نزد اوست.

شرح و توضیح

آیه شریفه به هفت مورد از امور زندگی دنیا که مورد بهره‌برداری و استفاده مردم است اشاره کرده، زنان، فرزندان، طلا، نقره، مرکب، چهارپایان، زراعت.

1- کلمه نساء در مقام تعظیم و تکریم استعمال شده:

فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ. «1»

وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً. «2»

وَ آتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً. «3»

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ. «4»

(1) - آل عمران 61.

(2) - نساء 1.

(3) - نساء 4.

(4) - احزاب 59.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 286

نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ. «1»

در رابطه با زنان و شخصیت ذاتی و کرامت وجودی آنان، و این که در امور معنوی با مردان یکسان هستند، و ظلمی که در تاریخ زندگی به آنان شده، و خدمت عظیمی که اسلام به آنان نموده است در آیات مربوط به ازدواج و طلاق سوره بقره بحثی که در میان همه تفاسیر شیعه و سنی بی سابقه است آورده ام و به آوردن چنان بحث مشروع و مفصلی با عنایت به آن که فرهنگ غرب و فرهنگ خود فروشان شرق و غرب زن را کالای شهوت قرار داده اند و شخصیت ذاتی و انسانی او را لگدمال کرده و او را به بیماری خطرناک خود فراموشی دچار نموده اند نظر داشتم و ایراد و اشکال ایراد کنندگان را به این که بحث به این مفصلی از حوزه تفسیر خارج است وارد نمی دادم.

مقدم داشتن نساء در آیه شریفه بر سایر برنامه های زندگی به مناسب میل شدید مردان به زنان برای تشکیل زندگی قابل قبول است.

2- بنین کلمه جمع و مفردش ابن است و این لغت دلالت دارد بر چیزی که از چیز دیگر متولد می شود.

رسول خدا درباره فرزندان می فرماید:

«انهم لثمرة القلوب و قرة الاعین...» «2»

و در روایتی فرمود:

«اولادنا اکبادنا»

فرزندان ما جگر گوشه های ما هستند

ارزش فرزند در حدی است که خداوند مهربان در روزگار پیری و کهنسالی ابراهیم و ساره اسحاق را به آنان عنایت فرمود، و در ایام پیری زکریا و همسرش حضرت یحیی را به آنان مرحمت فرمود.

(1) - بقره 223.

(2) - تفسیر ابوالفتح ج 2، ص 463.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 287

3- قنطار یعنی مقدار فراوان از ثروت چه پول باشد چه جنس کیلی یا جنس موزون.

تعبیر به قنطار به خاطر این است که مال ناچیز و اندک عامل جذب محبت و میل نیست.

فضه به معنی طلا از لغت عبری زهاب گرفته شده است و در لغت عرب به معنای رفتن و پشت کردن از نقطه‌ای معینی است و این لغت با طلا تناسب دارد زیرا طلا تا کنون در دست کسی باقی نمانده و همیشه دست به دست می‌گردد و نهایتاً با مرگ انسان از دست می‌رود.

4- فضّه از ماده فضّ به معنای شکستن هیئت و شکل جنس و تفریق آن است، و چون نقره به خاطر نرم بودن آن همواره به دست هنرمندان شکسته می‌شود و از آن در ساختن انواع وسائل استفاده می‌کنند آن را فضه می‌گویند.

5- خیل به معنای آمادگی و شکل و صورت مخصوص پیدا کردن است و این کلمه بر اسب که ذاتاً خودنمائی کرده و حالت تبختر مخصوصی نشان می‌دهد اطلاق می‌شود.

6- انعام جمع نعم، و بر چهارپایانی که از جهات گوناگونی مورد استفاده و بهره‌وری انسان قرار می‌گیرد گفته می‌شود مانند شتر و گاو و گوسپند و بز و اسب و الاغ و قاطر.

7- حرث: نوع محصولاتی است که از کشاورزی و زمین‌های آماده و مستعد به دست می‌آید و نقش عظیمی در قوام حیات انسان و دیگر جانداران دارد.

زین: زینت و آراستگی

مفسران و محققان در این که فاعل این فعل که در آیه شریفه به صورت مجهول استعمال شده است کیست اختلاف نظر دارند.

بعضی از مفسران فاعل آن را خدا می دانند و می گویند محبت به امور و وسایل و ابزار زندگی که امری قلبی است کار جز خدا نمی تواند باشد، این حضرت حق است که محبت به این امور هفت گانه را در قلب انسان آرایش داده،

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 288

تا در سایه این محبت به طور طبیعی به فعالیت و کوشش پردازد و برای آبادی دنیا اقدام نماید و وجودش و قوا و نیروها و استعدادهایش مهمل و بیکار نماند، چیزی که هست و باید مورد توجه قرار گیرد این است که باید انسان رابطه خود را با این هفت مورد هماهنگ با خواسته های حضرت حق کند تا پس از سپری شدن زندگی به حسن مآب که همان بهشت عنبر سرشت است برسد.

آری رعایت حقوق زن و احترام به او و بهره‌وری مشروع و منطقی از انس با او و تربیت فرزندان بر اساس قواعد اسلامی، و به دست آوردن ثروت از طریق حلال و پرداخت حقوق مالی اعم از زکات و خمس و انفاق و صدقه و به کارگرفتن اسب در امور زندگی و ورزش های منطقی، و استفاده صحیح از چهارپایان چه برای تهیه لباس و کفش از پشم و پوستشان و چه برای تهیه فراورده های لبنی از شیرشان و چه خوردن گوشتشان به هدف حفظ سلامت بدن برای عبادت و خدمت به خلق، و آباد کردن زمین با ساختن باغ و بوستان و گلستان در آن و کشت دانه های نباتی برای تأمین رزق بندگان همه و همه عبادت و پاداشش حسن مآب است.

گروهی به تناسب آیات قبل از این آیه که سخن از مشرکان و کافران و فرعونیان در آنها بکار رفته و اعلام نموده که ثروت و فرزندانشان چیزی از عذاب خدا را از آنان برطرف ننمود، و آنان این هفت مورد را با غفلت از خدا تکیه گاه خود قرار داده و استفاده نامشروع و خلاف عقل از آنها کرده اند فاعل زین را شیطان گرفته اند و گفته اند این شیطان است که خدا را از یاد مردم برده و آنان را با همه وجود دل خوش به این امور نموده و آنان را وادار کرده از هر طریق نامشروعی آنها را به دست بیاورند و غریزه لذت خواهی خود را ارضا نمایند، و چون شیطان دست اندر کار جلوه دادن این محبت بوده، سبب شده که

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 289

مردم برای به دست آوردن این امور هر ظلمی را به دیگران روا بدارند، و به حقوق دیگران تجاوز کنند، و افرادی را از حقشان محروم نمایند و نهایتاً حسن مآب را از دست بدهند.

برخی از گروه اول بر فاعلیت حضرت حق در جلوه دادن محبت به این امور اصرار دارند، و عده‌ای از گروه دوم فاعل زین را در حقیقت شیطان می‌دانند و برای غیر شیطان فاعلیتی قائل نیستند.

دسته سوم محققان و مفسران و اهل دلی هستند که می‌گویند اگر از این امور دراه گناه و معصیت و ظلم بهره‌برداری شود به تناسب وضعشان فاعل زین شیطان است، و اگر از این امور در راه مشروع استفاده شود به تناسب این نوع بهره‌گیری فاعل زین خداست و نهایتاً باید وضع مردم را نسبت به این امور ملاحظه کرد، اگر مردم با روشی پسندیده و با تکیه بر ایمان به خدا و روز قیامت از زن و فرزند و ثروت و مرکب، چهارپایان و زراعت بهره‌مند گردند پس فاعل زین نسبت به آنان خداست و اگر جز این باشد فاعل زین نسبت به آنان شیطان است و من این قول را می‌پسندم، زیرا هر برنامه و مسئله‌ای را باید با تناسب به وضع انسان سنجید.

آری عاقلان و خردمندان از این هفت حقیقت در راه تحقق سعادت دنیا و آخرت خود استفاده می‌کنند و منظور حق از در اختیار قرار دادن این امور در دست انسان همین است.

ولی غافلان و بی‌فکران و لذت‌گرایان و شهوت‌رانان از این امور به هر صورتی که خود مایل باشند گرچه سبب ظلم و عدوان و تجاوز به دیگران باشد بهره می‌گیرند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 290

و زمینه شقاوت و بدبختی دنیا و آخرت خود را فراهم می‌کنند و با سوء اختیار خود حسن مآب را از دست می‌دهند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 291

قُلْ أَتُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَُم لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بِصِيرٍ بِالْعِبَادِ.

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ.

الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَانِتِينَ وَ الْمُتَّقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ.

بگو: آیا شما را به بهتر از این امور خبر دهم، برای آنان که در همه شئون زندگی پرهیزکاری پیشه کردند در نزد پروردگارشان بهشت‌هایی است که از زیر آنها نهرها جاری است، در آنجا جاودانه‌اند و نیز برای آنان همسرانی پاکیزه و خوشنودی و رضایتی از سوی خداست و خدا بندگان بیناست آنان که می‌گویند: پروردگارا یقیناً ما ایمان آوردیم، پس گناهانمان را بیامرزد و ما را از عذاب آتش حفظ کن.

بندگان واقعی آنان‌اند که صبر کنندگان و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق کنندگان و استغفار کنندگان در سحرهایند.

شرح و توضیح

مسائل ذکر شده در این آیات به ترتیب عبارت است تقوا، جنات، ازدواج مطهره، رضوان الهی، درخواست غفران، صبر، صدق، قنوت، انفاق، استغفار.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 292

در آیه دوم سوره مبارکه بقره درباره تقوا و آثار آن به طور مشروح مطالب با ارزشی به کمک آیات و روایات بیان شد، و در آیه بیست و پنجم سوره بقره به نحو مفصل درباره بهشت و ازدواج مطهره سخن به میان آمد.

به نظر گروهی از محققین رضوان به معنای رضایت حضرت حق از عبد است، رضایتی که به وسیله قلب عبد احساس می‌شود و لذتش برای عبد از لذت استفاده از نعمت‌های بهشت بیشتر است، این معنا در تحقیقات فیلسوف و حکیم بزرگ صدرالمتألهین شیرازی به ویژه در کتاب اسرار الایاتش آمده است.

درخواست غفران اخلاق همه انبیاء و اولیا، و اهل ایمان است.

در رابطه با صبر در آیه 155 سوره مبارکه بقره بحث مشروح و مفصلی به میان آمد.

صدق حقیقی است که محل ظهورش اعتقاد و قول و عمل است صادقان در اعتقاد به حقایق غیبیه و ایمان به واقعیات اهل صدق و راستی اند، و در گفتار بدون ملاحظه چیزی راستگویند، و اعمال و کردارشان بر اساس نیت پاک و خالصانه‌ای که دارند اعمالی درست و صحیح و صادقانه است.

قنوت به معنای مطلق عبادت و بندگی در پیشگاه حضرت حق است که مفصل آن در توضیح **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** در سوره مبارکه حمد بیان شد.

انفاق در توضیح آیه شریفه **وَمَا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ** به طور مشروح و مفصل گذشت.

استغفار عبادتی شیرین، با حال، و نهایتاً دعائی است که استجابت از دنبال آن حتمی است به ویژه اگر ذکر استغفار با زبان و قلب در بهترین وقت که وقت سحر است صورت بگیرد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 293

بعضی از مفسران استغفار در سحر را به معنای نماز شب دانسته‌اند نمازی که در قنوت و ترش هم استغفار انجام می‌گیرد و هم سیصد بار العفو گفته می‌شود، و به نظر این فقیر این معنا در رابطه با استغفار معنای مناسبی است.

در روایت است مردی به رسول خدا گفت:

«یا رسول الله علمنی عملاً ادخل به الجنة قال: لا تغضب و لك الجنة قال یا رسول الله زدنی قال: لا تسأل الناس شیئاً و لك الجنة قال: زدنی قال: استغفر الله فی الیوم سبعین مرة یغفر لك ذنب سبعین عاما قال: یا رسول الله لیس لی ذنب سبعین عاما قال: فلا ملک قال: لیس لابی قال فلاهل بیتك قال: لیس لاهل بیتی قال: فلجیرانك»
«1»

ای رسول خدا مرا عملی بیاموز که به سبب آن وارد بهشت شوم حضرت فرمود به خشم و غضب نیا بهشت برای تو خواهد بود، گفت مرا اضافه‌تر از این بیفزای حضرت فرمود: دست پیش مردم دراز مکن بهشت از آن توست، گفت باز هم عملی را بر من بیفزای حضرت فرمود: روزی هفتاد بار استغفر الله بگو خداوند گناه هفتاد سال تو را می‌بخشد گفت ای رسول خدا من به مقدار هفتاد سال گناه بر عهده ندارم حضرت فرمود برای مادرت روزی هفتاد بار استغفار کن گفت: بر عهده مادرم به اندازه گناه هفتاد سال نیست فرمود: برای پدرت استغفار کن گفت به اندازه گناه هفتاد سال بر عهده پدرم

نیست فرمود برای اهل بیت استغفار کن گفت به اندازه هفتاد سال گناه در پرونده آنان نیست فرمود برای همسایگانت استغفار کن.

(1) - کشف الاسرار ج 2، ص 47.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 294

تفسیر آیه 18

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

خداوند در حالی که برپا دارنده عدالت است، با منطق وحی، با نظام متقن آفرینش گواهی می‌دهد که هیچ معبودی جز او نیست و فرشتگان و صاحبان دانش نیز همین حقیقت را گواهی می‌دهند که معبودی جز او نیست معبودی که توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است.

شرح و توضیح

در رابطه با فرشتگان و دانشمندان که به فرموده امام باقر در این آیه انبیاء و امامان معصوم هستند و درباره علم و عالم و تعلیم در آیات 30 تا 33 سوره مبارکه بقره بحث مشروح و مفصلی گذشت، و در رابطه با توحید و اینکه نظام عادلانه هستی دلالت بر وحدانیت حق دارد در آیه الکرسی و دیگر آیات سوره مبارکه بقره مفصلاً سخن به میان آمد و حقایق و مطالب مهمی نگاشته شد، در این بخش نیازی به توضیح بیشتر نمی‌بینم، نکته‌ای که لازم است متذکر شوم این است که شهادت بر چیزی گرچه به معنای حضور و دیدن آن چیز است ولی در این آیه شریفه شهادت فرشتگان و اوالوالعلم به معنای شهادت بر حقیقتی است که فرشتگان و صاحبان علم به آن علم یقینی و دانائی حقیقی دارند، علمی که به منزله معاینه و دیدن حسی است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 295

تفسیر آیه 19

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْثًا بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ.

مسلماً نزد خدا دین حقیقی که همه پیامبران مبلغ آن بودند اسلام است و اهل کتاب: یهود و نصاری درباره آن اختلاف نکردند مگر پس از آن که آنان را بر حقانیت آن آگاهی و دانش آمد منشأ این اختلاف حسد و تجاوز از حدود حق در میان خودشان بود و هر کس به آیات خدا کافر شود بداند که خدا در حسابرسی سریع است.

شرح و توضیح

اقرار صادقانه به وحدانیت خدا و اقرار خالصانه به صفات حضرت او چون عدل و حکیم و عزیز و دیگر صفاتش و اقرار به نبوت انبیا و ایمان به وحی و انجام واجبات و ترك محرمات تنها دین پسندیده و پذیرفته نزد خداست، که از آن به عنوان اسلام یاد می شود، دینی که همه پیامبران بر اساس آن و بخاطر تبلیغ آن مبعوث به رسالت شدند، و فقط این دین است که ضامن سعادت دنیا و آخرت انسان است.

آنان که قلباً و عملاً تسلیم به حقایق دینی هستند، و جز خدا را بندگی نمی کنند، و جز به فرهنگ او عمل نمی نمایند و اجتناب از گناه و آراستن بودن به تقوا نقطه محوری حیات آنان است و جز خیر از آنان صادر نمی گردد مسلمان حقیقی هستند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 296

علمان یهود و نصاری که علم به این حقایق بودند، و از طریق تورات و انجیل دانای به حقایق بودند، به جای تسلیم به این حقایق، به خاطر ریاست چند روزه بر یهود و نصاری و پر کردن جیب خود از ثروت فراوان و ارضای شهواتشان و به

ویژه حسادت میانشان به اختلاف در دین روی آوردند و هر کس گروهی را به دنبال خود کشید و از این طریق به خیانت عظیمی به دین و ملت دچار شدند.

البته حسد و تجاوز به مرز حقایق که از پستی‌های اخلاقی است ثمر تلخی جز این خیانت بیار نمی‌آورد، و عالمان واقع‌نگری چون عالمان به تورات و انجیل را به ضلالت و گمراهی و انکار حقایق آلوده کرده آنان را به سراشیبی دوزخ می‌اندازد.

در توضیح آیات 75 تا 100 سوره مبارکه بقره درباره عالمان خائن یهود و نصاری و این که بخاطر اختلاف اندازی آنان در دین صدّ عن سبیل الله شدند و مانع مسلمان شدن گروه کثیری گشتند، و نسبت به پیشرفت اسلام و آثار نبوت رسول خدا شدند بحث‌های مشروحی گذشت.

یقیناً این اختلاف اندازی پس از آگاهی به حقیقت کفر و عامل پدید آمدن تضادهای فکری و اجتماعی در میان امت‌هاست.

این جنابیتی است که کیفر سریع خداوند را به دنبال دارد، کیفری که چون زمان تحققش برسد هیچ کسی قدرت بر دفع آن را ندارد.

کلمه اسلام از باب افعال است و بر صدور فعل از فاعل دلالت می‌کند، دارنده اسلام کسی است که از قلبش ایمان به حقایق غیبی صادر می‌شود، و از نفسش حقایق اخلاقی ظهور می‌کند، و از اعضا و جوارحش عمل صالح پدید می‌آید.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 297

انسان حسود و باغی از این که منشأ صدور ایمان و اخلاق و عمل باشد محروم است، و با این صفت زشت نمی‌تواند مسلمان به معنای حقیقی باشد.

هر عاقل با وجدانی امکان ندارد واقعی مخالفت کند، مخالفت کار کسی است که دارای تمایلات شیطانی و روح هوسرانی و متجاوز از مرزهای پاکی باشد، او اگر خود را مسلمان بداند از مرزهای پاکی باشد، او اگر خود را مسلمان بداند اسلام او قطعاً زبانی و از روی عادت و امور ظاهری است و چنین اسلامی قدرت نجات او را از خزی دنیا و عذاب آخرت ندارد، و نمی‌تواند خیر امروز و فردا و سعادت دنیا و آخرت او را تأمین کند.

در آیه 109 سوره مبارکه ی بقره در رابطه با حسد و آثار شوم آن در حیات مادی و معنوی انسان بحث مشروحی گذشت.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 298

تفسیر آیه 20

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَ مَنْ اتَّبَعَنِ وَ قُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْأُمِّيِّينَ أَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ

پس اگر با تو جدال و گفتگوی خصومت آمیز کردند فقط در پاسخشان بگو: من و همه پیروانم وجود خود را تسلیم خدا کردیم و به اهل کتاب و بی سوادان مشرک بگو: آیا شما هم تسلیم شده اید؟ پس اگر تسلیم شوند قطعاً هدایت یافته اند، و اگر روی گردانند بر تو دشوار و سخت نیاید که آنچه بر عهده ی توست فقط ابلاغ پیام خداست و خدا به وضع باطن و ظاهر بندگان بیناست.

شرح و توضیح

اهل کتاب از طریق تورات و انجیل و معجزه باقیه نبوت پیامبر قرآن مجید آگاه به حقایق دینی بودند و می دانستند که روح دین تسلیم در برابر خداست، ولی این لجوجان حسود در عین آگاهی نسبت به اسلام با پیامبر عظیم الشان به مجادله و گفتگوی خصومت آمیز نشستند تا از طریق این گفتگو در بقایشان به آئین تحریف شده یهودیت و مسیحیت خود را معذور نشان دهند و ذی حق معرف کنند ولی حضرت حق به پیامبر دستور داد به آنان بگو من و پیروانم تسلیم محض نسبت به حق هستیم، اگر شما هم تسلیم شوید به حوزه ی هدایت راه یافته اید من احتجاج و گفتگوی شما را در این زمینه درست نمی دانم وظیفه ی من ابلاغ حقایق و پیام های خداست و این خداست که به همه امور بندگان آگاه است، و اوست که بر اساس این آگاهی شما را به محاکمه می کشد و کیفر حسادت و گفتگوی مخاصمت آمیز شما را به شما می دهد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 299

تفسیر آیه 21-22

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّاتِ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.
أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ.

یقیناً آنان که همواره به آیات خدا کفر می‌ورزند و به ناحق انبیا را می‌کشند، و از مردم کسانی را که امر به عدالت می‌کنند به قتل می‌رسانند به عذاب دردناک بشارتشان ده.

آنان کسانی هستند که اعمالشان در دنیا و آخرت تباه و بی‌اثر است و هیچ یآوری برای آنان نخواهد بود.

شرح و توضیح

در آیه 61 سوره بقره درباره‌ی کشتن پیامبران و در داستان ذبح بقره در آیات همان سوره درباره‌ی قتل نفوس محترمه مطالبی گذشت.

آنان که دچار کفر به آیات الهی می‌شوند، و بخاطر زندگی چند روزه دنیا و ارضاء شهوات شیطانی به انکار حقایق برمی‌خیزند به دفع آنچه را که مانع خواسته‌های نامشروع خود می‌دانند اقدام می‌کنند، گرچه کشتن انبیا و قتل مردانی باشد که جامعه را به قسط و عدالت دعوت می‌کنند.

انسان وقتی تسلیم خدا نباشد، قطعاً تسلیم شیطان درون و برون می‌شود و به هر کار نامناسب و زشتی دست می‌زند.

از این که خداوند در این آیه شریفه عدالت خواهان جامعه را پس از پیامبران ذکر کرده و فعل یقتلون را تکرار نموده است دلالت بر عظمت مقام فرمان

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 300

دهندگان به قسط دارد و امتیاز وجودی آنان را در مرحله پس از مقام انبیا نشان می‌دهد، و ما را به این معنا آگاهی می‌دهد که احساس خطر تا کشته شدن در راه فراهم آوردن زمینه عدالت مانع از امر به معروف و نهی از منکر نیست،

چنان که شخصیت‌های بزرگی چون ابوذر، رشید هجری، عمرو بن حق خزاعی، حجر بن عدی و میثم تمار بر اساس همین واقعیت و با توجه به خطر کشته شدن تن به این وظیفه سپردند و نهایتاً در راه عدالت خواهی به شهادت رسیدند.

آنان که در هر عصری رضایت به جنایات گذشتگان دارند، همانند آنان هستند و در عذاب جنایات پیشگان شریک و اعمال و آثار اعمالشان چون آنان ضایع و تباه است.

علمان یهود و نصاری عصر پیامبر به عمل گذشتگان خود راضی بودند. لذا همانند گذشتگانشان به عذاب تهدیده شده‌اند.

پیامبر در روایتی می‌فرماید:

«قتلت بنو اسرائیل ثلاثة و اربعین نبیاً فقام مائة رجل و اثنا عشر رجلاً من عباد بنی اسرائیل فامرو من قتلهم بالمعروف و نهوهم عن المنکر فقتلوا جميعاً» «1»

یهود عنود چهل و سه پیامبر را کشتند، صد و دوازده مرد از نیکان و عابدان بنی اسرائیل اقدام به امر به معروف و نهی از منکر کردند نهایتاً آنان را هم به قتل رسانیدند!

(1) - مجمع‌البیان ج 2 ص 262.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 301

تفسیر آیه 23 - 25

أَمْ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحاً مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَّعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ.

فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ.

آیا به کسانی که بجهای اندک از کتاب «تورات و انجیل» به آنان داده شده ننگریستی که به سوی کتاب خدا دعوت می شوند تا در میان آنان دربارهی احکام خدا و نبوت پیامبر اسلام داوری کند، سپس گروهی از آنان در حالی که قلباً اعراض کننده از کتاب خدا هستند روی می گردانند و به کارهای خود مشغول می شوند؟

این روی گردانی و اعراض به خاطر این است که بر اساس اعتقاد نادرست خود گفتند: هرگز آتش دوزخ در قیامت جز چند روزی به ما نمی رسد و آنچه همواره به دروغ و افترا به دین خود بستند آنان را به آن دین ساختگی شان مغرور و فریفت.

پس چه خواهند کرد هنگامی که آنان را برای روزی که در وقوع آن هیچ شکی نیست جمع کنیم و به هر کس آنچه را از نیک و بد انجام داده همان داده شود و آنان در این زمینه مورد ستم قرار نخواهد گرفت.

شرح و توضیح

دربارهی عصیان و طغیان یهود و نصاری چه در برابر تورات و انجیل خودشان، چه در برابر قرآن و نبوت پیامبر اسلام و نیز دربارهی بدعت گذاری در

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 302

دین و اعتقاد به خرافات و افترا بستن به خدا و دین خدا و پیروی از بدعت ها و افتراءات این دو طایفه در آیات سوره بقره مانند آیات 70 تا 79 و 88 تا 96 و دیگر آیات مربوط به یهود و نصاری مشروح و مفصل بحث شد، و روشن گردید که این دو طایفه بخصوص عالمانشان به خاطر حس گرائی، و غرق بودن در مادیات و دنیاپرستی دچار انحرافات شدید فکری بودند، و بر اساس این انحراف خطرناک به تحریف تورات و انجیل و تغییر و تبدیل حقایق برخاستند و آنچه را حق بود انکار کرده و به آنچه باطل بود پایبند شدند و از این راه به سعادت دنیا و آخرت خود و دیگر یهود و نصاری ضربه غیر قابل جبرانی وارد کردند.

اینان بر اساس آیه مورد شرح از دعوت پیامبر به اینکه برای یافتن حق تسلیم حکم تورات و انجیل شوند سرباز زدند و به تمرد و عصیان برخاستند، تورات و انجیلی که برخی از آیات فقهی اش دست نخورده بود، و اوصاف پیامبر اسلام در برخی از آیاتش تغییر و تبدیل نیافته بود که با توجه به آن آیات راه مسلمان شدن عالمان یهود و نصاری و ملت‌هایشان هموار و باز بود، و می‌توانستند با قبول حکمیت این دو کتاب که پیشنهاد قرآن و پیامبر بود از باطل نجات یافته و آراسته به حق شوند.

البته این عصیان و روی گردانی بدون تردید دلیل بر کفر و سبب حبط و نابودی اعمال نیک است که در دو آیه پیش از آیه مورد شرح به آن اشاره شده است.

راستی کبر و طغیان‌گری با انسان چه می‌کند، که از دعوت الهی پیامبر و قبول حاکمیت کتابی که مورد قبول ظاهر خودشان می‌باشد اعراض می‌کند، و با دست خود زمینه دچار شدنش را به شقاوت ابدی و عذاب سرمدی فراهم می‌نماید!!

قرآن مجید با همه مخالفان از روی صدق و منطق و حکمت و دانش برخورد می‌کند ولی جز عده‌ای اندک به خاطر هواپرستی و حس‌گرایی و برای کشتن حق

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 303

و نابودی عدالت از قبول واقعیت می‌گیرند، و مانع تسلیم شدن دیگران به اسلام که دین همه انبیاء خداست می‌شوند و آنان را نیز با خود به دوزخ قیامت می‌برند.

شان نزول

مفسران فریقین در شأن نزول آیه 23 آل عمران نوشته‌اند: مردی و زنی از اهل خیبر که از اشراف و موجهین قوم بودند مرتکب زنا شدند، و به حکم آیات تورات مستحق رجم گشتند، اما عالمان یهود و سران قوم از رجم آنان امتناع داشتند، داوری نزد پیامبر اسلام آوردند، رسول خدا به رجم هر دو فرمان داد، نعمان بن ابی اوفی و یحیی ابن عمر که از رؤسای یهود بودند در کمال بی‌ادبی و گستاخانه به پیامبر گفتند: رجمی بر ایشان نیست و تو در حق این مرد و زن ستم روا می‌داری و بیداد می‌کنی!!

حضرت به آنان فرمود: «بینی و بینکم التورات»:

حاکم میان من و شما در این حکم تورات باشد آنان به حکم تورات رضایت دادند، رسول خدا فرمود: از شما کدامتان به آیات تورات دانایتر است؟ گفتند: مردی است از دانشمندان منطقه فدک بنام ابن صوری که چشمش کور است. فرمود او را نزد من بیاورید وقتی آمد حضرت به او فرمود: ابن صوری توئی گفت: آری فرمود تو دانشمند جهودانی؟ گفت چنین معروف است حضرت توراتی که احکام خدا در آن بود طلبید و به ابن صوری گفت: بخوان ابن صوری می خواند تا به آیه رجم رسید با دست گذاردن روی آیه از آیه گذشت و آن را پنهان داشت، عبدالله بن سلیمان تورات را از او گرفت و آیه رجم را قرائت کرد که محسن و محصنه حدّ زنایشان رجم است و چنانچه زن حامله باشد باید صبر کنند تا حملش به دنیا آید سپس او را رجم نمایند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 304

جهودان در خشم شده مجلس را ترك کرده و معرضانه روی از حق برگرداندند و این آیه شریفه در حق آنان نازل شد.

هنگامی که به خاطر این روی گردانی به عذاب دوزخ بشارتشان دادند بر اساس اعتقاد به خرافات و بدعت‌ها و عقاید بی پایه‌ای که از گذشتگان به آنان رسیده بود مانند گذشتگان منحرفان گفتند: اگر ما در برخی از امور بر حق نباشیم و زیر بار حکم خدا نرویم حداکثر در روز قیامت تا چهل روز بیشتر در دوزخ عذاب نخواهیم شد «أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ» یا نهایتاً چند روزی در عذابیم سپس نجات یافته در بهشت قرار خواهیم گرفت، از آیه شریفه استفاده می شود که این بی خردان با خیال واهی خویش نسبت به آتش قیامت احساس مصونیت داشتند و ضمناً به دست می آید که به گناهکاری خود اعتراف و اقرار می کردند.

در آیه بعد: **فَكَيْفَ إِذَا جُمِعْنَا لَهُمُ** اعلام شده که باورهای خرافی، و عقاید بی اساس، و برتر دانستن نژاد خویش هیچ تأثیری در کیفر و مجازات گناهکار ندارد، مجرم و عاصی همه اندوخته‌های زشت و حالات پست خود را بدون کم و زیاد در روز یقین که روز قیامت است به صورت عذاب الیم، عذاب شدید، عذاب مهین، عذاب عظیم دریافت خواهد کرد، و در این زمینه هیچ ملت و امتی در پیشگاه خداوند تفاوت نخواهند داشت، مجرم اهل دوزخ است و برابر با کردهای خود معذب می شود چه یهودی چه نصرانی چه مسلمان.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 305

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

بگو: خدایا ای مالک واقعی همه موجودات به هر که خواهی حکومت می دهی و از هر که خواهی حکومت را می ستانی، و هر که را خواهی عزت دهی، و هر که را خواهی خوار و بی مقدار کنی، همه خیر نزد توست، یقیناً تو بر هر کاری توانائی.

شب را در روز درمی آوردی و روز را در شب وارد می کنی و زنده را از مرده بیرون می آوری و مرده را از زنده خارج می کنی و هر که را بخواهی به حساب روزی می بخشی.

شرح و توضیح

از آنجا که کافران و مشرکان و اهل کتاب مدّعی بودند و اکنون هم مدعی هستند که در امور مالک واقعی هستند، و مال و زن و فرزندانشان تکیه گاه محکمی برای آنان است، و چیزی از دست آنان خارج نخواهد شد، و حتی در قیامت عذاب دوزخ به آنان تسلطی ندارد، بلکه چند روزی در آنجا هستند، سپس مالک بهشت می شوند و در هر صورت در همه امور آزاد و صاحب اختیارند این آیه شریفه یعنی آیه قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ در پاسخ یاوه گوئی های آنان نازل شد

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 306

و به آنان اعلام کرد که شما و همه موجودات مملوک حق و محکوم حکم اویند و بهشت و دوزخ هیچ ربطی به اراده آنان ندارد، بلکه دوزخ محصول زشتی های وجود خود آنان است و چون در دنیا مصمم بودند تا باشند همان گونه که دلشان می خواست باشند لذا عذاب دوزخ مطابق با تصمیم و نیتشان دائمی و همیشگی است و خلاصه بر چیزی در این عالم حکومت و سلطه ندارند.

نکته ای مهم و لطیف

ممکن است کسی بگوید منظور از اعطاء ملك و حکومت از جانب خدا شامل مؤمن و کافر می شود، یعنی حکومت فرعونیان، نمرودیان، یزیدیان، امویان، عباسیان و همه حکومت های ستمکار و ظالم شرق و غرب عطا خدا به آنان است.

اگر ملتزم به چنین معنایی شویم باید بگوئیم، زمینه ظلم ظالمان و جنایت جانیان و خیانت خائنان محصول حکومت دهی خدا به آنان است، پس ظلم بر مظلومان، و خیانت بر خیانت شدگان را خود حضرت حق خواسته است، و روی این حساب نمی توان عدالت را جزء صفات حق دانست، در حالی که قرآن مجید در آیات فراوانی ظلم و ستم را از خدا نفی نموده و حضرت او را حکیمی عادل و اهل قسط می داند، و او مهربانی است که به قول قرآن به اندازه موی بسیار ریز وسط شکاف دانه خرما به کسی ظلم نمی کند.

شما می توانید به اغلب سوره های قرآن مجید مراجعه کنید و به دقت آیات را مورد بررسی قرار دهید تا به این نتیجه برسید که در اکثر سوره های قرآن از حضرت حق هر گونه ظلمی نفی شده و هر گونه ظلمی را به خود انسان نسبت می دهد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 307

آیات شریفه قرآن با تعبیری هم چون **وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ***، **وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ***، **إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ**، **إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا، فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ***، **وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا***، **وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا**.

هر نوع ظلمی را از خدا نفی کرده، و حضرت او را از این صفت زشت منزّه می داند.

بنابراین خداوند حکومت و پادشاهی را به هر انسان مؤمنی که لیاقت و شایستگی داشته باشد عطا می کند و از او به عنوان خلیفه خودش در زمین برای بسط حق و عدالت یاد می نماید، حکومت ستمگران در هر دوره و عصری حکومتی غاصبانه و ظالمانه است که با قلدری و زور و اسلحه و سلاح و قتل و خونریزی به دست آمده و در این زمینه مؤمنان از حقوق مشروع خود محروم شده اند، نه این که خدا به آنان حکومت داده یا وسائل به دست آوردن حکومت در اختیارشان گذاشته و آنان از حکومتی که از برکت وسائل به دست آورده اند سوء استفاده کرده اند، خداوند به وسیله انقلاب های دینی و مردمی حکومت غاصبانه را از دست ظالمان بیرون کشیده و به مجرایش برمی گرداند و **تَنْزِيلُ الْمُلْكِ مِمَّنْ تَشَاءُ** درباره عزت و ذلت دهی خداوند نیز باید گفت خداوند هر انسانی را به سبب ایمان و عمل و صالح و اخلاق حسنه اش شایسته ببیند به او عزت عطا می کند، و چون کسی را مجرم حرفه ای و گنهکار متکبر مشاهده کند او را به ذلت و خواری می نشاند و این عزت و ذلت، عزت و ذلت حقیقی است نه عزتی بی پایه و خیالی که با پول و ثروت و قدرت به دست می آید، که چنین عزتی عزت نیست زیرا با رفتن مال و منال و ثروت و قدرت بر باد می رود و صاحبش به خاک مذلت

می‌افتد، عزت، عزت پیامبران و امامان و اولیاء حق و مؤمنان است، گرچه به چشم گروهی خوار باشند، و ذلت، ذلت ستمکاران و مجرمان و عاصیان است گرچه به دیده گروهی مانند خودشان عزت جلوه کند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 308

در رابطه با جایگاه شب و روز و اختلاف آنها در آیه 164 سوره بقره و درباره خروج از میت، و میت از حی در آیه 28 همان سوره بسیار مشروح و مفصل بحث شد.

برای توجه دادن به شما خوانندگان این سطور که اعطاء ملك در رابطه با صالحان و شایستگان و نزع حکومت درباره ظالمان و ستمگران است به شأن نزول آیه قل اللهم مالك الملك که در کتاب‌های تفسیر آورده شده اشاره می‌کنم.

شأن نزول آیه قل اللهم مالك الملك

زمانی که پیامبر اسلام با کمک اهل ایمان در اطراف مدینه خندق حفر می‌کردند، و می‌کوشیدند پیش از رسیدن احزاب و دشمنان سوگند خورده آن را به مرحله قابل قبولی برسانند، ناگهان در حال مشغول بودن به کار به سنگ سپید بزرگ و سختی برخورد کردند که یاران از شکستن و جا به جا کردن آن معطل ماندند، سلمان به محضر رسول خدا رسید و مطلب را با آن حضرت در میان گذاشت، نبی مکرم وارد خندق شده کلنگ را از دست سلمان گرفت و به سنگ کوبید، از برخورد کلنگ با سنگ جرقه‌ای پرید، حضرت تکبیر پیروزی سر داد و مسلمانان هم با پیامبر هم نوا شده تکبیر گفتند.

رسول مطهر بار دیگر کلنگ را بر سنگ کوبید، این بار نیز جرقه‌ای جستن کرد و بخشی از سنگ شکست و فریاد تکبیر مسلمانان به آسمان بلند شد، پیامبر برای بار سوم بر سنگ کوبید باز جرقه‌ای از آن پرید و قسمت دیگر سنگ شکسته شد و مسیر خندق هموار گشت، برای بار سوم صدای تکبیر مسلمانان فضا را عطرآگین نمود، سلمان به حضرت گفت: امروز از شما وضع شگفت‌آوری دیدم، پیامبر پاسخ داد: در میان جرقه‌ای که بار اول پرید کاخ‌های حیره و مدائن را مشاهده کردم، برادر امین وحی به من بشارت داد که همه آنها زیر بیرق اسلام

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 309

خواهند آمد، در میان جرقه دوم کاخ‌های روم را دیدم باز امین وحی به من خبر داد که آن منطقه هم در دست مسلمانان قرار خواهد گرفت، در میان جرقه سوم کاخ‌های صنعا و منطقه‌ی یمن را دیدم و او به من مژده داد که اهل اسلام بر آن ناحیه هم پیروز می‌شوند و من در آن موقعیت تکبیر پیروزی سر دادم! ای مسلمانان شما را به این پیروزی‌ها بشارت باد.

آنان که ایمانشان بر پایه‌ی صدق و حق بود از شدت خوشحالی با شنیدن مطالب پیامبر در پوست خود نمی‌گنجیدند، ولی منافقان هزار چهره، روی درهم کشیده و به صورت اعتراض گفتند: چه آرزوی بیهوده و باطل و چه وعده غیر قابل تحقیقی، در حالی که اینان از ترس جان خویش حالت دفاعی به خود گرفته و در کار کردن خندق هستند، و در آنان قدرت جنگ با احزاب نیست خیال فتح و پیروزی بر کشورهای جهان را در سر می‌پرورانند که در این موقعیت آیات شریفه نازل شد و به آنان جواب دندان‌شکن داد، که مالک ملک هستی خداست و قدرت او بی‌نهایت است چون لیاقت لازم را در انسان ببیند به او حکومت و سلطنت عنایت می‌کند **قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ**، و چون شایستگی در انسان نبیند حکومت او را که غاصبانه و به زور به دست آورده از او می‌گیرد، و هم او بر همین اساس عزت و ذلت می‌دهد.

درباره‌ی جایگاه شب و روز و منافع آنها برای بشر، و آفرینش زنده از عنصر مرده و مرده از عنصر زنده به ترتیب در آیات 164 و 28 سوره بقره و در رابطه با رزق و روزی در آیات 22 و 29 و 168 و 169 آن سوره‌ی مبارکه بحث‌های مفصل را مشروحی گذشت بنابراین آیه شریفه 27 سوره‌ی آل عمران که دنبال آیه **قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ** آمده نیازی به بحث مشروحی ندارد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 310

تفسیر آیه 28

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاءَ وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ.

مؤمنان نباید کافران را به جای اهل ایمان سرپرست و دوست و محرم اسرار خود بگیرند، و هر کس به چنین روشی تن دهد در هیچ پیوند و رابطه‌ای با خدا نیست، مگر آن که بخواهید بخاطر دفع خطری که متوجه شماست از آنان تقیه کرده به ظاهر اظهار دوستی کنید خدا شما را از عذاب خود بر حذر می‌دارد و بازگشت همه به سوی خداست.

شرح و توضیح

مهم‌ترین مسئله‌ای که در آیه‌ی شریفه قرار دارد بحث بسیار بسیار مهم تقیه است، که رکنی از ارکان سیاسی فرهنگ خداست، و کاربرد آن در حفظ اسلام و مسلمانان، و شکست دشمن عظیم‌ترین کاربرد است، و متأسفانه از این حقیقت فوق‌العاده تاکنون برداشت‌های سوء و غلطی شده و بر اثر برداشت غلط به عقب‌نشینی مسلمانان کمک کرده و به پیشروی دشمن در حوزه‌ی سیاست و امور نظامی و فرهنگی میدان داده است، اگر توجیه صحیح این حقیقت به وسیله عالمان آگاه و فقیهان وارسته صورت نمی‌گرفت فکر نمی‌کنم مسلمانان تا به امروز سر پا مانده بودند، توجیه صحیح آنان بود که بخشی از اهل ایمان را در برابر کفر داخلی و شرک جهانی به مقاومت وادار کرد و سبب شد که اسلام نیمه جان از خاموش شدن محفوظ بماند، و مسلمانان تا حدودی از ضربه‌های غیر قابل جبران در مصونیت و امنیت قرار گیرند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 311

از آنجا که خداوند در آیات گذشته خود را با صفاتی چون حی، قیوم، عزیز، ذو انتقام، حکیم، وهاب، شدید العقاب، بصیر، مالک ملک هستی، توانای نسبت به هر کار معرفی فرمود، به مؤمنان هشدار می‌دهد که با وجود چنین تکیه‌گاهی با چنان صفاتی، که می‌تواند ولی و یار و سرپرست و کارگردان همه امور شما باشد و گره از مشکلات شما باز کند، و شما را در هر مسیر مثبت هدایت نماید، و بلاها و مصائب و به ویژه شر دشمنان را از شما دفع کند بر شما حرام اکید و منع شدید است که کافران را به خاطر اموری چند به سرپرستی و دوستی انتخاب کنید و آنان را به عنوان محرم اسرار و کارگشای خود به میدان زندگی و حیات خود راه دهید و بر این عهدشکنان خائن که با برقرار کردن دوستی با شما از پشت به شما خنجر می‌زنند، و از طریق دوستی با شما نهایتاً با درک همه امور شما به استعمار کردن شما برمی‌خیزند و دین و دنیایان را بر باد می‌دهند تکیه کنید.

به راستی ملت‌های اسلامی در این سیصد ساله اخیر یعنی از قرن سیزدهم هجری تاکنون از دوستی با کافران و هم پیمان شدن با اینان، و قراردادهای بسته شده با آن خائنان چه بهره‌ای برده‌اند؟!

دولت‌های کافر پرتغال، بلژیک، فرانسه، روسیه، و به ویژه دو دولت انگلیس و آمریکا که از درنده‌ترین حیوانات وحشی درنده‌ترند و ذره‌ای رحم در وجود آنان نیست چه گلی به سر مسلمانان ریخته‌اند، و چه سودی برای کشورهای اسلامی داشته‌اند؟!

در هم شکستن دولت پر قدرت به ظاهر اسلامی عثمانی و تبدیل آن به چند کشور کوچک و ضعیف برای غارت بیشتر معادن و اموال مسلمانان و تضعیف فرهنگ اسلامی آنان، به وجود آوردن دولت غاصب اسرائیل این حرام‌زاده‌ترین

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 312

ولیده استعمار، آواره کردن هزاران فلسطینی، و کشتن هزاران زن و مرد و کودک مسلمان در لبنان، سوریه، مصر، فلسطین، الجزائر، مسلط کردن وهابیت این فرزند نامشروع انگلیس بر عربستان و حرم مکه و مدینه، قرارداد کمپ دیوید، پرورش تروریست‌های بی‌رحم، نابودی افغانستان و جنایات بی‌شمار بر ملت عراق، عهدنامه گلستان و ترکمانچای و تحمیل آن بر ایران، جدا ساختن بخش‌های مهمی از خاک ایران، بستن هفتاد قرارداد استعماری با قاجاریه و گوشه‌ای اندک از جنایات و خیانت‌های بسیار کافران به ملت‌ها و کشورهای اسلامی است که در صدها کتاب با مدارک لازم بازگو شده است، این جنایات غیر از کشتن شخصیت‌های بارز اسلامی در ممالک اسلامی چون امیرکبیر، قائم مقام فراهانی، شیخ فضل‌الله نوری، سید جمال‌الدین اسدآبادی از میان مسلمانان و چهره‌های برجسته ضد استعماری در دیگر ممالک است.

اصل عظیم تقیه

دانشمندان بیدار و قرآن‌شناس و عارف به معارف اهل بیت به صورت پراکنده در کتاب‌های تفسیر و اخلاق در ضمن تشریح امر به معروف و نهی از منکر حقیقت این مسئله را شناسانده و موارد آن را که جز برای حفظ اسلام و مسلمین و آمادگی برای شکست دشمن بکار گرفته نمی‌شود روشن ساخته‌اند.

دانشمند فقید مرحوم طیبی که من در نوجوانی از مطالب با ارزش و تحلیل‌های عالمانه او استفاده برده‌ام در رابطه با تقیه این گونه نظر می‌دهد:

حداکثر آیاتی که در صریح یا ظاهر قرآن کریم راجع به تقیه موجود است به تصدیق قرآن شناسی مانند علامه ملا محمد باقر مجلسی عبارت از این سه آیه شریفه است:

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 313

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاءَ.....:

«1»

مسلمانان نباید کفار را بجای مؤمنان یاران و مددکاران و سرپرستان خود انتخاب نمایند، هر کس چنین کاری کند هیچ ارتباطی با خدا ندارد مگر این که به سببی منطقی و مشروع از آنان تقیه کند تقیه‌ای مطلوب.

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مِنْ أَكْثَرِ مَا قُلِبُوهُ مُطْمَئِنِّينَ بِالْإِيمَانِ: «2»

هر کس بعد از ایمانش به خدا کافر شود دچار خشمی از سوی خدا و عذابی عظیم خواهد شد، مگر کسی که او را مجبور به اظهار کفر کنند در حالی که دلش مطمئن به ایمان است.

وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ...: «3»

و مرد مؤمنی از خاندان فرعون که ایمانش را پنهان می کرد گفت: یاد آوری عدد آیات تقیه به خاطر این است که بدانید آیات امر به معروف و نهی از منکر از نظر تعداد قابل مقایسه با آیات تقیه نیست، آیات امر به معروف و نهی از منکر از دهها آیه بیشتر است، از کثرت و فراوانی آیات امر به معروف و نهی از منکر نتیجه گرفته می شود که اصل و پایه ی اساس و ریشه در اسلام امر به معروف و نهی از منکر است، چنان که در آیه اول و دوم مسئله ی تقیه به عنوان يك موضوع استثنائی و با حرف الا که از ادات مستثناة است ذکر شده است.

(1) - آل عمران 28.

(2) - نحل 106.

(3) - غافر 28.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 314

مثلاً در آیه ی اول پس از آنکه اصل اساسی را در زمینه روابط خارجی آن هم با آن لحن مؤکد و آن تهدید شدید، اجتناب از دوستی با دشمنان اسلام و دوری از تحت الحمایه آنان شدن قرار داده چنین می فرماید:

إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً:

مگر این که بخواهید خود را از آسیب آنان حفظ کنید. حفظ کردنی و در مسیر تقیه قرار گیرد تقیه کردنی.

همین ظاهر ساختن مصدر یعنی کلمه «تَقَاةً» که معادل کلمه‌ی تقیه و هر دو از ریشه «وقی و وقایة» به معنی سپر گرفتن در برابر خطرات است، نشان می‌دهد و اعلام می‌دارد که نوع خاصی از تقیه نه هر نوع تقیه و به طور مطلق مورد استثنای قرآن است زیرا فرمود: **إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ** با این که مطلب و منظور با چنین تعبیری هم کامل و تمام بود، بلکه با عنایت خاصی آن تعبیر ویژه را «تَقَاةً» بکار برده تا اثبات کند که يك نوع تقیه نه هر نوع تقیه‌ای مجاز و مستثنی است.

خلاصه تقیه در عین عظمت داشتنش يك امر عارضی و يك وضع استثنائی می‌باشد، و نگاه عقلای جهان نسبت به قوانین استثنائی معلوم است، یعنی در همان موارد استثناء به آنها عمل می‌کنند و از تعمیم و سرایت دادن آنها به کلیه شئون زندگی اجتناب نموده و نمی‌گذارند جریان طبیعی زندگی به خصوص زمانی که دین و نفوس و اموال و معادن ملت اسلام در خطر است محکوم قوانین وضع استثنائی شود.

روی این حساب تقیه که يك امر استثنائی است مانند - مانند سایر امور استثنائی - نمی‌تواند جانشین اصول عمومی و کلی اسلام باشد وگرنه لازم می‌آید که فرع بر اصل تقدم و مزیت پیدا کند و يك قانون استثنائی به يك قانون عمومی تبدیل یابد و برعکس قوانین عمومی جنبه شذوذ و استثناء بخود بگیرد، و این هم

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 315

معقول نیست که يك چیز استثنائی و موقتی جنبه ابدی پیدا کند ولی امور ابدی به وضعیت استثنائی و موقتی تغییر جهت دهد، بطلان این معنا کاملاً بدیهی است.

روش و رفتار درباره‌ی تمام امور استثنائی از این قرار است، ولی متأسفانه گاهی مردمی پیدا می‌شوند که به این اوضاع استثنائی جنبه عمومی و دائمی می‌بخشند و اصول قوی و قوانین اساسی و مسلمات را تحت الشعاع آنها قرار می‌دهند که یقیناً کار نادرستی است.

مثلاً چنین مردمی تا می‌بینند عالمی دلسوز، و مؤمنی فرهیخته و مسلمانی روشن ضمیر می‌خواهد امر به معروف و نهی از منکر کند، و جلوی مفاسد يك دولت یا يك جمیعت بایستد با هیجان و دست‌پاچگی به او روی آورده می‌گویند تقیه کن که اگر تقیه نکنی دچار گرفتاری می‌شوی و برای تقویت کلام خود متوسل به این مثل می‌شوند مشیت با درفش، یا مشیت با سندان نمی‌سازد، باید سکوت کنی و اوضاع را به حال خود رها نمائی تا صاحب اصلی بیاید و همه امور را اصلاح نماید!!

اینان با خیالی راحت به همه می‌گویند بنشینید و کاری به کار دولت جائز و مفسدان نداشته باشید که وظیفه شما در این مرحله تقیه است و منظورشان از تقیه سکوت کامل در برابر مفسدان و طاغیان است، در حالی که تقیه به این معنا نه در قرآن آمده و نه در روایات خبری از آن هست، ولی این عافیت طلبان که اکثر در لباس زهد و عبادت هم به سر می‌برند تقیه را آن همه به معنایی که لایرضی صاحبه است به همه شئون زندگی سرایت می‌دهند و با این سرایت دادن اصول مسلم اصلی را به تعطیلی می‌کشانند، قطعاً تقیه به چنین معنایی وجود ندارد و آفرین بر آن عبد صالحی که در اوائل انقلاب درباردهی چنین تقیه‌ای در چهلیم

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 316

شهادای فیضیه در اعلامیه بی‌نظیرش اعلام کرد اکنون که اصول اسلام و قوانین الهی و معارف اهل‌بیت به خطر افتاده تقیه حرام است و لو بلغ ما بلغ!

بنابراین اصل اولی عبارت است از تبلیغ اسلام چه به صورت امر به معروف و نهی از منکر چه به شکل دعوت به اسلام با موعظه و حکمت و جدال احسن و چه به صورت تلاش و فعالیت همه جانبه در راه پیشرفت و پیروزی اسلام، منتهی گاهی و در شرایط معینی از این اصل ثانوی و استثنائی یعنی رخصت تقیه و مجاز بودن آن نیز استفاده می‌شود، به هر صورت خود این اصل تقیه، چنان که بتدریج روشن‌تر خواهد شد در مفهوم صحیح آن يك نوع دعوت و خدمت به اسلام و يك نوع امر به معروف و نهی از منکر است و در حقیقت تقیه فقط تغییر روش کار است و به تعبیر روز عبارت از تغییر تاکتیک برای خدمت به اسلام و تغییر تاکتیک امر به معروف و نهی از منکر است نه مسئله‌ی دیگر.

تغییر عنوان نه ماهیت

اگر بخواهیم از اصول اساسی اسلام که امر به معروف و نهی از منکر در رأس آنهاست و از تقیه تعبیر امروزی بنمائیم می‌توانیم امر به معروف و نهی از منکر را اصول «استراتژی» اسلام و تقیه را «تاکتیک» بنامیم و در تعریف این دو لفظ اهل فن چنین گفته‌اند: استراتژی در امور نظامی و کارهای جنگی عبارت است از يك خط مشی کلی و يك برنامه عمومی که برای رسیدن به هدفی وضع می‌شود، اما تاکتیک عبارت از استفاده از این برنامه و از اداره‌ی نیروهای جمع‌آوری شده در میدان مبارزه و جنگ با دشمن است.

یا به تعبیر دیگر روز و به معنای عصری تقیه سومین مرحله از مراحل سه‌گانه جنگ است که کارشناسان نظامی برای جنگ‌ها قائل‌اند و آن مراحل از این قرارند:

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 317

1- مرحله هجوم. 2- مرحله دفاع. 3- مرحله عقب نشینی تاکتیکی و این همان مرحله‌ای است که در قرآن کریم در سوره انفال از آن یاد شده است:

وَمَنْ يُؤْمِدْ يُؤْمِدْ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ يَنْسُ الْمَصِيرُ. «1»

و هر کس در مجبوحه جنگ به آنان پشت کند و از دشمن بگیرد سزاوار خشمی از سوی خدا شود و جایگاهش دوزخ است و دوزخ بازگشت گاه بدی است مگر این که گریز و فرارش برای انتخاب محلی دیگر جهت ادامه نبرد با دشمن یا پیوستن به گروهی تازه نفس از مجاهدان برای حمله به دشمن باشد.

مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ: فوت و فن دیگر و بهتری برای پیدا کردن ادامه نبرد است، این گونه فرار و عقب نشینی آن فرار مبعوض از جهاد که به اتفاق آراء و به حکم این آیه و نصوص دیگر از گناهان و معاصی کبیره است نیست، بلکه آن عبارت از فرار تاکتیکی برای غافل گیر کردن دشمن است.

أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِتْنَةٍ: یعنی موضع گیری بهتر و انتقال از سنگری به سنگر محکم تر و ملحق شدن به واحدهای جنگی تازه نفس تر و عجب این که در این آیه نیز تقیه یا عقب نشینی تاکتیکی به عنوان يك جریان استثنائی و با حرف استثناء «الا» آمده است.

پس چنان که ملاحظه می کنید تقیه‌ای که اسلام گفته است همین عقب نشینی تاکتیکی برای تجدید قوا و تازه کردن نفس برای ادامه نبرد با دشمن است، و خلاصه عوض کردن روش‌های فعالیت‌های اسلامی و انعطاف پذیری خلاق و مبری از انکار اصول و انتخاب روش‌های مناسب تر با اوضاع و احوال و مقتضیات و واقعیت‌های تلخ و حوادث غیر مترقبه است و بس نه چیزی دیگر.

(1) - انفال 16.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 318

تخریف خائنانه معنی تقیه

با کمال تأسف این حقیقت مترقی و این مفهوم صحیح تقیه مانند بسیاری از حقایق و مفاهیم و دیگر معارف عالیّه اسلام برای عده کثیری پوشیده مانده است و در نتیجه ارزیابی‌های نادرست و تصویرهای غلط و وارونه‌ای از تقیه به عمل آورده‌اند که باید این تصویرهای غلط را به دو دسته تقسیم کرد:

1- دسته اول: دینداران خشک و قشری اعم از به اصطلاح پیشوا یا پیرو که قولاً و عملاً تقیه را به معنی ترك وظائف اسلامی تفسیر کرده و آن را بهانه‌ای برای کناره‌گیری از مداخله در امور اجتماعی اسلام که انزوا و رهبانیت را سخت محکوم بلکه آن را تحریم کرده است، و نیز آن را بهانه‌ای برای تعطیل احکام و قوانین تعطیل ناپذیر اسلام و فلج کردن همه امور حیاتی اسلام و فرار از مسئولیت‌های اسلامی و دستاویزی برای توجیه آسایش طلبی‌ها و محافظه کاری‌ها و سودجویی‌ها قرار داده‌اند!!

2- دسته دوم: بی‌دینان و مغرضان از دشمنان اسلام یا افراد بی‌بند و بار و بی‌اطلاع از اسلام هستند که مرتکب اشتباهی از نوع دیگر درباره تقیه شده‌اند و در اوراق پریشان خود ادعا کرده‌اند که تقیه از اختراعات ملایان شاید برای فریب عوام است، لذا بعضی از نویسندگان آنچنان اوراق گفته‌اند: تقیه مظهر دروغ در دین و مذهب است، و گفته‌اند: دروغ در کلیه شئون ما رخنه کرده است از جمله در مذهب هم دروغ به صورت تقیه جلوه نموده، و این نویسندگان نام آن را دروغ مذهبی گذاشته‌اند! به این معنی که اگر کسی بخواهد در کار دین هم شارلاتانی کند و دروغ‌پردازی نماید و محافظه کار و تن‌پرور و راحت طلب باشد تقیه می‌کند!!

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 319

البته برای شما خوانندگان محترم از مطالبی که در سطور گذشته تحریر شد روشن گشت که حقیقت تقیه چیست و کاربرد آن چه اندازه به سود اسلام و مسلمین و زیان دشمن است.

در هر صورت باید به دسته اول که خود را جزء دینداران می‌دانند گفت: تقیه در اصل و اساس به عنوان عاملی از عواملی حفظ اسلام وضع شده است چنانکه در احادیث مربوط به تقیه آمده است:

«التقية من دینی و من دین آبائی:» «1»

تقیه جزئی از دین من و دین پدران من است.

تقیه که بر اساس آیات و روایات عامل حفظ دین است هرگز نمی تواند به عامل اضمحلال و نابودی دین تبدیل شود، بنابراین باید دینی در میان باشد تا بخاطر آن تقیه صورت گیرد، حال اگر روزگاری کار این عامل حفظ دین به آنجا منتهی شد که دیدیم ادامه آن بیش از این و یا اساساً عمل به آن منجر به اضمحلال دین می شود، «چنانکه این وضع در تاریخ اسلام زیاد پیش آمده است» در چنین وضعی آیا باز هم تقیه بنابر نظر شما جایز است؟ چه رسد به این که واجب باشد و آیا در چنین وضعی که همه اسلام و اساس آن به خطر افتاده باز هم التقية من دینی و من دین آبائی، وقتی دین نابود شود چگونه به خاطر آن تقیه شود؟

ما می بینیم وقتی اساس اسلام به خطر می افتد و چراغ دین به خاموشی می گراید کار منتهی به قیام خونین حسینی می شود چرا؟ برای این که دیگر دوران این عامل حفظ دین یعنی تقیه سپری شده است و به عبارت دیگر آن خصلت دینی اصالت و خاصیت خودش را از دست داده است و کار به جایی رسیده که

(1) - وسائل ج 11، ص 460.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 320

اگر يك قیام مسلحانه خونین هم چون انقلاب حسینی صورت نگیرد نسل های آینده، اسلام حقیقی را نخواهند شناخت، یعنی نسل های بعد وقتی به اسلام نگاه می کنند به نظرشان می رسد اسلام عبارت بوده از دین ابوسفیان، معاویه، یزید، ابن سعد و ابن زیاد که این دین در حقیقت لادین بوده که به صورت دین به وسیله این خائنان به ملت تحمیل شده است، و آن وقت نسل های بعد تصور خواهند کرد که اسلام اساساً آش شله قلم کار و معجون عجیب و غریبی است که با هر چیزی می سازد و با هر جنایت و خیانتی سازگار است، چون که بنی امیه از معاویه تا یزید و بعدی ها و هم چنین بنی عباس و بعدی ها انواع بلاها را سر اسلام آوردند، و آن چنان آن را مسخ و وارونه کردند و از آن معجون عجیب و غریبی به وجود آوردند که با همه اضداد خودش می ساخت.

اسلام سفیانی تمام گورکن های خود را در بطن خود حمل می کرد و می پروراند و نهایتاً اسلام خاندان ابوسفیان و خاندان عباسی و اسلام هائی از این قبیل که از اسلام اموی و عباسی منشعب شده از پیچیده ترین فرهنگ های ساخت بشری

است که انسان قدرت سر درآوردن از آن را ندارد و نمی‌فهمد چگونه اسلام و دین و مرامی است که تمام گورکن‌ها و عوامل انهدام و نابودی خود را در دامن خود دارد.

مثلاً اسلام قرآن و نبوت و امامت و خلاصه اسلام حسینی دین آزادی و دموکراسی به معنای واقعی است، ولی اسلام سفیانی و عباسی دین آزادی کشی و استبداد و زور و دیکتاتوری است.

اسلام حسینی دین عدالت، موااسات، مساوات همه در برابر قانون و دین برادری و محبت و تعاون و صدق و صفا و شرافت و کرامت است، ولی اسلام

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 321

سفیانی دین ظلم، ستم، بیدادگری و نابرابری و نابرداری است. اسلام حسینی دین امانت، صداقت، جوا نمردی و ارزش‌های انسانی است.

دین اموی و عباسی دین خیانت، دروغ، خدعه، نیرنگ و ناجوانمردی و همه پستی‌ها و رذائل است.

اسلام حسینی دین مهر و محبت، عشق و انسان دوستی و تعاون و هم‌کاری و دین تقوا و اجتناب از هر گناه و معصیت، و دوری از هر جنایت و خیانت است.

دین اموی و عباسی دین کینه توزی، چپاول و غارت و قتل عام و به بردگی کشیدن عباد خدا و مردم را گاو و گوسپند به حساب آوردن است، این سخن ما و انشاء نگاری نیست این حقایقی است که پیامبر اسلام در زمان حیاتش نسبت به پس از خودش خبر داده است:

«اذا بلغ بنو ابی العاص ثلاثین رجلاً اتخذوا دین الله دغلاً و عباد الله خولا و مال الله دولا:» «1»

هنگامی که عده فرزندان ابوالعاص «این جرثومه پلید اموی تبار و اموی مسلک» به سی نفر رسید دین خدا را بازیچه خود و بندگان خدا بنده و برده خویش و مال خدا را انحصاری و احتکار خود قرار دهند.

شگفتا! پیامبر اسلام در این سخن زنده و در این پیش‌گوئی تاریخی اش می‌فرماید:

چون عده این خانواده که بخشی از بنی‌امیه‌اند به سی نفر برسند و سوارکار و مسلط بر اوضاع شوند برنامه کار و سیاست خارجی و داخلی و دولت آنان با همه عرض و طولش در این سه مسئله خلاصه می‌شود:

(1) - اعلام الوری تألیف طبرسی چاپ اسلامیه ص 45، این روایت مهم در بسیاری از کتب حدیث شیعه و سنی آمده است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 322

- 1- دین خدا را به بازی می گیرند و رخنه گرانه در داخل کیان آن به کمین می نشینند تا به نام دین ریشه دین را ببرکنند.
 آری بازی با دین، و با نیرنگ و خدعه و فساد و تباهی کشیدن محتوای حقیقی و اصیل آن، و مخالفت و مبارزه با دین به نام دین، و موربانهوار از داخل دین کیان دین را مورد حمله و تخریب قرار دادن و داخل نمودن چیزهائی در دین که از دین نیستند کار اساسی بنی امیه است.
- 2- بندگان خدا را برده و نوکر و ملک طلق خود مانند گاو و گوسپند بلکه مثل ابزار و آلات قرار می دهند، گوئی آنان اصلاً بنده خدا و یا اساساً انسان نیستند، بلکه جمادات و ابزار و آلات اند.
- 3- مال خدا و بیت المال مسلمانان و ثروت های عمومی اسلامی را به شدت در انحصار خود می گیرند و به انبار احتکار می ریزند، و به فامیل خود که اقلیتی بیش نیستند اختصاص داده و آن اموال را در حوزه این فامیل دست به دست می گردانند و از این جیب به آن جیب می ریزند و از این دست به دست دیگرشان می دهند!
 این سخن جاویدان پیامبر اسلام است که بر اساس آن امیرمؤمنان در مبارزاتش با معاویه و سایر جباران و ستمگران این خانواده بر آن تکیه کرده است، چنان که پس از او هم حضرت مجتبی و حضرت ابوعبدالله الحسین و بزرگان صحابه و قهرمانان اسلام در مبارزاتشان با جباران و ظالمان براساس این سخن جاوید نبوی با دشمن اسلام درگیر بودند.
 این بود اجمالی از اسلام این خاندان ننگین که دیدید چه معجون عجیب و غریبی است که با همه ضدهای خود سازگار است حال از آنان که تقیه را وارونه معنا می کنند می پرسیم وقتی چنین وضعی پیش آید چه باید کرد؟ و در چنین موقعیت خطرناکی که اصل اسلام در خطر است تکلیف چیست؟ آیا باز هم به معنائی که شما می گوئید باید تقیه کرد؟ تقیه ای که موجب اضمحلال دین است؟

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 323

البته پاسخ منفی است، یعنی وقتی کار اسلام به اینجا رسید دیگر آن اصل استثنائی به درد نمی خورد و کاربرد ندارد و اگر به آن عمل شود اصل دین از میان می رود و عامل حفظ دین به عامل اضمحلال دین تبدیل می شود.

قیام حسینی به این خاطر بود که دیگر از نظر شرعی و عقلی مجوزی برای تقیه وجود نداشت و باید این قیام صورت می گرفت تا اسلام حقیقی به نسل های بعد منتقل می شد و هر جاهل به اسلام در سایه ی این قیام خونین عارف به اسلام شود و با تحلیل فلسفه قیام و مبارزه حضرت حسین با بنی امیه به اسلام راستین راه یابد.

ممکن است گفته شود قیام امام به شکست نظامی انجامید و کار به کام بنی امیه چرخید، باید گفت: امام در این مبارزه ابداً توقع پیروزی نظامی نداشت و چنین پیروزی ظاهری هدف نهائی انقلاب او نبود، بلکه عمده هدف این انقلاب آن بود که از لحاظ سیاسی و معنوی و به تعبیر عصر ما از لحاظ ایده‌ئولوژی و مسلکی پیروز شود که آن را هم صد در صد به دست آورد و نقاب از چهره ی اسلام ساختگی خاندان بنی امیه برگرفت و تقلبی بودن آن چنان اسلام و مسلمانی را فاش و برملا ساخت و برای جهانیان و نسل های پس از انقلاب آشکار و ثابت کرد که اسلام بنی امیه ضد اسلام است و هرگز فریب چنین اسلامی را که بنی امیه و عالمان دین فروش دستگاه آنان ساختند نخورید.

روایات تقیه

در حدیثی از حضرت صادق (ع) نقل شده است: مؤمن در هر حال مجاهد است زیرا او در دولت باطل به وسیله تقیه با دشمنان خدا می جنگد، و در دولت حق به وسیله اسلحه. «1»

(1) - وسائل ج 11 ص 464.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 324

این حدیث شریف صریحاً دلالت دارد بر این که تقیه نه تنها به معنای توقف و سکوت و رکود و چاپلوسی و تملق و مداحی از ظالمین و مریدداری و سود پرستی نیست بلکه خود نوعی جهاد و صورتی از امر به معروف و نهی از منکر است.

از این روایت این نکته دقیق را می‌توان به روشنی دریافت کرد که مؤمن با این جهاد تقیه‌ای و بقول امروزی‌ها جهاد زیرزمینی در حقیقت جاده را برای پیدایش دولت حق و روی کار آوردن آن که از پرتو این تقیه و برکتش و در سایه آن جهاد علنی و اسلحه‌ای پدید می‌آید باز می‌کند، و خلاصه مرحله اول از این جهاد، جهاد در شرایط نامساعد است که عاقبت منتهی به مرحله دوم یعنی تشکیل دولت حق می‌شود.

در حدیثی آمده که حضرت رضا جماعتی از شیعه را به خانه خود راه نداد در حالی که دو ماه کنار خانه حضرت برای ملاقات با امامشان معطل بودند، پس از آن که در اثر سماجت و اصرار فراوان موفق به دیدار امام شدند عرض کردند ای فرزند رسول خدا علت این جفای عظیم بر ما چیست؟ فرمود: ادعای شما مبنی بر این که خود را شیعه امیرمؤمنان می‌پندارید، در حالی که شما در بسیاری از اعمال خود با آن حضرت مخالفت می‌کنید و در بسیاری از فرائض و واجبات مقصر هستید و در ادای حقوق برادران خدائی و اسلامی خود که حقوقی بس عظیم است اهمال کاری و سستی به خرج می‌دهید علاوه

«تتقون حیث لا تجب التقية و تتركون التقية حیث لابد من التقية»:

و دیگر این که شما تقیه می‌کنید آنجا که نباید تقیه کرد و تقیه را ترك می‌کنید آنجا که تقیه ضرورت دارد. «1» از این حدیث ناب چند نکته استفاده می‌شود:

(1) - وسائل ج 11 ص 470.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 325

1- تقیه کردن در غیر موردش و تقیه نکردن در موردش در ردیف جرم‌هائی است که مستحق چنین مجازاتی از طرف حضرت رضا (ع) بوده است.

2- تقیه چنان که در سطور گذشته تحریر شد يك تاکتيك موقتي و يك اصل استثنائی است، لذا کسی نمی‌تواند با سوء تعبیر و سوء تفسیر مانعی از آن سر راه پیشرفت اسلام بتراشد و به این بهانه باعث تعطیل احکام و قوانین تعطیل ناپذیر اسلام شود.

3- جرم تقیه کردن بی مورد بیش از جرم تقیه نکردن بی مورد است زیرا حضرت رضا (ع) در کلامش مذمت تقیه کردن بی مورد را بر تقیه نکردن بی مورد مقدم داشته است.

از حضرت باقر (ع) روایت شده: تقیه فقط برای این وضع شده است که به وسیله آن خون‌ها حفظ شود **فاذا بلغ الدم فلیس تقاة**: چون کار به خونریزی کشید تقیه‌ای در میان نخواهد بود.

یعنی زمانی که اوضاع آن قدر نامساعد شد و خفقان به آن درجه شدت یافت که چه تقیه کنی یا نکنی خونت ریخته خواهد شد در این صورت است که دیگر تقیه بی مورد است زیرا فلسفه تشریع و وضع تقیه در اساس، همانا حفظ خون‌های محترم و حفظ خون ملت و مال مسلمانان است و با منتفی شدن این فلسفه باید به این حقیقت تن داد که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است، و چنان که گذشت حضرت سیدالشهداء از بارزترین چهره در قیام بر ضد چنین زندگی ننگین بود.

از حضرت صادق (ع) خطاب به شیعیان روایت شده: مبداکاری کنید که با آن از ما عیب بگیرند زیرا فرزند بد با عملش سبب عیب‌گیری از پدرش می‌شود، برای کسی که به سوی او روی آورده‌اید و پیرو او شده‌اید زینت و آبرو

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 326

باشید و برای او سبب زشتی و آبروریزی مباشید، در جماعات غیر شیعه نماز بخوانید و از بیمارانشان عیادت کنید، و در تشییع جنازه‌های آنان شرکت نمائید و در هیچ کار خیری از آنان عقب نمانید. بلکه در کارهای خیر بر آنان پیشی بگیرید چه این که شما به انجام کارهای خیر سزاوارتر از آنان هستید به خدا سوگند خداوند به چیزی که برایش محبوب‌تر از خدا باشد عبادت و بندگی نشده است، راوی می‌گوید خباء چیست؟ فرمود: خباء به معنی تقیه است. «1» در این روایت تقیه به نظر حضرت صادق (ع) آن هم در محدودترین دایره آن که باید به وسیله شیعه در جمعیت غیر شیعه به کار گرفته شود به معنای مدارا، خوشرفتاری، تحمل عقاید و مقدسات طرف مقابل و احترام به آنان است.

حرکات زننده و زشت بعضی از شیعه‌نماها یا جاهلان به حقیقت تقیه قهرمانی و مبارزه نیست، و هیچ مبنای شرعی و منطقی ندارد، درست است که ما از غیر شیعه قرن‌هاست صدمات زیادی دیده‌ایم ولی این صدمات مجوز این نیست که ما از راهنمایی‌های امامان معصوم خود استفاده نکنیم و آنچه را خود بخواهیم انجام دهیم و کاتولیک‌تر از پاپ شویم.

این اعمال سلیقه‌های غیر عقلی که بوی بدعت هم می‌دهد آن هم به عنوان دین با توجه به این که سلیقه‌ها هم حد و حصری ندارد اگر بر پیکر اسلام راستین که امروز همان مکتب اهل بیت است متراکم شود و پای ثابت پیدا کند و به تدریج جزء امور دین شود از اسلام اهل بیت هم معجون عجیب و غریبی ساخته می‌شود و از آن اصل با صفا و بی‌پیرایه اولی خود فاصله می‌گیرد.

حضرت عسگری (ع) از پدر بزرگوارش امام هادی روایت می‌کند: خداوند مهربان به وسیله تقیه به مؤمنین وسعت و گشایش و رخصت داده است آنان

(1) - اصول کافی ص 419- وسائل ج 11 ص 471.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 327

هنگامی که قدرت داشته باشند به دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا تظاهر می‌کنند ولی اگر در این زمینه ناتوان باشند و فرصتی نبینند به طور سری و پنهان به این وظیفه قیام می‌کنند.

این روایت هم دلالت دارد بر این که تقیه فعالیت است نه تعطیل مسئولیت ولی با تغییر تاکتیک و تعویض شکل تکلیف از صورت علنی به صورت سری و زیرزمینی.

مسئله کذاب در زمان رسول اسلام دو نفر از اصحاب آن حضرت را بازداشت کرد و به آنان گفت: آیا شهادت می‌دهید که محمد فرستاده خداست؟

گفتند: آری گفت: آیا شهادت می‌دهید من هم فرستاده خدایم یکی از آنان از باب تقیه گفت: آری ولی دیگر در هر سه مرتبه‌ای که آن کذاب از او به رسالت دروغین خود اعتراف و اقرار می‌گرفت با اشاره جواب می‌داد من بی‌زبان و لالم مسیلمه او را گردن زد، این خبر به رسول خدا رسید فرمود: اما آن مقتول در راه صدق و یقین خود کشته شده و فضل و پاداشش را دریافت کرده است که گوارایش باد، و اما آن دیگر چون از اجازه و رخصت خدا استفاده کرده و تقیه را پذیرفته است پس بر او گناهی نیست بنابراین تقیه رخصتی است و افصاح به حق و «صراحت در حق گوئی» فضیلتی است.

این دو روایت اخیر به ویژه روایت مربوط به مسیلمه از جمله روایاتی است که دلالت دارد بر این که تقیه رخصت است نه عزیمت، یعنی تقیه يك تجویز و تسهیل و ارفاقی است نه يك تشریع و قانون الزامی لایتغیر و به تعبیری که قبلاً گذشت تقیه تاکتیک است به استراتژی.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 328

خلاصه این که با هدایت قرآن و پیامبر و امامان معصوم در موردی که باید تقیه کرد لازم است تقیه صورت گیرد و در موردی که تقیه عامل هدم حقیقت است نباید تقیه کرد.

چنان که بسیاری از بزرگان موقعیت شناس در جایی که مورد تقیه بود تقیه کردند مانند عمار یاسر و در جایی که جای تقیه نبود تقیه نکردند مانند میثم تمار، رشید هجری، دعبل خزاعی، کمیت بن زیاد و ابن سکیت که برخی از آنان به شرف با عظمت شهادت رسیدند و امامان از آنان تجلیل کرده و بر آنان با چشمی اشکبار رحمت و درود فرستاده اند. از تقیه در روایات با عبارت های بسیار زیبا و پرمعنا یاد شده است مانند:

- 1- جُنَّة: سپر و پوشش 2- ثُرس: کلاه خود و سرپوش جنگی. 3- حصن حصین: قلعه استوار. 4- سَدّه: دیوار حایل که از آن در سد سازی استفاده می کنند. 5- ردم: مانع محکم و قوی. 6- حرز: حفاظ. 7- حباء: فعالیت در کمین و پنهان. 8- حجاب: پوشش. 9- مداراة: خوشرفتاری. 10- کتمان اسرار. 11- مجامله: جلب محبت و مودت با عمل و خوشرفتاری. 12- پرستش خدا در خلوت. 13- زمینه سازی برای به دست آوردن محبت دیگران به جانب اهل بیت. 14- نُوْمَة: پنهان داشتن ایمان در دل که از موارد تقیه در برابر دشمن به وقت نداشتن قدرت است. 15- حفظ زبان از بیان اسرار در برابر مخالف. 16- عدم اذاعه: پخش نکردن حقایق در میان مردمی که تحمل آن را ندارند و با شنیدنش به انسان آسیب می زنند. 17- مماسحه: تظاهر به نرمش. 18- توریة.

به خوبی روشن است که همه این نامها و معانی دارای مفاهیم انقلابی و جهادی و تحرك بخشی است که حساب تقیه قرآنی را از تقیه ارتجاعی و تقلبی کاملاً جدا می سازد به ویژه نامهایی از قبیل: سپر، کلاه خود، قلعه و سنگر، پناهگاه

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 329

زیر زمینی، سدّ محکم و اکنون از عافیت طلبان و مرفهان بی درد، و آنان که جز اسلامی عریان از حقایق ندارند باید پرسید چنین ابزار و وسائلی کجا به کار می آید؟ آیا در میان خانه یا در میدان مبارزه با دشمن، در خرابات و خانقاه و

لانه‌های بطالت و کسالت و تنبلی و جمود و رکود و انزوا یا در صحنه‌های عزت و شرف و جهاد و خدمت به خالق و خلق، و نیز سنگر بندی و ایجاد سدّ جایش کجاست؟ مسلماً در برابر دشمن و حملات و تهاجمات نظامی و سیاسی و فرهنگی او، و جای ساختن سدّ در برابر باران‌های سیل‌آسا است.

این جمله را نیز ناگفته نباید گذاشت که امروز معنای حقیقی تقیه برای غیر شیعه هم روشن شده تا جائی که نویسندگان عصر ما در دائرة المعارف عربی در تعریف تقیه چنین نوشته‌اند:

تقیه در لغت عبارت از مدارا و کتمان است و در اطلاق عبارت از يك سازمان سري و پنهانی است که برای حمایت از دعوت و مسلک و مرام امامی از ائمه شیعه است. «1»

داستانی بسیار آموزنده

در جنگی که میان سپاه اسلام و رومیان در گرفت دوازده نفر از سربازان اسلام اسیر شدند، آنان را به پایتخت نزد امپراتور بردند، امپراتور شگفت زده شده که اینان کیانند که با شمار کم و ساز و برگ اندک همه جا پیروز می‌شوند؟ ابتدا به آنان پیشنهاد کرد که سربازان مرا در مرحله تقویت روح و شجاعت و ایستادگی به گونه‌ای تربیت کنید.

(1) - الموسوعة العربية المیسرة ص 540.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 330

که مانند شما شوند، و در برابر آن حقوق زیادی دریافت کنید، آنان بدون تقیه چون مورد تقیه نبود پاسخ دادند آیه‌ای در قرآن به ما اجازه یاری دادن به کفر و مجرم را نمی‌دهد:

رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ. «1»

چون این پیشنهاد را نپذیرفتند، دستور داد آنان را به کلیسا بردند و دختران زیباروی را نشان آنان دادند تا با دیدن آنان تمایل به شهوت پیدا کنند و در مقابل تسلیم کردن دختران در برابر امپراتور سر طاعت فرود آورده به خواسته‌های او تن

دهند، سربازان قوی ایمان اسلام چشم به زمین دوخته و بدون این که توجهشان به آن زیارویان جلب شود گفتند: اینجا شهوت خانه است نه عبادت خانه.

خبر به امپراطور دادند، گفت به آنان بگوئید اگر خواسته مرا نپذیرید همه شما را به قتل می‌رسانم، همه با خوشحالی گفتند آرزوی ما کشته شدن در راه خداست که بهشت از این مسیر به دست می‌آید.

(1) - قصص 17.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 331

تفسیر آیه 29

قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

بگو اگر آنچه از نیت‌های فاسد و افکار باطل در سینه‌های شماست پنهان دارید یا آشکار نمائید خدا آن را می‌داند، و نیز آنچه را در آسمان‌هاست و آنچه را در زمین است می‌داند و خدا بر هر چیز تواناست.

شرح و توضیح

مسئله با عظمت و شگفت‌انگیز علم خدا به هستی و آنچه در ظاهر و باطن این پرده وجود دارد در آیه 33 سوره بقره و آیه پنجم سوره آل عمران مشروح و مفصل بحث شد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 332

تفسیر آیه 30

يَوْمَ يُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُخَضَّراً وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيداً وَ يُجْزَى كُلُّهُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ.

قیامت روزی است که هر انسانی آنچه را از کار نیک انجام داده و آنچه را از کار زشت مرتکب شده در برابر خود حاضر شده می‌یابد، بدکار آرزو می‌کند ای کاش میان او و کارهای زشتش زمان دور و درازی فاصله بود و خدا شما را از نافرمانی از دستوراتش بر حذر می‌دارد و خدا به بندگان مهربان است.

شرح و توضیح

آیه شریفه نشان دهنده علم و قدرت بی‌پایان خداست، علمی که نسبت به همه امور در همه جهان هستی فراگیر است و گوشه‌ای از آن علم به همه کردارهای نیک و زشت بندگان است، قدرتی که همه اعمال بندگان را در جریان هستی حفظ می‌کند و آن را در قیامت در برابر دیدگان عمل‌کنندگان حاضر می‌نماید، آن روز تجسم اعمال در مقابل چشم عمل‌کنندگان به قدرت حق تحقق می‌یابد.

و همان اعمال به صورت بهشت در اختیار نیکان یا اگر زشت باشد به صورت دوزخ در اختیار بدان قرار می‌گیرد. یافتن اعمال در قیامت نتیجه این معناست که همه اعمال در نظام هستی به قدرت حق باقی و پابرجاست و چیزی از آن کاسته نمی‌شود.

اگر مردم همین يك آیه را باور کنند و به آن یقین پیدا نمایند قطعاً از نافرمانی دستورات حق اجتناب خواهند کرد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 333

درباره‌ی تجسم اعمال در قیامت در ضمن تفسیر آیه‌ی 25 سوره‌ی بقره بحث بسیار مفصل و استواری گذشت و درباره‌ی علم پروردگار در پرتو آیه 33 سوره‌ی بقره و آیه 5 سوره آل عمران مطالب مشروحی بیان شد.

ملاحظه کنید عمل زشت وقتی در قیامت تجسم پیدا می‌کند عذابش در چه مرحله‌ای است که زشت کار با همه وجود آرزو می‌کند ای کاش میان او و عمل زشتش زمان دور و درازی فاصله بود در حدی که ابد آن را نمی‌دید!

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 334

تفسیر آیه 31- 32

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ

بگو: اگر خدا را دوست دارید پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست داشته باشد، و گناهانتان را ببامرزد و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

بگو: از خدا و پیامبر اطاعت کنید پس اگر از اطاعت خدا و پیامبر روی گردان شوند بدانند که یقیناً خدا کافران را دوست ندارد.

شرح و توضیح

گروهی که همیشه در طول تاریخ گذشته وجود داشته و در آینده هم وجود خواهند داشت به اعتقاد غیر منطقی و بی اساسشان محبت تنهای به خدا، محبتی که اطاعت از محبوب و شکل گیری از او را به دنبال ندارد وسیله نجات خود دانسته، و قدمی در راه قدرشناسی از زحمات انبیا و به ویژه پیامبر اسلام که فرهنگ خدا را برای عمل به آن ارائه کردند پیش نمی گذارند.

آنان می گویند همین که ما در قلبمان از مایه محبت خدا برخورداریم برای ما کافی است و لزومی ندارد که زحمت اطاعت از پیامبران یا پیامبر اسلام را بر خود همواره کنیم!

اینان باید بدانند محبتی را که ادعا می کنند قرآن و روایات محبت نمی دانند، روی گردان از فرهنگ اسلام، و متکبر در برابر بعثت پیامبر، و تارك عبادات و خدمت به خلق، و عاصی در برابر دستورات خدا و پیامبر خدا نمی تواند اهل

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 335

محبت باشد، محبت حقیقی است که وقتی از افق قلب طلوع کند کشش شگفت‌آوری نسبت به محبوب و شئون محبوب ایجاد می‌کند تا جائی که محب را وادار می‌کند هم‌رنگ محبوب و شئون محبوب شود، و تسلیم خواسته‌های محبوب گردد، حضرت حق کراراً در آیات قرآن از مردم دعوت کرده که برای تأمین سعادت دنیا و آخرتشان از پیامبر که وظیفه‌ای جز ابلاغ دستورات خدا را ندارد اطاعت کنند، کسی که به فرمان واجب حق از پیامبر اطاعت نمی‌کند پیامبری که اطاعت از او اطاعت از خداست.

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ. «1»

نمی‌تواند و نباید ادعای محبت خدا کند، چون اگر محبت به خدا وجود داشت قطعاً اطاعت از خدا و رسولش تحقق می‌یافت.

حضرت صادق (ع) در روایتی ادعا محبت به خدا را از کسانی که در چرخه اطاعت نیستند قویا رد می‌کند و بر آنان مارك عدم محبت به خدا را می‌زند:

«ما احب الله من عصاه.»

کسی که روی گردان از قوانین و دستورات و فرهنگ خداست خدا را دوست ندارد، آنگاه این دو بیت را خواند:

تعصى الا له و انت تظهر حبه جج

هذا لعمرک فی الفعّال بدیع جلوکان حبک صادقاً لا طعنة جان المحب لمن یحب مطیع ججاز دستورات حق سرپیچی می‌کنی و در این حال هم اظهار محبت به او می‌نمائی، به جانت سوگند این مسئله شگفت‌آوری است، اگر در محبت محبوب اهل صدق و درستی بودی از دستوراتش اطاعت می‌کردی زیرا کسی که عاشق کسی است از خواسته‌های او پیروی می‌کند.

(1) - نساء 80.

پس اصل و مایه محبت از کسی که عاصی نسبت به محبوب است نفی شده، بر فرض این که در قلب عاصی محبتی وجود داشته باشد این محبت آمیخته به هر معصیتی علت محبت محبوب به او نمی شود و این محبت يك طرفه ای است که ابداً ارزش ندارد، و برای آن قابلیت کاربردی وجود ندارد.

آنچه در دنیا و آخرت انسان کاربرد دارد مایه طرفینی است، محبت عبد به حق که در صورت همراه شدنش با اطاعت محبت حق را به عبد ظهور می دهد، در زندگی دنیا و آخرت انسان اثر دارد، در آیات و روایات مسائل نجات بخش معمولاً به صورت دو طرفه ذکر شده است:

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ: «1»

با عقیده و اخلاق و عمل از من یاد کنید تا من هم از شما یاد کنم.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ: «2»

اگر خدا را دوست دارید از من که فرستاده به حق او هستم و از جانب او برای شما اسلام را آورده ام اطاعت کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.

«من احب لقاء الله احب الله لقائه.»

کسی که دیدار خدا را دوست دارد، خدا هم دیدار او را دوست دارد.

«من احب شيئاً أكثر ذكره.»

کسی که عاشق چیزی است با رفتار و کردارش زیاد از او یاد می کند.

بنابراین طبق آیه مورد بحث، نشانه محبت واقعی و علامت عشق صادقانه به خدا اطاعت از فرستاده اوست، اطاعتی که هیچ تفاوتی با اطاعت از خدا نمی کند آیه شریفه لزوم و وجوب اطاعت از پیامبر را بیان می کند، که این اطاعت زمانی تحقق می یابد که محبت صادقانه قلب را تسخیر کرده باشد.

(2) - آل عمران 31.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 337

اعمال و کردار انسان نشانگر وضع درون اوست، عصیان گر و آلوده دامن، و متجاوز به حقوق دیگران نشان می دهد که ابداً خدا را دوست ندارد، زیرا اگر محب خدا بود در گردونه اطاعت از خدا و ولی خدا زندگی می کرد.

اطاعت از پیامبر سبب محبت خدا به انسان و آمرزش گناهان اوست، خداوند نسبت به مطیع بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است پیامبر اسلام در توضیح آیه مورد بحث می فرماید:

«علی البر و التقوی و التواضع و ذلة النفس:» «1»

یعنی مرا در همه امور نیک و تقوا و فروتنی و تن دادن به دستورات حق پیروی کنید.

در روایات آمده محبت با چنین میوه و محصولی که اطاعت از خدا و پیامبر اوست عین دین است.

از حضرت باقر در ذیل همین آیه شریفه که محورش اطاعت از پیامبر است روایت شده است:

«هل الدین الا الحب:» «2»

روی گردانان از دستورات خدا پیامبر به دلیل آیه 32 سوره آل عمران کافرنده، و کافران تا بر کفرشان باشند از محبت خدا محرومند.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ.

(1) - الدر المنثور ج 2، 178.

(2) - خصال صدوق ج 1، ص 21، حدیث 74.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 338

به راستی آیه بسیار مهم و فوق العاده‌ای است، سرپیچی از دستورات خدا و پیامبر مساوی با کفر است، و کافر از همه فیوضات حضرت حق و به ویژه از محبت خدا محروم و در دنیا و آخرت اهل شقاوت و بدبختی است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 339

تفسیر آیه 33 - 34

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ.

ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

یقیناً خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید.

فرزندانی که برخی از آنان از نسل برخی دیگرند.

شرح و توضیح

در آیات 30 تا 37 سوره مبارکه بقره درباره‌ی خلافت و علم و شخصیت آدم و ارتباط او از طریق عبادت و توبه با حضرت حق بحث مفصلی به میان آمد، اصطفائی که در این آیه مطرح است بخاطر همان لیاقت‌ها و شایستگی‌های علمی و عملی و اخلاقی حضرت آدم است.

در آیات 124 تا 131 سوره بقره درباره‌ی ابتلاء و امامت ابراهیم و بنای کعبه به دست او و دعا‌های ارزنده‌اش که حاکی از شخصیت آن بزرگوار است و حالت عظیم تسلیم او به حضرت حق بحث مشروحی شد و اصطفاء او بر جهانیان بخاطر همان شایستگی‌های او بود.

اصطفاء حضرت نوح و خاندان عمران پدر حضرت مریم نیز به خاطر طهارت ذاتی، عبادت حق، معرفت به حقایق، عمل صالح، تقوا و طاعت حضرت حق است. به خاطر این شایستگی‌ها که در انبیا و در خاندان موحد آنان بوده به رهبری مردم انتخاب شدند و بر مردم هم اطاعت از آنان برای تأمین سعادت دنیا و آخرتشان واجب شد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 340

أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ. «1»*

از حضرت باقر روایت شده که خداوند به پیامبر اسلام فرمود: یا محمد فانی لم اقطع العلم و الايمان و الاسم الاکبر و میراث العلم و آثار علم النبوة من بیوتات الانبياء الذين كانوا بينك و بين ابيك آدم و ذلك قول الله تبارك و تعالی: ان الله اصطفى آدم و نوحاً «2» ای محمد من علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار دانش نبوت را از خانه‌های پیامبران که میان تو و پدرت آدم بودند قطع نکردم سپس حضرت باقر می فرماید همین امور بنابر قول خداوند در آیه شریفه علت اصطفاء آنان بوده است. آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران از يك نسل و نژادند: ذرية بعضها من بعض

آیه شریفه نشان می‌دهد که وراثت در ساختن ساختمان شخصیت انسان‌ها عامل مؤثر و مهمی است.

انتخاب این افراد و خاندان‌ها بر پایه‌ی شنوائی و علم فراگیر و دانش بی‌نهایت حضرت حق است: وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

(1) - آل عمران 32.

(2) - کافی ج 8 ص 117 - تفسیر عیاشی ج 1 ص 168.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 341

تفسیر آیه 35 - 37

إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَئِنَّ الذَّكَرَ كَأَلْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمِّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ
وَ ذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ أَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ
لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

یاد کن هنگامی که همسر عمران گفت پروردگارا برای تو نذر کردم که آنچه را حامله هستم برای خدمت خانهات از ولایت و سرپرستی من آزاد باشد، پروردگارا او را از من بپذیر زیرا تو شنوا و دانائی.

زمانی که او را زائید با شگفتی گفت: پروردگارا من دختر زائیدم و خدا به آنچه او زائید داناتر بود «که در آینده تبدیل به چه شخصیت والائی می شود»

و آن پسر که زائیدن او را آرزو داشت در کرامت و عظمت مانند این دختر نیست و در مقام نام گذاری اش گفت من او را مریم نامیدم و او و فرزندان او را از خطرات مهلك و وسوسه های بنیان برانداز شیطان رانده شده به پناه تو می دهم.

پس پروردگارش او را به صورت نیکوئی پذیرفت و به طرز خوبی نشو و نما داد و زکریا را کفیل رشد و تربیت معنوی او به کار گرفت هر زمان که زکریا در محراب عبادت به او وارد می شد رزق ویژه ای نزدش می یافت.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 342

روزی در کمال تعجب گفت: ای مریم این رزق ویژه برای تو از کجاست؟! گفت: از سوی خداست، یقیناً خداوند هر کس را بخواهد رزق بی حساب می دهد.

شرح و توضیح

سه آیه شریفه حاوی نکات بسیار ارزنده معرفتی، عملی، اخلاقی و دگر دوستی است که قطعاً شرح همه این حقایق کتابی قطور یا چند جلد کتاب می طلبد، ناچارم که همه آنها را به صورتی مختصر توضیح دهم باشد که در راه رشد و کمال ما و توجهمان به فرزندانمان مؤثر افتد.

اولاً از متن آیات استفاده کنیم که بنای شخصیت الهی و انسانی بر چهار اصل و پایه استوار بوده است: پدری چون عمران، مادری عالمه و دارنده خلوص، معلمی الهی و پیامبری بزرگوار چون زکریا، لقمه‌ای پاك و حلال چون رزق ویژه خدا.

گرچه مریم به احتمال برخی از منابع پیش از ولادت یا اندکی بعد از ولادت پدر را از دست داد ولی این حقیقت ثابت شده را نمی‌توان انکار کرد که عامل وراثت آن هم از پدری که از خاندان‌های برگزیده خدا بود تأثیری در مریم نداشت، قطعاً ارزش‌های معنوی و آثار الهی وجود پدر به مریم انتقال یافت.

عامل دیگر مادری بود که به خداوند بزرگ ایمان و یقین داشت و به خصوص ربوبیت حضرت حق را با قلب لمس کرده بود و چون حامله به مریم شد و حرکات کودک را در رحم حس کرد، با ادبی کامل و نیتی خالص و پاك از حق ولایت مادری گذشت و کودک در رحم را نذر خدمت به عبادتگاه و معبد اهل ایمان کرد، و از این که خدا نذرش را پذیرفت با این که فرزندش دختر بود و در آن روزگار رسم نبود که دختر را خدمتکار معبد نمایند روشن است که این

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 343

مادر از چه ایمان و اخلاق و صداقت و خلوصی برخوردار بوده، و البته این همه ارزش‌ها از وجود پاك او به مریم انتقال یافت.

عامل دیگر در بنای شخصیت مریم معلمی چون زکریا بود که خداوند به او منصب نبوت و رسالت عطا کرده بود، و معلوم است وقتی انسان در سایه تربیت چنین معلمی که از تمام رسوم و قوانین تربیت آگاه است قرار بگیرد به چه مقام شاخی خواهد رسید.

عامل دیگر لقمه حلال و پاك بود، که به قدرت رشد و نمو معنوی انسان می‌افزاید، و آدمی را بی‌حجاب‌های ظلمانی به سوی حضرت حق سوق می‌دهد.

البته لیاقت و شایستگی مریم هم در میان این چهار عامل بی‌اثر در رسیدن به کمالات انسانی و درجات و منازل معنوی نبود. **وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْاُنْثٰى**: این دو جمله در آیه شریفه گفته مادر مریم نیست بلکه گفتار خداوند بزرگ است، و به این معناست: ما هم می‌دانستیم که او دختر است ولی خواستیم آرزوی او را به صورتی احسن و به شکل بهتری عملی کنیم و اگر همسر عمران منظور ما را از این که به او دختر دادیم می‌دانست هرگز اظهار اندوه و حزن نمی‌کرد **«قَالَتْ رَبِّ اِنِّیْ وَضَعْتُهَا اُنْثٰى»** البته پسری که او آرزو داشت ممکن نبود که چون این دختر و آنچه بر وجود او مترتب است باشد، زیرا بالاترین چیزی که در حق آن پسر امکان داشت این بود که چون عیسی پسری شود که کور

مادرزاد را بینا و ناشنوای مادرزاد را شنوا، و مرده را زنده کند، لیکن بر وجود این دختر آثار بالاتر از آن مترتب است: اولاً وجود این دختر وسیله‌ای است که از او پسری بدون پدر به وجود آید، و ثانیاً او و پسرش دو نشانه و آیت قدرت و رحمت حق بر جهانیان باشند. و ثالثاً كودك او در گهواره با مردم سخن گوید و نیز کلمه الله و روح الله باشد، و مثلش نزد خدا مثل آدم شود، اینها و

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 344

سایر آیات و علامات همان قسمت‌هایی است که بر وجود آن دختر و فرزند مبارکش عیسی مترتب شده است.

از اینجا روشن می‌شود که جمله **وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى** گفته خداست نه کلام همسر عمران، که اگر کلام او بود باید به این صورت گفته می‌شد: **و لیس الانثی کالذکر** زیرا کسی که امیدوار است به چیز شریف و یا مقام بلندی نائل شود ولی به کمتر از آن می‌رسد در مقام اندوه می‌گوید: این مانند آنچه امید داشتم نیست نه آن که بگوید آنچه امید داشتم مانند این نبود.

راستی این مادر با معرفت و آراسته به ایمان و خلوص چه دغدغه شدیدی نسبت به مریم و نسلش داشت که برای او و نسلش با کمال تضرع و زاری به پیشگاه خداوند دست دعا برمی‌دارد که در آینده از زمان مریم و نسلش از شرور شیطان چه جنی و چه انسی در امان بمانند، و خطری متوجه دین و دنیا و آخرت آنان نگردد.

آفرین بر این مادر که در اندیشه تأمین سعادت دنیا و آخرت فرزند خود و نسلش می‌باشد، مادران روزگار باید از این مادر درس بگیرند و بدانند هیچ پناهگاهی برای فرزندان‌شان جز ربوبیت و توحید نیست و روی این حساب باید با فرزندان به گونه‌ای عمل کنند که از شر شیاطین در امان بمانند و تا پایان کار در پناه خدا جای داشته باشند، در میان مادران چه تعداد مادر نظیر مادر مریم وجود دارد که اینگونه نسبت به نسلش بیدار و آگاه و دارای دغدغه باشد؟

مریم در پرتو ربوبیت خداوند که از طریق معلمی چون زکریا به او انتقال یافت همه استعدادهای وجودی‌اش به فعلیت رسید، و مقام عصمت روزی او شد و از هر جهت به رضایت حضرت حق دست یافت، و همانگونه که مادر از خدا خواسته بود از شرور شیطان در امان قرار گرفت. و این است گوشه‌ای از برکات

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 345

وجود معلمی که از هر جهت شایستگی داشت تا به ترتیب انسان اقدام کند و بندهای پاک و خالص در پرتو تربیتش
پروارند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 346

تفسیر آیه 38 - 41

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ.

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنْ الصَّالِحِينَ.

قَالَ رَبِّ أُنْثَى قَالَ رَبِّ لِي غُلَامٌ وَ قَدْ بَلَغَنِي الْكِبَرُ وَ امْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ.

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا زَوْجًا وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكَارِ.

در اینجا بود که زکریا با دیدن کرامت و عظمت مریم پروردگار خود را خواند، گفت: پروردگارا مرا از جانب خود فرزندی پاک و پاکیزه عطا کن یقیناً تو شنوای دعائی.

پس فرشتگان او را در حالی که در محراب عبادت به نماز ایستاده بود ندا دادند که خدا تو را به یحیی بشارت می دهد که تصدیق کننده کلمه ای از سوی خدا «یعنی مسیح» است و یحیی سرور و پیشوا و از روی حیا و زهد نگاهدار خود از مشتهیات نفسانی و پیامبری از شایستگان است.

گفت: پروردگارا چگونه برای من پسری خواهد بود در حالی که پیری به من رسیده و همسرم نازاست خداوند فرمود: چنین است که می گوئی ولی کار و قدرت خدا مقید به علل و اسباب نیست، خدا هر چه را بخواهد با مشیت مطلقه خود انجام می دهد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 347

گفت: پروردگارا برای من نشانه‌ای بر جهت تحقق این بشارت قرار داده، گفت نشانه تو این است که سه روز نتوانی با مردم جز بار رمز و اشاره سخن گوئی و پروردگارت را بسیار یاد کن و او را شامگاه و بامداد تسبیح گوئی.

شرح و توضیح

آیات شریفه مسائل بسیار مهمی را به ویژه معجزه شگفت‌آوری را مطرح می‌کند، که هر کدام در جای خودش میدان بحث مفصلی را می‌طلبد:

1- هنا لك: زکریا با دیدن رزق ویژه‌ای که برای مریم مقرر شده بود، با توجه به اینکه از خانواده مریم احدی با او در محیط معبد رفت و آمد نداشت به عظمت و شخصیت معنوی مریم پی برد، و تحت تأثیر مقامات الهی آن دختر والا و بنده‌ی خاص خدا قرار گرفت، و نزول رزق ویژه را برای خود درسی معنوی دانسته، و به این معنا توجه قلبی کرد که راه برای فرزندان شدن در عین کهنسالی خود و همسرش از طریق ربوبیت و قدرت مطلقه حق باز است، و می‌تواند با دعا در پیشگاه حضرت رب‌العزه مشیت حق را به اولاد دار شدنش جهت دهد، چنان که مریم با شخصیت الهی و معنوی‌اش رزق ویژه را به سوی خود جهت داده است.

آری اگر انسان به حالات معنوی و مقامات ملکوتی اهل دل و آراستگان به حقیقت توجه دقیق کند زمینه‌ای برای حرکت به سوی خدا، و متخلق شدن به اخلاق الهی و رسیدن به خواسته‌های مثبت و معقولش برایش فراهم می‌شود.

2- زکریا چون مشاهده کرد روزی مریم از مجرای غیر طبیعی به او می‌رسد برایش روشن شد که در عین ناامیدی صد در صد از فرزندان شدن، امکان پیدا کردن اولاد از مجرای غیر طبیعی برایش فراهم است، و این مسئله بستگی به این دارد که با کمال تواضع و خشوع و خلوص و پاکی به وسیله دعا که کلیدی برای

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 348

حل برخی از مشکلات است به ربوبیت حضرت حق متوسل شود، و قطعاً اگر حضرت حق مصلحت بداند فرزندی که می‌خواهد به او عنایت می‌فرماید.

دعا از شخصی مانند زکریا که همه شرایط دعا کننده را دارد، آن هم در حوزه نماز و در محراب عبادت قطعاً مستجاب خواهد شد.

حضرت رضا (ع) یکی از شرایط استجاب دعا را زمان خاص می‌داند، چنان که در روایتی که نقل شده به شخصی که اول محرم به محضرش مشرف شده بود فرمود:

ان هذا اليوم الذى دعا فيه زكريا ربه عزوجل فقال: رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً ... «1»

امروز که اول محرم است روزی است که زکریا در این روز به پیشگاه حضرت ربوبیت دعا کرد و گفت: پروردگارا از جانب خودت به من نسلی پاک عنایت کن.

دقت کنید که زکریا از خداوند درخواست نسل کرد ولی نسلی پاک، یعنی نسلی معتقد به خدا، قیامت، پاداش، کیفر، مؤمن به نبوت و به احکام الهی و آراسته به عمل صالح و اخلاق حسنه.

در توضیح آیه 127 سوره ی بقره که در آن بحث دعا مطرح است در رابطه با دعا و شرایط دعا، و دعاکننده و شرایط دعاکننده و اجابت دعا مفصل و مشروح مطالب مهمی نگاشته شد.

3- زکریا به خاطر لیاقت و شایستگی دارای مقام نبوت بود، و در حالی که در محراب عبادت، محرابی که محل کارزار با هوای نفس و شیطان است در حال نماز قرار داشت صدای فرشتگان خدا را شنید که به او فرزندی که نامش را خدا

(1) - عیون اخبار الرضا

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 349

به عنوان یحیی انتخاب کرده بود بشارت دادند که دارای چهار خصلت بسیار با ارزش است:

1- تصدیق کننده و مبلغ رسالت و نبوت حضرت مسیح است.

ایمان به نبوت و رسالت از ارزش های معنوی است و هر کس قلبش آراسته به این ارزش باشد در پیشگاه حضرت حق از ارزش برخوردار است.

2- متولی امور دنیا و آخرت مردم، پیشوای معنوی و دینی انسان ها و بزرگ قوم است.

3- در عین داشتن غریزه‌ی جنسی دوری گزین از مشتبهات غریزه‌ای و در مسئله‌ی شهوت فوق‌العاده پاک و پاکدامن است.

حضرت باقر در توضیح حضور می‌فرماید:

«الذی یأبی النساء:» «1»

انسانی که امتناع از نزدیک شدن به زنان دارد و شهوات خود را کنترل می‌نماید.

4- پیامبری شریف دارای منزلت و مقام رفیع و از طایفه شایستگان است.

زکریا در برابر پدیده‌ای عظیم

زکریا در برابر بشارت فرشتگان که خداوند او را فرزندی به نام یحیی عنایت خواهد کرد به شدت شگفت‌زده شد از این که در سن کهنسالی خودش و نازائی همسرش چگونه فرزندان می‌شود؟

شگفتی زکریا پیامبر خدا از اصل مسئله نبود، زیرا قدرت حق بر عنایت فرزند به او که قدرت بی‌نهایت است برایش مسلم بود، چنان که همین قدرت برای

(1) - تفسیر عیاشی ج 1، ص 172، حدیث 45.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 350

ابراهیم در زنده شدن مردگان به اراده حق قطعی بود ولی درخواست دیدن کیفیت زنده شدن مردگان را کرد رَبِّ اَرِنِیْ کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتٰی؟

زکریا با توجه به این که پیری فرتوت است و همسرش در سن عقیم بودن به سر می‌برد و این پیری و عقمی زن از عواملی است که هر کس را از این که فرزندان شود صد در صد مأیوس می‌کند، اکنون به چه کیفیت این زن و شوهر دارای فرزند می‌شوند؟!

زکریا با درخواست فرزند از حضرت حق و این که خداوند دعای واجد شرایط را مستجاب می کند یقین به فرزنددار شدن داشت وگرنه دعا نمی کرد، چون اگر صد در صد می دانست فرزنددار نمی شود دعا نمی کرد، آنچه موجب شگفتی بود اصل مسئله نبود کیفیت و چگونه تحقق این حقیقت بود.

زکریا می دانست که میلیاردها بار در جریان خلقت امور خارق العاده از طرف خدا و مشیت ازیلی و ابدی اش اتفاق افتاده، و فرزنددار شدن در این سن از امور فوق العاده و معجزه آسائی است که مشیت حق آن را پدید می آورد ولی چگونگی و کیفیتش برای او مطرح بود که آیا از طریق همان زناشوئی طبیعی است. یا به صورت دیگر.

او می دانست که حضرت حق بر خلاف ادعای بی خبران از صفات حق در قوانینش حبس نیست و این گونه نمی باشد که نتواند از مجاری غیر طبیعی کاری را صورت دهد، بلکه مشیت و قدرت او حاکم بر همه قوانین جاری در هستی است، او به آتش دستور می دهد ابراهیم را نسوزاند، و به معده ماهی دریا فرمان می دهد یونس را هضم نکند و هم او قدرت دارد در سن غیر طبیعی به کسی فرزند عنایت کند، و این معنا را حضرت حق به زکریا به این صورت تذکر داد: **كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ.**

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 351

ای زکریا خداوند درکارهایش نیازمند به اسباب و علل و ابزار طبیعی نیست، بلکه خارج از همه قوانین موجود حاکم بر هستی کاری را که اراده کند تحقیق می دهد.

انسان درست نیست که همه امور را وابسته به علل و عوامل و اسباب طبیعی بداند، باید با توجه به مشیت مطلقه حق این معنا را بپذیرد که حضرت حق هر کاری را بخواهد قدرت دارد از طریق مجرای غیر طبیعی صورت عینی و عملی بخشد، و زکریا به این حقیقت که شعاعی از قدرت بی نهایت خداست ایمان داشت ولی علم به چگونگی آن را می خواست، و شگفتی و تعجبش جز این امور را دنبال نمی کرد.

زکریا از حضرت حق درخواست کرد که نشانه تحقق این پدیده معجزه آسا را به او ارائه دهد، خداوند نشانه آن را ناتوان شدن زکریا از سخن گفتن در سه روز قرار داد، و از او خواست که پروردگار را بسیار یاد آورد، و او را تسبیح گوید.

او قدرت بر تکلم با مردم را در آن سه روز نداشت ولی از ذکر و تسبیح زبانی که فقط مناجات با حق بود عجزی نداشت و احتمالاً ذکر و تسبیح قلبی بوده و نیازی به حرکت زبان نداشت.

خداوند به قدرت کامله اش و بیرون از علل و اسباب طبیعی یحیی را که شباهت‌هایی به عیسی داشت به او عنایت فرمود:

خداوند نام فرزند زکریا را یحیی نهاد، در برابر نام فرزند مریم را عیسی که به معنای زندگی می‌کند نهاد، به یحیی در کودکی مقام نبوت و علم و کتاب عنایت فرمود، چنان‌که عیسی را هم در کودکی مقام نبوت داد، خداوند یحیی را از نزد خود برکت و طهارت داد و او را به پدر و مادرش نیکوکار قرار داد، چنان‌که به عیسی هم برکت و طهارت بخشید و او نسبت به مادرش نیکوکار مقرر فرمود، خدا در موطن سه گانه به یحیی سلام و درود فرستاد به عیسی هم در همان

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 352

مواطن درود و سلام داد، یحیی را سید و حضور و پیامبر قرار داد چنان‌که همه آنها را هم به عیسی عنایت کرد، این شباهت‌ها که یحیی به عیسی داشت محصول اجابت دعای زکریا بوده است که از حضرت حق ذریه طیبه و خلف شایسته درخواست کرد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 353

تفسیر آیه 42-44

وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ.

يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ.

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَفَلَا مَهْمُ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ.

و یاد کن هنگامی که فرشتگان به مریم گفتند: ای مریم یقیناً خدا تو را به عنوان بنده ویژه انتخاب کرده است و از همه آلودگی‌های فکری و روحی و باطنی پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است.

ای مریم فروتنانه برای پروردگارت به طاعت برخیز، و سجده کن و با رکوع کنندگان به رکوع آی.

این حقایق از خبرهای غیبی است که ای رسول من به تو وحی می کنیم و تو هنگامی که آنان قلم‌های خود را به عنوان قرعه در آب می انداختند که کدام يك از آنان سرپرستی مریم را عهده دار شود، و نیز زمانی که برای کفالتش با یکدیگر جدال و ستیز می کردند نزد آنان نبود.

شرح و توضیح

مقام و منزلت حضرت مریم در معرفت و ایمان و اخلاق و عبادت به جایی رسید که خداوند او را توفیق داد تا صدای فرشتگان الهی را بشنود که ای مریم خداوند به خاطر کمالات معنویات تو را انتخاب کرده و از هر گناه و آلودگی پاک نموده و به مقام عصمت رسانیده و تو را برای پدید آمدن چهارمین پروردگار اولوالعزم بدون داشتن شوهر از وجودت انتخاب نموده است، که این

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 354

پدیده خاص و معجزه عظیم و حقیقت خارق العاده امتیازی ویژه برای تو در میان تمام زنان جهان است.

در معنای اصطفا‌ی دوم در آیه شریفه از حضرت باقر (ع) روایات شده:

«اصطفاك لولادة عیسی من غیر فعل:» «1»

ترا برای تولد عیسی بدون داشتن شوهر انتخاب کرده است.

با توجه به این روایت می توان قضاوت کرد که مریم در این خصوصیت بر همه زنان برتری دارد، اما در خصوصیت‌ها و دیگر ویژگی‌ها با توجه به روایات زیادی که شیعه و سنی نقل می کنند حضرت صدیقه کبری بر تمام زنان اولین و آخرین فضیلت و برتری دارد و آن حضرت سیده نساء العالمین است.

در پاره‌ای از روایات آمده که منظور از نساء عالمین زنان روزگار خود مریم هستند نه زنان همه اعصار و قرون، چنان که کلمه عالمین در آیه 47 سوره بقره: **فَصَلِّتْكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ** درباره یهودیان ایمان آورده به موسی در عصر خود موسی است که پس از سپری کردن دوره ابتلائات سخت و قبول کردن نبوت موسی و پیروزی بر فرعونیان خداوند به آنان خطاب کرد که شما را بر جهانیان برتری دادم قطعاً این برتری بر مردم جهان همان روزگار است، چنانچه برتری مردم بر همه روزگاران باشد با آیه شریفه 110 سوره آل عمران تناقض خواهد داشت آنجا که پروردگار می فرماید:

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ

...

(1) - مجمع البیان ج 2، ص 290.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 355

شما ای مسلمانان بهترین امتی هستید که برای اصلاح جوامع انسانی پدیدار شده‌اید به کار شایسته فرمان می‌دهید، و از کار زشت و ناپسند باز می‌دارید و از روی صدق و اخلاص و تحقیق و معرفت ایمان به خدا می‌آوردید و اگر یهود و نصاری به آئین شما که سبب برتر نمودن شما به همه جهانیان است ایمان می‌آوردند قطعاً برای آنان بهتر بود.

در این آیه اهل کتاب را مادون و از نظر ارزش پائین و پست‌تر از مؤمنان به قرآن و پیامبر به حساب آورده و همین آیه بهترین دلیل بر این است که علمین در قرآن گاهی به قرائنی که وجود دارد و آیات آنها را تأیید می‌کند به معنای زنان يك عصر یا مردم يك روزگار است، و اطلاقی که تفسیر المیزان از لغت علمین در آیه مربوط به مریم استفاده کرده است صحیح به نظر نمی‌رسد، هم با توجه به آیه 47 سوره بقره و هم با توجه به آیه 110 سوره آل عمران و هم با توجه به روایات فراوانی که درباره صدیقه کبری به عنوان سیده نساء العالمین در کتب فریقین ذکر شده است، این نکته هم در تأیید این مطلب درباره حضرت زهرا ناگفته نماند که زهرا (ع) از مصادیق اتم و اکمل آیه **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ** می‌باشد، که به طور عموم جزء برترین امت‌ها و بنابر احادیث مستند به طور خصوص جزء برترین‌های امت اسلامی است، پس مریم از نظر ارزش و فضیلت بر زنان روزگار خودش به عنوان بهترین زن انتخاب شده و حضرت زهرا بر اساس آیات و روایات به عنوان برترین زن بر تمام زنان جهان از ابتدا تا انتها انتخاب شده است.

آری فاطمه مرضیه از جهتی از اعضاء و پیکره برترین امت و از جهت طهارت ذاتی و عصمت وجودی، و معرفت و اخلاص و عمل و اخلاق و هم کفو بودن نسبت به امیرمؤمنان و ریشه وجودی یازده امام برتر و بهتر از همه زنان گذشته و آینده است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 356

اگر عمرم که اواخر آن را طی می‌کنم فرصت دهد، و اگر بنام بر این باشد که در صورت توان تفسیر را ادامه دهم با کمک و یاری پروردگار در توضیح سوره مبارکه کوثر در رابطه با شخصیت حضرت زهرا و این که او برترین و بهترین زن در میان زنان اولین و آخرین است مطالب مستدلی را بیان خواهم کرد.

درباره قنوت که عبارت از عبادت فروتنانه و خاشعانه است و نیز درباره سجده و رکوع به ترتیب در آیات 5 سوره حمد و 34 سوره بقره و 43 سوره بقره به طور مشروح و مفصل بحث شد، عبادت در آیه **إِيَّاكَ نَعْبُدُ «1»** و سجده در آیه **قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا «2»** و رکوع در آیه **وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ «3»** در حد ممکن توضیح داده شد.

حقایق صحیح و مطالب درست و واقعی سرگذشت مریم و زکریا برای نخستین بار به پیامبر اسلام وحی شد، وحی روشن کننده حقایق پنهان از انسان است، اگر قرآن مجید از افق حیات انسان طلوع نمی‌کرد اکثر یا حقایق مربوط به امت‌های گذشته پوشیده می‌ماند و انسان از بهترین و کامل‌ترین مدرسه تربیتی محروم می‌شد!

قرآن بالاترین و محکم‌ترین نشانه صدق نبوت پیامبر بزرگوار اسلام است.

سران معبد به خاطر شخصیت و عظمت مریم هر کدامشان خواهان سرپرستی و تکفل مریم بودند و در این زمینه با یکدیگر رقابت سختی داشتند، آنان برای رفع نزاع و اختلافی که در میانشان بود به قاعده قرعه متوسل شدند و روی این حساب قرعه برای حلّ پاره‌ای از مشکلات مشروعیت یافت.

(1) - حمد 5.

(2) - بقره 34.

(3) - بقره 43.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 357

فقه‌های بزرگ اسلام در کتاب‌های مربوط به قواعد اسلامی که به بهترین صورت تألیف کرده‌اند برای قرعه‌جایگاه قابل قبولی پذیرفته‌اند و قرعه را در پاره‌ای از امور که مشکل آن جز با قرعه حل نمی‌شود مشروع دانسته‌اند.

زکریا و کفالت مریم

همسر عمران که پیش از ولادت مریم شوهرش را از دست داده بود، و جگر گوشه‌اش را به خاطر نذری که بسته بود برای خدمت به معبد از خود جدا کرد حتماً زن با کرامت و صالحه‌ای بود که به قضاء حق راضی و این که خداوند به قبول حسن دخترش را پذیرفت و از میان همه زنان این کرامت را تنها به دختر او داد خوشحال بود.

احتمال هم می‌دهیم که گاه‌گاهی مهر مادری تحریکش می‌کرده و او را به احوال پرسى جگر گوشه‌اش تا معبد می‌آورده است، و پس از اطمینان خاطر شکرگویان به خانه باز می‌گشته.

از ساعتی که قنذاقه مریم به مسجد آمد کارگردانان معبد بر سر تکفل و پرستاری او به نزاع برخاستند، هر يك از آنان می‌خواست تکفل او به عهده‌وی واگذار شود، و تربیت مریم نصیب او گردد، چون مریم دختر پیشوای آنان و از ذریه ابراهیم بود.

از میان آنان زکریا علاقه بیشتری به کفالت مریم نشان می‌داد و بر این مسئله پافشاری و اصرار داشت و بهانه‌اش این بود که من شوهر خاله او هستم و نهایتاً باید سرپرستی او به من سپرده شود.

نزاع و رقابت هر لحظه شدیدتر می‌شد، هر کس برای خود بهانه و حجتی می‌آورد و خود را از دیگران در این مسئله شایسته‌تر می‌دانست، و تا آخر هم از

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 358

میان خود بر يك نفر اتفاق نکردند، زیرا قصد همه آنان از این کار تقرب به خدا بود و نمی‌توانستند از آن چشم‌پوشی کنند.

زکریا هم چنان اصرار می‌ورزید و خود را از دیگران شایسته‌تر می‌دید زیرا در میان همه بخاطر نبوت و رسالتش امتیاز بیشتری داشت، پس از آن که از اتفاق بر يك نفر مأیوس شدند همه این پیشنهاد را پذیرفتند که برای به دست آوردن کفالت مریم قرعه بیندازند، به نام هر که درآمد او متکفل امور مریم شود و زکریا هم به این مسئله رضایت داد.

خادمان معبد همراه زکریا به سوی نهر آبی که در آن نزدیکی بود حرکت کردند، چوبه‌های تیر خود را به آب انداختند و قرعه زکریا مستقیم به روی آب آمد، و از دیگران به آب فر رفت، یا غیر مستقیم شد، به ناچار همه به کفالت زکریا نسبت

به مریم راضی شدند. مریم در پرتو سرپرستی و کفالت زکریا پیامبر خدا به عالی ترین درجات و منازل ایمانی و معنوی و عملی و اخلاقی رسید، تا جایی که شایسته مادر شدن برای چهارمین پیامبر اولوالعزم حق شد و برای زنان عالم الگو گشت.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 359

تفسیر آیه 45-47

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ. وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ مِنَ الصَّالِحِينَ.

قَالَتْ رَبِّ أُنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَ لَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.

یاد کن هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم مسلماً خدا تو را به کلمه‌ای از سوی خود که نامش عیسی بن مریم است مژده می‌دهد که در دنیا و آخرت دارای مقبولیت و آبرومند و از مقربان است.

و با مردم در گهواره و در میان سالی با زبان وحی سخن می‌گوید و از شایستگان است.

مریم گفت: پروردگار را چگونه برای من فرزندی خواهد بود در حالی که هیچ بشری با من ازدواج نکرده؟ خدا فرمود: چنین است که می‌گوئی ولی کار خدا مقید به علل و اسباب نیست خدا هر چه را بخواهد با مشیت مطلقه خود می‌آفریند جز این نیست که چون چیزی را اراده کند به آن می‌گوید: باش پس بی‌درنگ می‌باشد.

شرح و توضیح

این که گروهی از فرشتگان واسطه بشارت حق به مریم بودند، دلیل عظمت بشارت و موضوع بشارت است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 360

بشارت دهند حضرت حق، واسطه بشارت فرشتگان، گیرنده‌ی بشارت مریم، دختری که منازل و مراتب و درجات معنوی را طی کرده بود، و تربیتش از جلوه نبوت زکریا نصیب داشت، و اهل عبادت فروتنانه و سجده و رکوع خالص بود.

آری مریم با آن همه کمالات شایستگی و صلاحیت داشت که خداوند مهربان کلمه خود یعنی عیسی را به او عنایت کند، آن همه به صورت معجزه و امری خارق‌العاده!!

فرزندی که نامش از جانب خدا انتخاب شد و در گهواره به پیامبری و حقایق حقیقه الهیه آراسته گشت.

فرزندی که دارای وجهت و آبرومندی در دنیا و آخرت است و از مقریان درگاه حضرت دوست می‌باشد.

فرزندی که همه کمالات الهی و انسانی را داراست، و مبلغ پیام‌های خدا در میان مردم است.

فرزندی که به تصریح آیه شریفه مخلوق خدا و زائیده شده از مریم مقدس است.

تأکید بر اسم‌ه المسیح عیسی ابن مریم برای این است که به یاوه بافان و باطل‌گویان اعلام کند عیسی پسر خدا نیست، خدا فرزند ندارد، خدا دارای مخلوق است که به مشیت مطلقه‌اش آفریده است، و این‌گونه نسبت‌ها به حضرت حق مساوی با کفر و شرک است، و افتراء زندگان به خدا و معتقدان به این افترا هرگز اهل نجات نیستند.

عیسی به صورتی خارق‌العاده در گهواره‌ی لب به سخن گشود و نبوت خود و کتابش انجیل و اقامه نماز و ایتاء زکات و مبارک بودند وجودش و نیکی به مادر را اعلام کرد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 361

عیسی در بزرگسالی پیام‌های خداوند و احکام دینی و مسائل اخلاقی را با تکیه بر انجیل با مردم در میان می‌گذاشت تا مردم به هدایت حق اتصال پیدا کنند و سعادت دنیا و آخرتشان را تأمین نمایند، سخن گفتن عیسی در بزرگسالی اگر سخن روزمره و معمولی بود امتیازی برای او به حساب نمی‌آمد، روشن است که این سخن‌گوئی زبان وحی است.

شگفتی مریم از فرزنددار شدن بدون داشتن شوهر به معنای ایمان نداشتن به قدرت خدا در پدید آوردن فرزند از يك دختر بی‌شوهر نبود، او مانند زکریا و همه اهل معرفت به قدرت کامله و مشیت مطلقه‌ی حضرت حق ایمان داشت، ولی می‌خواست کیفیت این مسئله با عظمت را بداند، که چگونه بدون شوهر فرزنددار می‌شود، لذا به حضرت حق عرضه داشت من که ازدواج نکرده‌ام و بشری با من تماس نداشت به چه صورت فرزنددار می‌شودم که پاسخ شنید درست است که

تو شوهر نکرده‌ای ولی خداوند که کارش مقید به اسباب و علل نیست هر چه را بخواهد می‌آفریند، و مسئله تا جایی برای خدا آسان و سهل است که اگر پدید آمدن حقیقتی را بخواهد فقط می‌گوید باش و پس از فرمان باش در جا پدید می‌آید.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 362

تفسیر آیه 48-51

و يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ.

وَ رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَآئِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَنبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ.

وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيِّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ لِأَحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا.

إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ.

ای مریم خداوند به فرزندان کتاب و حکمت و تورات و انجیل می‌آموزد.

و او را برای ابلاغ پیام‌های خدا به سوی بنی‌اسرائیل می‌فرستد که به آنان بگوید: من از سوی پروردگارتان برای شما نشانه‌هایی بر صدق رسالتم آورده‌ام: من از گِل برای شما چیزی به شکل پرند می‌سازم و در آن می‌دمم که به اراده و مشیت خداوند پرندهای زنده و قادر به پرواز می‌شود، و کور مادرزاد و مبتلای به پستی را بهبود می‌بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم، و شما را به آنچه در خانه‌هایتان می‌خورید و آنچه را ذخیره می‌نمائید خبر می‌دهم، مسلماً اگر اهل ایمان باشید این معجزات برای شما نشانه‌ای بر صدق رسالت من است.

و من آنچه را از تورات، پیش از من بوده تصدیق دارم و آمده‌ام تا بعضی از چیزهایی که در گذشته به کیفر گناهانتان بر شما حرام شد حلال کنم و برای

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 363

شما بر صدق رسالتم نشانه‌ها از سوی پروردگارتان آورده‌ام پس ای بنی اسرائیل از خدا پروا کنید و از من اطاعت نمائید.

یقیناً خداوند پروردگار من و شماست، بنابراین او را بپرستید که پرستش خداوند صراط مستقیم است.

شرح و توضیح

مسئله‌ی تعلیم خدا به صورت مستقیم و جایگاه با عظمت علم و معلم و متعلم در آیه‌ی 31 بقره به صورتی مفصل و مشروح گذشت.

از آنجا که عیسی برای تربیت و تعلیم و هدایت مردم انتخاب شد، و نقص معلم در تربیت نفوس والاترین نقص است و معلم لازم است به همه ابزار و علل جهت تعلیم و تربیت آراسته باشد خداوند مهربان به طور مستقیم کتاب که مجموعه‌ای از قوانین تامین کننده سعادت دنیا و آخرت و حکمت که عبارت از معارف الهیه است و تورات و انجیل را به عیسی آموخت و او را به معلمی کامل و جامع که همه طرح‌ها و نقشه‌های ساختن ساختمان انسانیت در اختیارش بود تبدیل کرد.

عیسی پس از آراسته شدن به حقایق و حکمت و تعلیم گرفتن تورات و انجیل و با مقام اولوالعزمی در مرحله اول به سوی بنی اسرائیل که در اوج مادی‌گری و فساد و تحریف حقایق و دنیا پرستی و ترویج خرافات و اباطیل و در چرخه‌ی فساد همه جانبه بودند فرستاده شد، او برای آن که آن قوم دور از خدا و آلوده به معاصی، و تاریک دل نبوتش را باور کنند به آنان قاطعانه اعلام داشت من معجزات و نشانه‌هایی بر صدق رسالتم برای شما آورده‌ام تا این معجزات راه پذیرفتن نبوت من را از سوی شما هموار کند.

من به اذن خدا از گِل صورتی از پرنده می‌سازم و سپس با دم مسیحائی‌ام بر آن می‌دمم، پس پرنده‌ای زنده می‌شود.

امکان پدید آمدن موجود زنده از عناصر

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 364

مادی توسط انسانی خاص در سایه مشیت و اراده و اذن خدا مسئله‌ای حتمی است، پدید آمدن موجود زنده گاهی به اراده‌ی مستقیم حق است که نوع مخلوقات هستی اینگونه به وجود می‌آیند و گاهی به وجود آمدن موجود زنده را از عناصر

همین عالم خداوند به بنده‌ای ویژه اذن می‌دهد و او هم آن کار را انجام می‌دهد، و این مسئله چیزی نیست که پذیرفتنش مشکل باشد، و روزه‌ای برای انکار به رویش باز باشد.

ای بنی اسرائیل من کور مادرزاد و بیماری پیسی را شفا می‌دهم به صورتی که دو چشم کور را بینا و بیماری پوستی را علاج قطعی می‌کنم، کاری که جز از دست فرستاده‌ی خدا ساخته نیست و از همه مهم‌تر مرده را به اذن خداوند زنده می‌کنم، و شما را به آنچه در آینده می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید خبر می‌دهم همه این معجزات دلیل متقن بر پیامبری و رسالت من است اگر واقعاً اهل ایمان باشید.

عیسی (ع) گواهی دهنده به این بود که تورات کتاب خداست، و آیاتش وسیله هدایت انسان به سوی سعادت ابدی است، این معنا به خاطر این به بنی اسرائیل اعلام شد که بدانند عیسی نه این که دین جدیدی نیاورده و فرهنگ او مخالف با تورات نیست، بلکه نبوت او پشتوانه‌ای برای تورات و آئین موسی که همان اسلام ناب الهی است، می‌باشد. و حتی از جانب خدا مسئولیت دارد که پاره‌ای از امور حلال که بخاطر گناهان بر آنان حرام گشته بود از حرمت بیندازد و به صورت اولیه برگرداند، تا برای زندگی بنی اسرائیل فرج و گشایش ایجاد شود، و آیات و نشانه‌ها و معجزات نیز اضافه بر این امور بود که نهایتاً از سوی بنی اسرائیل نبوتش تصدیق شود، و از فساد و گناه و معصیت اجتناب نمایند: **فَاتَّقُوا اللَّهَ** و از حضرتش به عنوان معلمی الهی و ناصحی دلسوز و خیرخواهی

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 365

مهربان اطاعت کنند **وَ أَطِيعُونِ** ولی این قوم خودخواه عنود از آن زمان تا امروز که سال 1388 شمسی است حاضر به تسلیم در برابر حق نشده‌اند.

عیسی (ع) مصرانه به بنی اسرائیل می‌فرمود یقیناً حضرت الله پروردگار من و پروردگار شماست و همه ما در پرتو ربوبیت او به سر می‌بریم، اوست که خالق و مالک و مدبر و کارگردان ماست، پس باید همه ما به این حقیقت توجه کنیم که تنها حضرت او شایسته پرستش و عبادت است روی این حساب همه شما دست از بت‌های جاندار و بی‌جان و هوای نفس و اطاعت از اربابان باطل بردارید و فقط او را پرستید و حضرتش را عبادت کنید که صراط مستقیم همین است و بس.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 366

تفسیر آیه 52- 53

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْخَوَارِثُونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ.
رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ أَتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ.

کفر کافران در برابر نبوت عیسی چنان شدید بود که از حالت قلبی به چرخه‌ی عمل در آمده بود به این خاطر آیه می‌فرماید چون عیسی از بنی اسرائیل احساس کفر کرد و انکار آنان را نسبت به حقایق یقین نمود اعلام کرد چه کسانی برای اقامه‌ی دین و سلوک به سوی خدا یاران من هستند؟ حواریون گفتند: ما یاران خدائیم به حقیقت به خدا ایمان آوردیم و ای مسیح گواه باش که ما تسلیم خدا هستیم.

پروردگارا به آنچه بر موسی و عیسی نازل کردی ایمان جدی آوردیم و از این پیامبر پیروی کردم، پس ما را از گواهان و شاهدان نبوت مسیح بنویس.

شرح و توضیح

بر اساس آیات تورات و پیش‌گوئی‌های حضرت موسی، قوم یهود در انتظار مسیح و نبوت او به سر می‌بردند، و مشتاق ملاقات و دیدار او و ایمان آوردن به حضرت بودند.

عیسی برای نجات مردم ظهور کرد، و پیش‌بینی تورات و موسی تحقق یافت، ولی بدنه‌ی قابل توجهی از قوم یهود که در انواع لباس‌ها و مقام‌ها بودند، منافع نامشروع مالی و مقامی خود را در برابر فرهنگ حق که عیسی مبلغش بود در خطر دیدند، اینان با کمال قدرت در برابر عیسی جبهه مخالفت باز کردند، و از پذیرفتن نبوت او سرباز زدند، و تن به مقررات و احکام حضرت حق ندادند، عیسی وقتی یقین به کفر این گروه پیدا کرد، و مخالفت آنان را ریشه‌ای حس

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 367

نمود، پس از اتمام حجت به کمک معجزات و آیات و نشانه‌هایی که بر صدق نبوتش در اختیار داشت، از بنی اسرائیل برای یاری دادن به خودش و حرکت به سوی حق درخواست یاری نمود، زیرا می‌دانست برای تحقق اهداف الهی‌اش به یاری

اهل ایمان نیازمند است، و اگر اهل ایمان متمایز از کافران نشوند، و بر ضد آن بسیج نگردند و تشکل ایمانی و سازماندهی قوی صورت نگیرد اهداف الهی اش پیش نمی رود و به پابرجائی نمی رسد.

حواریون که به فرموده حضرت رضا (ع)

«كانوا مخلصين في انفسهم و مخلصين لغيرهم من اوساخ الذنوب بالوعظ و التذكير:»¹

یارانی مخلص و پاک در محدوده وجودشان بودند، و با موعظه و تذکر دغدغه پاک کردن مردم را از آلودگی ها و مفساد داشتند، تنها پاسخ دهندگان به حضرت مسیح بودند.

طبری روایت می کند: حواریون در همه سفرها با مسیح همراه بودند، و چون گرسنه و تشنه می شدند به اذن حق برای آنان غذا و آب آماده می شد، آنان این عنایت حق را برای خود امتیازی خاص می دانستند، روی این حساب از عیسی پرسیدند آیا کسی بالاتر از ما هست؟ آن حضرت فرمود: آری

«افضل منكم من يعمل بیده و ياكل من كسبه:»²

برترین شما کسی است که دست به کوشش و فعالیت بزند، و از محصول زحمت و کسب و کارش زندگی خود را اداره کند.

(1) - عیون اخبار الرضا ج 2 ص 79 حدیث 10.

(2) - مجمع البیان ج 2 ص 304، چاپ اعلی بیروت.

و مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ رَافِعُكَ إِلَيَّ وَ مَطَهَّرَكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذُّهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ.

وَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ.

و کافران از بنی اسرائیل درباره ی عیسی و آئینش نیرنگ زدند و خدا هم نیرنگشان را نقش بر آب ساخت و خدا بهترین خنثی کننده نیرنگ زندگان است.

یاد کن هنگامی که خدا به عیسی گفت: ای عیسی من تو را از میان مردم برمی گیرم و به سوی خود بالا می برم، و تو را از بودن در میان جمعیت ناپاک کافران نجات می دهم، و آنان را که از تو پیروی کردند تا قیامت در همه امور فوق کافران قرار می دهم، سپس بازگشت همه شما مؤمنان و کافران به سوی من است و در میان شما نسبت به آنچه با هم اختلاف داشتید به حق و عدالت داوری می نمایم.

اما کسانی که کافر شدند آنان را در دنیا و آخرت به عذابی سخت معذب می کنم و برای آنان هیچ یاری کننده ای نخواهد بود.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 369

و اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند خدا پاداششان را به طور کامل می دهد، و خدا ستمکاران را «که به دین کافر شدند، یا از دین فقط به اسم آن قناعت کردند» دوست ندارد.

شرح و توضیح

در این چهار آیه شریفه به مسائل و مطالب مهمی اشاره شده است که به ترتیب به شرح و توضیح آن می پردازم.

مکر: فارسی زبانان از لغت مکر برداشتشان این است که این لغت به معنای طرح های ابلیسی و نقشه های شیطانی است و شامل تدبیرهای زبان بخش است ولی در لغت و زبان عرب به معنای بازداشتن کسی از خواسته و منظورش می باشد،

چنان که لغت شناس معروف راغب اصفهانی که با کوشش و جدیت زیاد به تنظیم لغات قرآن و معانی اش در کتاب مفردات اقدام نموده است در معنای مکر می گوید:

«المکر صرف الغير عما يقصده»

مکر بازداشتن کسی از رسیدن به چیزی است که مقصود اوست.

پس تلاش زیان آور و خسارت زا که کاری بس ناپسند است مکر است، چنانچه این تلاش در راه بازداشتن انسان از رسیدن به امور مثبت باشد.

یهود کافر به تلاش و کوشش برخاستند که نگذارند حضرت مسیح آفتاب نبوتش را بر خیمه حیات مردم بتاباند، و فرهنگ پاک الهی را در میان جامعه و ملت گسترش دهد، و مرد و زن و پیر و جوان را از گناه و فساد برهاند، و خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت مرم را تأمین نماید، این بود مکر خائنانه و زیانبار آنان نسبت به مسیح و دین خدا.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 370

خداوند قهار در نظام هستی چنین مقرر نموده است که اینگونه مکر و آثار و تبعاتش خود ماکران را احاطه کند، و آنان را در مضیقه و سختی قرار داده و به کیفر خدا در دنیا و آخرت گرفتارشان کند و معنای مکر خدا جز این نیست روی این حساب می توان به راحتی جمله ی دوم آیه شریفه را **وَمَكْرَ اللَّهِ** و **اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ** به این صورت معنا کرد، مکر خدا یعنی بازگشت نتیجه ی اعمال ماکران به خودشان و به مجازات رسیدن آنان نسبت به تلاش باطلشان در برابر حق است و خدا بهترین مجازات کنندگان و چاره جویان است. در روایتی از حضرت رضا (ع) درباره ی مکر از سوی خدا چنین آمده است:

«و لکنه عزوجل یجازیهم جزاء المکر:» **«1»**

خداوند بزرگ به کیفر مکرشان آنان را مجازات می کند و راه بیرون رفت از طرح و نقشه ی آنان را برای اهل ایمان باز می کند.

متوفی: توفی از نظر لغت به معنای تکمیل کردن مطلبی یا حقیقی یا جنسی است، چنان که در قرآن مجید در این معنا به کار رفته است

أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ. «2»

کیل و ترازو را بر اساس عدالت کامل و پر به مشتری بدهید.

وفای به عهد یعنی تکمیل کردن قرارداد و پیمان با طرف مقابل است.

در آیات کتاب خدا توفی به معنای گرفتن هم آمده است،

هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ: «3»

(1) - عیون اخبار الرضا ج 1 ص 126.

(2) - انعام 152.

(3) - انعام 60.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 371

اوست که شما را در شب می گیرد، به عبارت دیگر او کسی است که در شب با گرفتن روح شما بیداری را از شما گرفته و شما را به خواب می برد.

مُتَوَفِّيكَ یعنی ای مسیح تو را از میان مردم برمی گیرم تا از ضربه خوردن از کافران در امان بمانی، و نقشه و مکر آنان که می خواهند تو را از حقیقت و تبلیغ آن باز دارند نقش بر آب کنم و این جمله قرآنی هیچ دلالت بر این ندارد که خدا جان عیسی را گرفت و به کام مرگ انداخت زیرا لغت فوت که ابتدایش فاء است با کلمه وفی که ابتدایش واو است و هر کدام از بابتی کاملاً جداگانه می باشند با هم تفاوت اساسی و اصولی و ماهوی دارند، و اگر در قرآن تَوَفِّي* در آیات مربوط به انتقال مردم از دنیا به آخرت آمده قطعاً به معنای مرگ نیست.

مُتَوَفِّيكَ که دلالت بر مضارع دارد بشارتی از سوی حضرت حق به عیسی جهت نجات او از یهود کافر دارد، و این مسئله یعنی نجات عیسی از دست دشمنان عبرت و پندی برای همه اهل ایمان است که در صورت استقامت و پایداری و پافشاری بر ایمان و عمل صالح با یاری خدا به شکلی که اراده او تعلق بگیرد از چنگال دشمنان نجات یافته و به احدی الحسینین که شهادت یا به ذلت نشستن کافران و قطع دست آنان از امور مؤمنان است نایل می شوند.

رَافِعُكَ: در این که این رفعت مقام و مرتبه معنوی است شکی نیست، زیرا برای خداوند که وجود بی لایت و محیط بر همه هستی است و چیزی مانند و مثل او نیست **لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ** مکان و محل تصور ندارد که نعوذ بالله گفته شود حضرت حق مکان استقرارش در آسمان است و عیسی را به جانب خود برد!

این مسئله به این معناست که خداوند مهربان به خاطر شایستگی مسیح و ارزش‌ها و فضائل وجودی‌اش او را به سوی مقام با عظمت قرب معنوی برد

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 372

چنان که این معنا را پیش از به دنیا آمدنش به مادرش مریم خبر داد **وَمِنْ الْمُقَرَّبِينَ. «1»**

و مُطَهَّرُكَ: مسیح در جامعه‌ای زندگی می‌کرد که اکثریت آن جامعه و درصد بالایی از آنان آلوده به کفر، فسق، فجور، زشتی عمل، و بدی اخلاق بودند و مکتبی جز مکتب مادی‌گرایی و لذت‌خواهی نداشتند، و از این که به حضرت مسیح تهمت‌های ناروا ببندند و چهره‌ی او را در میان جامعه مخدوش نمایند هیچ امتناعی نداشتند، خداوند همه آن اتهامات و افتراءات را رد کرد و حضرتش را نهایتاً پاک و منزّه از هر آلودگی و **وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ** نشان داد و او را از آن محیط ناپاک و مردم آلوده و کثیفش نجات داد، **مُطَهَّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا.**

جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا: جاعل که اسم فاعل است هم چون صیغه‌ی مضارعش دلالت بر استمرار دارد، خداوند به عیسی می‌گوید من پیروان تو را از نظر حجت و برهان و امور معنوی، و برنامه‌های الهی گرچه عددشان کم و اندک باشد تا روز قیامت بر کافران یهودی مسلک برتری و تفوق می‌بخشم.

با توجه به آیات قرآن و بشارت عیسی به مبعوث شدن محمد (علیهما السلام) به رسالت:

وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ «2»

باید گفت: منظور از پیروان واقعی عیسی تا زمان مبعوث شدن پیامبر اسلام به رسالت مؤمنان واقعی به مسیح و دین او و پس از عیسی پیروان حقیقی حضرت

(2) - صف 6.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 373

محمد هستند که بشارت عیسی را به نبوت پیامبر اسلام پذیرفتند و تابع رسول اسلام شدند که در این متابعت از محمد (علیهما السلام) در حقیقت متابعت از مسیح کردند، و قطعاً منظور از متابعان عیسی نصاری و مسیحیان پس از نبوت پیامبر اسلام که قائل به تثلیث و همکار یهود و صهیونیسم و جنایت کاران به بشریت هستند نیستند، تابع مسیح گوشت خوک نمی خورد، و شراب و مسکر را حلال نمی داند، و اقتصادش وابسته به بانگ های ربائی نیست و به صورت دولت مسیحی چون دول اروپا و آمریکا به استعمار ملت های ضعیف دست نمی یازد و به غارت معادن و اموال و نابودی فرهنگ آنان اقدام نمی کند، اینان که به اسم نصاری و مسیحیت به هر فسق و فجوری و به هر گناه و معصیتی و به هر ظلم و ستمی آلوده اند پیروان شیطان و برادران صهیونیست اند، لذا آیه شریفه ابدأ شامل اینان نمی شود، و مفسرانی که مصداق اتبعوك را مسیحیان پس از طلوع اسلام گرفته اند سخت اشتباه کرده اند، مراد از پیروان عیسی پیروان صادق و راستین آن حضرت اند که با توجه به بشارت او به آمدن محمد (علیهما السلام) و اینکه در دل این بشارت این معنی نهفته است که با آمدن او از او و دینش پیروی کنید و با توجه به نشانه های متابعان پیامبران در آیات و روایات منطبق بر مؤمنان واقعی یعنی پیروان محمد بن عبدالله و متدنیان به دین اوست.

این تفوق و علت آن قطعاً معلول و محصول پیروی از انبیاء الهی است و جهت معنوی و روحی دارد، و تا قیامت هم این تفوق ادامه دارد.

سپس همه کافران و مؤمنان در قیامت به پیشگاه خداوند باز می گردند و در آنجا در دادگاه عدل میان آنان نسبت به اختلافاتی که در حق داشتند و این اختلاف مایه ی جدائی مؤمنان از کافران بود به حق داوری خواهد شد.

عذاب کافران

منظور از کافران در آیه مورد بحث آیه 56 آل عمران یهودیان هستند که از روز ظهور عیسی تا امروز، و از امروز تا آینده دور با عیسی و دین بر حق او به

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 374

مخالفت برخاستند و به مخالفت برمی خیزند و انحرافشان را از حق ادامه می دهند **كُنْتُمْ فِيهِ تَخَتَلُفُونَ**.

این کافران به عذاب شدید دنیا که ذلت و مسکنت و درپردی و ناامنی است و به عذاب سخت آخرت که آتش دوزخ است دچار خواهند بود و در آخرت هیچ یاری که آنان را بتواند از عذاب جهنم نجات دهد نخواهند داشت.

اما اهل ایمان و عمل صالح که مؤمنان واقعی از زمان عیسی تا بعثت پیامبرند، و مؤمنان حقیقی به پیامبر اسلام و قرآن که در حقیقت پیروان عیسی هستند پاداششان به طور کامل داده خواهد شد، ولی ستمکاران بر انبیاء و متجاوزان به قوانین الهی و حقوق مردم از دایره محبت خدا که فیوضات و پاداش اوست بیرونند، و جز عذاب سخت دنیا و آخرت نصیبی نخواهند داشت.

درباره‌ی ایمان و عمل صالح و پاداش مؤمنان دارنده‌ی عمل صالح در آیه شریفه 25 سوره بقره بحث بسیار مفصل و مشروحی گذشت، و در تفسیر ایمان در چند آیه از آیات سوره‌ی بقره مسائل بسیار مهمی مطرح شد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 375

تفسیر آیه 58-60

ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَ الذِّكْرِ الْحَكِيمِ.

إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ.

این داستان‌هایی که بر تو می‌خوانیم از آیات و نشانه‌های قدرت و ربوبیت و پندهای حکیمانه است.

قطعاً داستان عیسی نزد خدا از جهت چگونگی آفرینش مانند داستان آدم است که پیکر او را از خاک آفرید سپس به او از طریق مشیتش فرمود: باش پس بی‌درنگ موجود زنده شد.

حق از ناحیه پروردگار توسست بنابراین از تردید کنندگان مباح.

شرح و توضیح

در رابطه با نشانه‌های قدرت و ربوبیت و توحید حضرت حق در آیات سوره بقره بخصوص آیه 164 مطالبی گذشت.

نباید پذیرفتن خلقت مسیح بدون داشتن پدر بر کسی دشوار و سخت باشد، زیرا خداوند آدم را بدون داشتن پدر و مادر مستقیماً از خاک آفرید و چون جسم او را تعبیه کرد از روح خود در او دمید و موجودی مرکب از دو جهت مادی و معنوی به وجود آمد خلقت از خاک جهت مادی آدم و نفخه روح با امر وجودی **كُنْ فَيَكُونُ** جهت معنوی اوست.

در رابطه با آیه 60 که نظیر آن در آیه 147 سوره بقره بود مطالب لازم توضیح داده شد، ولی لازم است به این نکته توجه دهم که در این آیه دلگرمی

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 376

شدید به پیامبر می‌دهد که در احتجاج و گفتگوی خود با یهود و نصاری و هر مخالفی ثابت و پابرجا باش و اضطرابی به خود راه مده، و تردید نداشته باش که قطعاً پیروز میدان خواهی بود چون حق که همه وقت و همه جا قابل استدلال است از سوی پروردگار توسست و مخالف در این عرصه هیچ نوعی پیروزی ندارد، زیرا بر باطل است و باطل امر عدمی است که جائی برای اثبات و پیچیده شدن به استدلال و برهان ندارد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 377

تفسیر آیه 61

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ.

پس هر که با تو درباره‌ی عیسی پس از آن که تو را به واسطه وحی نسبت به وضع او علم و آگاهی آمد گفتگوی بی منطق و مجادله و ستیز کند بگو: بیائید ما فرزندانمان را و شما فرزندانمان را و ما زنانمان را و شما زنانمان را و ما مردانمان را و شما مردانمان را دعوت کنیم، سپس یکدیگر را نفرین نمائیم، آنگاه لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

شرح و توضیح

پیش از آنکه به داستان مباحثه که در این آیه شریفه مطرح است اشاره کنم، لازم است این واقعیت را تذکر دهم که بسیاری از علمای اهل سنت چه مفسران این طایفه و چه محدثان آنان تصریح دارند گرچه **أَبْنَاءَنَا** و **نِسَاءَنَا** و **أَنْفُسَنَا** جمع است، ولی پیامبر اسلام روز مباحثه از همه فرزندان فقط حسن و حسین و از همه زنان فقط فاطمه‌ی زهرا و از همه‌ی مردان فقط علی بن ابیطالب را همراه خود به عرصه مباحثه آورد.

در جلد سوم کتاب کم نظیر احقاق الحق که زیر نظر مرجع شیعه آیت الله مرعشی نجفی حیات دوباره یافت و همراه با ملحقات به صورتی تحقیقی چاپ شد در جلد سوم صفحه‌ی 46 تذکر می‌دهد: که مفسران در این مسئله متفقاً می‌گویند: **أَبْنَاءَنَا** اشاره به حسن و حسین و **نِسَاءَنَا** اشاره به فاطمه و **أَنْفُسَنَا** اشاره به علی (ع) دارد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 378

سپس در پاورقی آن شخصت نفر از علمای اهل سنت را نام می‌برد که آنان به صراحت گفته‌اند: آیا مباحثه درباره‌ی اهل بیت نازل شده و مشخصات آنان و کتاب‌هایشان را از صفحه‌ی 46 تا صفحه‌ی 76 به طور مفصل آورده است.

از جمله علما معروفي که این حقیقت را ذکر کرده‌اند عبارت‌اند از:

مسلم صاحب صحیح جلد 7 ص 120

احمد بن حنبل صاحب مسند ج 1 ص 185

طبری در تفسیرش جلد سوم صفحه 192

حاکم در مستدرک ج 3 ص 150

ابونعیم اصفهانی در دلائل النبوة ص 297

قرطبی در کتاب الجامع لاحکام القرآن ج 3 ص 104

فخر رازی در تفسیر کبیر ج 8 ص 85

آلوسی متعصب در روح المعانی ج 3 ص 167

زنجیری در کشاف ج 1 ص 193

عسقلانی در الاصابة ج 2 ص 503

ابن جوزی در تذکرة الخواص ص 17

پس هیچ شك و تردیدی نیست که این آیه شریفه در شأن اهل بیت علیهم السلام نازل شده است.

نکته‌ای بسیار مهم

1- با این که حضرت حق به پیامبر ابلاغ کرد که همه فرزندان و زنان و مردان خود را در میدان مباحله ببر، ولی روز مباحله نصاری دیدند از اَبْنَاءَنَا دو فرزند، از نِسَاءَنَا يك زن از اَنْفُسَنَا يك مرد همراه پیامبر آمده!

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 379

از نظر ادبی صیغه‌ی جمع اَبْنَاءَنَا و نِسَاءَنَا و اَنْفُسَنَا به ضمیر جمع نا اضافه شده است، اضافه‌ی جمع اَبْنَاءَنَا و نِسَاءَنَا و اَنْفُسَنَا به ضمیر نا از نظر معنا افاده عموم مطلق می‌کند و معنای حقیقی آیه این می‌شود که حسن و حسین از نظر شخصیت و ارزش‌ها به منزله همه فرزندان و حضرت زهرا به منزله همه زنان و امیرمؤمنان به منزله همه مردان است یعنی آنچه از ارزش‌ها و فضائل همه نسل دارند حسن و حسین به تنهایی دارند و آنچه از ارزش‌ها و حسنات همه زنان دارند به تنهایی حضرت زهرا دارد، و آنچه از فضائل و محسنات همه مردان دارند علی (ع) به تنهایی دارد.

2- پیامبر اکرم طبق آیه شریفه حسن و حسین را به عنوان فرزندان خود همراه خود به عرصه مباحله برد، با این که حسن و حسین از طریق مادر به او می‌رسیدند، بر این اساس طبق فرهنگ قرآن مجید به فرزندان دختر نیز در حقیقت ابن گفته می‌شود، و در رابطه با انسان هیچ فرقی با فرزندان پسر انسان ندارند.

این مردم جاهلیت پیش از بعثت پیامبر بودند که برخلاف حقیقت فقط فرزندان پسر خود را فرزند خود می دانستند و فرزندان دختر خود را بیگانه به حساب آورده فرزند خود نمی دانستند و با کمال وقاحت می گفتند:

بنونا بنو ابناؤنا و بناتنا جج

بنوهن ابناؤ الرجال الا باعد:

ج یعنی فرزندان ما فقط پسر زاده های ما هستند اما دختر زاده های ما فرزندان مردم بیگانه اند نه فرزندان ما آنان بر اساس فرهنگ غلط و شیطانی خود، زنان را عضو پیکر انسانی نمی دانستند، و دخترانشان را گویا فرزند خود به حساب نمی آوردند چه رسد به فرزندان دخترانشان ولی آیه مباحله بر این اعتقاد سخیف خط بطلان کشیده و

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 380

اعلام داشت فرزندان دختر بدون کم و زیاد و بی هیچ تردید و شکی فرزندان انسان هستند و این حقیقت را با آیه 85 سوره انعام تکمیل کرد و به اثبات رسانید و به عنوان يك اصل اصیل اعلام داشت:

«من ذرية داود و سليمان و ايوب و يوسف و موسى و هارون و كذلك نجزي المحسنين و ذكريا و يحيى و عيسى و الياس كل من الصالحين.»

از فرزندان ابراهیم داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون بودند و ما اینگونه نیکوکاران را پاداش می دهیم و نیز از فرزندان ابراهیم زکریا و یحیی و عیسی و الیاس اند که همه از شایستگان هستند خداوند در این آیه قرآنی به صراحت و قاطعانه عیسی که فرزند دختری است و مادر او هم شوهر نکرد، بلکه فرزندش را فقط به اراده خدا به دنیا آورد از فرزندان ابراهیم شمرده است، در روایات به طور فراوان از طریق شیعه و سنی از حضرت حسن و حسین ابن رسول الله یاد شده است و در آیات مربوط به زنانی که ازدواج با آنان حرام آمده **وَ حَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ** یعنی ازدواج با همسران پسرانتان بر شما حرام است و در میان فقهاء اسلام این مسئله قطعی است که همسران پسرها و نوه ها چه نوه دختری چه نوه پسری بر شخص حرام مسلم است و مشمول آیه شریفه می شود.

در اینجا باید به فتوای فقهای بزرگ و قابل قبولی چون سید مرتضی که همه کسانی که از طرف مادر به پیامبر اسلام می رسند سید قطعی دانسته و همه آثار سیادت را از نظر فقهی شامل آنان می داند آفرین گفت، و از دیگر فقهاء که بدون

دقت در آیه مباهله و آیه 85 سوره انعام بنا به رسم جاهلیت فرزندان زنانی که سیده هستند سید نمی دانند و در حقیقت فرزندان پیامبر به حساب نمی آورند گله سخت و شدید کرد، که شما بی توجه به این دو آیه قرآنی و حکم قطعی حق بر

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 381

اساس چند روایت ضعیف و غیر قابل قبول و از آن بدتر بر اساس فرهنگ جاهلی نیمی از فرزندان پیامبر را تا قیامت از فرزندی حضرت خارج کرده و ظلمی فاحش به رسول خدا نموده اید، و باید گفت بر اساس گفتار شما از طریق پیامبر اسلام در همه جهان بیش از يك سید وجود ندارد و آن هم فاطمه زهراست، و هر کس تا قیامت از نسل زهرا به وجود آید چون از طریق مادر به پیامبر می رسد سید نیست، و روی این حساب بر پایه محاسبه غلط شما که خلاف صریح قرآن است سیدی وجود ندارد!!

من به تبع سید مرتضی و دیگر از فقها که بر اساس قرآن و روایات قطعی هر کسی را که از طریق مادر به پیامبر می رسد سید می دانند سید می دانم و آثار سیادت که ذاتی آنان است و آثار فقهی مسئله را بر آنان مسلم دانسته و خود نیز بسیار بسیار افتخار می کنم که از طریق مادرم که دارای شجره قطعی سیادت است از طریق حضرت صدیقه مرضیه به پیامبر اسلام می رسم و پاکی همین رابطه و پیوند است که تاکنون به من توفیق تبلیغ دین در همه کشور ایران و برخی از ممالك غربی و شرقی عنایت کرده است، و به من این لطف را روا داشته که با دست خود بدون کمک از دیگران تاکنون هفتاد جلد کتاب در پرتو قرآن و فرهنگ اهل بیت بر اساس نیاز روز نوشته ام، و نزدیک به شش هزار نوار سخنرانی بی تکرار در پانصد موضوع اسلامی به وسیله دو فرزند روحانی ام نظام بندی شده و به تدریج در حال چاپ شدن است که برابر با برآوردی که شده به خواست حق نزدیک دویست جلد کتاب هر کتاب حدود پانصد صفحه خواهد شد و اکنون که قلم بر کاغذ دارم چهار جلد آن چاپ شده و بیست جلد دیگر آماده چاپ است، و از خدا درخواست عاجزانه کرده ام که عمرم را تا جایی که چاپ شده این دویست جلد را بینم تداوم بخشد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 382

داستان مباهله از يك منظر

ابوحارثه رئیس و رهبر و عالم مسیحیان نجران بود که میان مردم و حاکمان حکومت های مسیحی از جایگاه ویژه ای برخوردار بود ابوحارثه با رسول خدا درباره مسیح مناظره و مجادله کرده گفت: ای محمد درباره مسیح چه می گویی؟ حضرت فرمود:

او یکی از بندگان خداست که پروردگار عالم وی را از میان قومش برگزید، ابوحارثه گفت ای محمد پدری برای او سراغ داری؟ حضرت این آیه را خواند:

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ. «1»

پس از قرائت آیه فرمود: چرا از حال آدم تعجب نمی کنید که نه پدر داشت و نه مادر ولی از وضع عیسی تعجب می کنید در حالی که مسیح یک طرف وجودش را که مادر بود داشت مناظره و مجادله و به خصوص لجاجت ابوحارثه و همراهانش به طول انجامید، و آنان از پذیرفتن اسلام سرباز زدند تا آیه مباحله نازل شد، اکنون مشروح داستان از منظر دیگر ابوحارثه رئیس کشیشان نجران غلام خود را فرمان داد هر چه زودتر شرحیل را نزد من حاضر کن، زیرا با وی کاری مهم دارم و تا انجام نشود، امکان ندارد به کاری دیگر بپردازم.

شرحیل محرم اسرار و مورد وثوق و در سختی ها معین و یاور ماست، غلام خارج شده پس از اندک زمانی با شرحیل بازگشت. ابوحارثه به شرحیل گفت: اگر تو را ناهنگام خواستم برای امر مهمی است که پیوسته فکرم را به خود مشغول کرده و با کمال تأثر باید بگویم راه به جایی نبردم جز این که با تو مشورت کنم بلکه چاره جوئی شود و آن مهم این است که از جانب محمد بن

(1) - آل عمران 59.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 383

عبدالله نامه ای به من رسیده «1» و مرا به آئین خود که آن را اسلام نامیده دعوت کرده و در پایان نامه آورده است اگر تخلف کنم یا باید ما مسیحیان جزیه بدهیم یا خود را آماده جنگ سازیم، و اکنون از تو چه پنهان که این نامه چنان مرا تحت فشار قرار داده که روز را چون شب نزد تاریک کرده، و هر چه توانسته بر من اثر گذارده و پریشانم ساخته است.

شرحیل گفت ای سرور من تو خود می دانی که من تا هر اندازه فکرم بکر و صائب باشد فقط در امور سیاسی و دنیائی است ولی در موارد مذهبی فکر و عقلم قاصر است و کمتر از آنم که یک رهبر روحانی از من درخواست یاری نماید.

من در این باره چیزی جز این نمی توانم بگویم که همه ما مسیحیان معتقدیم خداوند ما را به آمدن پیامبری از ذریه اسماعیل وعده داده، اینک اگر یقین داری که محمد بن عبدالله آن پیامبر موعود نیست می توان برای دفع او چاره ای اندیشید، اما اگر میدانی که او بر حق است و همان پیامبر موعود انجیل است چه چاره ای جز پذیرفتن دعوتش خواهد بود.

ابوحارثه چون دید که شرحیل در صورت حقانیت محمد سر مخالفت و نقشه کشی بر ضد او را ندارد به فکر فرو رفت و گفت: فعلاً چند روزی باشد تا من با دیگران نیز مشورت نمایم.

آنگاه افرادی دیگر از قبیله نجران را خواست و با يك يك آنان به مشورت نشست و سرانجام چیزی جز آنچه شرحیل گفته بود عایدش نشد.

(1) - فتوح البلدان، ص 76.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 384

هنگامی که دید نظریه همه یکی است فرمان داد کشیش ها ناقوس ها را نواخته آتش ها روشن کردند، پرچم ها را به نشانه این که همه باید جمع شوند به در صومعه آویختند، مردم نجران از هر طرف هجوم کرده و يك جا جمع شدند.

اسقف اعظم در میان جمع به پا خواست و داستان نامه رسول خدا را برای آنان گفت، سپس اعلام کرد برای یافتن راه چاره ای کنند همه درگرفت و از هر سو نظریه ای پیشنهاد شد تا سرانجام بر این معنا اتفاق کردند که نمایندگانی از ایشان به مدینه رفته با رسول خدا گفتگو کنند و به نجران بازگشته نتیجه را گزارش دهند.

گروهی از نجران به سرپرستی شرحیل با هدایا و تحف روانه مدینه شدند، چون به مدینه رسیدند لباس سفر از تن گرفته و جامه های حریر قیمتی پوشیده و انگشترهای گران قیمت به انگشت کرده به دیدار رسول خدا شتافتند.

پس از آن که به محضر نبی مکرم رسیدند و هدایای خود را تقدیم داشتند به نماز و عبادت ایستادند، رسول خدا نه هدایای آنان را رد کرد و نه از عبادت آنان جلوگیری کرد.

پس از آن شرحیل به رسول خدا گفت: ای محمد تو خود می دانی که ما نصرانی هستیم و در انتظار پیامبر آخرالزمان می باشیم و اکنون میل داریم ببینیم درباره عیسی چه می گوئی، حضرت از آنان مهلت خواست تا پاسخ سئوالشان از سوی حضرت حق برسد، بعد از آن آیات شریفه 59 تا 61 آل عمران به رسول خدا نازل گشت که در سطور گذشته شرحش گذشت، پس از نزول این آیات بود که رسول خدا اعلام کرد باید مباحله کنیم و با فرزندان و زنان و مردانمان چه ما چه شما يك جا جمع شویم و از خدا بخواهیم هر يك از دو طرف در ادعایش دروغ گوشت به عذاب خدا دچار شود و از میان برود.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 385

فرستادگان نجران پیشنهاد کردند ما را مهلت ده تا در این زمینه با یکدیگر مشورت کنیم، شرحیل در جمع مشورتی رو به همراهان کرد و گفت: شما به راستگویی و استحکام رأی من اعتراف دارید و همه می دانید که مردم نجران هر چه تلاش کنند و خود را به آسمان و زمین زنند در اموری که پیش می آید چاره ای جز به کار بردن نظریه من ندارند.

همه گفتند: به این مسئله اعتراف داریم، گفت: به خدا سوگند من این پیشامد تازه را امر بزرگی می دانم، زیرا فکر می کنم اگر این مرد پادشاه باشد و در دعوتش دروغ بگوید حداقل پادشاه مقتدری است که ما را یارای جنگ و مخالفت با او نیست و اگر به راستی پیامبر است نتیجه مباحله کردن با او این خواهد شد که يك نفر از ما نصاری در روی زمین باقی نخواهد ماند، و این را نیز بدانید که چنانچه واقعاً پیغمبر باشد فردا با خاندانش تنها به مباحله خواهد آمد، و اگر پادشاه است همه همراهان و گروندگان به خود را با خود می آورد.

روز مقرر مشاهده کردند که رسول خدا با دو فرزندش حسن و حسین و دخترش فاطمه و دامادش علی بن ابی طالب آمد، شرحیل به مسیحیان گفت ابداً به مباحله تن ندهید، زیرا این مرد و خاندانش اگر ما را نفرین کنند، احدی از ما جان سالم از عذاب خدا بدر نخواهد برد.

گفتند: پس چه باید کرد؟ گفت نظر من این است که خود او را حکم قرار دهیم، من او را انسانی یافته ام که هرگز در حکمیت خیانت نخواهد کرد همه پذیرفتند، شرحیل نزد پیامبر آمد و گفت: من پیشنهادی بهتر از مباحله دارم، حضرت فرمود: چیست؟ گفت: از این ساعت تا فردا صبح اختیار ما با تو باشد هر حکمی می خواهی درباره ما اعلام کن، حضرت فرمود: ممکن است همراهات و دیگر اهالی نجران به حکمیت من تن دهند گفت:

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 386

آری چون نجرانی‌ها جز به رأی و نظر من کاری نمی‌کنند.

پیامبر فرمود فردا بیائید تا حکم خود را اعلام کنم چون آمدند اسلام را بر آنان عرضه داشت نپذیرفتند!! پیشنهاد جنگ کرد گفتند: ما قدرت بر جنگ نداریم، نهایتاً جزیه به آنان پیشنهاد شد پرسیدند چه مقدار باید باشد؟ فرمود در سال دو هزار حله که هزار عدد آن را در ماه رجب و بقیه را در ماه صفر بپردازید و آنچه در مالکیت خود دارید بر ملکیت شما باقی بماند، و در پناه خدا و رسول باشید، و احدی حق دخالت در کلیساهای شما و تغییر اسقف و کشیش را نداشته باشد و تا زمانی که در میان مسلمانان و مردم قبیله به صلاح و خیر خواهی زندگی کنید ستمی بر شما نشود.

از سعد و قاص روایت شده چون آیه مباهله نازل شد رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را طلبید و فرمود اینان اهل بیت من هستند، این روایت را مسلم و ترمذی از سعد و قاض نقل کرده‌اند.

زنجشیری در کشاف و مسلم در صحیح و حاکم نیشابوری در مستدرک از عایشه نقل کرده‌اند: رسول خدا روز مباهله در حالی که عبائی بر تن داشت علی و فاطمه و حسن و حسین را زیر عبا قرار داد و آیه **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** **«1»** را تلاوت نمود.

این بود ماجرای مباهله که نشانه‌ای از صدها نشانه بر حقانیت پیامبر و فرهنگ انسان‌ساز اوست.

(1) - احزاب 33

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 387

تفسیر آیه 62-64

إِنَّ هَذَا هُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ.

یقیناً این حقایقی که بیان شد داستان‌های راست و درست درباره مسیح است و الوهیت مسیح یا فرزند خدا بودنش از پندارهای باطل و مسائل ساختگی است، و هیچ معبودی جز الله نیست و یقیناً او خدای توانای شکست ناپذیر حکیم است.

چنانچه با این همه دلایل روشن از اعتراف به مخلوق بودن عیسی و مسئله توحید حق و پذیرش اسلام روی گردانیدند بدانند که مسلماً خدا به وضع درون و برون مفسدان آگاه است.

بگو: ای اهل کتاب بیائید به سوی حقیقتی که میان ما و شما یکسان است و همه کتاب‌های آسمانی و پیامبران آن را ابلاغ کردند یک فکر و یک نظر شویم و آن این که جز خدای یگانه را نپرستیم و به او شرک نیاوریم، و برخی از ما برخی دیگر را به جای خدا معبود نگیرد.

پس اگر از دعوت روی گردانیدند تو و پیروانت اعلام کنید: گواه باشید که ما تسلیم خدا و احکام و دستورات او هستیم.

شرح و توضیح

1- آنچه قرآن مجید از ولادت و نبوت و فرهنگ عیسی بیان کرده درست و صحیح و مطابق با واقع است، و عقاید نصاری درباره آن حضرت پندار باطل و مسائلی ساختگی و تحریف حقایق می‌باشد و قابل اعتماد نیست.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 388

در سرگذشت پیامبران خدا آنچه بر ضد توحید و خلاف فرهنگ به حق خداست، قطعاً ساختگی و جز افسانه و اباطیل چیزی نیست.

2- روی گردانی از این حقایق که توسط قرآن مجید بیان شده روی گردانی از حق و توحید و مسائل مطابق با واقع است، و جز کفر و شرک نمی باشد، این روی گردانی و محصول تلخ آن که گرایش به شرک است عین فساد می باشد و نصاری بحران پس از آن همه دلایل و بینات از حق روی گرداندند و در فساد که بدترین مرحله اش شرک است ماندند.

3- در رابطه با توحید و شرک و عبادت غیر خدا در آیه 5 و آیه 163 سوره مبارکه بقره بحث مفصل و مشروحی گذشت.

ایمان به توحید و نفی شرک در عقیده و عمل، و پذیرش ولایت حق و حاکمیت خداوند نقطه مشترک ادیان الهی است، که پیامبر اهل کتاب را به این نقطه دعوت کرد ولی آنان به خاطر روح مادی گری، و هواپرستی، و فرهنگ لذت خواهی و حفظ موقعیت خود در عوام آن دعوت انسان ساز و ضامن خیر دنیا و آخرت را نپذیرفتند و راه خیره سری پیش گرفتند و سبب گمراهی و ضلالت نسل های پس از خود شدند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 389

تفسیر آیه 65 - 68

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ.

هَآ أَنتُمْ هَؤُلَاءِ حَآجَجْتُمْ فِيمَآ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَآ لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

إِنَّ أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَآ النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ.

ای اهل کتاب چرا درباره ابراهیم مجادله و گفتگوی بی منطق می کنید «شما قوم یهود او را یهودی و شما گروه نصاری او را نصرانی می شمارید» در حالی که تورات که کتاب یهود است و انجیل که کتاب نصاری است پس از او نازل شد آیا اندیشه نمی کنید؟

شما کسانی هستید که درباره آنچه به آن آگاهی داشتید مجادله و ستیز کردید، ستیز شما یهود با نصاری این بود که مسیح فرزند خدا نیست و ستیز شما با یهود این بود که عیسی پیامبر خدا است و ایمان به او واجب، پس چرا درباره آنچه آگاهی ندارید و آن آئین ابراهیم است مجادله می کنید؟ و خدا دین ابراهیم را می داند و شما نمی دانید.

ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی بلکه حق گرا و تسلیم حق بود و از مشرکان نبود.

یقیناً نزدیک ترین مردم به ابراهیم از جهت انتساب معنوی کسانی هستند که از روی حقیقت از او پیروی کردند و این پیامبر اسلام و کسانی که به او ایمان آورده اند از همه به او نزدیک ترین و خدا یاور و سرپرست مؤمنان است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 390

شرح و توضیح

توضیح مسائل محوری و مطالب ملکوتی آیات را به ترتیب آیات پی می گیریم.

1- مقام و مرتبه ایمانی و اخلاقی و عملی حضرت ابراهیم و شخصیت والا، و عظمت وجودی آن حضرت، و آثار بسیار مهمی که از افق فکر و قلبش طلوع کرد، در آیات 124 تا 132 سوره مبارکه بقره به طور مشروح بیان شد.

اهل کتاب یعنی یهود و نصاری تا اندازه ای به جایگاه معنوی و شخصیت الهی ابراهیم آگاه بودند و برای آن که هر يك خود را حق جلوه دهند، و آئین و فرهنگ خود را همان آئین واقعی خدا معرفی نمایند، می کوشیدند خود را منتسب به ابراهیم سازند، به این خاطر یهودیان او را یهودی و نصاری او را نصرانی به حساب می آورند! و هر يك با انتساب رابطه دینی خود به ابراهیم طرف دیگر را نفی کرده او را معتقد به دین باطل می دانستند.

خداوند در باطل بودن ادعای یهود و نصاری با توجه به این که ابراهیم بر یهود و نصاری به چند هزار سال یا صدها سال مقدم بوده می فرماید تورات شما یهودیان و انجیل شما مسیحیان سال های طولانی پس از ابراهیم نازل شده است، و ابراهیم در زمان نزول این دو کتاب در دنیا نبود، چرا محاجه بی منطق کرده او را یهودی یا نصرانی می دانید، آیا با توجه به تأخر زمانی نزول تورات که ملت یهود در کنار آن به وجود آمد و با توجه به تأخر زمانی نزول انجیل که ملت نصاری در کنار آن بوجود آمد تعقل نمی کنید و اندیشه نمی نمائید که انتساب ابراهیم به یهودیت یا به نصرانیت خیال باطلی بیش نیست؟!

2- مناظره و احتجاجی که از روی علم و دانش باشد و بخواهد حقی را ثابت نماید، و گمراهی را هدایت نماید احتجاجی به حق و صحیح است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 391

اهل کتاب با یکدیگر بر اساس آیه شریفه دو احتجاج و دو گفتگو داشتند: احتجاج از روی علم و آگاهی و احتجاج از روی جهل و نادانی و به عبارت دیگر احتجاج به حق و احتجاج باطل و ناحق.

احتجاج به حق یهود با نصاری که از روی علم و دانش بود این بود که عیسی مقام الوهیت ندارد و فرزند خدا نیست، بلکه آفریده شده خداست و مقامش مقام بندگی و عبودیت است.

احتجاج به حق نصاری با یهود این بود که مسیح دارای مقام نبوت است و رهبری معنوی او امری مسلم می باشد و بر همگان لازم است از او اطاعت کنند.

احتجاج ناحق و باطل هر دو طایفه که ناشی از جهل و نادانی و عدم علم آنان بود این بود که ابراهیم را منتسب به یهودیت و نصرانیت می کردند، و به همین خاطر خداوند آنان را نکوهش کرده و می فرماید چرا در چیزی که به آن علم ندارید و آن آئین ابراهیم است گفتگو و محاجه می کنید و تیر به تاریکی می اندازید و از خود بدون آگاهی نظر می دهید، شما هیچ آگاهی به آئین ابراهیم ندارید، خداوند است که از آئین ابراهیم خبر دارد، و می داند که فرهنگ دینی او چه بوده و آن را بر اساس علم خودش برای شما دو طایفه بیان می کند:

3- ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، ابراهیم با همه وجود گرویده به حق بود و از همه جهت حالتی تسلیم نسبت به خداوند و خواسته های او داشت، و از شرك و مشرك بيزار بود.

با توجه به عدم یهودیت ابراهیم و عدم نصرانیت او و این که دینش دین حنیف و دین تسلیم در برابر خدا بود، باید گفت: شما یهودیان و نصرانی ها روی گردان از حق، و منحرف از حقیقت و مشرك هستید و هیچ گونه انتسابی به

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 392

ابراهیم ندارید، و ابراهیم هم هیچ گونه انتسابی به شما ندارد، شما نسبت به او بیگانه و او هم نسبت به شما بیگانه است.

4- نشانه واقعی انتساب به ابراهیم پیروی از آئین حنیف اوست که همان اسلام ناب پروردگار است که همه پیامبران مبلغ آن بودند، اسلام به معنای عام کلمه که عبارت از تسلیم بودن در برابر خداست، و آن اسلام که همه پیامبران مبلغش بودند به صورت کامل و تمام در قرآن و سنت محمد (علیهما السلام) تجلی دارد:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا. «1»

شایسته‌ترین مردم در مسئله انتساب و رابطه دین با ابراهیم به پیامبر و اهل ایمانند که از اسلام ابراهیم که همان اسلام خداست و تجلی در قرآن دارد پیروی می‌کنند، نه یهود و نصاری که آئینی را به دست خود برای خود ساخته و پرداخته‌اند و با کمال وقاحت ابراهیم را تابع دین ساختگی دانسته می‌گویند او یهودی است و نصاری هم می‌گویند او نصرانی است!!

این پیامبر و مؤمنان واقعی هستند که مانند ابراهیم اهل توحید ناب و با همه وجود تسلیم در برابر خداوند مهربان هستند، خداوند ولی و یار و عاشق اهل ایمان است و از یهود و نصاری که از چرخه توحید خارج و معتقد به آئین تحریف شده هستند بیزار است، و اینان از ولایت تشریعی خدا و رحمت و فیوضات او خارج می‌باشند، و راهی را که می‌پیمایند به سوی عذاب دنیا و آخرت و غضب و خشم خداوند است، و هرگز برای آنان فلاح و پیروزی وجود ندارد،

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ

(1) - مائده 3.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 393

تفسیر آیه 69- 71

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَ مَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

گروهی از اهل کتاب آرزو دارند که کاش شما را از راه خدا گمراه کنند، در حالی که جز خودشان را گمراه نمی کنند و این مسئله را درک نمی نمایند.

ای اهل کتاب چرا به آیات خدا در تورات و انجیل درباره اوصاف پیامبر کفر می ورزید در حالی که خودتان گواهی می دهید که این آیات از سوی خدا نازل شده است.

ای اهل کتاب چرا در حالی که به حقایق دینی و اوصاف پیامبر در تورات و انجیل آگاه هستید حق را به باطل مشتبّه می کنید و حق را از عوام خودتان و دیگران پنهان می دارید؟!

شرح و توضیح

درباره آرزوی شیطانی اهل کتاب دائر بر گمراه کردن مؤمنان و برگرداندن مسلمانان از اسلام در آیات 109 و 120 سوره مبارکه ی بقره به طور مشروح بحث شد.

در رابطه با یهود و نصاری و کفرورزی آنان به آیات تورات و انجیل در بخش عمده ای از آیات سوره بقره مطالب مفصلی نگاشته شد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 394

درباره ی مشتبّه کردن حق به باطل به وسیله ی اهل کتاب برای این که توده عوام حق را پیدا نکنند و در زمینه کتمان حق به وسیله ی نابکاران یهود و نصاری به ویژه ها خام ها و کشیش ها در آیه 43 سوره ی بقره به صورتی بسیار مفصل مسائلی بیان شد.

علمای یهود و نصاری از طریق آیات تورات و انجیل و بشارت های موسی و عیسی حقانیت قرآن و پیامبر را می دانستند ولی به کتمان آن تن دادند تا ریاست و پر کردن جیبشان از ثروت حرام پر شود و عوام یهود و نصاری هم به اسلام گرایش پیدا نکنند، تا از این طریق به دنیاگرایی و ریاست باطلشان ادامه دهند، آنان عالم بی عمل و درخت بی ثمر و چراغ بی نور بودند که کاری در برابر اسلام جز این که سدّ راه مردم شوند نداشتند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 395

تفسیر آیه 72 - 75

و قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَ اكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.
 وَ لَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبَعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ
 بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.
 يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.

وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ
 بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيَّاتِ سَبِيلٌ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ.

و گروهی از اهل کتاب به پیروان خود گفتند اول روز به قرآنی که بر مؤمنان نازل شده است از روی مکر و حيله ايمان
 آورید و در پایان روز به انکار و تکذیب قرآن برخیزید شاید اهل ايمان با اين کار شما نسبت به قرآن به تردید افتند و از
 دينشان برگردند!

و به غير هم کيشان خود که جز يهوديت دينی ندارند اعتماد نکنيد و مسائل درون گروهی را نزد غير آنان افشا ننمائيد،
 ای پیامبر به اينان بگو مسلماً هدايت، هدايت خداست، سپس به عوام يهود گفتند: گمان نکنيد آنچه به شما يهوديان از
 نبود، معجزه، قبله‌ی مستقل، کتاب آسمانی داده شده به کسی از عرب و غير عرب داده شود، يا فکر نکنيد مؤمنان
 می‌توانند نزد پروردگارشان برای محکوم کردن شما محاجه و گفتگو کنند! در پاسخ سخنان ياهو و باطل

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 396

آنان بگو: فضل و احسان که از جلوه‌هایش نبوت، معجزه، کتاب و قبله است به دست خداست، به هر کس بخوهد
 عطا می‌کند، و خدا بسيار عطا کننده و داناست.

هر کس را بخواهد به رحمت خود اختصاص می دهد و خدا دارای فضل بزرگ است.

از اهل کتاب کسی است که اگر او را بر مال فراوان امین شماری، آن را به تو باز می گرداند، و از آنان کسی است که اگر او را به يك دينار امین خود قرار دهی آن را به تو باز نمی گرداند مگر آن که همواره بالا سرش به ایستی و مال خود را با سخت گیری از او بستانی، این خیانت در مال به خاطر این است که آنان بر اساس اعتقاد باطلشان می گویند چون ما اهل کتاب و ویژه خدا هستیم.

رعایت حقوق دیگران بر ما لازم نیست و در ضایع کردن حقوق غیر یهود گناه و عقوبتی نداریم و اینان در حالی که باطل بودن اعتقاد و گفتار خود را می دانند بر خدا دروغ می بندند.

شرح و توضیح

1- از شگردهای دشمن برای تضعیف ایمان مؤمنان این است که با ژست عالمانه، و ظاهری پسندیده، و در حالی که خود را مقبول و عاقل نشان می دهند اسلام را برای زمانی اندک پذیرفته و به آن تظاهر می کنند، و از آن تعریف تمجید می نمایند، سپس پشت پا بر حق و حقیقت زده، با چهره ای حق به جانب از آن دست برمی دارند و با پشت هم اندازی به طرف مقابل می گویند ما در مسائل اسلام و ایمان مطالعه کرده و دقت نموده ولی آن را چیزی نیافتیم، و فرهنگ زندگی ساز ندیدیم روی این حساب از آن دست برداشته به فرهنگ خود بازگشتیم، این بازی با دین، و به مسخره گرفتن حق، که از اعظم جنایات است، درست است که در مؤمنان آگاه و عالم اثر نمی گذارد و از ثبات قدم آنان نمی کاهد ولی ممکن است در مؤمنانی که مستضعف اند، و خیلی با دلیل و استدلال سر و کار ندارند مؤثر افتد، از این جهت خداوند مهربان به مؤمنان

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 397

درباره ی تلاش شیطانی و منافقانه یهود و دیگر اهل کتاب و همه دشمنان هشدار می دهد که گول این ترفند را که گاهی ممکن است با ژست علمی چنان که شگرد غریبان این است نخورید، و از اسلامی که اسلام خدا و انبیا و اولیاء است و تنها راه رسیدن به سعادت دنیا و آخرت است، و در قیامت کلیدی جز آن برای باز کردن درهای بهشت وجود ندارد دست برندارید.

اینان می دانند که اگر روی کرد به اسلام روز افزون شود، و مسلمانان ایمانی ثابت و پابرجا پیدا کنند و همه آنان تبدیل به يك پیکر واحد گردند، دمار از روزگار کفر درمی آید، و ستون خیمه اش کشیده می شود، و حیاتش خاتمه پیدا می کند، و

از هویت آن در همه زمین اثری بر جا نمی ماند و بود و نبودش بر باد می رود، لذا به هر صورت ممکن برای تضعیف ایمان شما دست به حيله و نفاق می زنند.

2- علمای یهود که در مادی گرائی و روی کرد به امور حسی، و فرهنگ لذت خواهی حرف اول را می زدند، پیوسته برای عدم پیشرفت اسلام، و زیاد شدن مسلمانان توطئه می چیدند و نقشه می کشیدند، و بسیار مواظب بودند که عوام یهود به اسلام گرایش پیدا نکنند، لذا با قاطعیت هر چه تمام تر، و تبلیغات دریاوار در میان حزب و گروهشان به تکتک عوام یهود می گفتند به غیر هم کیش خود اعتماد نکنید و جز دین یهود را باور نداشته باشید، که نه غیر هم کیش قابل اعتماد و اطمینان است و نه غیر دین یهود نجات بخش و تأمین کننده امنیت و دنیا و آخرت است، روی این حساب اسرار و طرحها و نقشهها را نزد احدی از غیر یهود افشا نکنید، و از مسائل درون گروهی کسی را آگاه نسازید.

این ستم کاران به انسان و انسانیت حجاب و حصاری از تبلیغ سوء گرداگرد عوام می کشیدند، تا عوام از حقیقت با خبر نشوند و آئین تحریف شده یهودیت

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 398

برای خیانت به همه انسانیت به عمرش ادامه دهد، و امنیت مردم جهان را تا قیامت به خطر اندازد.

خداوند در این آیه طرح خائنانه آنان را افشا می کند و آنان را به عنوان توطئه گر بر ضد مؤمنان و بشریت معرفی می نماید و اعلام می کند که راه آنان صد در صد غلط و باطل و هدایت حقیقی فقط هدایت خداست، راهی که دشمن ترسیم می کند منتهی به دوزخ و راهی که خدا مقرر می نماید عاقبتش امنیت مطلق و بهشت است.

این ستم کیشان به یکدیگر سفارش اکید می کردند که دلایل رسالت پیامبر و حقانیت قرآن را از عوام پنهان نگاه دارید، و مرتب به گوش آنان بخوانید نبوت به موسی، و نزول تورات و قبله مستقل چون بیت المقدس همه و همه ویژه شماست، و این ارزشها به غیر یهود از عرب و غیر عرب داده نمی شود، تا با این گونه تبلیغ حوزه اسلام و اعتقاد مؤمنان سست و ضعیف شود و مسئله برتری ما بر سایر ملتها بر همه ملتها تحمیل گردد!

و نیز علمای یهود به یکدیگر سفارش می کردند که همواره به گوش عوام یهود بخوانید که روز قیامت مسلمانان نمی توانند در برابر شما بر صدق نبوت پیامبر احتجاج کنند، لذا آنان در قیامت محکوم و شما حاکم خواهید بود! راستی بی شرمی و وقاحت تا کجا که برای حفظ دنیای خود و مقام و ریاست چند روزه خویش چه ترفندهائی به کار گرفتند و به کار می گیرند، اسلامی که بر پایه توحید، فطرت، عقل، استدلال، حجت بالغه و برهان استوار است توان احتجاج با غیر خود

برای اثبات حقانیت خود ندارد؟! زهی بی شرمی و بی حیائی، اف بر علمای یهود در همه دورها، لعنت بر توطئه گران بر ضد اسلام، علمای یهود زمان پیامبر زنده نیستند که به آنان بگوئیم پدیده لعنتی صهیونیست جنایت کار و خائن،

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 399

و حکومت غاصبانه و حرام زاده اسرائیل در خاورمیانه میوه تلخ همان توطئه های شما و مشته کردن حق به باطل و کتمان حق است، که برای شما عذابی بسیار سخت و دردناک و ابدی و سرمدی و لعنت خدا و فرشتگان و همه لعنت کنندگان را به ارمغان آورد و اکنون در برزخ دچار پشیمانی و حسرت سختی هستید که برای شما فایده ندارد.

این خائنان پلید توجه ندارند که فضل و احسان که از جلوه های نبوت، قرآن، قبله است به دست خداست و بر اساس علم و آگاهی اش به انسان بسیار لایق و شایسته ای مانند محمد بن عبدالله عنایت کرد و قرآن و نبوت روز به روز در حال پیشرفت و تسخیر عقول و قلوب است و خیزش اسلامی به صورتی که امروز در ملت ها دیده می شود در تاریخ گذشته سابقه نداشته و خیلی دور نیست که اسلام و گرویدگان به آن ریشه کفر را از بیخ و بن می کنند و به عمر شرک و کفر خاتمه می دهند، و به توفیق حق پرچم با عزت اسلام در همه جهان به اهتزاز در خواهد آمد و جز اسلام دینی در عرصه گیتی نخواهد ماند.

3- نبوت و قرآن و هدایت رحمت خاص و ویژه الهی است و طلوعش از افق وجود يك انسان شایسته، چون پیامبر اسلام در گرو اراده و مشیت او بوده که تحقق یافت و عقیده یهود بر این که پیامبر فقط از میان آنان مبعوث می شود پنبه اش با این آیه یختص برحه من یشاء زده شد و باطل بودن آن آشکار گشت.

4- قرآن مجید که در همه برنامه های جز به عدل و انصاف راهی نمی پیماید به رسول خدا می گوید گرچه یهود قومی گمراه منحرف، خائن به اسلام، ظالم به انسان و انسانیت است و عملکرد آنان از روزگار موسی تا زمان طلوع اسلام این حقایق را نشان می دهد، و پس از طلوع اسلام تا این زمان که سال 1388 شمسی

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 400

هجری است نیز بدتر از عملکرد گذشته آنان را ثابت می کند ولی در میان این ملت افرادی امین وجود دارد، که امانتداری آنان قابل ستایش است.

ستایش حضرت حق از کافران بود بخاطر صفت امانتداری آنان باید برای همه مسلمانان درس باشد که بکوشند خوبی یا خوبی‌های غیر مؤمنان را کتمان نکنند و از بازگو کردن آن امتناع نورزند، آری قرآن در همه جهاتش برای همگان درس اخلاق و تربیت و زمینه رشد و حرکت به سوی کمالات است.

امانتداری بعضی از یهود، و داشتن روحیه امین بودن ارزشی است که نباید کتمان می‌شد، لذا قرآن از آشکار کردن آن امتناع نکرد.

امانتداری و برگرداندن امانت به صاحبش حفظ حقوق انسان‌ها و کاری مورد تمجید است.

گروه دیگری از اهل کتاب با کمال وقاحت می‌گفتند چون ما ملتی برتر، و دوست خدا، و بندگان ویژه او هستیم از جانب خدا مجاز هستیم که حقوق دیگران را حبس کنیم و مال و اموال غیر یهود را به تصرف خود درآوریم، اینان در این زمینه مرتکب دو خیانت می‌شدند، خیانت در امانت، و دروغ بستن به خدا **و يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ**.

آنان می‌دانستند که به خدا دروغ می‌بندند، خداوند عادل هرگز به کسی اجازه خیانت در امانت نمی‌دهد، زیرا خیانت در امانت ظلم است و حریم کبریا از ظلم در عمل و ظلم در قانون‌گذاری می‌پاک است، در هر صورت یهود برای جنایات بی‌شمارش متوسل به هر وسیله‌ای می‌شد و اکنون هم می‌شود.

روایات باب امانت

قرآن مجید بر امین بودن مردم و امانت‌داری و ادای امانت به صاحبش در آیات متعددی اصرار دارد، و امانت‌داری را گرچه از کافر باشد ممدوح می‌شمارد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 401

روایات اهل بیت که ترجمان و تفسیری از آیات کتاب خداست نیز بر این حقیقت اصرار می‌نمایند:

از رسول خدا روایت شده:

«لَا إِيْمَانُ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ:» «1»

کسی که امین نیست ایمان ندارد.

«الامانة تجلب الغناء و الخيانة تجلب الفقر:» «2»

امانت‌داری موجب جلب ثروت، و خیانت در امانت سبب جلب تهیدستی است.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«افضل الايمان الامانة، اقبح الخلق الخيانة:» «3»

برترین مرحله‌ی ایمان امانت‌داری و زشت‌ترین مرتبه اخلاق خیانت و امانت است.

از حضرت باقر (ع) روایت شده است:

«ثلاث لم يجعل الله عزوجل لاحد فيه رخصة: اداء الامانة الى البر و الفاجر، و الوفاء بالعهد للبر و الفاجر، و بر الوالدين برين كانا او فاجرين.» «4»

سه چیز است که ترك آن به کسی اجازه داده نشده است. اداء امانت به نیکوکار و بدکار، وفاء به پیمان نسبت به خوب و بد، نیکی به پدر و مادر چه نیکوکار باشند چه بدکار.

(1) - بحار ج 72 ص 198.

(2) - بحار ج 75 ص 114.

(3) - غرر الحکم.

(4) - بحار ج 74 ص 176.

تفسیر آیه 76-77

بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ.

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَهُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ.

آری هر کس به پیمان و تعهدش نسبت به اجرای احکام دین و نسبت به مردم وفا کرد، و در همه امور زندگی از خیانت و گناه و آنچه مورد عذاب است اجتناب نمود بداند که بی تردید خدا اهل تقوا و اجتناب از هر گناهی را دوست دارد.

قطعاً کسانی که پیمانشان را با خدا و سوگندهایشان را برای رسیدن به اغراض شخصی و مقاصد مادی به بهائی اندک می فروشند «و اهل توبه و بازگشت به حق هم نیستند» برای آنان در آخرت بهره و نصیبی نیست، و خدا با آنان سخن نمی گوید، و در قیامت به آنان نظر لطف و رحمت نمی کند و از گناه و پرونده‌ی خطرناکشان پاکشان نمی نماید و برای آنان عذاب دردناکی خواهد بود.

شرح و توضیح

ممدوح بودن امانت‌داری و امین بودن در آیه پیش از این آیه همراه با چند روایت مهم در باب امانت‌داری و امانت گذشت.

بحث تقوا و اجتناب و مراتب تقوا در دومین آیه سوره‌ی مبارکه بقره مشروح و مفصل بیان شد.

شرح عذاب اهل عذاب و کیفر بدکاران در آیات متعددی از سوره‌ی بقره مانند آیات 79 تا 81 و 90 و 104 گذشت.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 403

تفسیر آیه 78-80

وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ مَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ.

مَا كَانَ لِيَشْرَ أَنْ يُزَيِّنَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ.

وَ لَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَ النَّبِيِّينَ أَرْبَاباً أَمْ يَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.

و از یهود و نصاری گروهی هستند که هنگام خواندن دست نوشته‌های دروغ و بافته‌های اوهام خود زبانشان و صداهایشان را به گونه‌ای پیچ و خم می‌دهند تا شما گمان کنید که آنچه می‌خوانند از کتاب تورات است، در حالی که خواننده‌های آنان هیچ ربطی به آیات نازل شده در تورات ندارد، آنان با بی‌شرمی می‌گویند آنچه می‌خوانیم از سوی خداست در حالی که قطعاً از سوی خدا نیست و با آن که می‌دانند از سوی خدا نیست به خدا دروغ می‌بندند.

شایسته هیچ انسانی نیست که خداوند او را کتاب و حکمت و نبوت عطا کند، سپس به مردم بگوید به جای خدا بندگان من باشید!! بلکه تکلیف الهی و انسانی او اقتضا می‌کند که به مردم بگوید: به خاطر این که همواره کتاب خدا را تعلیم می‌دادید، و به سبب آن که پیوسته آن را می‌خواندید دانشمندان الهی مسلک و کاملان در دین باشید.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 404

و نیز شایسته پیامبری نیست که به شما فرمان دهد که فرشتگان و پیامبران را به جای خدا اربابان خود انتخاب کنید آیا چنان انسان‌های والائی که دارای مقام نبوت و حکمت‌اند شما را پس مسلمان بودن به کفر دستور می‌دهند؟!

شرح و توضیح

1- گرچه شرح آیه 78 سوره آل عمران دقیقاً و به طور مفصل در آیه 79 سوره بقره گذشت ولی در این قسمت توجه به این نکته لازم است، که یکی از شگردها و حیل‌های دشمنان به ویژه عالمان یهود و نصاری این است که اول حقایق الهی و آسمانی و آیات خدا را برابر با خواسته‌های خود تغییر می‌دهند و در دایره‌ی تحریف می‌کشند و با انواع بدعت‌ها و امور من در آوردی خلط می‌کنند، سپس با چهره‌ای حق به جانب در میان توده عوام و بی‌خبر از واقعیات به گونه‌ای

قرائت می کنند و با ژستی علمی القاء می نمایند که هم ملت یهود نصاری را در گمراهی نگاه دارند و هم مسلمانان را به ضلالت و انحراف بکشند.

اینان دست نوشته های خود را با ترفندی مخصوص و به آهنگ آیات وحی القاء می کنند، به توقع این که شنوندگان آنها را بپذیرند و پای بند برنامه های شیطانی آنان گردند. بزرگ ترین خیانتی که در تاریخ به وقوع بسته، تحریف تورات و انجیل، و نوشتن متونی به دست عالمان یهود و نصاری بوده است که با کمال تأسف آن دست نوشته ها را به خداوند نسبت داده اند، و از ایمان مردم به حضرت حق کمال سوء استفاده را برده اند.

این خائنان از این طریق سهم عمده ای در گمراه نگاه داشتن یهود و نصاری داشته، و بسیاری از مردم قرون اعصار را تا به امروز به گمراهی سختی کشیده اند، و در نظر آنان حق را به باطل آمیخته و دنیا و آخرت گروه کثیری را به باد داده اند!.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 405

2- پیامبران الهی به خاطر شایستگی باطنی و ظاهری و به سبب داشتن عقل کامل و صدق و صداقت و خلوص و اخلاص به مقام نبوت و حکمت رسیدند و برای هدایت جهانیان کتاب آسمانی به آنان نازل شد.

آنان در فکر و اندیشه و اخلاق و عمل والاترین و پاک ترین مردم تا روز قیامت اند، و کسی بر آنان برتری و فضیلت ندارد.

آنان جز تبلیغ دین خدا، و تربیت مردم، و تبدیل انسان ها به بندگانی صالح برای خدا، و نجات بشریت از هوا و شیطان کاری نداشتند، آنان مردم را به توحید، عبادت، اخلاق، نیکوکاری دعوت می کردند، و از آنان می خواستند تقوا را در همه امور زندگی مراعات کنند، مگر ممکن است و مگر شایسته است که چنین انسان های والائی از مردم بخواهند بیاید ما را بندگی کنید و به جای خدا ما را به معبود بودن انتخاب نمائید؟!.

این تهمت بسیار زشتی است که علمای یهود و نصاری که از طریق تحریف تورات و انجیل به پیامبران زده اند، تهمتی که با جا انداختن آن تاکنون میلیاردها نفر را تیره بخت کرده و به دزوخ کشانده و دنیا و آخرتشان را بر باد داده است.

سخن انبیا برابر با مسئولیتی که داشتند به همه نخبگان این بود که شما با توجه به درك حقایق از طریق وحی و با خواندن واقعیات باید مردانی الهی، دانشمندانی ربانی و کاملانی در دین شوید، تا توده‌ی مردم هم به دنبال شما به سوی حق رو کنند و به سعادت دنیا و آخرت نائل گردند.

انبیا هرگز به مردم نگفتند فرشتگان و پیامبران را به عنوان رب و مالک و همه کاره‌ی خود برگزینید، این دعوت کاملاً مخالف با توحید، عقل، فطرت، و در ضدیت با اهداف والای رسالت است، این هم تهمتی است که عالمان یهود و نصاری با تحریف کتاب آسمانی و وارد کردن بدعت در دین به پیامبران زده‌اند،

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 406

این دعوت یقیناً دعوت به کفر است، و قبول کننده‌ی آن کافر و اهل دوزخ است، کتاب‌های آسمانی به ویژه قرآن مجید اعلام کرده‌اند که فرشتگان و انبیا نقش مستقلی در کارگردانی و ربوبیت جهان هستی ندارند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 407

تفسیر آیه 81-83

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَفَرَزْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ.

فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.

أَفَعَيِّرَ دِينَ اللَّهِ يَتَّبِعُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ.

و یاد کنید هنگامی که خداوند از همه پیامبران «و امت‌هایشان» پیمان گرفت که: هر گاه کتاب و حکمت به شما دادم سپس در آینده پیامبری برای شما آمد که آنچه را از کتاب‌های آسمانی نزد شماست تصدیق کرد، قطعاً باید به او ایمان آورید

و وی را یاری دهید آنگاه فرمود: آیا اقرار کردید و بر این حقیقت پیمان محکم مرا به آن صورتی که وفا کنید دریافت نمودید؟ گفتند آری اقرار کردیم فرمود: پس بر این پیمان گواه باشید و من هم با شما از گواهانم.

پس کسانی که بعد از این پیمان استوار روی گرداندند و پیمان شکنی کردند یقیناً از فاسقان‌اند.

آیا اهل کتاب پس از این همه دلایل روشن غیر دین خدا را خواستارند؟ در حالی که هر که در آسمان‌ها و زمین است از روی رغبت یا کراهت در برابر او و اراده و فرمانش تسلیم است و همه به سوی او بازگردانده می‌شوند.

شرح و توضیح

1- گروهی از مفسرین نظرشان این است که خداوند از هر پیامبری و پیروانش برای ایمان به پیامبر بعدی و یاری او پیمان گرفت.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 408

و گروهی بر اساس پاره‌ای از روایات عقیده دارند که خدای متعال از همه انبیاء گذشته و پیروانشان بر ایمان به پیامبر اسلام و یاری او عهد و پیمان گرفت.

امیرمؤمنان (ع) در خطبه‌ی اول نهج‌البلاغه می‌فرماید:

«مأخوذاً علی النبیین میثاقاً»

از همه پیامبران عهد و پیمان پذیرفتن رسالت او را گرفت و نیز از آن حضرت روایت شده:

«ان الله اخذ الميثاق على الانبياء قبل نبينا ان يخبروا اممهم بمبعثه و نعتهم يمشروهم به و يامروهم بتصديقه.» «1»

حضرت صادق (ع) می‌فرماید:

«و اذ اخذ الله ميثاق امم النبیین بتصديق نبیها و العمل بما جاءهم به و انهم خالفوهم فیما بعد، و ماوفوا به، و ترکوا كثيراً من شریعتہ و حرفوا كثيراً منها.» «2»

از امت‌های همه پیامبران به این معانی پیمان گرفت: پیامبر خود را تصدیق نمایند، و به آنچه از احکام خدا برای آنان آورده عمل کنند، ولی آنان با پیامبرشان مخالفت کردند، و به او وفا ننمودند، و بسیاری از قوانین دینش را ترك کردند، و بسیاری از حقایق آئین را تغییر دادند.

در میان مخالفان با انبیاء و تحریف کنندگان آئین آنان بدتر از علمای یهود و نصاری وجود ندارد، این معنا را آیات قرآن مجید تصدیق دارد، آنان با موسی و

(1) - مجمع‌البیان ج 2 ص 334 چاپ اعلی بیروت.

(2) - مجمع‌البیان ج 2 ص 334.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 409

عیسی به شدت مخالفت کردند، و تورات و انجیل را تحریف نمودند، و با آن که مژده به رسالت پیامبر و نزول قرآن را در تورات و انجیل پیش از بعثت پیامبر می‌خواندند، و به یهود و نصاری وعده‌ی آمدن او را می‌دادند ولی پس از بعثت پیامبر به شدت پیمان شکستند، و حق را کتمان کردند، و حق را باطل آمیختند، و سدی در برابر پیشرفت اسلام شدند، و قوم یهود و نصاری را در گمراهی و پذیرفتن تورات و انجیل تحریف شده نگاه داشتند، و از این طریق جنایت عظیمی بر انسان و انسانیت روا داشتند، و تا امروز هم به جنایات فرهنگی خود که خسارتش بیش از جنایت جنگی است ادامه داده، و بر اثر کفر باطنی و روح دنیا پرستی‌شان باز هم ادامه می‌دهند.

داستانی روی گردانی اهل کتاب را در آیه‌ی 89 و 101 سوره بقره تا جائی که لازم بود توضیح دادم.

آنان نه به پیامبر و قرآن ایمان آوردند، و نه حضرت را در موردی یاری دادند، با آن که نسل به نسلشان به پیمان حق اقرار داشتند و خداوند از آنان به اقرارشان شهادت گرفت و خود هم شاهد آنان در این زمینه شد، ولی افسوس که آنان از نعمت وجود پیامبر و قرآن قدردانی نکرده و به شدت به ناسپاسی و کفران برخاستند.

2- حضرت حق در آیه 82 سوره مبارکه آل عمران می‌فرماید: آنان که پس از آن همه آیات تورات و انجیل و دلایل روشن که بهترین زمینه برای تصدیق نبوت پیامبر اسلام و ایمان به قرآن بود از ایمان آوردن و تصدیق کردن پیامبر و قرآن امتناع ورزیده روی گردانیدند قطعاً فاسق هستند و از دایر انسانیت و شرف و کرامت خارج‌اند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 410

3- اهل کتاب پیوسته مشاهده می‌کنند که هستی با تمام موجوداتش بر اساس نظمی خاص و بر پایه حکمت و عدل و علم در جریان هستند، و موجوات جهان خواه ناخواه تسلیم حضرت حق و اراده او می‌باشند، و تسلیم *مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ* سبب این نظام متقن و استواری امور و استحکام برنامه‌های آفرینش است، و اگر چنین نبود فساد در همه جوانب خلقت حاکم بود و سنگ روی سنگ بند نمی‌شد، تابعیت *مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ* از مقررات حکیمانه حضرت حق امری صد در صد مشهود و در مرأی و منظر همه انسان‌هاست، با این وصف اهل کتاب غیر دین خدا را که مسئله‌ای فطری و عقلی است می‌طلبند، و در عرصه این نظام متقن در پی بی‌قانونی و بی‌دینی هستند؟!

اینان با سلوک در جاده گمراهی و ضلالت با همه نظام هستی و با فطرت و با عقل و با علم به مخالفت برخاسته‌اند، و خود را در چاه عمیق گمراهی حبس کرده در اسارت هوای نفس و در زندان شیطان مقید نموده‌اند، و به گمراهی دیگران هم کمک می‌کنند و نمی‌فهمند که چه پرونده سنگینی از جرم و جنایت برای خود نوشته‌اند!

همه موجودات به ویژه انسان در نهایت به خدا باز می‌گردند. و در عرصه قیامت به حساب همه آنان رسیدگی می‌شود و هر کس برابر آنچه در دنیا انجام داده به پاداش و کیفرش می‌رسد.

اهل کتاب گفتارشان با آنچه در دل دارند فرق می‌کند، آنان به طور پیوسته بر ضد حق و حقیقت نقشه می‌کشند و طرح خائنانانه بی‌ریزی می‌نمایند، آنان به جای این که خود را هزینه بندگی خدا کنند، در تمام لحظات شیطان را عبادت می‌کنند و در برابر خشم خدا رضایت او را می‌طلبند!!

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 411

قُلْ أَمَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنْزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.

وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

ای پیامبر از جانب خود و پیروانت با صدای رسا به همه اعلام کن: ما به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان دارای مقام نبوتشان فرود آمده و آنچه به موسی و عیسی و پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده ایمان آورده‌ایم، و میان هیچ يك از آنان فرق نمی‌گذاریم و ما در برابر حضرت حق تسلیم هستیم. و هر که جز اسلام دینی بخواهد هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است.

شرح و توضیح

در این دو آیه سخن از ایمان به خدا، ایمان به قرآن، ایمان به کتاب‌های آسمانی و ایمان به همه انبیاء الهی است و نیز اشاره به حالت تسلیم با همه وجود نسبت به حضرت حق است، و این که هر کس جز تسلیم به خدا و پذیرش اسلام راستین به عنوان دین خدا راه دیگری را بپیماید و فرهنگ دیگری را بپذیرد هرگز از او پذیرفته نیست و او در قیامت می‌یابد که همه سرمایه‌های وجودی خود را تباه کرده، و جز دوزخ جایی ندارد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 412

در رابطه با ایمان و حقیقت ایمان و ایمان واقعی در بخشی از آیات سوره مبارکه بقره مانند آیه 25 و 82 و ارزش ایمان و دین و گناه ایمان فروشی و عذاب دین فروشان در آیات مربوط به بنی اسرائیل به طور مفصل و مشروح بحث شد.

در رابطه با قرآن و این که سراسر آیاتش حق و برای همگان روشن است، این که و قرآن معجزه ابدی رسالت و تصدیق کننده کتاب‌های پیش از خود و زمینه صدق نبوت پیامبر اسلام است مباحث بسیار مشروحی در توضیح آیات سوره بقره گذشت.

در این که کمال ایمان باور داشتن خدا و کتب آسمانی، و عقیده به همه پیامبران است و اهل ایمان میان انبیاء از نظر اهداف نبوت و تبلیغ پیام‌های حق هیچ تفاوت و فرقی قائل نیستند در دو آیه پایانی سوره بقره بحث لازم به میان آمد.

اسلام با کمالی که در همه زمینه‌ها دارد، ناسخ همه ادیان گذشته است و با بودن چنین دین کاملی که پاسخ‌گوی همه نیازهای انسان در همه زمینه‌ها تا روز قیامت است، و انسان در پرتو آن به سعادت دنیا و آخرت می‌رسد، شایسته نیست کسی فرهنگ و دینی دیگر را بپذیرد، و عقلی نیست که با بودن اسلام به طلب دینی دیگر برخیزد، اگر اسلام را با همه کمالی که دارد رها کند، و به دنبال دین‌های تحریف شده برود، یا تسلیم فرهنگ‌های دست‌پخت بشر محدود و ناتوان شود، در بازار قیامت از او نمی‌خرند و بخاطر تکبر در برابر اسلام، و نپذیرفتن این آئین کامل داغ خسارت بر او می‌زنند، و وی را محکوم کرده به عذابی که با دست خودش برای خود فراهم آورده دچار می‌کنند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 413

تفسیر آیه 86-89

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرُّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.

أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

چگونه خدا گروهی را هدایت کند که پس از آن که ایمان آوردند و به حقانیت رسول اسلام شهادت دادند، و دلائل روشن و آشکار بر صدق حقایق برای آنان آمد کافر شدند! و خدا گروه ستم‌کاران را هدایت نمی‌کند.

کیفر اینان لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان است. در آن لعنت جاودانه‌اند، نه عذاب از آن تخفیف می‌یابد و نه مهلتشان دهند.

مگر کسانی که پس از آن توبه کردند و مفساد درونی و برونی خود را اصلاح نمودند، زیرا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

شرح و توضیح

1- گروهی از مفسران برآنند که مصداق این آیات مسلمانانی هستند که پس از این که آگاهانه «جاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ» ایمان آوردند و به حقانیت پیامبر گواهی دادند کافر شدند.

و گروهی برآنند که مصداق این آیات اهل کتاب هستند که پیش از بعثت پیامبر با تکیه بر آیات تورات و انجیل و مژده‌های موسی و عیسی به ایمان به

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 414

پیامبر آراسته شدند، و به حقانیت آن حضرت گواهی و شهادت می‌دادند، ولی چون خورشید نبوت پیامبر طلوع کرد، و قرآن مجید نازل شد، اینان پای برجائی ریاست و پر کردن جیب خود، و لذت گرائی و دنیا داری‌شان را در بقاء یهودیت و نصرانیت دیدند، و به این نتیجه رسیدند که باید دست از بسیاری از امور که سازگاری با دین خدا ندارد بردارند به ایمان خود پشت پا زدند و با بودن دلایل روشن که نسبت به حقانیت حقایق پشتوانه عظیم بود، حقانیت پیامبر و شئون پیامبری را منکر شدند و به صف کافران پیوستند!!

کیفر این متجاوزان از مرزبندی‌های حق، و متجاوزان از فطرت و عقل و دلایل آشکار محرومیت آنان از هدایت حضرت حق بود.

به این نکته باید توجه داشت که محرومیت از هدایت از جانب حضرت حق ابتدائی نیست، خداوند نیست که بنده‌اش را بدون جهت و بی‌مقدمات منطقی از هدایت محروم می‌نماید محرومیت از هدایت عکس‌العمل کارهای زشت، و تجاوز از واقعیات، و انکار حقایق آن هم عالمانه و آگاهانه است و جاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ.

چرا متکبران لجوج، و کافران به حقایق، و پشت پا زندگان به مسائل روشن معنوی، که روزی همه حقایق و مسائل معنوی را قبول کردند و به آن‌ها ایمان آوردند، و به حقانیت آن امور شهادت دادند، کیفر نبینند، و از فیوضات الهیه محروم نگردند، و از هدایت و آثار آن که سعادت دنیا و آخرت است بی‌بهره نشوند؟ مگر دین و حقایق دینی و دلایل آشکار بازچه است که هر کس هر وقت بخواهد آن را به خاطر تضاد با هوای نفس و خواسته‌های بی‌منطقش رها کند، و برای تحریب آن در جامعه بکوشد و به قومش با هر نوع ترفند و مکر و حيله‌ای آن را ناحق جلوه دهد تا قومش با ماندن در کفر شهوات و روح

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 415

مادی گری، و ریاست طلبی و لذت خواهی او را ارضا نمایند، و برای دین و اهل دین هر نوع مزاحمت و رنج و سختی ایجاد نمایند؟!

2- کیفر دیگر آنان علاوه بر محرومیت از هدایت، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم است.

آری چنین نابکارانی که پس از ایمان و گواهی بر حقانیت پیامبر مرتد شدند، مطرود خدا و فرشتگان و اهل ایمان هستند.

آیه شریفه به مؤمنان درس می دهد که از چنین مردمی نفرت داشته و آنان را طرد نمایند تا در شدیدترین مضیقه گرفتار شوند و عذاب دنیا را بچشند.

هم کاری، دوستی، و رابطه با این گروه حرام و عملی برخلاف رضای خداست.

3- اینان در لعنت دائمی و عذاب بدون تخفیف گرفتارند و دچار شدنشان به آن بدون تأخیر و مهلت است.

4- رحمت و مهر بی نهایت حضرت تا جایی است که به چنین مردمی اعلام می کند، اگر از کفر بازگردید و همه مفساد درون و برون خود را اصلاح نمائید و در ظاهر و باطن و مؤمن واقعی شوید، ورود شما به حوزه هدایت از جانب خدا هموار می گردد و گناهان شما آمرزیده می شود و مورد رحمت قرار می گیرید.

در رابطه با توبه و اصلاح مفساد در آیه 37 سوره مبارکه بقره بحث مفصل و مشروحی گذشت.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 416

تفسیر آیه 90-91

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَّنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاثُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَ لَوْ افْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ هُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ.

مسلمان کسانی که پس از ایمانشان کافر شدند، سپس بر کفر خود افزودند، توبه آنان هرگز پذیرفته نخواهد شد و اینان گمراه‌اند.

قطعاً کسانی که کافر شوند و در حال کفر از دنیا رفتند، هرگز هیچ يك از آنان برای رهایی از عذاب هر چند به اندازه پر بودن زمین از طلا فدیّه و عوض دهند پذیرفته نمی‌شود، برای آنان عذاب دردناکی خواهد بود و هیچ یار و یآوری نخواهند داشت.

شرح و توضیح

1- احتمالاً این دو آیه درباره‌ی کسانی است که پس از کفر بعد از ایمان توبه کردند و وارد حوزه هدایت شدند، و توبه خود را شکستند و دوباره به کفر بازگشتند و بر کفرشان پافشاری نمودند.

چنین مرتدانی که به حقیقت ایمان و دین و نبوت و قرآن را به مسخره گرفتند گمراهان ریشه‌دار هستند، و توبه دوباره آنان چون توبه نیست و اصل ندارد، و بدون اساس و ریشه است مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد، و شاید جمله **لَنْ يُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ** به این معنا باشد که آنان موفق به توبه واجد شرایط و قابل قبول نخواهند شد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 417

2- آیه بعد کمال درماندگی و بیچارگی و ذلت و بدبختی آنان را نشان می‌دهد، که بر فرض اگر روز قیامت به اندازه‌ی همه زمین طلای ناب در اختیار داشته باشند، و بخواهند آن مقدار طلا را برای نجات خود از عذاب بپردازند از آنان پذیرفته نیست، و عذاب دردناک برای آنان حتمی است و احدی به یاری آنان اقدام نخواهد کرد.

اینان لخت و عریان و بدون مالک بودن نسبت به چیزی گرچه به اندازه دانه ارزن باشد، و با پرونده‌ای سیاه و نفرت‌آور، وارد محشر می‌شوند و به کیفر اعمال ننگین خود می‌رسند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 418

تفسیر آیه 92

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ.

هرگز به حقیقت نیکی که عبارت از ایمان و هر عمل خیر و اخلاق حسنه است نمی‌رسید، تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید و آنچه از هر چیزی انفاق می‌کنید یقیناً خدا به آن داناست.

شرح و توضیح

گرچه مسئله‌ی انفاق در آیه سوم و 177 سوره‌ی مبارکه بقره به طور مفصل و مشروح بحث شد ولی ذکر یکی دو نکته را در این بخش لازم می‌دانم:

1- برّ در این آیه شریفه به دلیل آیه 177 به هر فعل خیری اعم از عقاید پاک قلبی و جوارحی و حسنات اخلاقی گفته می‌شود.

انفاق مالی که از نظر محبت به جان انسان بسته است، و هزینه کردن آن در راه خدا انگار هزینه کردن جزئی از وجود خویش است رکن بسیار مهمی از ارکان برّ به معنای وسیع آن است.

2- انفاق مالی که محبوب و معشوق انسان است، آدمی را به برّ می‌رساند، و باید یقین کرد که یکی از طرق دستیابی انسان به برّ سبب و علتش انفاق از اجناس و اموال مورد محبت قلبی است.

اشیاء غیر قیمتی و آنچه مورد علاقه و محبت انسان نیست اگر انفاق شود، هیچ کمکی برای رسیدن انفاق کننده به برّ نمی‌کند.

انسان اگر رابطه و علاقه‌اش به دنیا و مال دنیا به اندازی شدید و سخت باشد که نتواند به چرخه‌ی انفاق در آید به مقام با ارزش بر واصل نمی‌گردد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 419

انفاق باید با کمال اختیار و به دور از زور و جبر، و با نیت جلب رضایت پروردگار صورت بگیرد.

خداوند به اتفاق منافقانی که از اموال و اجناس با ارزش خود در راه حضرت حق هزینه می کنند داناست و پاداش آنان را به بهترین صورت عطا می کند.

نظر به برخی از مفسران این است که منظور برّ در این آیه شریفه بهشت است و آیه می خواهد بگوید: به بهشت نمی رسید مگر آن که از اموال و اجناس مورد علاقه خود اتفاق کنید.

زمانی که این آیه نازل شد، زید بن حارثه به محضر پیامبر آمد و اسبی آورد و گفت: یا رسول الله هذا مما احبه: ای فرستاده خدا به این اسب علاقه دارم و می خواهم آن را بر اساس این آیه اتفاق کنم، آن را از من بگیر و در راه خدا هزینه کن حضرت اسامة بن زید را بخواست و اسب را به او داد، زید گفت یا رسول الله من این اسب را جهت صدقه آوردم حضرت فرمود:

اما ان الله قد قبلها منك

بدان که خداوند آن را از تو پذیرفت. «1» ابو طلحه انصاری باغی آباد، دارای نخل های متراکم و آب روان روبروی مسجد در ملکیت خود داشت، با نزول آیه **لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ** به پیامبر گفت: از اموالم چیزی را مانند این باغ دوست ندارم خداوند می فرماید از آنچه دوست دارید هزینه کنید، اکنون این باغ را به صدقه در راه خدا می دهم، امید است در جهان دیگر به عنوان ذخیره ای برای من باشد، حضرت فرمود:

«بخ ذالك مال رابح لك»

به به مال سودمندی برای توست، سپس فرمود: ابوطلحه نظرم این است که آن را به اتفاق به خویشان و بستگان مستحق خود دهی و با این کار صله رحم به

(1) - کشف الاسرار ج 2، ص 199.

جای آوری، ابو طلحه باغ را به پسر عموهای خود و خویشان با تقسیم مناسب بخشید. «1» مهمانی به ابوذر وارد شد، به مهمان گفت: مرا در این ساعت عذری است که نمی‌توانم از خانه بیرون روم تو به فلان محل که شترانم در آنجا هستند برو، آن شتری که از همه فربه‌تر و نیکوتر است بیاور تا هزینه مهمانی کنم، مهمان رفت و شتر ضعیف‌تر را آورد، ابوذر گفت چرا این کار را کردی و به خواسته من توجه نمودی؟! مهمان گفت فربه‌تر را نیاوردم تا روزی که نیازت به آن افتد به وسیله آن نیازت را برطرف سازی، ابوذر گفت نیاز من مربوط به برزخ من است نه این دنیا، مهمان قرینی است که در برزخ با من است، آنچه فعلاً در رابطه با شتر من است آیه لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا است. «2»

(1) - کشف الاسرار ج 2، ص 199.

(2) - همان مدرک 200.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 421

تفسیر آیه 93 - 95

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالًا لِّيَ إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.

قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

همه خوراک‌ها بر بنی اسرائیل حلال بود جز آنچه یعقوب پیش از نزول تورات به علتی بر خود حرام کرد، (این که مدعی حرام بودن برخی از خوراک‌ها به عنوان احکام تورات هستید صحیح و درست نمی باشد) اگر راستگو هستید توراتی را که پنهان داشته‌اید بیاورید و آن را بخوانید تا معلوم شود مدعی دروغ هستید.

پس آنان که بعد از دلائل روشن بر خدا افترا و دروغ ببندند و بگویند حرام شده‌های در تورات از آئین ابراهیم باقی مانده و نسخ آن محال است یقیناً ستم کارند. بگو خدا راست گفت که خوراک‌های پاکیزه در آئین ابراهیم حرام نبوده، بنابراین از آئین ابراهیم که یکتا پرست و بدون انحراف و از مشرکان نبود پیروی کنید.

شرح و توضیح

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 422

1- یهود به دروغ می گفتند که پاره‌ای از گوشت‌ها مانند گوشت شتر در آئین ابراهیم حرام بوده و تورات هم به دنبال آئین ابراهیم آن را حرام کرده است، اگر پیامبر اسلام خود را تابع آئین و ملت ابراهیم می داند چرا گوشت شتر را حرام نمی داند؟!

آیه شریفه یهود را در این زمینه همه ملتی دروغ زن و افترا زننده به خدا معرفی می کند.

این یعقوب بود که بنابر مصالحی با اختیاری که داشت برخی از خوردنی‌ها را بر خود حرام کرده بود، آنچه را یعقوب بر خود حرام کرد نه در آئین ابراهیم بود، و نه در تورات به عنوان حرام از آن یاد شده بود، این طرح خائنه و دسیسه‌ای بود که یهود می خواستند به وسیله آن به پیامبر اسلام ضربه بزنند و مسلمانان را نسبت به حضرت بدبین کنند، ولی خداوند ترفند و نقشه آنان را برملا ساخت و اعلام کرد که تورات را که از ترس فتنه و ترفندشان پنهان کرده‌اند بیاورند و بخوانند تا معلوم شد که گوشت شتر نه در آئین ابراهیم و نه در آئین موسی حرام نبوده و این یهود هستند که قصدشان از تهمت به حق ضربه زدن به پیامبر است!!

این خائنان پس از بعثت پیامبر تورات را که بیشتر آیاتش تحریف نشده بود از دسترس خارج کردند تا حقایق و حلال و حرام از نظر مردم پوشیده بماند، و بتوانند با دروغ بستن به تورات به آئین پاک اسلام و رسول خدا و احکام الهی خسارت و زیان وارد کنند، و به مسلمانان بیاورند که پیامبر تابع ملت ابراهیم نیست، پس این پیامبر آن پیامبری نیست که تورات و انجیل از آمدنش خبر داده‌اند!!

2- افترا به حق آن هم آگاهانه و پس از دلایل روشن و براهین استوار مصداق ستم و افترا زننده ستم کار قلمداد شده است، و ستم کار مستحق خزی دنیا و عذاب آخرت خواهد بود.

3- این خداوند است که در مورد حلال و حرام به صدق و راستی و حق و درستی نظر می دهد، و نگاه یهود را به حلال و حرام باطل می داند، ابراهیم انسانی

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 423

حق گرا و دور از کجی انحراف و همه خوردنی های پاک و آئینش حلال بود و این حلیت تا قیامت ادامه دارد، بنابراین شما مردم از آئین ابراهیمی که همان اسلام راستین و دین بر حق خداست پیروی کنید.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 424

تفسیر آیه 96

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ.

فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ.

به یقین اولین خانه ای که برای نیایش و عبادت مردم نهاده شد همان است که در مکه است، آن خانه پربرکت و سراسر برای جهانیان هدایت است.

در آن نشانه هایی روشن است، از جمله مقام ابراهیم، و هر که وارد آن شود در امان است، و خدا را حقی لازم بر عهده مردم است که برای ادای مناسک آهنگ آن خانه کنند، البته کسانی که از جهت سلامت جسمی و توانمندی مالی و باز بودن مسیر بتوانند به سوی آن کوچ کنند و هر که ناسپاسی ورزد و از رفتن به آنجا امتناع نماید به خود زیان زده، زیرا خداوند از همه جهانیان بی نیاز و مستغنی است.

شرح و توضیح

در آیات 124 تا 129 سوره بقره بحث بسیار مشروحی در رابطه با ابراهیم و بنای کعبه و دعا‌های مهم حضرت ابراهیم به میان آمد.

و در آیات 196 تا 203 سوره بقره به تفصیل درباره مناسک ظاهری و حج معنوی مطالبی نگاشته شد که از نظر گستردگی بحث و نکات و اشارات کمتر تفسیری در فریقین به آن صورت به آن پرداخته است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 425

من می‌خواستم از طریق آیات قرآن و روایات، حج را آنگونه که مورد نظر و عنایت حضرت حق و پیامبر و ائمه است شرح دهم، تا در این زمینه چیزی را فروگذار نکرده باشم و خوانندگان بتوانند به اعماق معنوی این عمل بزرگ و این هجرت واجب در حد لازم پی ببرند، شاید در صورت استطاعت و مشرف شدن به حج به حج ابراهیمی نائل گردند و از این رهگذر توشه‌ای برای دنیا و آخرت خود و دیگران به دست آورند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 426

تفسیر آیه 98

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبِعُوا عِوَجاً وَ أَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِ تُطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ.

وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

بگو: ای اهل کتاب چرا به آیات خدا کفری می‌ورزید؟ در حالی که خدا به آنچه انجام می‌دهید گواه است.

بگو: ای اهل کتاب چرا کسانی را که ایمان آورده‌اند از راه خدا در حالی که خواستار کج‌نشان دادن آن هستید باز می‌دارید با این که شما به مستقیم بودن و حقانیت راه خدا گواه و شاهد هستید و خدا از آنچه انجام می‌دهید بی‌خبر نیست.

ای اهل ایمان اگر از گروهی از کسانی که به آنان کتاب داده شده که علمای یهود و نصاری هستند اطاعت کنید شما را پس از ایمانتان به کفر باز می‌گردانند.

ای اهل کتاب چگونه کفر می‌ورزید در حالی که آیات خدا بر شما خوانده می‌شود و پیامبر اسلام که فرستاده اوست در میان شماست؟ و هر کس به خدا تمسك جوید قطعاً به راه راست هدایت شده است.

شرح و توضیح

1- اهل ایمان بر اساس آیه 98 با توجه به پیروی از پیامبر و اسوه بودن آن حضرت مسئولیت دارند علت کفر کافران را پس از روشن بودن حقایق و فراوانی

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 427

دلایل و براهین بر اثبات صدق واقعیات پیرسند و با آنان مباحثه کنند شاید از کفر و ضلالت بازگردند، این مأموریتی بود که در مرحله اول بر عهده رسول خدا بود، و سپس بر عهده مؤمنان است.

کفر به آیات حق و نشانه‌های خدا در کعبه، و کفر به آیات تورات و انجیل و کفر به نبوت پیامبر و انکار قرآن بر اساس چه دلیل و برهان و مدرک متقن واقناع کننده؟!

احتمالاً بتوان از جمله **وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ** استفاده کرد که کافران به آیات خدا و نشانه‌های او بر اساس کفرشان در پنهان بر ضد مسلمانان توطئه می‌کردند و نقشه می‌کشیدند تا اگر بتوانند اهل ایمان را از ایمان تخلیه کنند، و از پیشرفت آنان جلوگیری نمایند و علم اسلام را سرنگون کرده علم کفر را برافراشته و چراغ حق را خاموش نمایند.

2- خداند در آیه 99 به شدت اهل کتاب و به ویژه عالمان آنان را سرزنش می‌نماید و مورد عتاب قرار می‌دهد که چرا می‌خواهند مؤمنان را از سلوك در مسیر حق، و حرکت در راه خدا باز دارند، و چرا برای تحقق خواسته‌های نا بجای خود به ظالمانه‌ترین کار که با ترفند و حيله و بیان مطالب غیر واقع و ناحق می‌خواهند راه خدا را کج نشان دهند دست می‌زنند در حالی که در باطن خود شاهد و گواه‌اند که راه خداوند مستقیم و صراط او استوار است، و مستقیم بودن راه

از طریق آیات تورات و انجیل و قرآن و آثار نبوت پیامبر اسلام برای آنان ثابت و روشن است و با هیچ دلیلی نمی‌توانند در راه خدا و صراط مستقیم حضرت او کجی نشان دهند، آیه به آنان هشدار می‌دهد که خدا از ظلم و جنایت و دسیسه‌های غافل نیست.

3- با توجه به خطرانی که یهود و نصاری و به ویژه عالمان این دو مکتب تحریف شده نسبت به اهل ایمان در هر دوره و زمانی دارند، حضرت حق از راه

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 428

لطف و محبت به مؤمنان هشدار می‌دهد که حفظ ایمان و نگاهداری حدود اسلام و پاسداری از ارزش‌ها بر همه مؤمنان واجب است و این حفظ و نگاهداری در گرو این است که مؤمنان ابداً از اهل کتاب پیروی نکنند و از آن نابکاران و فرهنگ شیطانی آنان اطاعت ننمایند که در صورت اطاعت و پذیرش فرهنگ آنان پس از راه یافتن به حوزه ایمان که توفیق خاص خدا به آنان بوده به کفر بازگردانده می‌شوند، و با خوشحال کردن دشمن به خشم و سخط خدا گرفتار خواهند شد.

امروز هم یهود و نصاری مانند زمان پیامبر ایمان و ارزش‌های مؤمنان را با تیرهای زهرآگین و مسموم مقالات، مجلات، روزنامه‌ها، بنگاه‌های خبری، ماهواره، سینما، هجوم سیاسی و نظامی نشانه گرفته‌اند و عمدتاً از طریق فعالیت‌های صهیونیست برای خاموش کردن چراغ اسلام و بازگرداندن اهل ایمان به کفر در فعالیت مستمر هستند، که برای دفع خطرات آنان و حفظ ایمان و ارزش‌ها بیداری و شناخت ترفندها و اهداف دشمن را می‌طلبد، و این که همه مسلمانان جهان در يك جبهه متحد در مقابل دشمن بایستند و به هر شکل ممکن خطر این شیطان مجسم را دفع کنند.

4- دشمن دشمنی نیست که با بحث و گفتگو از اهدافش دست بردارد، دشمن با این که آیات خدا بر او خوانده می‌شود، و خورشید نبوت به خیمه حیاتشان می‌تابد و شخصیت شخیص پیامبر با همه ارزش‌هایش در میان آنان است و تاکنون پانزده قرن است این جریان معنوی در جریان است از کینه و دشمنی دست برنداشته و به این پرسش که چرا کفر می‌ورزید و **كَيْفَ تَكْفُرُونَ** در حالی که مجهز به انواع علوم هستید و حق برای شما روشن است پاسخ نداده و نمی‌خواهد پاسخ دهد، پس با تمسك به قدرت خدا و رحمت بی‌نهایتش که

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 429

راهیابی به صراط مستقیم است و با رعایت تقوای کامل باید در مقابل دشمن موضع گیری کرد و سرش را به سنگ کوبید و سرش را به خودش بازگرداند که در این راه خداوند ولی و یار مؤمنان و نصرت دهنده به مسلمانان است.

اعتصام به حضرت حق به این است که همه مسلمانان از قرآن مجید و از پیامبر بزرگ اسلام پیروی کنند، و همه امور زندگی خود را با قرآن و روش پیامبر هماهنگ نمایند که پیروزی بر دشمن با این اعتصام حتمی و قطعی است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 430

تفسیر آیه 102 - 103

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.

وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ فُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ.

ای اهل ایمان تقوای الهی را آنگونه که شایسته اوست رعایت کنید و جز در حال تسلیم به خداوند از دنیا نروید.

و همگی به ریسمان خدا «قرآن مجید و اهل بیت» چنگ زنید و پراکنده و گروه گروه نشوید، و نعمت خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که پیش از بعثت پیامبر و نزول قرآن با یکدیگر دشمن بودید، پس میان دل های شما پیوند و الفت برقرار کرد، در نتیجه به رحمت و لطف او با هم برادر شدید، و بر لب گودالی از آتش بودید ولی شما را از آن نجات داد، خداوند اینگونه نشانه های قدرت، لطف و رحمت خود را برای شما روشن می سازد، تا هدایت شوید.

شرح و توضیح

1- يك مرحله تقوا آن هم تقوائی شایسته و پر بار به این است که مردم مؤمن و مسلمانان، از اطاعت کافران و شکل گیری از فرهنگشان به شدت بپرهیزند، و از پذیرفتن خواسته های شیطانی آنان اجتناب نمایند، و در همه لحظات زندگی تسلیم خدا باشند و تا زمان مرگ از حضرت حق اطاعت نموده از این چرخه ی سعادت بخش بیرون نروند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 431

در آیهی دوم سورهی مبارکهی بقره به طور مشروح دربارهی تقوا و شئون آن بحث شد.

2- فکر نمی کنم کسی به زیان اختلاف و پراکندگی و تفرقه يك امت آگاه نباشد، تفرقه و پراکندگی و کینه ورزی به یکدیگر دروازه وارد خیمه حیات امت شود، و هر کاری دلش بخواهد انجام دهد. چراغ دین را در معرض خاموشی قرار دهد، ثروت ملت را غارت نماید، جامعه را به کفر بازگرداند، قوای آنان را در هم بکوبد و

خداوند قرآن و پیامبر و اهل بیت را ملائک وحدت امت قرار داده و از این سه حقیقت تعبیر به حبل الله می کند، و به چنگ زدن به حبل الله فرمان می دهد و به امت گوشزد می کند که نعمت الفت قلوب را که در سایهی اعتصام به حبل الله به دست می آید غنیمت بشمارند، و به مسلمانان صدر اول اعلام کرده که شما پیش از بعثت پیامبر با یکدیگر دشمن بودید و این دشمنی میراثی جز جنگ و نزاع و تفرقه و ناامنی برای شما نداشت، ولی خدا در سایهی قرآن شما را به نعمت برادری و الفت با یکدیگر آراسته کرد، شما در لبه گودال آتش کفر و کینه و اختلاف و خونریزی بودید و نهایتاً در لبهی گودال جهنم قیامت قرار داشتید و خداوند به برکت قرآن و پیامبر و اعتصام شما به حبل الله شما را نجات بخشید، خداوند اینگونه نشانه ها و آیات خودش را برای شما بیان می کند تا در راه هدایت قرار گیرید.

آری کتاب های آسمانی و پیامبران الهی هدفی جز هدایت مردم به راه راست، و از بین بردن کینه و نزاع و دشمنی در میان مردم، و ایجاد وحدت و دلبستگی میان آنان نداشتند تا مردم در سایهی امنیت پایدار و تقوا و اجتناب از گناه، و

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 432

محبت به یکدیگر و الفت و همبستگی به زندگی خود ادامه داده به سعادت دنیا و آخرت برسند.

افسوس که اکثریت مردم جهان در همه ی اعصار و قرون از اطاعت از پیامبران و هماهنگ شدن با کتاب های آسمانی سرباز زدند، و در کینه و دشمنی نسبت به یکدیگر و تفرقه و پراکندگی و جنگ و نزاع و قتل و غارت دست و پا زده به زندگی ننگین و پر از فتنه و فساد تن دادند!! در ضمن مسلمانان هم از آتش کینه به یکدیگر و نزاع و اختلاف بر اثر دور ماندن از قرآن و اهل بیت، و دخالت های یهود و نصاری در زندگی شان بی نصیب نماندند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 433

تفسیر آیه 104 - 108

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ.

وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ.

و باید از شما گروهی باشند که همه مردم را به سوی خیر دعوت کنند، و به کار شایسته و پسندیده وادار نمایند، و از کار زشت باز دارند، اینان که به چنین اموری اقدام می کنند قطعاً رستگارند.

و شما ای اهل ایمان مانند کسانی نباشید که پس از آن که دلایل روشن برای آنان آمد پراکنده و گروه گروه شدند و در دین و امور زندگی اختلاف پیدا کردند و آنان را عذابی بزرگ است.

در روزی که چهره‌هایی سپید و چهره‌هایی سیاه شود، اما آنان که چهره‌هایشان سیاه شده به آنان گویند آیا پس از ایمانشان کافر شدید؟ پس به کیفر آن که کفر می‌ورزیدید این عذاب را بچشید، و اما آنان که چهره‌هایشان سپید است همواره در رحمت خدایند و در آن جاودانه می‌باشند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 434

اینها «سرگذشت اهل کتاب، و مسئله‌ی مزدها و بیم‌ها و امور مربوط به زندگی دنیا و آخرت است که در حقیقت» آیات خداست که آنها را به درستی و راستی بر تو می‌خوانیم و خدا هیچ ستم و بیدادی را بر جهانیان نمی‌خواهد.

شرح و توضیح

1- خیر در آیه مورد بحث گرچه قرینه آیه پیش

از آن عبارت از اعتصام به جبل الله و اجتناب از اختلاف و تفرقه، و ایجاد الفت و محبت میان مردم و برادری و مواسات است و بر هر مسلمانی واجب است دیگران را به این امور سعادت بخش و امنیت ساز دعوت کند بلکه بر اساس آیه شریفه **وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ** که در سوره **وَ الْعَصْرِ** است بر همگان لازم است یکدیگر را پیوسته به این امور دعوت کنند ولی می توان گفت منظور از خیر هر کار مثبتی است که برای زندگی همه دارای سود و منفعت است و هیچ انسانی از آن بی نیاز نیست.

امیرمؤمنان (ع) در حکمت 94 نهج البلاغه می فرماید:

خیر این است که بر دانش و علمت بیفزائی، و حلم و بردباری را وسعت و گشایش دهی، و مباحات به مردم به بندگی ات نسبت به پروردگار باشد، خیر تدارك کردن گناهان به توبه حقیقی و شتاب ورزیدن به کارهای مثبت است.

2- امر به معروف و نهی از منکر

این دو مسئله از مسائل بسیار مهمی است که قرآن مجید و روایات به آن اصرار دارند، و وظیفه ای بر دوش ملت، دولت، دانشمندان، اندیشمندان، واعظان ناصحان و تك تك مردم و آحاد جامعه است، و خداوند هیچ عذری را در ترك این دو فریضه نمی پذیرد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 435

امر به معروف و نهی از منکر دو وسیله برای اصلاح جامعه، و آراستن افراد به همه کارهای پسندیده، و دور کننده زشتی ها از عرصه حیات انسان هاست.

برای اجرای این دو فریضه خداوندی لازم است مردم از طریق قرآن و روایات در حدّ طاقت و توانشان معروف و منکر را بشناسند، و خود آراسته به معروف گردند و از منکر اجتناب نمایند سپس زمینه انجام هر کار پسندیده ای را برای دیگران فراهم آورند، و راه منکر را به روی آنان ببندند.

در برخورد با غافلان از معروف، و با آلودگان به منکر در خانواده و جامعه باید نرمی در سخن، محبت و مهرورزی به طرف مقابل، و ارائه دین به عنوان شریعت سمحه و سهله کاملاً رعایت شود، تا غافل از معروف عاشق معروف، و آلوده به منکر متنفّر از منکر گردد.

امر به معروف و نهي از منکر برخلاف بسیاری از فرائض و واجبات که پس از هجرت پیامبر به مدینه اعلام شد، در همان اوائل بعثت که مسلمانان شماری اندک بودند به عنوان فریضه حق ارائه شد.

مفسر بزرگ حضرت طبرسی در مجمع‌البیان این واقعیت را چنین توضیح می‌دهد:

وجوب توصیه یکدیگر به حق، اشاره به امر به معروف و نهي از منکر است. «1» آیه هفدهم سوره لقمان و 199 سوره اعراف که بیانگر این دو فریضه است نیز در مکه بر رسول خدا نازل شده است، اعلام این دو فریضه در آغاز بعثت در حالی که هنوز ملتی بنام ملت اسلام تشکیل نشده بود دلالت بر عظمت و جایگاه این دو حقیقت در احکام الهی و در تحقق خوشبختی و سعادت جامعه دارد.

(1) - مجمع‌البیان ج 10 ص 536.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 436

قرآن مجید در آیه 157 سوره اعراف که بنابر نظر برخی از مفسران در مکه نازل شده پیامبر را به عنوان امر به معروف و ناهی از منکر معرفی می‌نماید.

امر به معروف و نهي از منکر دو وظیفه مهمی است که همه انبیاء و امامان و اولیاء حق مشتاقانه و گاهی با قبول شهادت آن را انجام داده‌اند، و در این زمینه از ملامت ملامتگران باکی به خود راه ندادند.

خداوند مهربان در آیه 71 سوره توبه در ضمن بر شمردن اوصاف مردان و زنان با ایمان، امر به معروف و نهي از منکر را از خصلت‌های آنان شمرده است.

قرآن مجید تارکان این دو حقیقت را مستحق لعنت می‌داند آنجا که می‌فرماید:

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ.

كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ. «1»

از بنی اسرائیل آنان که نسبت به نعمت‌های مادی و معنوی ناسپاس شدند و به راه کفر رفتند به زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند، لعنت شدنشان برای این بود که از دستورات خدا و انبیاء سرپیچی داشتند و همواره از حدود الهی تجاوز می‌کردند.

آنان یکدیگر را از کارهای زشت و منکراتی که مرتکب می‌شدند باز نمی‌داشتند، یقیناً آنچه را انجام می‌دادند بد بود.

برخی از روایات امر به معروف و نهی از منکر

از رسول خدا روایت شده:

«افضل الجهاد كلمة حق عند حاكم جائر يُقتل عليه.» «2»

(1) - مائده 78 - 79.

(2) - مجمع البیان ج 2 ص 263.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 437

برترین جهاد سخن حق در برابر حاکم ستمگر است، که گوینده‌اش در این راه به شرف شهادت برسد.

امیرمؤمنان می‌فرماید:

«و ما اعمال البر كلها و الجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف و النهی عن المنکر الا کفثة فی بحر لجی.» «1»

همه کارهای نیک و جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر هم چون قطره‌ای در مقابل دریای پهناور است.

حضرت باقر (ع) می‌فرماید:

نویل لقوم لا یدینون الله بالامر بالمعروف و النهی عن المنکر.» «2»

وای بر جامعه‌ای که با امر به معروف و نهی از منکر تسلیم خداوند نمی‌شوند.

و نیز از آن بزرگوار روایت شده:

«بئس القوم قوم یعیبون الامر بالمعروف و نهی عن المنکر:» «3»

قوم بدی هستند قومی که امر به معروف و نهی از منکر را عیب می‌دانند و آن را چیزی به حساب نمی‌آورند.

امیرمؤمنان می‌فرماید:

«و ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر لخلق الله سبحانه و انهما لا یقربان من اجل و لا ینقصان من رزق:»
«4»

امر به معروف و نهی از منکر دو صفت از اوصاف خدایند، این دو نه مرگ انسان را نزدیک می‌کنند، و نه از رزق آدمی می‌کاهند.

(1) - حکمت 374 نهج البلاغه.

(2) - وسائل ج 11 ص 392.

(3) - وسائل ج 11 ص 392.

(4) - نهج البلاغه خطبه 156.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 438

در این مرحله به روایت بسیار مهمی از حضرت باقر (ع) اشاره می‌کنم و شما را به مطالعه روایات فراوان این باب در جلد یازدهم وسائل و مجلدات کفر و ایمان بحارالانوار سفارش می‌کنم.

«ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فریضه عظیمه بها تقام الفرائض هنا لك يتم غضب الله عزوجل عليهم فيعمهم بقعا به فيهلك الابار في دار الفجار، و الصفار في دار الكبار، ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر سبيل الانبياء و منهاج الصلحاء فرضية عظیمه بها تقام الفرائض و تأمن المذاهب و تحل المكاسب و ترد المظالم و يعمر الارض و ينتصف من الاعداء و يستقيم الامر.»

امر به معروف و نهی از منکر فریضه بسیار بزرگی است که در سایه آن دیگر واجبات عمل می شود، و در صورت ترك آن، غضب حق مردم را فرا گرفته همگان دچار عذاب خواهند شد، نیکان در خانه بدان و خردسالان در خانه بزرگسالان به هلاکت می رسند.

امر به معروف و نهی از منکر راه انبیا و روش صالحان و فریضه بسیار عظیم است که در سایه آن دیگر واجبات اقامه می شود با این دو فریضه جادهها امن می گردد و کسبها حلال می شود، و سفره ظلم و ستم برچیده می گردد، و زمین به آبادی می رسد، و از دشمنان انتقام گرفته می شود، و همه امور درست گشته اصلاح می گردد.

معروف در قرآن مجید و پاره ای از روایات بنابر رده بندی کتاب امر به معروف و نهی از منکر ترجمه مرحوم اشتهااردی عبارت است از:

ایمان، تلاوت قرآن، سفارش به حق، سفارش به صبر، اندیشیدن و تفکر، توکل بر حق، صبر استقامت، تقوا، اطاعت از خدا و رسول، سبقت گرفتن در کار

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 439

خیر، انفاق در سختی و آسایش، فرو بردن خشم، احسان و نیکی، عفو و گذشت، اعتماد به صدق وعده های خدا، توبه، طلب مغفرت، مسافرت و گردش در زمین برای عبرت گرفتن، جهاد با دشمن، شهادت در راه خدا، عدالت، شکر، دعا، بردباری، مشورت، آموختن قرآن و علم، صراحت و قاطعیت در راه حق، تحمل مصائب در راه خدا، ذکر حق، هجرت، خوف از خدا، حفظ مرزهای اسلام، صدق، تقیه صحیح، درستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا، وفای به عهد، تسبیح خدا در شب و روز، اتحاد و دوستی، عمل صالح، یاری دین، آمادگی برای مبارزه با دشمن.

و برخی از منکرات عبارت است از:

کفر، مخالفت با راهنمایان دین، عصیان، طغیان، محرم اسرار گرفتن کافران، جهل، نفاق، دوستی با کافران، ضعف و سستی، اصرار بر گناه، سستی و بی حالی، اندوه بیجا، ظلم و تجاوز، ارتجاع و عقب گرد و به سوی امور جاهلی، کرنش در برابر دشمن، ضعف نشان دادن در برابر دشمنان، پیروی از کفار، نزاع در امور، فرار از جهاد، توجه به تبلیغات باطل و اثر گیری از آن، خیانت به بیت المال، بخل، رضایت به ظلم، کتمان حق، فروختن دین به دنیا، حب تعریف خواستن از مردم بدون عمل، سوء ظن، انکار آخرت، ترسیدن از حزب شیطان، انفاق در راه باطل، بدعت گذاری، فتنه گری، حسد، ریاست طلبی، دروغ، خیانت ایجاد اختلاف، فساد، قطع پیوند با خویشان، عدم تدبیر در قرآن، مخالفت با پیامبر، ریا، پشت کردن به دین.

این بود بخشی از معروف که بر همه مسلمانان واجب است یکدیگر را به آن دعوت کنند، و زمینه تحققش را فراهم آورند، و بخشی از منکر که بر همه

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 440

مسلمانان واجب است یکدیگر را از آن نهی نمایند و زمینه نابودی اش را مهیا سازند تا به فلاح و رستگاری و پیروزی برسند.

«و اولئك هم المفلحون.»

3- در آیه بعد به همه مسلمانان به شدت هشدار می دهد که پس از ارائه دلایل و بینات و آگاهی بیداری از اختلاف و تفرقه پرهیزید، و مانند کافران و مشرکان نباشید و این وحدت و یک پارچگی را با تداوم امر به معروف و نهی از منکر حفظ نمائید که اختلاف و نزاع و کشمکش و تفرقه سبب عذابی بزرگ است، گرچه اهل اختلاف مسلمانان و مؤمن باشند.

4- این عذاب بزرگ در روزی خواهد بود که برخی از چهرها سپید و بعضی سیاه می شود، به سیاه چهره گان می گویند پس از ایمانتان به کفر گرائیدید، پس این عذاب را به کیفر کفرتان بچشید.

اما روسپیدان که بر ایمان و عمل پایداری کردند، و به خدا اعتصام جستند و از تفرقه و اختلاف اجتناب نمودند، و به مواسات و برادری روی آوردند و دو وظیفه واجب امر به معروف و نهی از منکر را ادا نمودند در رحمت الهی قرار می گیرند و در آن جاودانه اند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 441

تفسیر آیه 109

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ.

و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است فقط در سیطره مالکیت و فرمانروائی خداست و همه امور به او بازگردانده می شود.

شرح و توضیح

در رابطه با آفرینش آسمانها و زمین در آیه 22 و 164 سوره مبارکه بقره بحث مشروحی گذشت، درباره آنچه در آسمان و زمین است کتابی به پهنای آفرینش لازم است تا این مسئله را بازگو کند.

نکته ای که بسیار بسیار قابل توجه است این است که ظلم تجاوز به ملک یا مال یا حقوق دیگران است، جز خداوند کسی مالک ذاتی موجودات نیست، و چیزی از مالکیت او خارج نمی باشد، پس صدور ظلم از حضرت او ابداً امکان ندارد و قابل تصور نیست.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 442

تفسیر آیه 110 - 112

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ.

لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى وَ إِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤْلُوكُمْ الْأَذْبَارُ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ.

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُثَبُّوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَ بَأْؤُ بَعْضٍ مِنَ اللَّهِ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ.

شما بهترین امتی هستید که برای اصلاح جوامع انسانی پدیدار شده‌اید به کار شایسته فرمان می‌دهید و از کار ناپسند باز می‌دارید و از روی تحقیق و معرفت و صدق و اخلاص ایمان به خدا می‌آورید و اگر اهل کتاب ایمان می‌آوردند یقیناً برای آنان بهتر بود، برخی از آنان مؤمن با پیامبر و قرآن‌اند و بیشترشان از چهارچوب انسانیت خارج هستند.

هرگز به شما جز آزاری اندک نمی‌رسانند و اگر با شما بجنگند شکست می‌خورند و فرار می‌کنند آنگاه یاری نمی‌شوند.

هر زمان و هر کجا یافت شوند داغ خواری و ذلت بر آنان زده شده مگر آن که به ریسمانی از جانب خدا که قرآن، ایمان و نبوت پیامبر است و یا ریسمانی از سوی مردم مؤمن که پذیرش ذمه و شرایط آن است چنگ زنند و به خشمی از سوی خدا سزاوار شده‌اند و داغ بینوائی و زمین‌گیری بر آنان زده شد این

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 443

بخاطر این است که آنان همواره به آیات خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند و این کفرورزی و کشتن پیامبران به سبب این است که خدا را نافرمانی نمودند و پیوسته از حدود خدا تجاوز کردند.

شرح و توضیح

1- دو مسئله امر به معروف و نهی از منکر تا حدودی در آیه 104 سوره آل عمران توضیح داده شد.

مسئله ایمان در برخی از آیات سوره مبارکه به تفصیل بیان شد. اهل کتاب در حالی که از طریق تورات و انجیل به حقایق معنوی و احکام الهی، و از طریق قرآن به دریائی از واقعیات آگاهی داشتند بر اثر دنیاپرستی و حسادت و دچار بودن به هوای نفس، و روح مادی‌گرایی و لذت طلبی، تمام درهای فیوضات الهیه را به روی خود بستند و آخرت آباد را به دنیای خراب چند روزه فرختند، و به خود و به عوام یهود و به مسلمانان و به تاریخ بشریت و به نسل‌های پس از خود ظلم بسیار سنگینی را روا داشتند.

درهای رحمت الهی بر روی آنان باز بود و هست، چنان که آیه مورد بحث می گوید اگر اهل کتاب به قرآن و پیامبر ایمان می آوردند برای آنان بهتر بود، ولی برخی مؤمن به قرآن و پیامبرند و صفشان از صف اهل کتاب جداست و بیشتر آنان از دایره انسانیت خارج هستند.

2- آزاری که از اهل کتاب به ملت اسلام و اهل ایمان می رسد اندک است، و چیزی نیست که مؤمن در برابر آن کمر خم کند و زانو به زمین بزند و خود را ببازد و از مؤمن بودنش خسته شود، بلکه کشیدن و چشیدن این آزار اندک بخاطر خدا و استقامت ورزیدن در برابر آن ثوب و پاداش سنگین دارد، در آیات سوره

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 444

بقره خوانندم وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ اُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ اُولَئِكَ هُمُ الْمُفْتَنُونَ

سپس آیه شریفه به ضعف روحیه اهل کتاب و ترس غالب بر دل آنان اشاره می کند که اگر در جنگی با شما قرار گرفتند، استوار و ثابت قدم نیستند و در برابر قدرت ایمان و پشت کار و ثبات قدم شما شکست مفتضحانه می خورند و پا به فرار گذاشته میدان جنگ را از لوٹ وجودشان خالی کرده و در این زمینه کسی آنان را یاری نخواهد کرد.

3- هر زمان و در هر مکانی یافت شوند داغ خواری و ذلت بر اثر جزیه دادن، و منفور بودن در نظر اهل ایمان، و دوری از خدا بر آنان زده شده، و مایه عزتی در وجودشان وجود ندارد، و نمی توانند به عنوان انسانی با کرامت، شریف، عزیز، اصیل، پاک سر بلند کنند، مگر آن که به ریسمانی از جانب خدا که قرآن است و ریسمانی از مردم مؤمن چنگ زنند و به عبارت دیگر مؤمن به قرآن و مؤمن به پیامبر و اهل بیت او شوند، چنان که معنای حبل من الله و حبل من الناس را می توان از حدیث ثقلین که همه شیعه و تقریباً همه علمای با انصاف اهل سنت نقل کرده اند استفاده کرد.

ولی بیشتر اهل کتاب در گذشته و از گذشته تا امروز از چاه هواپرستی درنیامده، و به حرکتشان در راه شیطان ادامه داده و اعتصام به حبل الله و حبل الناس ندارند، و کینه و حسادت آنان نسبت به قرآن و پیامبر درهای سعادت و بهشت را به رویشان بسته و درهای دوزخ را به رویشان باز کرده است!

اینان به خاطر کینه با قرآن و پیامبر در خشم و غضب حق مأوا گرفته و داغ بیچارگی بر آنان زده شده، و این به خاطر کفرشان به آیات خدا، و کشتن انبیا و

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 445

نابود کردن فرهنگ حقیقی تورات و انجیل و عصیان از دستورات حق و تجاوز از حدود الهی و انسانی است.

البته گذشتگان از اهل کتاب، پیش از بعثت پیامبر پیامبران را کشتند ولی چون بعدی‌های آنان تا به امروز به عمل گذشتگان خود راضی هستند، خداوند آنان را نیز قاتل معرفی کرده است، از رسول خدا روایت شده:

«الراضی بفعل قوم کالداخل فیهم.»

راضی به کار قومی چون افراد همان قوم است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 446

تفسیر آیه 113 - 115

لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ.

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يُؤْمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ.

وَ مَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ.

همه اهل کتاب یکسان و مساوی نیستند، از اهل کتاب گروهی قابل توجه هستند که به وظائف و مسئولیتشان قیام دارند، آیات خدا را در ساعاتی از شب تلاوت می کنند، و به پیشگاه حق نهایت فروتنی و تذلل را به صورت سجده دارند، به خدا و روز قیامت مؤمن هستند، و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و نسبت به هر عمل خیری شتاب و سرعت دارند، قطعاً اینان از شایستگان هستند.

و هر کار خیری انجام دهند نسبت به آن مورد ناسپاسی و بی اعتنائی قرار نمی گیرند و خدا به اهل تقوا آگاه است.

شرح و توضیح

برای گروهی از اهل کتاب در این آیات هشت صفت بیان شده است:

- 1- امت که از ماده امّ است و به معنای قصد و توجه می باشد، یعنی این دسته از اهل کتاب مورد توجه هستند.
 - 2- قائمه: قیام کننده برای فعلیت بخشیدن به وظائف و مسئولیت ها.
 - 3- تلاوت آیات یعنی قرائت و فهمیدن و عمل کردن
- تفسیر حکیم، ج 7، ص: 447**
- 4- سجده‌ی پیوسته - به معنای خضوع و خشوع دائمی در برابر حضرت حق و خالی بودن از کبر در برابر خواسته های پروردگار.
 - 5- ایمان به خدا و روز قیامت، ایمانی که حاصل معرفت و علم و آگاهی به حقایق و باور داشتن آیات کتاب نسبت به خدا و قیامت است.
 - 6- امر به معروف و نهی از منکر، به این معنا که این گروه به شدت خواستار پیاده شدن این دو وظیفه واجب اجتماعی هستند، تا معروف پای ثابت پیدا کند، و درخت پر فساد منکر قطع شود، و جامعه آراسته به صلاح و سداد گردد.
 - 7- شتاب کردن برای انجام دادن هر کار خیر و عمل مثبت و نیکو، که از جمله **يُسَارِعُونَ** که از باب مفاعله است استفاده می شود که این سرعت و شتاب به سوی کار خیر برای آنان مستمر و دائمی است نه مقطعی.
 - 8- صالحین، اینان با آراسته بودن به این حقایق معنوی و اعمال صالحه، و اخلاق حسنه از عباد شایسته و صالح پروردگارند.
- و آنچه از خیر در دوره‌ی عمرشان انجام می دهند مورد ناسپاسی و بی اعتنائی قرار نمی گیرند چرا که خدا به تقوا پیشگان داناست و چون علم و آگاهی حضرت حق به اعمال و احوال بندگان امری مسلم و ثابت است و ریز پرونده آنان نزد خداست، پس پاداش و اجر هم مسلم و ثابت و قطعی است.
- 2- ما وقتی به آیات شریفه قرآن و روایات اهل بیت مراجعه می کنیم، می بینیم این اوصاف هشت گانه جز بر مؤمنان واقعی منطبق نیست، و کسی نمی تواند مؤمن واقعی شود، مگر این که با همه وجود تسلیم خدا و عامل به قرآن، و مطیع فرستاده حق حضرت محمد بن عبدالله (علیهما السلام) باشد، بر اساس این ملاک باید گفت منظور از این گروه از اهل

کتاب، آنانی هستند که با توجه به آیات تورات و انجیل که صفات پیامبر را بیان کرده، و نزول قرآن را خبر داده، و با توجه به

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 448

بشارت‌های موسی و عیسی به آمدن پیامبر اسلام با همه وجود از آئین یهودیت و نصرانیت دست کشیده و تسلیم خدا و قرآن و پیامبر شدند، و درجات ایمان و اسلام را طی کرده مؤمن واقعی گشتند و متصف به این اوصاف هشت گانه شده مورد توجه حضرت حق قرار گرفتند، لذا بعضی از مفسران شیعه و سنی عبدالله سلام و دوستانش را که به اسلام گرویدند، و آراسته به این خصال شدند از مصادیق این آیات شمرده‌اند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 449

تفسیر آیه 116 - 118

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.
مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالاً وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ.

هرگز اموال و اولاد کافران چیزی از عذاب خدا را از آنان دفع نخواهد کرد، و آنان اهل آتش و در آن جاودانه‌اند.

داستان آنچه کافران در این زندگی دنیا انفاق می‌کنند مانند بادی آمیخته با سرمائی سخت است که به عنوان مجازات به کشتزار قومی که بر خود ستم کرده‌اند برسد و آن را نابود کند، و خدا به آنان ستم نکرده است، آنان که به خویشتن ستم می‌ورزند.

ای اهل ایمان از غیر خودتان برای خود محرم راز نگیرید، آنان از هیچ توطئه و فسادى درباره‌ی شما کوتاهی نمی‌کنند، شدت گرفتاری و رنج و زیان شما را دوست دارند، تحقیقاً دشمنی با اسلام و مسلمانان از لابلای سخنانشان آشکار است، و آنچه سینه‌هایشان از کینه و نفرت پنهان می‌دارد بزرگ‌تر است، ما نشانه‌های دشمنی و کینه آنان را اگر می‌اندیشید برای شما روشن ساختیم.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 450

شرح و توضیح

1- این اموال و اولاد کافران که به خیال آنان تکیه‌گاه مطمئنی برای آنان است، و سبب نجات از مشکلاتشان می‌باشد هرگز چیزی از عذاب خدا را از آنان دفع نمی‌کند تفسیرش در آیه 10 سوره‌ی آل عمران و برخی از آیات سوره‌ی بقره گذشت:

درباره‌ی انفاق کافران و مشرکان و آنان که اهل دین نیستند و انفاقشان بخاطر کفرشان پذیرفته نخواهد شد در آیه 246 سوره‌ی بقره و آیات 21 و 22 سوره‌ی آل عمران مشروح بحث شد، و در این که همه اعمال کافران ضایع و نابود می‌شود و چیزی از خوبی‌های آنان برای پاداش گرفتن باقی نمی‌ماند در خلال برخی از آیات سوره‌ی بقره و آل عمران مطالبی بیان شد.

در رابطه دوستی اهل ایمان با اهل کتاب و نهایتاً بیگانگان از دین که هیچ محبتی به مسلمانان ندارند، و جز ذلت و خواری مسلمین و نابودی دینشان و غارت اموالشان را نمی‌خواهند و این که دوستی با آنان، و آنان را محرم راز دانستن دشمنی با خدا و پیامبر است، و خیانت به اسلام و مسلمین بحث مشروحی در آیه 28 سوره‌ی آل عمران گذشت.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 451

تفسیر آیه 119 - 120

هَآ أَنتُمْ أَوْلَآءُ حُبُّوْنَهُمْ وَ لَا يُحِبُّوْنَكُمْ وَ تُؤْمِنُوْنَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا عَصَوْا عَلَيْكُمْ الْأَنَامِلَ مِنَ الْعَيْظِ قُلْ مُؤْتُوا بِعَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.

إِنْ تَمَسَسَكُمْ حَسَنَةٌ تَسُوهُمْ وَ إِنْ تُصِيبَكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَ إِنْ تَصِبرُوا وَ تَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ.

آگاه باشید این شما هستید که غیر مسلمانان را دوست دارید، و آنان شما را دوست ندارند، و شما به همه کتاب‌های آسمانی ایمان دارید ولی آنان ایمان ندارند، و چون شما را ملاقات کنند می‌گویند ما مؤمن هستیم و زمانی که با یکدیگر خلوت نمایید از شدت خشمی که به شما دارند سر انگشتان خود را می‌گزیند، بگو به خشم‌تان بمیرید، یقیناً خدا به آنچه در سینه‌هاست داناست.

اگر به شما پیروزی و غنیمت و خیر و خوشی برسد آنان را بدحال و دلتنگ می‌کند، و اگر حادثه تلخی و بدی و ناخوشی شما را فراگیرد به سبب آن خوشحال می‌شوند، شما اگر شکیبائی ورزید و پرهیزکاری نمائید نیزنگشان هیچ زبانی به شما نمی‌رساند مسلماً خدا به آنچه انجام می‌دهند احاطه دارد.

شرح و توضیح

سه آیه 118 تا 120 با نشانه‌ها و علائم روشن همه دشمنان اسلام و مسلمین اعم از اهل کتاب و کافران، مشرکان، منافقان را می‌شناساند، و به بعضی از مسلمانان که بر اثر بی‌توجهی به مسائل دینی و اجتماعی و اوضاع و احوال جاری مسلمانان با دشمنان طرح دوستی ریخته و خود آگاه یا ناخودآگاه در

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 452

حلقه‌ی خدمت به آنان و خیانت به امت اسلام در می‌آیند هشدار می‌دهد، که اینان ذره‌ای محبت به شما ندارند، و اعمالشان و حرکت و فعالیتشان فقط و فقط در پرده‌ی نفاق است، و جز ضرر و نابودی شما را نمی‌خواهند، و هیچ اطمینانی در هیچ زمینه‌ای به آنان نیست.

قلب و درون آنان قلبی بیمار و درونی ناپاک است اولاً نسبت به شما در خشمی سخت به سر می‌برند، و ثانیاً از پیروزی علمی و جنگی و سیاسی و اجتماعی شما بسیار دلتنگ و ناراحت می‌شوند، و نسبت به گرفتاری‌ها و مصائبی که به شما می‌رسد به خوشحالی و سرور می‌نشینند، این شما هستید که اگر صبر کنید و ایمانتان را حفظ نمائید و در برابر حوادث

کمر خم نکنید و از دوستی با آنان و رنگ گرفتن از فرهنگشان بپرهیزید، از نقشه‌ها و کید و مکرشان ضرری نخواهید دید.

در بسیاری از آیات سوره‌ی بقره به خصوص آیات ششم تا شانزدهم و آیات مربوط به مشرکان و کافران و به ویژه آیات مربوط به اهل کتاب در سوره‌ی بقره و آل عمران درباره‌ی توطئه و کید این دشمنان قسم خورده، و انواع خیانت‌ها و جنایات این احزاب شیطانی و مزاحمت‌های این نابکاران نسبت به اسلام و مسلمین و این که اینان قصدی جز خاموش کردن چراغ اسلام و نابودی مسلمانان و غارت اموالشان ندارند مباحث مفصل و مشروحی که در بیشتر تفاسیر بی‌سابقه بوده است گذشت.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 453

تفسیر آیه 121 - 129

وَ إِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ.

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّبِعُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُدْعَكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ.

بَلَى إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ.

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ.

لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ.

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَعْفُرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 454

و یاد کن زمانی را که صبح گاهان «برای جنگ احد» از میان خانواده‌ات بیرون آمدی تا مؤمنان را برای جنگیدن در سنگرهای نظامی جای دهی و خدا شنوای به گفته‌ها و دانای به نیت‌هاست.

یاد کنید که در آن هنگام دو گروه از شما بر آن شدند که سستی و ناتوانی نشانی دهند و از جنگ منصرف شده بازگردند، در حالی که خدا یار و یاورشان بود، لذا از این قصد شیطانی بازشان داشت، و اهل ایمان باید فقط بر خدا اعتماد و توکل کنند.

و بی‌تردید خدا در جنگ بدر شما را یاری داد، در حالی که از نظر ساز و برگ جنگی و شمار نفرات نسبت به دشمن ناتوان بودید، بنابراین از همه امور غیر الهی بپرهیزید تا شاکر نعمت‌های خدا قلمداد شوید.

آن هنگام که به مؤمنان می‌گفتی: آیا شما را بس نیست که پروردگارتان به سه هزار فرشته نازل شده شما را یاری دهد؟

آری اگر شکیبائی ورزید و از امور غیر الهی بپرهیزید، و دشمنان در همین لحظه جوشان و خروشان بر شما بتازند، پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشان‌دار یاری می‌دهد.

و خدا وعده یاری را جز مژده‌ای برای شما و برای آن که دل‌هایتان به آن آرامش یابد قرار نداد، و یاری و نصرت جز از سوی خدای توانای شکست ناپذیر حکیم نیست.

تا برخی از کافران را از ریشه و بُن نابود کند، یا آنان را خوار و ذلیل نماید، پس ناامید از پیروزی بازگردند.

زمام چیزی از امور مؤمنان فراری از جنگ و مشرکان و کافران که با تو به جنگ برخاستند در اختیار تو نیست، یا توبه آنان را به شرطی که توبه‌ی واقعی کنند می‌پذیرد، یا عذابشان می‌کند چون آنان ستم کارند.

و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است فقط در سیطره‌ی مالکیت و فرمان‌روائی خداست، هر که را بخواهد می‌آمزد و هر که را بخواهد عذاب می‌کند و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 455

شرح و توضیح

آیات شریفه درباره‌ی جنگ بدر و احد است، در جنگ بدر ایمان و اخلاص مؤمنان با این که از نظر نفرات و تجهیزات کمتر از دشمن بودند بر دشمن پیروزشان کرد، و اعتمادشان به حضرت حق منتهی به غلبه آنان شد، و توانستند با اسیر گرفتن از دشمن و غنیمت بسیار فاتحانه به مدینه برگردند، مفصل و مشروح این جنگ در توضیح آیه 13 آل عمران گذشت.

در جنگ احد غرور مردم از پیروزی گذشته، و پذیرفتن وسوسه منافقان مدینه، و سستی به خرج دادن گروهی از مسلمانان، و خیانت عده‌ای از درّه نشینان گوشه میدان پس از پیروزی اولیه‌ی مؤمنان باعث شکست جنگ به زیان مسلمانان و پیروزی دشمن شد، و عامل شهید شدن نزدیک به هفتاد نفر از بهترین یاران پیامبر گشت، و زخم‌های متعددی به پیامبر و نود زخم به امیرمؤمنان رسید، ولی نهایتاً با کوشش و جهاد امیرمؤمنان دشمن مجبور به فرار شد.

آیات حقایق مربوط به جنگ بدر را برای عبرت مؤمنان نسبت به جنگ‌های آینده بیان می‌کند، و شکست احد را درسی برای آنان به حساب می‌آورد.

مفصل جنگ احد و حقایقی که از آن جنگ موجب درس و عبرت است در کتاب‌های تاریخ آمده است، شرح همه واقعیات این جنگ از عهده‌ی این سطور خارج است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 456

تفسیر آیه 130 - 136

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافاً مُضَاعَفَةً وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ.

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.

و سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.

وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَن يَعْفُرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ.

أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعَمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ.

ای اهل ایمان ربای قرضی و جنسی را که سودهای ظالمانه چند برابر است نخورید، و از دچار شدن به عذاب خود را حفظ کنید تا رستگار شوید.

و از آتشی که برای کافران آماده شده است خود را نگاه داشته حفظ نمائید.

و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید تا مورد رحمت قرار بگیرید.

تفسیر حکیم، ج7، ص: 457

و به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش به وسعت آسمانها و زمین است بشتابید، بهشتی که برای پرهیزکاران آماده شده است. آنان که در گشایش و تنگدستی انفاق می کنند و خشم خود را فرو می برند و از خطاهای مردم گذشت می نمایند و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

و آنان که چون کار زشتی مرتکب شوند یا برخود ستم ورزند، خدا را یاد کنند و برای گناهانشان آمرزش خواهند، و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و دانسته و آگاهانه بر آنچه مرتکب شده اند پافشاری نمی کنند.

پاداش آنان آمرزشی است از سوی پروردگارشان و بهشت هائی که از زیر آنان نهرها جاری است که در آن جاودانه اند، و پاداش عمل کنندگان نیکوست.

شرح و توضیح

در این آیات شریفه به مسائل و مطالب مهمی اشاره شده است:

1- ربا 2- تقوا 3- عذاب دوزخ 4- اطاعت خدا و پیامبر 5- مغفرت و آمرزش 6- بهشت 7- انفاق 8- کظم غیظ 9- گذشت از مردم 10- توبه.

هر کدام از این ده قسمت شرح مفصل و توضیح فراوانی لازم دارد که خوشبختانه با توفیق حضرت حق بخش عمده‌ای از آن را در آیات سوره‌ی مبارکه بقره به طور تفصیل بحث کرده و توضیح داده‌ام.

ربا در آیه 275 و 276 سوره‌ی بقره، تقوا در آیه دوم سوره‌ی بقره، عذاب دوزخ در آیات بیان‌گر عذاب در سوره‌ی بقره، اطاعت از خدا و پیامبر در آیه‌ی 285 سوره‌ی بقره و بسیاری از آیات آن سوره، آمرزش در پاره‌ای از آیات و بقره و آل عمران با توجه به فراهم آوردن شرایط آمرزش، بهشت در آیه‌ی 25 سوره‌ی بقره به طور مفصل، انفاق در آیه‌ی سوم سوره‌ی بقره و آیات پایانی آن سوره.

کظم غیظ

لازم است انسان در برابر اشتباه دیگران نسبت به خود، دچار غیظ و خشم نشود، و اگر شد آن را فرو برد که فرو بردن خشم و خاموش نمودن آتش غضب از صفات اهل تقوا و مورد خشنودی خداست.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 458

از رسول خدا روایت شده:

«من کظم غیظاً و هو قادر علی انفاذه مألّه الله امنا و ایمانا:» «1»

کسی که خشم و غضب فرو خورد در حالی که بر بکارگیری آن جهت انتقام گرفتن قدرت دارد، خداوند او را از امنیت و ایمان پر می‌کند.

و از آن حضرت روایت شده:

«اذا غضب احدکم و هو قائم فلیجلس فان ذهب عنه الغضب و الا فلیضطجع:» «2»

هر گاه یکی از شما خشمگین شد باید بنشیند، اگر خشم او برطرف نشد بخوابد، در حقیقت معنای واقعی این روایت کنایه از این است که دنبال خشم خود را نگیرد، و به سوی اشتباه کار جهت انتقام نرود.

و آن جناب فرمود:

«یا علی لا تغضب فان غضبت فاقعد و تفکر فی قدرة الرب علی العباد و حلمه عنهم و اذا قيل لك اتق الله فانبد غضبك و راجع حلمك.» «3»

یا علی خشمگین مشو و اگر شدی بنشین و در قدرت پروردگار نسبت به بندگان و حلم او درباره‌ی آنان اندیشه کن، که با آن قدرت بی نهایت به انتقام از خطاکار دست نمی برد و بلکه با او با بردباری برخورد می کند، و چون خطاکار به تو گفت از خدا پروا کن، غضب را پشت سر انداز و به بردباری رجوع کن.

امیرمؤمنان می فرماید:

(1) - ابوالفتح رازی ج 3 ص 188.

(2) - الترغیب و الترهیب ج 53 ص 450.

(3) - تحف العقول 18.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 459

«بئس القرین الغضب: یدی المعایب و یدی الشر، و یباعد الخیر.» «1»

خشم هم نشین بدی است، عیب ها را آشکار می کند، و زیان و ضرر را نزدیک می نماید، و خیر و خوبی را از انسان دور می کند.

حضرت باقر فرمود:

«ان هذا الغضب جمره من الشیطان تتوقد فی قلب ابن آدم و ان احدکم اذا غضب احمرت عیناه و انتفخت اوداجه و دخل الشیطان فیه.» «2»

این خشم آتش گیره‌ای از شیطان است که در قلب انسان شعله‌ور می‌شود، چون یکی از شما خشمگین شود دو چشمش سرخ می‌شود، و رگهایش ورم می‌کند و شیطان در آن وارد می‌شود، تا خشمگین را وادار به انتقام کند!

این روایت بسیار مهم از حضرت صادق (ع) نقل شده است:

«الغضب مفتاح کل شر:» «3»

خشم کلید هر زیان و ضرری است.

چون انسان خشم خود را فرو خورد و به حالت طبیعی بازگردد، خداوند به او یاری می‌دهد تا از طرف مقابلش گذشت کند و او را مورد عفو قرار دهد.

مسئله‌ی توبه که دهمین محور آیات مورد بحث است در آیه‌ی 37 سوره‌ی بقره بسیار مفصل و مشروح بحث شد.

(1) - غرر الحکم.

(2) - بحار ج 5 ص 267.

(3) - بحار ج 73 ص 266.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 460

تفسیر آیه 137 - 139

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ.

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ.

و لَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

قطعاً پیش از شما روش‌هایی در میان ملل و جوامع بوده که از میان رفته است، پس در زمین گردش کنید و با تأمل بنگرید که سرانجام تکذیب کنندگان حقایق چه بود؟

این قرآن برای مردم بیانگر حوادث و سرنوشت‌هاست و سراسر برای پرهیزکاران هدایت و اندرز می‌باشد.

و در انجام تکالیف و دستورات خدا و پیامبر و جهاد با دشمن سستی نکنید و از پیش آمدها و حوادث که اقتضای زندگی دنیاست اندوهگین مشوید که اگر مؤمن باشید بر همه‌ی ملت‌ها برتری خواهید داشت.

شرح و توضیح

1- سنن در تفاسیر به دو صورت معنا شده: سنت‌های قطعی حضرت حق دائر بر به پیروزی رساندن اهل ایمان و شکست دادن اهل تکذیب و مبتلا کردن آنان به عذاب دنیا پیش از عذاب آخرت.

سنت و روش طاغوتیان و طریقه‌ی فرعون مسلکان که تصور می‌کردند آن سنن آنان را و نسلشان را در حاکمیت بر مردم و تاخت و تاز به نفوس و اموال و سرکشی و عصیان‌گری بقا و دوام می‌دهد، اما سنت اول که سنت حق است پابرجا و ثابت است، اهل ایمان را یاری می‌دهد و به تخت پیروزی می‌نشانند، و کافران و عاصیان و مکذبان را به تخته‌ی تابوت و خاک مذلت می‌کشاند، ولی

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 461

سنت دوم که راه و روش طاغوتیان بوده از میان رفته، و همه کاخ‌ها و مقر حکومت‌ها و شهریشان ویران گشته و جز آثاری برای عبرت آیندگان از آنان باقی نمانده که مردم در سیر و گردش‌گری آن آثار را با تأمل بنگرند و عبرت بگیرند که کاخ و کاخ‌نشین و قدرت‌های شیطانی بقائی ندارند، و هرگز نمی‌توانند از چنگال عذاب و انتقام خدا بگریزند، آری تکذیب کنندگان و مکذبان حقایق جز عذاب دنیا و آخرت و ننگ ابدی و ذلت همیشگی چیزی برای خود باقی نگذاشته‌اند.

2- قرآن به گونه‌ای است که برای همه مردم آیات محکم قابل درک و فهم است بَيَانٌ لِلنَّاسِ

و هدایت گر همه انسان‌ها به سوی حقایق ملکی و ملکوتی، و راهنمای آنان به احکام و دستورات و اوامر الهی است وَ هُدًى

و مایه‌ی پند و موعظه برای اجتناب کنندگان از معاصی و گناهان است.

3- مردم اگر مؤمن واقعی باشند، و به آخرت توجه نمایند و بر خدا توکل کنند، و صبر و تقوا پیشه سازند، سستی و اندوه به آنان راه پیدا نخواهد کرد، و با کمال قدرت در برابر دشمنان و هر پیش‌آمدی خواهند ایستاد، و حتی شکست‌های خود را در انواع میدان‌ها با تکیه بر ایمان و آثار و شئونش جبران خواهند نمود.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 462

تفسیر آیه 140 - 143

إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ.

وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمِ الصَّابِرِينَ.

وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ.

اگر در جنگ «احد» به شما آسیب و جراحتی رسید، دشمن را نیز در جنگ بدر و نیز احد آسیب و جراحتی مانند آن رسید و ما این روزهای پیروزی و ناکامی و شکست را به عنوان امتحان در میان مردم می‌گردانیم تا عبرت گیرند، و خدا به این وسیله کسانی را که از روی حقیقت و خلوص ایمان آورده‌اند در میان مردم مشخص کند و از میان شما گواهانی نسبت به پیروزی‌ها که نتیجه‌ی ایمان و طاعت و تقواست، و شکست‌ها که محصول نافرمانی و بی‌تقوایی است بگیرد و خدا ستمکاران را که با سستی و بی‌تقوایی بر خود ستم می‌کنند دوست ندارد.

و نیز این پیروزی‌ها و ناکامی‌ها برای آن است که کسانی را که از روی حقیقت ایمان آورده‌اند از عیوب و آلودگی‌ها پاک نماید و کافران را نابود کند.

آیا گمان کرده‌اید با ایمان بدون عمل و کوشش و جهاد وارد بهشت می‌شوید در حالی که هنوز خداوند کسانی از شما را که در راه خدا جهاد کرده، و بر جهاد شکیبائی نموده‌اند از دیگران مشخص و معلوم نکرده است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 463

بی‌تردید شما پس از آگاهی از درجات شهدای بدر شهادت را پیش از رویارویی با جنگ به شدت آرزو می‌کردید و هنگامی که با جنگ روبرو شدید به هراس افتادید و بدون هیچ اقدامی به تماشای آن نشستید!

شرح و توضیح

1- آیات شریفه در رابطه با جنگ بدر است، که اهل ایمان خالصانه در آن به جهاد پرداختند و بر دشمن پیروز شدند، و نیز در رابطه با جنگ احد است که مسلمانان در آن به عللی شکست خورده، ناکام ماندند.

آیات این حقایق را دنبال می‌کند: مضیقه‌ها و سختی‌های جنگ، جراحات‌ها و آسیب‌ها ابداً نباید موجب سستی در جنگ و ترس از دشمن و پشیمانی از پیکار گردد، و مضیقه و سختی و جراحت و زخم يك طرف نیست، دشمن هم به دست مسلمانان به این امور دچار شد، آنچه مهم است این است که باید اهل ایمان علل پیروزی و شکست را با تأمل و دقت به دست آورند، تا در نبردهای دیگر از علل پیروزی كمك گرفته‌و از علل ناکامی اجتناب نمایند، در این زمینه می‌توانند به برگزیدگان و نخبگان جبهه که از فکر صائب برخوردارند و نسبت به علل شکست و ناکامی آگاه و شاهد هستند مراجعه نمایند.

سستی و کسالت و زمین‌گیری و ضعف ایمان یا بی‌ایمانی، و تحت تأثیر وسوسه‌های منافقین قرار گرفتن ظلم است، ظلم به خود و به اسلام و به مستضعفان و خداوند اهل ظلم را دوست ندارد.

2- در ابتلائات و آزمایشات و عرصه‌های سخت و سنگین است که انسان با عنایت خدا در صورت مؤمن بودن از ناخالصی‌ها پاک می‌شود، و روحیه سالم پیدا می‌کند و قلبش نورانی می‌گردد، و هدف و نیتش به سوی خدا و برافراشته شدن پرچم اسلام در همه جهان جهت‌گیری می‌نماید، و با پدید آمدن این حقایق

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 464

در وجود مؤمنان پس از ابتلائات زمینه نابودی کفر و کافرین آماده می شود: **لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ.**

3- این که گروهی در خانه بنشینند، و راه عافیت و خوش گذرانی در پیش گیرند، و دغدغه‌ای در برابر خطراتی که متوجه اسلام و مسلمانان است نداشته باشند، و خود را دلگرمی دهند که ما چون دارای ایمان هستیم پس قطعاً اهل بهشتیم فکری غلط و گمانی صد در صد نادرست است.

بهشت محصول کوشش‌های مثبت، جهاد با هوای نفس، مبارزه و جنگ با دشمن، و صبر و پایداری در همه این امور است، بدون تحقق این حقایق از بهشت هیچ خبری نخواهد بود **أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ.**

4- این که گروهی با درك عظمت و منزلت شهیدان جبهه، و کرامتی که از سوی خدا نصیب آنان شد آرزوی شهادت کنند، و به عشق شهادت روز و شب بگذرانند، و این عشق را به همه اعلام نمایند، ولی با پیش آمدن جنگی دیگر به شدت از کشته شدن در راه خدا نگران شوند، و مات و متحیر به میدان جنگ بنگرند، و آرزو می کنند هر چه زودتر زنده به شهر و دیار برگردند، نشان دهنده ضعف شخصیت ایمانی است، و بیان گر ادعای دروغین و دوگانگی در عقیده و عمل است، وجود چنین افرادی در جبهه‌ها خالی از ضرر و زیان برای دیگر رزمندگان نیست.

چنین جبهه رفتنی آن هم در حالی که خداوند به ظاهر و باطن و افکار و نیت‌های انسان آگاه است هیچ ثواب و پاداشی ندارد، بلکه رفوزه شدن در امتحانات و ابتلائات الهیه و محروم نمودن خویش از فیوضات ربانیه نقص و عیب و موجب کیفر است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 465

تفسیر آیه 144 - 145

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ.

و مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ.

و محمد جز تو فرستاده‌ای از سوی خدا که پیش از او هم فرستادگانی آمده و گذشته‌اند نیست، در هر صورت آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما دینتان را ترك می‌کنید و به روش جاهلی نیاکانتان باز می‌گردید؟!!

و هر کس بازگردد هیچ زبانی به خدا نمی‌رساند و خدا قطعاً سپاسگزاران را پاداش می‌دهد.

و هیچ کس جز به مشیت و فرمان خدا نمی‌میرد، سرنوشتی است مقرر شده و هر که پاداش دنیا را بخواهد اندکی از آن به او می‌دهیم، و هر که خواهان پاداش آخرت باشد او را از آن عطا می‌کنیم و ما یقیناً سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد.

شرح و توضیح

1- پیامبر عزیز اسلام چون دیگر پیامبران برای ابلاغ پیام‌های خداوند و هدایت مردم از طرف خداوند برای مدت معینی مأموریت داشت، که پس از اتمام آن مدت باید هم چون انبیای دیگر از دنیا می‌رفت و به جهان آخرت سفر می‌کرد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 466

اگر برخی تصور می‌کردند، که عظمت و منزلت ویژه‌ی او مانع از مردن اوست و تا قیامت زنده خواهند ماند این آیه که در آن مرگ پیامبر پیش‌بینی شده بود خط بطلان بر آن تصور افراطی کشید.

رسالت پیامبر با مرگ او پایان نمی‌پذیرد، شخص او پس از پایان عمر به آخرت منتقل می‌شود، ولی فرهنگ و دینش جاویدان می‌ماند، مردم باید پس از او راه و روشش را ادامه دهند و از این طریق سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین نمایند.

او در مدت معینی وظیفه‌ی تبلیغ دین دارد، و مردم نسل به نسل تا روز قیامت وظیفه دارند از او اطاعت نمایند.

ارتداد مردم و قطع رابطه آنان با دین، و واپس‌گرایی و انحرافشان از صراط مستقیم هیچ زبانی به خدا نمی‌رساند، زیان بازگشت به جاهلیت، و رجوع به فرهنگ نیاکان متوجه خود مردم است.

استقامت در دین، و تداوم دادن به دینداری، و صبر بر شئون ایمانی، در حقیقت سپاسگزاری از نعمت نبوت و هدایت و رسالت است، و این سپاسگزاری قطعاً دارای پاداش و اجر نزد خداوند است.

2- مرگ هر انسانی به فرمان خداست، و همه‌ی آدمیان دارای مدتی معین از عمر هستند و پس از پایان مدت معین می‌میرند، این عمر معین و مرگ در علم حضرت حق مشخص و معلوم است و تقدیم و تأخیری در آن نیست، روی این حساب نه جنگ و مبارزه با دشمن پیش آورنده مرگ است، و نه گریز از جبهه و پشت کردن به دشمن سبب و علت تداوم حیات است مرگ و زندگی به دست خداست، هم در جبهه مرگ و زندگی وجود دارد هم در شهر و دیار، اگر مرگ انسان در جبهه مقرر شده باشد توفیقی ویژه‌ای از جانب خداست که مرگ با

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 467

شریت شهادت تحقق یابد، اگر مرگ در رختخواب مقرر شده باشد در صورتی که انسان مؤمن باشد باز قدم در دروازه‌ی نجات و سعادت گذاشته است.

این فکر باطلی است که اگر جبهه بروم زندگی را از دست می‌دهم، اگر نروم حیاتم تداوم پیدا می‌کند، مرگ مقرر شده کاری به جبهه و غیر جبهه ندارد، لحظه‌ای که باید انسان را بگیرد می‌گیرد چه در جبهه چه در خانه و میان رختخواب.

مردم باید در این زمینه ذهن خود را از مسئله‌ی مرگ خالی کنند، آنچه را باید توجه کنند این است که اگر انسان عافیت طلبی و تنها محصولات مادی و دنیائی را بخواهد اندکی به او می‌دهند ولی عاقبت می‌میرد و اگر پاداش آخرت را به خصوص از طریق ورود در جنگ و برداشتن جراحت و آسیب یا شهادت بخواهند کامل و تمام به آنان عنایت می‌شود، که ورود به جبهه و صبر بر آن و استقامت ورزیدن به نیت حفظ دین و دفاع از مسلمانان و بقاء رسالت پیامبر از مصادیق شکر و نعمت‌های خداست و این شکر پاداش عظیم آخرتی دارد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 468

تفسیر آیه 146 - 148

وَكَأَيُّ مَنِ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِثْيُونًا كَثِيرٌ مِمَّا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ.
وَ مَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ إِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.

فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَ حُسْنُ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.

چه بسیار پیامبرانی که انبوهی دانشمندان الهی مسلک به همراه آنان با دشمن جنگیدند، پس در برابر آسیب‌هایی که در راه خدا به آنان رسید سستی نکردند و ناتوان نشدند، و در برابر دشمن سر تسلیم فرود نیاوردند و خدا صابران را دوست دارد.

و سخن آنان در عرصه پیکار و سختی جنگ جز این نبود که گفتند: پروردگارا گناهان ما و زیاده‌روی در کارمان را بر ما ببخش و قدم‌هایمان را استوار بدار و ما را بر کافران یاری ده.

پس خدا پاداش این دنیا و پاداش نیک آخرت را به آنان عطا فرمود و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

شرح و توضیح

خداوند در این آیات به مسلمانان درس وفاداری و پای‌بندی در امور دین می‌دهد، و آنان را به مشکلات و سختی‌هایی که پیامبران گذشته و همراهان مؤمنشان در جنگ‌ها چشیدند ولی بر آن صبر و استقامت ورزیدند و شاهد پیروزی و خیر دنیا و آخرت را در آغوش کشیدند توجه می‌دهد، و اعلام می‌کند

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 469

در صورتی که به ایمان تکیه کنید و بر خدا توکل نمائید، و در حال دعا باشید، و صبر پیشه نمائید پیروز حتمی با شماست.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 470

تفسیر آیه 149 - 150

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرْذِلْكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا حَاسِرِينَ. بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَ هُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ.

ای اهل ایمان اگر از کافران اطاعت کنید شما را به روش‌های کافران گذشته‌گانتان باز می‌گردانند در نتیجه همه سرمایه‌های وجودی خود را به باد خواهید داد آنان سرپرست شما و شایسته اطاعت شدن نیستند بلکه خداوند یار و سرپرست شماست و او بهترین یاری دهندگان است.

شرح و توضیح

توضیح مفصل و مشروح این دو آیه در آیات 120 سوره بقره و 69 و 100 سوره مبارکه آل عمران گذشت.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 471

تفسیر آیه 151

سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ وَ بئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ.

به زودی در دلهای کافران ترس می‌اندازیم، زیرا چیزی را که خدا بر حقانیت آن دلیلی نازل نکرده شریک خدا قرار داده‌اند و جایگاهشان آتش است و بدجایگاهی است.

شرح و توضیح

رعب و ترس انداختن در دل مشرکان کفرپیشه از شئون ولایت و نصرت خدا بر مؤمنان است، این ترس موجب تضعیف روحیه دشمن، و قدرت روحی اهل ایمان می‌گردد، در نتیجه دشمن با شکست و اهل ایمان با پیروزی روبرو می‌شوند.

شرح و توضیح توحید، ایمان، شرك، كفر، به طور مفصل در آیات سوره مبارکه بقره و به صورت مختصر در آیات سوره آل عمران گذشت.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 472

تفسیر آیه 152 - 155

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَارَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ.

إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ عَمَّا بَعِمَ لِكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ.

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْعَمِّ أَمَنَةً نُعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 473

و یقیناً خدا و عده‌اش را به پیروزی در جنگ احد برای شما تحقق داد، آنگاه که دشمنان را به فرمان او تا مرز ریشه‌کن شدنشان می‌کشتید، تا زمانی که سست شدید و در کار جنگ و غنیمت و حفظ سنگری که محل رخنه دشمن بود به نزاع و ستیز برخاستید، و پس از آن که در شروع جنگ آنچه را از پیروزی و غنیمت دوست داشتید به شما نشان داد از فرمان پیامبر در رابطه با حفظ سنگر سرپیچی نمودید، برخی از شما دنیا را می‌خواست و برخی از شما خواهان آخرت بود، سپس برای آن که شما را امتحان کند از پیروزی بر دشمن باز داشت در هر صورت از شما در گذشت و خدا بر مؤمنان دارای فضل و احسان است.

یاد کنید زمانی که از میدان جنگ احد تا مرز پنهان شدن از دیده‌ها دور می‌شدید و به هیچ کس توجه نمی‌کردید، در صورتی که پیامبر که پاسخ دعوتش واجب است شما را از پشت‌سرتان فرا خواند، پس خدا شما را به اندوهی روی اندوه مجازات کرد تا برابر آنچه از پیروزی و غنیمت از دستتان رفته و به آنچه از آسیب و مصیبت به شما رسیده محزون نشوید و خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

سپس بعد از آن اندوه و غم خواب آرام بخشی بر شما فرود آورد که گروهی از شما را فرو گرفت و گروهی که فکر حفظ جانشان آنان را در آن میدان پر حادثه پریشان خاطر کرده بود و درباره خدا گمان ناروا هم چون گمان‌های روزگار جاهلیت می‌بردند: که چون خدا وعده پیروزی داده پس پیروزی بدون قید و شرط حق مسلم آنان است ولی وقتی شکست خوردند و درباره وعده خدا دچار تردید شدند و گفتند آیا ما را در این پیروزی اختیاری هست؟ بگو یقیناً اختیاری همه امور به دست خداست، این نیست که چون خدا وعده پیروزی داده این پیروزی بدون قید و شرط حاصل شود پیروزی وعده داده شده محصول ایمان، تقوا و صبر و شکست معلول نافرمانی و سستی است.

آنان در دل‌های خود چیزی را پنهان می‌کنند که برای تو آشکار نمی‌سازند و آن این است که می‌گویند اگر ما را در این پیروزی اختیاری بود و وعده خدا و

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 474

پیامبر هم حقیقت داشت در این میدان کشته نمی‌شدیم! بگو: اگر در خانه‌های خود هم بودید کسانی که شهادت بر آنان مقرر شده بود یقیناً به سوی خوابگاهشان در معرکه جنگ بیرون می‌آمدند، تحقق همه این برنامه‌ها به سبب این است که خدا آنچه را از نیت‌ها در سینه شماست در مقام عمل بیازماید، و آنچه را از عیوب و آلودگی‌ها در دل شماست خالص و پاک گرداند و خدا به آنچه در سینه‌هاست آگاه است.

قطعاً کسانی از شما روزی که در نبرد احد دو گروه مؤمن و مشرک با هم روبرو شدند از جنگ فرار کردند، جز این نیست که شیطان آنان را به سبب برخی از گناهانی که مرتکب شده بودند لغزاید ولی خدا از آنان درگذشت زیرا خداوند بسیار آمرزنده و بردبار است.

شرح و توضیح

آیات شریفه گرچه شأن نزولش مربوط به جنگ احد است و اهل ایمان را از نظر اطاعت از خدا و پیامبر به دو گروه ثابت قدم و سست پیمان تقسیم کرده و نسبت به هر گروه نظر مطابق وضع آن گروه را داده، ولی با توجه به لطائف و اشارات و نکات آیات که در آیات گذشته هم به بخشی از آنها پرداخته شد.

درس‌های بسیار مهمی در رابطه جنگ با دشمنان به مسلمانان می‌دهد، به ویژه مسلمانان امروز که با دشمنان بی‌رحمی چون آمریکا و برخی از کشورهای غرب و بخصوص اسرائیل روبرو هستند.

من مسائل مربوط به جنگ و شئون آن را در آیات 190 تا 195 سوره مبارکه بقره و آیه 13 سوره آل عمران بسیار بسیار مفصل به صورتی که در تفاسیر فریقین سابقه نداشت و لازم و ضروری می دانستم توضیح دادم.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 475

تفسیر آیه 156 - 163

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُخَيِّبُ وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

وَلَيْنَ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ.

وَلَيْنَ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ.

فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِنْ هُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْقَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ.

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ.

وَ مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَعْلَنْ مَنْ يَعْلَنْ يَأْتِ بِمَا عَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ.

أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَاوَاهُ جَهَنَّمَ وَ بئْسَ الْمَصِيرُ.

هُم دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 476

ای اهل ایمان مانند کافران نباشید که درباره برادرانشان هنگامی که آنان به سفر رفتند و در سفر دچار مرگ شدند، یا در جبهه شهید گشتند گفتند اگر نزد ما مانده بودند نمی مردند و کشته نمی شدند، شما به این گفتار آنان اعتنا نکنید تا خدا

گفتار و اعتقادشان را مایه حسرت و اندوه در دل‌هایشان قرار دهد و خداست که زنده می‌کند و می‌میراند و خدا به آنچه انجام می‌دهید بیناست.

و اگر در راه خدا شهید شوید یا بمیرید یقیناً آمرزش و رحمتی از سوی خدا بهتر است از آنچه آنان از ثروت دنیا جمع می‌کنند.

و اگر بمیرید یا شهید شوید به سوی خدا محشور می‌شوید. پس ای پیامبر به مهر و رحمتی از سوی خدا با آنان نرخی شودی و اگر درشت‌خوی و سخت‌دل بودی از پیرامونت پراکنده می‌شدند، بنابر این از کوتاهی آنان در امور و خطایشان گذشت کن و برای آنان آمرزش بخواه، و در امور با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن که خدا توکل‌کنندگان را دوست دارد.

اگر خدا شما را یاری کند هیچ کس بر شما چیره نمی‌شود و اگر از یاری شما دست بردارد چه کسی بعد از او شما را یاری می‌دهد و مؤمنان باید فقط بر خدا توکل کنند.

هیچ پیامبری را نسزد که در امور مردم و اموال و غنائم خیانت کند و هر که خیانت ورزد روز قیامت با آنچه در آن خیانت کرده بیاید سپس به هر کس همان عمل را که مرتکب شده به طور کامل می‌دهند و آنان مورد ستم قرار نمی‌گیرند.

پس آیا کسی که با طاعت و عبادت و خدمت به مردم از خشنودی خدا پیروی کرده، همانند کسی است که بر اثر خیانت به خشمی از سوی خدا سزاوار شده و جایگاهش دوزخ می‌باشد و آن بدجایگاهی است.

همه آنان را چه مؤمن و چه غیر مؤمن نزد خدا درجاتی است و خدا به آنچه انجام می‌دهند بیناست.

شرح و توضیح

این آیات که دنباله آیات مربوط به جنگ احد است برای پندگیری و عبرت آموزی مؤمنان حاوی درسهای مهم اعتقادی و اخلاقی و اجتماعی است، که البته

در آیات سوره بقره و آیات گذشته سوره آل عمران بخشی از نکات و اشارات آن مورد شرح قرار گرفت به ویژه در آیات 190 تا 195 سوره بقره که در رابطه با جهاد فی سبیل الله بحث مفصل به میان آمد مسائل مهمی شبیه این مسائل به صورت مشروح توضیح داده شد.

1- این که کافران به ظاهر مسلمان به این صورت از اعتقادشان سخن می گویند: که اگر برادران ما نزد ما مانده بودند و به سفر یا به جنگ نمی رفتند نمی مردند و یا شهید نمی شدند، اعتقادی باطل و پوک است، زیرا ماندن در شهر و دیار هیچ ارتباطی به مرگ حتمی یا در رختخواب یا در میدان جنگ ندارد، حیات و مرگ فقط و فقط به دست خداست نه به اختیار غیر خدا که بتواند با نگاه داشتن فردی به حیات او تداوم بخشد و جلوی مردن او را بگیرد.

در این آیه به مؤمنان هشدار می دهد که از نظر اعتقاد مانند کافران نباشید، زیرا اعتقاد و گفتار کافران هیچ اصل و اساسی و پایه و ریشه ای ندارد، گفتارشان تیر به تاریکی انداختن است و با این سخنان می خواهند اهل ایمان را از حرکت به سوی اهداف پاکشان باز دارند و از فیوضات الهیه محروم نمایند.

آری اگر در جنگی به عللی شکست خوردید، این شکست زمینه ای برای هجوم تبلیغات واهی دشمنان فراهم می سازد، و این شما هستید که باید با توکل و اعتماد به حق تبلیغات آنان را خنثی نمائید و به راه خود که راه مستقیم الهی است ادامه دهید و نیز نگذارید برادران ایمانی شما تحت تأثیر این تبلیغات سوء قرار گیرند.

2- شما مؤمنان بدانید که بخاطر ایمان و اخلاق و اعمال صالحتان اگر بمیرید یا شهید شوید پاداش این مرگ و شهادتتان با ثروتی که کافران می اندوزند به هیچ صورت قابل مقایسه نیست، ثروت آنان از دست می رود، ولی مرگ شما در حال

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 478

ایمان یا شهادتتان در جبهه عامل پاداش ابدی و مزد دائمی است، پاداش ابدی کجا و ثروت از دست رفتنی کجا.

3- شما با مرگ در حال ایمان، یا شهادت در راه خدا در پیشگاه خدا قرار خواهید گرفت، و به رضایت الله و جنت الله خواهید رسید و به عیش راضیه و سعادت ابدی و حیات سرمدی دست خواهید یافت.

4- این پیامبر اسلام است که به خاطر مایه داشتن از مهر و رحمت خداوند وجودی نرم خو، آرام، و خوش اخلاق است و شما را در عین اهمال کاری در جنگ و خطا و تقصیرتان طرد نمی کند.

او اگر درشت‌خوی و سنگدل بود همه از پیرامونش پراکنده می‌شدند، اخلاق الهی و انسانی او شما را پیرامون او جمع کرده است. با توجه به اخلاق نرم او و خلق عظیمش از او خواستم که از شما گذشت کند و برای شما از من آمرزش بخواهد و با شما در امور مشورت کند، چنان که در رابطه با جنگ احد با شما مشورت کرد، و این شما بودید که در پاسخ مشورت بیرون شهر را برای جنگ پیشنهاد دادید، و اکنون برخی از شما وارد به چرخه ایراد و اشکال به او که از مقام عصمت برخوردار است شده‌اید.

5- ایمان و اخلاص و توکل و نیت پاک، وعزم راسخ موجب نصرت و یاری خداست، شما اگر زمینه‌یاری خدا را فراهم نمائید خداوند به شما یاری می‌دهد و چون یاری دهد هیچ قومی بر شما چیره نخواهد شد، اما اگر راهی برای یاری خدا باز نگذارید و شما را از نصرت خود محروم نماید، پس از این محرومیت چه کسی شما را یاری خواهد داد.

6- این که بعضی از شما می‌گوئید پیامبر بود که ما را به میدان جنگ کشید و سبب زخمی شدن و کشته شدن برخی از ما شد، و زندگی ما دستخوش خطرات

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 479

گوناگون گشت و این جز خیانت به ما نیست سخنی بسیار سخیف و اعتقادی فوق‌العاده پوک و بی‌ریشه است.

پیامبر مبعوث به رسالت شد تا ریشه هر نوع خیانتی را برکند، و مردم را به امانت دارای آراسته‌نماید و به شدت اعلام نماید که خائن با مورد خیانتش وارد قیامت می‌شود و عین خیانت او و مورد خیانتش به صورت عذاب کامل و جامع به او داده می‌شود.

پیامبر فقط و فقط دنبال رضایت خداست، آیا به نظر شما انسانی مانند پیامبر با کسی که به خاطر گناه و خیانت دچار خشم خداست و جایگاهی جز دوزخ ندارد یکسان است؟!

چه نظر سخیفی و چه اعتقاد باطلی، و چه قضاوت نابجائی و این نیست جز ناپاکی دل، و روح مادیگری، و میل شدید به دنیا، و ترس از مرگ و شهادت در راه خدا.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 480

تفسیر آیه 164

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنَّ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.

بدون شك خداوند بر مؤمنان منت نهاد که در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان تلاوت می‌کند، و آنان را از آلودگی‌های فکری و روحی پاک می‌نماید، و کتاب و حکمت به آنان می‌آموزد، و به راستی آنان پیش از بعثت او در گمراهی آشکاری بودند.

شرح و توضیح

این آیه شریفه در ضمن آیات 23 و 62 و 88 و 99 و 119 و 129 و 151 و 285 سوره بقره و 31 و 32 سوره آل عمران توضیح مفصل داده شد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 481

تفسیر آیه 165 - 168

أَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِنْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

وَ مَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّتْيِ الْجَمْعَانِ فَيَاذَنِ اللَّهُ وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ.

وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَ قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَبْعُنَاكُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ.

الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَ قَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

آیا زمانی که در جنگ احد آسیبی به شما رسید که بی‌تردید دو برابرش را در جنگ بدر به دشمن رسانیدید، بعضی از شما از روی بی‌صبری، و جزع می‌گوئید: این آسیب چگونه و از کجاست، بگو: از ناحیه خود شماست که بر اثر سستی از جنگ، نافرمانی از پیامبر، نزاع و اختلاف به شما رسید، یقیناً خداوند بر هر کاری تواناست.

و آنچه در جنگ احد روزی که دو گروه مؤمن و مشرک با هم روبرو شدند به شما رسید به اذن خدا بود، تا شما را امتحان کند و مؤمنان را از غیر مؤمنان مشخص نماید.

و نیز کسانی را که نفاق ورزیدند و دورویی نشان دادند از دیگران متمایز نماید و به آنان گفته شد بیائید در راه خدا بجنگید یا از مدینه و کیان جامعه دفاع

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 482

کنید گفتند: اگر قواعد و رموز جنگ را می‌دانستیم، قطعاً از شما پیروی می‌کردیم، آنان در آن روز به کفر نزدیک‌تر بودند تا ایمان، به زبان‌شان چیزی را می‌گویند که در دل‌هایشان نیست و خدا به آنچه پنهان می‌کنند دانای‌تر است.

همان کسانی که از جنگ کناره گرفتند و در خانه‌های خود نشستند و درباره برادرانشان گفتند: اگر از ما اطاعت می‌کردند کشته نمی‌شدند بگو اگر اختیار مرگ در دست شماست پس مرگ را از شخص خودتان دفع کنید اگر راستگو هستید.

شرح و توضیح

1- خداوند در آیه 165 شکست مسلمانان را در جنگ احد معلول وجود خود آنان می‌داند و در آیه 166 بلاها و مصائب مربوط به جنگ را که به مسلمانان رسید با اذن خود اعلام می‌کند، ولی از آنجا که می‌دانیم حیات انسان نه جبر محض است و نه اختیار محض باید در حل این دو آیه بگوئیم: کوشش و فعالیت انسان‌ها در عین این که به خود آنان بستگی دارد، و اراده و اختیارشان نافذ در حرکات آنان است، بیرون از چرخه خواست خدا و اذن او نمی‌باشد.

میدان‌ها و عرصه‌های زندگی در همه جوانبش جز آزمایش الهی نیست آزمایشی که بستر مشخص کننده مؤمن از غیر مومن است.

2- جنگ احد وسیله مهمی برای شناخت منافقان که چهره خود را زیر پوشش ایمان پنهان کرده بودند از دیدگاه مؤمنان بود، تا در آینده از وسوسه‌ها و توطئه‌های آنان در امان بمانند، اگر میدان آزمایش احد پیش نیامده بود، معلوم نبود مسلمانان از خطرهای سنگین منافقان در آینده زمان در امان بمانند.

منافقان از هیچ دسیسه و توطئه‌ای، و از هیچ ارتباطی با سایر دشمنان بر ضد اسلام و مسلمانان امتناع نداشتند، با شناخته شدن چهره آنان از شدت خطر کاسته شد و در موضع انفعال قرار گرفتند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 483

آنان با نیامدن به جنگ احد، و نپذیرفتن دعوت پیامبر برای ورود به عرصه جهاد، یا حداقل دفاع از کیان مدینه و اهلش و اعلام به این که ما از قواعد جنگ بی خبریم شناخته شدند و اره توطئه و فتنه‌های سنگینشان بسته شد.

3- منافقان در خانه نشسته پس از شکست احد تبلیغات سوئی را به راه انداختند به این صورت که اگر رزمندگان از ما اطاعت می کردند و به حرف ما توجه می نمودند که در کارزار شرکت نکنند کشته نمی شدند و امروز با ما به خوشی و عافیت در کنار زن و فرزندان شان زندگی می کردند، خداوند عزیز دو موضوع اساسی را به آنان اعلام کرد و تبلیغات سوء آنان را خنثی نمود: اول این که اگر اختیار مرگ در دست شماست که می توانید دیگران را از افتادن در کام مرگ حفظ کنید، خود را از حمله مرگ نگاه دارید و نگذارید دهان مرگ شما را ببلعد، اختیار مرگ ابداً در دست شما نیست مرگ به دست خداست مردم کارزار برونند یا نروند مرگ آنان را خواهد گرفت، آنان که کشته شدند با فرمان خدا به جبهه رفتند و مرگ قطعی آنان به صورت شهادت صورت گرفت، دوم در آیات بعد به درجات و منازل و مراتب رفیع شهادت اشاره کرد و اعلام نمود شهیدان نه این که به نظر شما مرده اند بلکه زندگان با ارزشی نزد پروردگارشان هستند که روزی خور محضر اویند، این شما منافقان هستید که می میرید و پس از مرگ سر از دوزخ درمی آورید نه شهیدان که حیاتی مافوق هر حیاتی نصیب آنان گردیده است با بیان منزلت شهیدان و نیز مجروحان قلوب رزمندگان را مطمئن ساخت و تبلیغات منافقان را خنثی نمود و نشاطی دوباره به مسلمانان داد، و روحیه آنان را برای ادامه راه تقویت فرمود.

اما آیات مربوط به منزلت شهیدان:

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 484

تفسیر آیه 169 - 175

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ.

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ.

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقُوا أَجْرَ عَظِيمٍ.

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.

فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمَسَّ لَهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ.

إِنَّمَا ذَلِكَ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

در حالی که خدا به آنچه از بخشش و احسان خود به آنان عطا کرده شادمانند و برای کسانی که از پی ایشان‌اند و هنوز به آنان نپیوسته‌اند و سرانجام به

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 485

شهادت می‌رسند شادی می‌کنند که نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند.

شهیدان به نعمت و فضلی از سوی خدا و این که خدا پاداش مؤمنان را تباه نمی‌کند، شادمان و مسرورند.

برای نیکوکاران و تقوا پیشگان از کسانی که خدا و رسول را پس از آن که زخم و جراحت به آنان رسیده بود برای جنگی دیگر بعد از جنگ احد اجابت کردند پاداشی بزرگ است.

همان کسانی که مردم «منافق و عوامل نفوذی دشمن» به آنان گفتند: لشگری انبوه از مردم مکه برای جنگ با شما گرد آمده‌اند، از آنان بترسید ولی این تهدید بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را کفایت می‌کند و وجود مقدس او ما را بس است و او نیکو وکیل و کارگزاری است.

پس با نعمت و احسانی از سوی خدا از میدان جنگ بازگشتند در حالی که هیچ گزند و آسیبی به آنان نرسیده بود و از خشنودی خدا پیروی کردند، و خدا دارای فضل بزرگی است.

در حقیقت این شیطان است که دوستانش را «با شایعه‌پراکنی و گفتار وحشت‌زا از رفتن به جهاد» می‌ترساند پس در صورتی که مؤمن هستید از آنان نترسید و از من بترسید.

شرح و توضیح

در رابطه با منافقان و توطئه‌ها و دسیسه‌های آنان در آیات 8 تا 16 سوره مبارکه بخت بسیار مشروحی گذشت.

و در رابطه با شهیدان در آیه 154 سوره بقره مسائل و مطالب مهمی مطرح شد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 486

تفسیر آیه 176 - 179

و لَا يَحْزُنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَن يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَن يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

و لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُثَلِّي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ.

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَالْكَفْرُ أَجْرٌ عَظِيمٌ.

و مبادا آنان که در کفر می‌شتابند تو را انده‌گین کنند، آنان هرگز به خدا هیچ زیانی نمی‌رسانند، خدا می‌خواهد به سزای کفرشان هیچ بهره‌ای در آخرت برای آنان قرار ندهد و برای آنان عذابی بزرگ است.

مسلمان کسانی که کفر را به بهای از دست دادن ایمان خریدند هرگز به خدا هیچ زیانی نمی‌رسانند و آنان را عذابی دردناک است.

و کافران گمان نکنند مهلتی که به آنان می دهیم به سودشان خواهد بود، جز این نیست که مهلتشان می دهیم تا بر گناهشان بیفزایند و آنان را عذابی خوار کننده است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 487

خدا بر آنان نیست که مؤمنان را بر این وضعی که شما بر آن قرار دارید که مؤمن از منافق و خوب از بد مشخص نیست واگذار، بر آنان است تا پلید را از پاک به سبب آزمایش های گوناگون جدا سازد و خدا بر آن نیست که شما را بر غیب آگاه کند، ولی خدا از میان فرستادگانش هر کس را بخواهد برای آگاه کردن به غیب انتخاب می کند، پس به خدا و فرستادگانش ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید برای شما پاداشی بزرگ خواهد بود.

شرح و توضیح

آیات شریفه درباره کافران و مؤمنان و کیفر و پاداش آنان است، مطالب محوری آیات از این قرار است:

1- کفر. 2- عذاب کافران. 3- فروش ایمان به کفر از جانب کافران. 4- زیان مهلت به کافران. 5- آزمایش ها برای مشخص شدن مؤمن از کافر. 6- ایمان. 7- علم غیب. 8- تقوا.

مشروح و مفصل این عناوین به این ترتیب در سوره مبارکه بقره گذشت کفر و کافران آیات 6 و 7، عذاب کافران دین فروش آیه 79، فروش ایمان به عوض کفر آیه 90، زیان مهلت به کافران در آیات مربوط به اهل کتاب، آزمایش و ابتلا آیه 124، ایمان واقعی 82، علم غیب آیات 33 و 72، تقوا آیه 2.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 488

تفسیر آیه 180

و لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا أَنَا لَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ.

و کسانی که خدا به آنچه از فضلش به آنان داده بخل می‌ورزند، گمان نکنند که آن بخل‌ورزی به سود آنان است، بلکه به زیانشان خواهد بود به زودی آنچه به آن بخل ورزیدند در روز قیامت طوق گردنشان می‌شود و میراث آسمان‌ها و زمین فقط در سیطره مالکیت خداست و خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

شرح و توضیح

بخل از سیئات اخلاقی است و از بیماری‌های خطرناک روانی به حساب می‌آید.

کسی که خود را مالک واقعی ثروتش می‌داند، و غافل از این حقیقت است.

که همه چیز مملوک خداست، و نسبت به مال و ثروت عشق افراطی دارد، و از تشخیص خیر و شر خویش عاجز است و قیامت و حساب و محاسبه آن را از یاد برده دچار بخل می‌گردد، و فریضه بسیار عظیم و پر سود انفاق و هزینه کردن مالش را در راه جهاد و حل مشکل اقوام و اهل استحقاق را از دست می‌دهد و از فیوضات بی‌شمار حق محروم می‌شود.

انسان همه ثروت و مالش عطای خداست و این حق را ندارد که ثروت را به اسارت بکشد، و یا هر گونه دلش بخواهد آن را خرج کند، انسان مجاز است مطابق با شأنش از ثروتش استفاده کند و فضل و اضافه آن را که فضل خداست در راهی که حضرت حق معین نموده انفاق نماید.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 489

انسان در مالش امین و خلیفه خداست، لازم است این امانت را به آنان که خدا فرموده برساند، و واجب است از فرمان کسی که او را خلیفه خود قرار داده اطاعت کند.

مفصل مسئله بخل را می‌توانید در کتاب‌های اخلاقی ملاحظه کنید، در این زمینه به چند روایت بسیار مهم به نقل فریقین دقت کنید.

از رسول خدا روایت شده:

«ما من ذی رحم یاتی ذا رحمه فیسأله من فضل ما اعطاه الله اياه فیبخل علیه الا خرج له یوم القیامة من جهنم شجاع تیلمظ حتی یطوقه.»

«ثم تلا هذه الآية و لا یحسن الذین یخلوا»

خویشاوندی نیست که به خویشاوندش رجوع کند و از او اضافه مالی که خداوند به وی عطا کرده برای جبران مشکلش بخواهد و او نسبت به سائل بخل ورزد، مگر این که قیامت ماری عظیم از جهنم بیرون آید و او را پیوسته بگزد تا طوق گردنش شود، و سپس حضرت آیه وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ را قرائت کرد. «1» و از آن حضرت روایت شده:

«اقل الناس راحة البخيل.» «2»

کمترین راحت را در میان مردم بخیل دارد.

(1) - الدر المنثور ج 2، ص 395.

(2) - بحار ج 73، ص 300.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 490

امیرمؤمنان می فرماید:

«البخل جامع لمساوی العیوب و هو زمام یقاد به الی کل سوء.» «1»

بخل جامع همه عیوب زشت است و چیزی است که انسان را به هر زشتی می کشاند.

از عجایب کلام آن حضرت است که می فرماید:

«النظر الی البخیل یقسی القلب.» «2»

نگاه به بخیل سبب سنگدلی است.

و از آن حضرت روایت شده است:

«عجبت للبخیل الذی یستعجل الفقر الذی منه هرب و یفوته الغنی الذی اياه طلب، فیعیش عیش الفقراء و یحاسب

فی الآخرة حساب الاغنیاء.» «3»

از بخیل در شگفتم که به سوی تهیدستی و فقری که از آن می‌گریزد می‌شتابد و ثروتی که آن را می‌خواهد از دستش می‌رود، در دنیا هم چون تهیدستان زندگی می‌کند، و در آخرت هم چون ثروتمندان مورد محاسبه قرار می‌گیرد.

از حضرت رضا (ع) روایت شده:

«ایاکم و البخل فانها عاهة لا تكون فی حر و لا مؤمن انها خلاف الایمان:» «4»

از بخل پرهیزید زیرا آفت است و مفسد ارزش‌ها، در آزادگان و اهل ایمان.

(1) - بحار ج 73، ص 307.

(2) - بحار ج 78، ص 530.

(3) - بحار ج 72، ص 199.

(4) - بحار ج 78 ص 346.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 491

تفسیر آیه 181 - 185

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَ قَتَلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِعَذَابٍ حَقٍّ وَ نَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْخُرْقِ.

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ.

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدُ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّى يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُ بِالْبَيِّنَاتِ وَ الزُّبُرِ وَ الْكِتَابِ الْمُنِيرِ.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ رُخِّصَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ.

قطعا خداوند سخن کسانی را که گفتند: خدا تهدیدست است و ما بی نیاریم شنید مسلماً آنچه را که گفتند و نیز کشتن پیامبران را که از روی علم و عمد انجام دادند در پرونده اعمالشان می نویسیم و روز قیامت می گوئیم: عذاب سوزان را بچشید.

این عذاب به خاطر فسق و فجور و گناهانی است که مرتکب شده اید و گرنه خداوند ستمکار به بندگان نیست.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 492

ستمکاران کسانی هستند که ادعا کردند خدا به ما سفارش کرده که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا برای ما به نشانه‌ی صدق نبوتش يك قربانی بیاورد که آن را آتش غیبی بسوزاند، بگو: پیش از من پیامبران دلایل روشن و آنچه گفتید برای شما آوردند، اگر در ادعایتان راستگوئید پس چرا آنان را کشتید.

اگر این یهود عنود بهانه‌جو تو را تکذیب کردند غمگین مباش، مسلماً رسولانی هم که پیش از تو دلایل روشن و نوشته‌ها و کتاب روشنگر آورده بودند تکذیب شدند.

هر کسی مرگ را می‌چشد و بدون تردید روز قیامت پادشاهیتان به طور کامل به شما داده می‌شود، پس هر که را از آتش دور دارند و به بهشت وارد نمایند مسلماً کامیاب شده است، و زندگی این دنیا برای اهل غیر خدا جز کالای فریبنده نیست.

شرح و توضیح

1- از مطالب و مسائل مطرح شده در آیات استفاده می شود که روی سخن با یهود است، این فرقه ی لجباز، دشمن خدا و انسان، کینه توز به اسلام و مسلمانان، و استهزاء کنندگان به حقایق، و دروغ زنان به خدا، و تحریف کنندگان واقعیات، و قاتل پیامبران و همه ارزش ها!

اینان برخی از مؤمنان به ویژه اصحاب صفة را که از درجات بالای ایمانی برخوردار بودند می دیدند، و به گمان باطل خودشان می گفتند اگر خدا غنی بود مریدان و یارانش تهیدست نبودند!

اینان به این معنا توجه نمی کردند، که اقتصاد در يك جامعه گاهی رونق دارد و گاهی ندارد، خشکسالی گاهی هست و گاهی نیست، علاوه برخی از مؤمنان مهاجرانی بودند که در مکه مال و منال داشتند ولی بخاطر هجرت به سوی خدا و رسول و برای امان ماندن از شر مشرکان دست از ثروت خود برداشته به مدینه آمدند تا ایمانشان محفوظ بماند و به پیامبر یاری دهند، بی توجه به همه ی این

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 493

مسائل دینی، ارزشی، دنیائی و بدون اندکی فکر و اندیشه و با عنایت به این که فرمان خدا را به انفاق و صدقه بخشش در قرآن می دیدند، خدا و شئون او را به مسخره گرفتند و ادعا کردند خدا فقیر است و ما ثروتمند! و با این بازی جدید برای تضعیف روحیه ی مسلمانان به میدان آمدند.

آیه شریفه تهمت تهیدستی به خدا را گرچه از روی مسخره بود با کشته شدن انبیا به دست آنان در کنار هم قرار داده اعلام می کند خدا این یاوه گوئی نسبت به خدا در حالی که خدا مالک همه ی آسمان ها و زمین و موجودات آسمان ها و زمین است و گناه کشتن انبیا را در پرونده ی آنان ثبت می کند و آنان را در قیامت به چشیدن عذاب سوزنده وادار می نماید.

2- خداوند ستمکار به احدی از جهانیان نیست، این مردم هستند که با روی گردانی از حق، و وارد شدن به عرصه هر گناه، و ادعاهای بی جا بر ضد خدا، و ایستادن در برابر دین، و کشتن انبیا به خود ستم می کنند و با این اعمال زشتشان سبب پدید آمدن آتش دوزخ بر ضد خودشان می شوند.

آیه گرچه خطاب به یهود زمان پیامبر است و آنان پیامبری را نکشته بودند ولی چون به اعمال گذشتگان خود که از جمله ی آنها کشتن پیامبران بود رضایت داشتند، و به فراهم آمدن قتل پیامبر اسلام هم راضی بودند، کشتن انبیا به آنان نسبت داده شده.

آری بخل ورزیدن، کبر در برابر حق، تهمت به خداوند، سدّ راه خدا شدن و امثال این امور ظلم بر نفس و بر دیگران است و موجب عذاب دنیا و آخرت و هر کسی در آخرت بر اساس عملش کیفری می بیند و خداوند در کیفر دادن ستم به کسی نمی کند، زیرا کیفر افزودن بر گناه ظلم است و ظلم بر خدا روا نیست.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 494

3- اینان سوخته شدن قربانی را در آتش غیبی عهدی الهی نسبت به خود برای مؤمن شدن به انبیاء می پنداشتند، و می گفتند اگر کسی قربانی کند و قربانی اش در آتش غیبی بسوزد ما به عنوان پیامبر به او ایمان می آوریم.

اولاً ممکن است چنین مسئله ای در زمان های گذشته برای اثبات صدق نبوت وجود داشته، ثانیاً از این مسئله استفاده می شود که یهود نبوت موسی را ختم نبوت نمی دانستند و به ادعای خودشان منتظر بودند کسی چنین معجزه ای نشان دهد تا به او ایمان بیاورند، ثالثاً به گمان فاسد و شیطانی خودشان می خواستند بگویند ما چون متعهد و پای بند به عهد الهی هستیم عهدی که به ما می گوید در صورت سوختن قربانی در آتش غیبی به دست يك انسان به او ایمان بیاورید ما به پیامبر اسلام ایمان نمی آوریم چون چنین معجزه ای از او نمی بینیم!!

اینان تصور می کردند معجزه يك بازی است که هر کس آن را هر وقت بخواهد باید طرف مقابلش به خواسته ای او تن دهد، معجزه ای چون قرآن در دست پیامبر بود، که از معجزات همه ی انبیاء برتر و معجزه ای خالد و جاوید بود، ولی این بهانه جویان با وجود این معجزه ی پیامبری پیامبر را انکار می کردند، در هر صورت خداوند برای اثبات بی دینی آنان و این که نسبت به هیچ حق و حقیقتی تعهد نداشتند، و در پیمان شکنی و عناد حرف اول را می زدند به پیامبر می گوید: به آنان بگو پیش از من پیامبرانی با معجزات گوناگون حتی به ادعای شما با سوخته شدن قربانی در آتش غیبی در میان شما یهود مبعوث به رسالت شدند پس چرا آنان را کشتید اگر در ادعای خود مبنی بر این که نسبت به فرمان خدا متعهد هستید راستگوئید!!

4- سپس پیامبر را دلدارای و تسلیت می دهد، و به او می گوید اندوه و غصه به خود را مده، انجام مسئولیت خود را در نجات مردم تداوم بده، و پیوسته

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 495

پیام‌های حق را به مردم ابلاغ کن، بلای تکذیب نبوت پیش از تو هم نسبت به انبیاء بوده، آنان در برابر این لجبازی‌ها و عناد دست از ادای مسئولیت نکشیدند و تا در باختن جانشان و به شهادت رسیدنشان به دست این نابکاران به کارشان ادامه دادند.

5- این خطا کاران و لجبازان، این بخیلان و متکبران، این مسخره کنندگان حقایق، حیات جاوید و ابدی در این دنیا ندارند، با سر آمدن مهلتشان به چنگال مرگ دچار می‌شوند، و به جهان دیگر سوقشان می‌دهند، و پاداششان را به طور کامل دریافت می‌کنند، قیامت روزگاری است که تو و مؤمنان به تو از عذاب در امان کامل هستید، و همه وارد بهشت می‌شوید و تحقیقاً ایمنی از عذاب و ورود به بهشت کامیابی و پیروزی است، ولی دشمنان تو و این مجرمان حرفه‌ای که گرفتار و اسیر کالای فریبنده‌ی زندگی چند روزه دنیا هستند به عذاب سوزان دچار می‌شوند و در آنجا جاودانه‌اند، و راه نجاتی تا ابد برای آنان نخواهد بود.

در رابطه با مرگ و عرصه قیامت و کیفر و پاداش در آیات سوره‌ی مبارکه‌ی بقره به ویژه در آیات 25 و 28 و 48 مطالب بسیار مفصل و مشروحی بیان شد.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 496

تفسیر آیه 186 - 189

لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ.

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَيَّسَ مَا يَشْتَرُونَ.

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَ يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَ هُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

بی‌تردید در اموال و جانهایتان امتحان خواهید شد، و مسلماً از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب آسمانی داده شده «یهود و نصاری» و نیز از مشرکان سخنان رنج‌آور فراوانی خواهد شنید، و اگر در عرصه‌ی امتحان و آزار دیدن صبر کنید و از گناه و ضعف و سستی در راهتان پرهیزید سزاوار است، این از اموری است که ملازمت بر آن لازم و ضروری است و یاد کنید هنگامی که خدا از اهل کتاب پیمان گرفت که حتماً باید احکام و آیات تورات و انجیل را جهت هدایت و بیداری برای مردم بیان کنید و از کتمان حقایق پرهیزید، ولی به این پیمان وفا نکردند و اعتنائی به آن ننمودند و در برابر پیمان شکنی اندک بهائی به دست آوردند، بد چیزی است این بهائی که در برابر کتمان حق به دست می‌آورند.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 497

البته مپندار کسانی که بخاطر کتمان حقایق شادمانی می‌کنند، و دوست دارند به آنچه انجام نداده‌اند ستایش شوند از عذاب خدا در امانند، و گمان مبر که برای آنان راه نجاتی از عذاب وجود دارد، بلکه آنان را عذاب دردناکی خواهد بود. و مالکیت فرمانروائی آسمان‌ها و زمین فقط در سیطره‌ی خداست و خدا بر هر کاری تواناست.

کسی قدرت ندارد از عرصه‌ی مالکیت او خارج شود، و از حیطه‌ی قدرت او در آید، و از چنگال انتقامش بگریزد، و راه نجاتی از عذاب برای خود دست و پا کند.

شرح و توضیح

آیات شریفه مورد بحث حاوی این مطالب مهم است:

- 1- آزمایش در مال و جان و در برابر آزار دشمنان. 2- صبر، 3- تقوا. 4- کتمان حق. 5- فروش دین به بهای اندک.
- 6- عدم نجات مجرمین از عذاب.

این عناوین بترتیب مطالب در آیات سوره‌ی مبارکه‌ی بقره مشروح و مفصل توضیح داده شد.

آزمایش و ابتلا در آیات 124 و 155 و 214، صبر در آیه‌ی 45 تقوا در آیه‌ی 2، کتمان حق و فروش دین به بهای اندک در آیات 146 و 159 و 174 و عدم نجات مجرمین به صورتی بسیار مفصل در آیه‌ی 48 سوره‌ی بقره.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 498

تفسیر آیه 190

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ.

یقیناً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و رفت و آمد شب و روز نشانه‌هایی «بر توحید و ربوبیت و قدرت خدا» برای خردمندان است.

شرح و توضیح

در رابطه با آسمان‌ها و زمین و شب و روز در آیات 29 و 117 و 164 سوره‌ی مبارکه‌ی بقره مباحث بسیار مشروح و مفصل و علمی گذشت. قطعاً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و رفت و آمد شب و روز برای خردمندان نشانه‌هایی است برای درک ربوبیت، قدرت، رحمت و توحید حق تعالی، در آیات بعد به اوصاف خردمندان و خواسته‌ها و دعا‌های آن پرداخته می‌فرماید:

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 499

تفسیر آیه 191-195

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.

رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ.

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَأَمَّا رَبَّنَا فَأَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ.

رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ.

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُم مِّنْ بَعْضٍ ۚ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِي وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَأَكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَاباً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ.

خردمندان واقعی و روشن ضمیر آنان هستند که همواره خدا را ایستاده و نشسته و به پهلوی آورنده یاد می کنند، و پیوسته در آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند و از عمق قلب با کمک زبان می گویند: پروردگارا این جهان با

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 500

عظمت را باطل و بیهوده و عبث نیافریدی، تو از هر عیب و نقصی منزله و پاکی، پس ما را از عذاب دوزخ حفظ کن.

پروردگارا بی تردید هر که تو را در آتش در آوری، مسلماً خوار و رسوایش کرده ای و برای ستمکاران هیچ یآوری نخواهد بود.

پروردگارا بی تردید ما صدای ندا دهنده ای را شنیدیم که مردم را به ایمان فرا می خواند که: به پروردگارتان ایمان آورید پس ما ایمان آوردیم، پروردگارا گناهان ما را بیامرز و بدی هایمان را از ما محو کن و ما را در زمره ی نیکوکاران بمران.

پروردگارا آنچه را که به وسیله ی پیامبرانت به ما وعده داده ای به ما عطا فرما و روز قیامت ما را رسوا و خوار مکن، زیرا تو پیمان شکن نیستی.

پس پروردگارشان دعایشان را اجابت کرد که: یقیناً من عمل هیچ عمل کننده ای از شما را از مرد یا زن که از نظر ایمان همه از یکدیگرند تباه نمی کنم، پس کسانی که برای خدا هجرت کردند و از خانه هایشان رانده شدند و در راه من آزار دیدند و جنگیدند و کشته شدند قطعاً بدی هایشان را محو خواهم کرد و آنان را به بهشت هایی که از زیر آنها نهرها جاری است وارد می کنم که پاداشی است از سوی خدا و خداست که پاداش نیکو نزد اوست.

شرح و توضیح

این آیات کریمه حاوی این مطالب بسیار مهم است:

- 1- عبادت و بندگی در هر حال. 2- دعا. 3- ایمان. 4- خواری و رسوائی. 5- هجرت. 6- جهاد و شهادت. 7- پاداش عمل و بهشت.

این مسائل هر کدامش به صورتی بسیار مشروح در آیات سوره‌ی مبارکه حمد و بقره توضیح داده شد:

عبادت در آیه 5 سوره‌ی حمد، دعا در آیات 126 تا 129 سوره‌ی بقره، ایمان در آیات 3 و 83 سوره‌ی بقره خواری و رسوائی در آیات 61 و 65 و 66 سوره‌ی

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 501

بقره، هجرت در آیه‌ی 218 سوره‌ی بقره و جهاد و شهادت به طور بسیار مشروح در آیات 184 و 190 سوره‌ی بقره، پاداش عمل و بهشت به صورتی بسیار علمی و مفصل در آیه‌ی 25 سوره بقره.

نکته‌ای که لازم است در سایه‌ی آیه‌ی 195 سوره‌ی آل عمران تذکر داده شود این است که مرد و زن از نظر ماهیت وجودی، و یکسان برخوردار شدن از نتایج اعمال، و بخشش گناهان، و پاداش هجرت و شهادت، و آمرزش گناهان، در پیشگاه حضرت حق هیچ تفاوتی با هم ندارند، و این ارزشی است که اسلام به زن عنایت کرده و هویت و شخصیت او را به بهترین صورت شناسانده است.

این فقیردر پرتو آیات 221 تا 237 سوره‌ی بقره به نحوی گسترده که در هیچ تفسیری سابقه ندارد به نگاه‌فرهنگ‌های پیش از اسلام و فرهنگ‌های شرق و غرب پس از اسلام و فرهنگ اسلام به جنس زن پرداخته‌ام.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 502

تفسیر آیه 196 - 198

لَا يَعْزُبُكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ. مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهَادُ. لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ هُمْ جَنَّتْ بَحْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلَّهِ لِلْأَبْرَارِ.

مبادا رفت و آمد کافران در شهرها «با وسائل و ابزار فراوان و شوکت ظاهری» تو را بفریبد.

این برخورداری اندك و ناچیزی از زندگی زودگذر دنیا برای آنان است، سپس جایگاهشان دوزخ است و آن بد آرامگاهی است.

آنان که از پروردگارشان پروا کردند، و خود را از غرق شدن در زرق و برق زندگی مادی حفظ نمودند، برای آنان بهشت‌هایی است که از زیر آنها نهرها جاری است در آنجا جاودانه‌اند این به عنوان پذیرائی از سوی خداست و آنچه غیر از بهشت و نعمت‌هایش نزد خداست برای نیکوکاران بهتر است.

شرح و توضیح

1- اکثر مسلمانان صدر اول اسلام از ثروت و تجارت و دولت و مکت، و شوکت ظاهری بی‌بهره و محروم بودند، ولی اغلب کافران و مشرکان و یهود و نصاری از تجارت‌های مادی پر سود، و شوکت ظاهری و رفت و آمدهای تجاری در شهرها و نفوذ حکومتی و سیاسی برخوردار بودند، و با به رخ کشیدن شکوه و ثروت و نفوذ خود می‌خواستند روحیه‌ی پاک مسلمانان را تضعیف کنند، و آنان را به این عنوان به سوی خود سوق دهند که: فرهنگ زندگی ما فرهنگی درست و استوار بر خردورزی است به این خاطر دارای مکت و ثروت هستیم، ولی

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 503

فرهنگ شما فرهنگی است که سبب شده شما به خاطر ایمان به آن در محرومیت و فقر زندگی کنید!

اینان از ضمیر نورانی، و باطن الهی مؤمنان ثابت قدم غافل بودند، که دنیا در نظرشان بسیار كوچك و اندك، و حضرت حق در باطنشان از همه چیز بزرگ‌تر و برتر بود، و بر فرض اگر ثروت فراوان، و مال انبوه در اختیارشان بود به اندازه‌ی معاش خود از آن استفاده نمود و اضافه بر آن را به عشق محبوب و در راه او هزینه کرده در چرخه‌ی انفاق و صدقه و امور خیر قرار می‌دادند.

ولی مؤمنانی که از قوت ایمان هم چون برادران مؤمنشان برخوردار نبودند ممکن بود در معرض آفات قدرت و شوکت کافران قرار گرفته، و برای به دست آوردن دنیائی چون دنیای آنان از صراط مستقیم منحرف شوند.

لذا خداوند مهربان در این آیه گرچه مخاطب به شخص پیامبر است آنان را مخاطب قرار داده که مبدا تحت تأثیر زندگی این متکبران از حق قرار گیرید، و از میدان صبر فرار کرده به فضای فرهنگ شیطان در آئید، و برای این چند روزه زودگذر، رنگ فرهنگ کفر به خود بزنید.

2- که آنچه کافران از ثروت و شوکت و مکت و ثروت دارند در برابر آنچه شما از معنویت و کرامت و ایمان و شخصیت و بزرگی و عزت به ویژه آنچه از پاداش نزد خدا دارید اولاً بسیار بسیار کم و اندک است، ثانیاً متاع قلیل آنان به خاطر این که از طریق مشروع به دست نیامده، یا به دست آمده ولی هزینه مشروع نمی شود، در کنار کفرشان فردای قیامت به صورت دوزخ رخ نشان می دهد و آنان را احاطه می کند و دوزخ بستر شوم و بدی است.

3- شما ای مؤمنان بدانید برای اهل تقوا یعنی آنان که از رنگ گرفتن از فرهنگ کافران خود را حفظ می کنند، و قلب را از اسیر شدن به زرق و برق مادی

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 504

زودگذر نگاه می داند، و قدمی ثابت در راه خدا دارند بهشت هائی است که از زیر درختانش نهرها جاری است و پذیرائی کننده آنان در بهشت خداست، و پاداشی که ابرار و نیکان نزد خدا دارند که چشمی ندیده و گوشی نشنیده از بهشت و نعمت هایش بهتر است.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 505

تفسیر آیه 199

وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ هُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ.

از اهل کتاب کسانی هستند که به خدا و آنچه به سوی شما نازل شده و آنچه از کتاب به سوی خودشان آمده ایمان دارند در حالی که در برابر خدا خاکسار و فروتن هستند، آیات خدا را به بهای اندک نمی فروشند برای آنان نزد پروردگارشان پاداش مناسبی است، بی تردید خدا حسابرسی سریع است.

شرح و توضیح

در آیات شریفه 62 سوره بقره و 113 و 115 سوره مبارکه آل عمران درباره‌ی برخی از اهل کتاب که انصاف به خرج داده، و بر اثر دلالت آیات تورات و انجیل نبوت پیامبر را پذیرفتند و مؤمن به خدا شدند، و به قرآن ایمان آوردند و کمال خضوع قلبی و خاکساری را به پیشگاه خدا در اجرای احکام او عرضه نمودند، و حاضر نشدند آیات خدا را به بهائی اندک بفروشند و دین را با کفر معامله کنند بحث مشروح و مفصلی مطرح شد.

برخی از مفسران می‌گویند آیه مورد بحث درباره‌ی نجاشی مسیحی پادشاه حبشه است که به دلالت جعفرین ابی‌طالب مؤمن به اسلام شد و در حبشه در حال ایمان از دینا رفت و پیامبر در بقیع با بعضی از اصحاب به او نماز خواندند، و برخی معتقدند درباره‌ی چهل نفر از مسیحیان نجران است که به مدینه آمده مؤمن به قرآن و پیامبر شدند، و برخی می‌گویند درباره‌ی عبدالله بن سلام یهودی و دوستان اوست که همگی به دست پیامبر ایمان آورده به صف مؤمنان حقیقی پیوستند. «1»

(1) - مجمع البیان ج 2 ص 480 چاپ اعلی.

تفسیر حکیم، ج 7، ص: 506

تفسیر آیه 200

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

ای اهل ایمان در برابر مشکلات صبر کنید و یکدیگر را به صبر سفارش نمائید و با یکدیگر چه در حال آسایش و چه هنگام گرفتاری ارتباط داشته باشید و تقوای الهی را که اجتناب از هر گناه درونی و برونی است مراعات کنید تا به رستگاری و پیروزی برسید.

شرح و توضیح

درباره‌ی صبر در آیه‌ی 45 سوره‌ی بقره و آیات مربوط به ابراهیم بحث مشروحی گذشت. بزرگان قرآن شناس می‌گویند رابطوا به دو معناست: 1- پاسداری و حراست از مرزهای اعتقادی و ایمانی که با جهاد علمی دانشمندان مؤمن میسر است، 2- پاسداری از حدود و ثغور کشور اسلامی که با جهاد و جنگ با دشمن میسر است، و این فقیر در ضمن توضیح آیه 190 سوره‌ی بقره درباره‌ی جهاد و شئون آن مطالب بسیار مهمی به صورتی که در سایر تفاسیر سابقه ندارد، آوردم.

در آیه‌ی دوم سوره‌ی بقره بحث مشروح و مفصلی درباره‌ی تقوا این مایه‌ی سعادت دنیا و آخرت عنوان شد.

پایان به خواست و توفیق حق عصر جمعه مطابق با

1388 / 4 / 26 برابر با 24 رجب شب شهادت

حضرت موسی بن جعفر در مشهد مقدس در جوار مرقد حضرت

علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء

حسین انصاریان خادم قرآن و اهل بیت.

